

Al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام

جلد يازدهم

ادامه ادله افضليّت

آيت الله سيد على حسيني ميلاني

امیرالمؤمنین دارنده بیشترین فضایل

- ابن تیمیه و انکار کثرت فضایل امیرالمؤمنین... ۲۴
- روایات ابن مسعود در افضلیت مطلق امیرالمؤمنین... ۲۵
- دشمنی متعصبان با نقل فضایل امیرالمؤمنین... ۲۸

حدیث سدّ الأبواب

- راویان از صحابه... ۳۵
- راویان در طیّ قرون متمادی... ۳۶
- متن روایات... ۳۷

- ۱ - روایت به نقل از احمد بن حنبل... ۳۷
- ۲ - روایت به نقل از محمد بن عیسی ترمذی... ۴۱
- ۳ - روایت به نقل از ابوعبدالرحمان نسائی... ۴۲
- ۴ - روایت به نقل از حاکم نیشابوری... ۴۴
- ۵ - روایت دوم به نقل از حاکم نیشابوری... ۴۵
- ۶ - روایت به نقل از ابن ابی عاصم... ۴۶
- ۷ - روایت به نقل از نسائی... ۴۷
- تحریف حدیث سدّ الابواب... ۴۸
- حدیث خوخته به روایت بخاری... ۴۹
- حدیث خوخته به روایت مسلم... ۵۲
- تحلیل و نقد روایات بخاری و مسلم... ۵۳

- بررسی سند حدیث «خوخه» به روایت بخاری و مسلم ۵۶...
 بررسی سند حدیث خوخه به روایت ابن عباس... ۵۷...
 بررسی سند حدیث خوخه به روایت ابوسعید خدری ۶۳...
 نگاهی کوتاه به شرح حال اسماعیل بن ابی اویس ۷۶...
 شرح حال فلیح بن سلیمان ۷۸...
 جمع بندی ۱۳۵...

حدیث برادری با پیامبر

- پیشینه تاریخی برادری در اسلام ۱۳۹...
 بررسی حدیث مؤاخات ۱۴۲...
 حدیث یکم ۱۴۲...
 حدیث دوم ۱۴۴...
 حدیث سوم ۱۴۵...
 حدیث چهارم ۱۴۶...
 حدیث پنجم ۱۴۶...
 حدیث ششم ۱۴۷...
 حدیث هفتم ۱۴۸...
 حدیث هشتم ۱۴۹...
 حدیث نهم ۱۵۰...
 حدیث دهم ۱۵۱...
 حدیث یازدهم ۱۵۲...
 بررسی دلالت حدیث مؤاخات ۱۵۴...
 ابن تیمیه و انکار اخوت پیامبر و امیرالمؤمنین! ۱۵۴...

نخستین مسلمان

- راویان و ناقلان حدیث ۱۶۳...

- روایت به نقل از عبدالله ابن عباس ... ۱۶۶
- حدیث یکم و دوم ... ۱۶۷
- حدیث سوم ... ۱۶۸
- روایت به نقل از سلمان فارسی ... ۱۷۰
- روایت به نقل از بریده اسلمی ... ۱۷۱
- روایت به نقل از سعد بن ابوقاص ... ۱۷۲
- روایت به نقل از عفیف کندی ... ۱۷۴
- روایت به نقل از زید بن ارقم ... ۱۷۷
- روایت به نقل از ابورافع ... ۱۷۸
- روایت به نقل از مالک بن حویرث ... ۱۷۹
- روایت به نقل از معقل بن یسار مزنی ... ۱۸۰
- روایت به نقل از ابوموسی اشعری ... ۱۸۱
- روایت به نقل از انس بن مالک ... ۱۸۲
- روایت به نقل از عبدالرحمان بن عوف ... ۱۸۳
- روایت به نقل از ابومرازم یعلی بن مرّه ... ۱۸۳
- گزارشی از اعتبار روایات پیش گفته ... ۱۸۵
- پیشگامی اسلام امیرالمؤمنین در کلام تابعان ... ۱۸۶
- ۱ - حسن بصری ... ۱۸۶
- عبدالرزاق ... ۱۸۷
- معمر بن راشد ... ۱۸۷
- قتاده ... ۱۸۹
- حسن بصری ... ۱۹۰
- ۲ - سعید بن جبیر ... ۱۹۱
- ۳ - محمد بن ابی بکر ... ۱۹۱
- ۴ - محمد بن کعب قرظی ... ۱۹۲
- ۵ - معاذه عدویه ... ۱۹۳

- ۶ - محمد بن سلام جمحی ... ۱۹۳
- محمد بن حسن بن یعقوب ... ۱۹۴
- ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب ... ۱۹۵
- ۷ - محمد بن سلام ... ۱۹۶
- ۸ - محمد بن عبدالله بن حسن مثنی ... ۱۹۸
- پیشگامی اسلام امیرالمؤمنین در کلام بزرگان اهل سنت... ۱۹۹
- حاکم نیشابوری [م ۴۰۵] ... ۲۰۰
- ابونعیم اصفهانی [م ۴۳۰] ... ۲۰۰
- ابن عبدالبر [م ۴۶۳] ... ۲۰۱
- ابن ابی الحدید [م ۶۵۵] ... ۲۰۲
- حسن بن عمر بن حبیب [م ۷۷۹] ... ۲۰۲
- زین الدین عراقی [م ۸۰۶] ... ۲۰۲
- بدرالدین عینی [م ۸۵۵] ... ۲۰۳
- حلبی [م ۱۰۴۴] ... ۲۰۴
- روایات مخالف با تقدم اسلام ابوبکر ... ۲۰۴
- ۱ . روایت سعد ابوقاص در رد تقدم اسلام ابوبکر ... ۲۰۵
- تصحیح روایت از سوی سیوطی... ۲۰۶
- ۲ . روایت طبری در نفی تقدم اسلام ابوبکر ... ۲۰۶
- بهانه های ابن کثیر بر روایت طبری ... ۲۰۷
- ۳ . عایشه: پدرم چهارمین مسلمان ... ۲۰۸
- ۴ . روایت محمد بن حنفیه در نفی تقدم اسلام ابوبکر ... ۲۰۹
- بررسی اسناد روایات نافی تقدم اسلام ابی بکر ... ۲۱۰
- بررسی سند روایت طبری ... ۲۱۰
- جایگاه اسلام ابوبکر در منابع تاریخی... ۲۱۶
- سخن بلاذری ... ۲۱۶

نخستین مؤمن

- روایت به نقل از ابن عباس... ۲۲۶
- روایت به نقل از ابوسعید خدری... ۲۲۹
- روایت به نقل از معاذ بن جبل... ۲۳۰
- روایت به نقل از عمر بن خطاب... ۲۳۱
- روایت به نقل از عبدالله بن مسعود... ۲۳۲
- روایت به نقل از عمرو بن حمق خزاعی... ۲۳۴
- روایت به نقل از معاویه بن ابی سفیان... ۲۳۴
- بررسی اعتبار روایات... ۲۳۵
- روایات معارض... ۲۳۶
- روایت عایشه... ۲۳۶
- بررسی سند روایت... ۲۳۷
- اسحاق بن یحیی... ۲۳۷
- پیشگامی ایمان امیرالمؤمنین در کلام تابعان... ۲۳۸
- روایت معاذه عدویه... ۲۳۸
- روایت عبدالله بن هاشم بن عتبہ مرقال... ۲۳۹
- روایت ابن شهاب زهری... ۲۴۰
- روایت امام محمد باقر علیه السلام... ۲۴۰
- روایت عبدالله بن خباب... ۲۴۱

نخستین نمازگزار

- روایت به نقل از زید بن ارقم... ۲۴۵
- روایت به نقل از انس بن مالک... ۲۴۶
- روایت به نقل از عبدالله بن عباس... ۲۴۷
- روایت به نقل از ابورافع... ۲۴۹

- روایت به نقل از خباب بن ارت ... ۲۵۰
- روایت به نقل از جابر بن عبدالله انصاری ... ۲۵۱
- روایت به نقل از حذیفه بن یمان ... ۲۵۱
- روایت به نقل از ابویوب انصاری ... ۲۵۲
- بررسی سندی روایات ... ۲۵۳
- روایات معارض ... ۲۵۳
- روایت ابن عباس ... ۲۵۴
- بررسی سند روایت ... ۲۵۵
- هیثم بن عدی بن عبدالرحمان ... ۲۵۵
- مجالد بن سعید بن عمیر همدانی ... ۲۵۷
- روایت به نقل از زید بن ارقم ... ۲۶۱
- «اول من صلی» بودن امیرالمؤمنین در کلام تابعان ... ۲۶۲
- روایت حبه عرنی ... ۲۶۳
- روایت حسن بصری ... ۲۶۴
- روایت مجاهد ... ۲۶۶
- روایت محمد بن منکدر، ربیعہ بن فروخ و ابوحازم مدنی ... ۲۶۶
- مالك اشتر نخعی ... ۲۶۷

عالم ترین مردم

- ۱ - حدیث مدینه العلم ... ۲۷۴
 - ۲ - حدیث دارالحکمه ... ۲۷۵
 - ۳ - تصریح پیامبر به اعلم بودن امیرالمؤمنین ... ۲۷۶
 - ۴ - علی داورترین مردم ... ۲۷۹
 - ۵ - ازدواج حضرت زهرا با عالم ترین فرد امت ... ۲۸۲
 - ۶ - حدیث «سلونی قبل أن تفقدونی» ... ۲۸۴
- رسوایی ابراهیم بن هشام بن اسماعیل ... ۲۸۶

- ۷ - اعتراف عمر به اعلمیت امیرالمؤمنین ... ۲۹۴
- ۸ - اقرار ابن عباس به علم امیرالمؤمنین ... ۲۹۶
- ۹ - گفتگوی ابن عباس و معاویه در فضل امیرالمؤمنین ... ۳۰۰
- ۱۰ - علاقه معاویه به دانش امیرالمؤمنین ... ۳۰۱
- ۱۱ - عایشه و اقرار به اعلمیت امیرالمؤمنین ... ۳۰۳
- ۱۲ - تصریح عطاء بر اعلمیت امیرالمؤمنین ... ۳۰۴
- ۱۳ - رجوع بزرگان اصحاب به امیرالمؤمنین در معضلات ... ۳۰۵
- سخن شافعی در رجوع صحابه به امیرالمؤمنین ... ۳۰۵
- کلام نووی و کرمانی در رجوع صحابه به امیرالمؤمنین ... ۳۰۶
- ابن ابی الحدید و توصیف امیرالمؤمنین ... ۳۰۶
- جهل ابوبکر و دیگر خلفا در مسائل علمی ... ۳۱۱
- برتری ابوهریره، حتی از ابوبکر! ... ۳۱۳
- برتری اُبی و ابوموسی از عمر ... ۳۱۴
- باز ماندن ابوبکر از پاسخ به یهودی ... ۳۱۶
- جهل ابوبکر به معنای واژه کلاله ... ۳۱۸
- جهل ابوبکر به میراث مادر بزرگان ... ۳۱۹
- نادرستی اعتقاد ابوبکر درباره خداوند ... ۳۲۱
- جهل خلیفه دوم عمر بن خطاب ... ۳۲۱

عادل ترین مردم

- اهمیت شرط عدالت امام در میان اهل سنت ... ۳۲۷
- امیرمؤمنان و عقیل ... ۳۳۰
- بی عدالتی ابوبکر در مجازات خالد بن ولید ... ۳۳۸
- توجیهاات شگفت اهل سنت در جنایت خالد! ... ۳۴۸
- ناراضیان از حکومت امیرالمؤمنین ... ۳۵۴

شجاع ترین مردم

- اهمیت شرط شجاعت امام نزد اهل سنت ۳۵۹...
شجاعت امیرالمؤمنین در جنگ بدر ۳۶۸...
شجاعت امیرالمؤمنین در جنگ احد ۳۷۱...
بررسی سند روایت ۳۷۲...
محمد بن مثنی بن عبید بن قیس بن دینار ۳۷۲...
محمد بن مروان بن قدامه ۳۷۲...
عمارة ابن أبي حفصة نابت ۳۷۳...
عکرمه ۳۷۳...
فرار ابوبکر در جنگ احد ۳۷۸...
شجاعت امیرالمؤمنین در جنگ احزاب ۳۸۱...
شجاعت امیرالمؤمنین و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر ۳۸۴...
توجیه عجیب شجاعت ابوبکر از سوی ابن تیمیه! ۳۹۲...

زاهدترین مردم

- زهد امیرالمؤمنین در کلام پیامبر ۴۰۶...
گریستن معاویه برای آن حضرت ۴۰۷...
امیرالمؤمنین و بیت المال ۴۱۳...

باتقواترین مردم

- اتقی بودن امیرالمؤمنین در قرآن ۴۱۸...
اتقی بودن امیرالمؤمنین در روایات ۴۲۶...
بهره برداری مخالفان از سوره لیل ۴۳۰...
بررسی اعتبار راوی این فضیلت ساختگی ۴۳۴...

شأن نزول آیه ۴۳۷...

تأملی در معنای آیه ۴۳۸...

بخشنده ترین مردم

امیرالمؤمنین جامع الفضائل

فضیلت ازدواج با حضرت زهرا ۴۴۷...

تولد فاطمه از نطفه بهشتی ۴۴۹...

فاطمه سرور زنان امت ۴۴۹...

فاطمه سرور زنان اهل بهشت ۴۵۲...

فاطمه پاره تن پیامبر خدا ۴۵۵...

غضب و رضای خدا با غضب و رضای فاطمه ۴۵۶...

ازدواج فاطمه به امر خداوند ۴۵۷...

سخنی درباره عثمان و دامادی پیامبر ۴۶۱...

فضایل حسنین ۴۶۴...

حسین دو سرور اهل بهشت ۴۶۴...

محبت شدید پیامبر به حسنین ۴۶۵...

علی شکننده بت ها بر شانه پیامبر ۴۶۷...

ابن تیمیه و انکار این فضیلت ۴۷۳...

علی وارث پیامبر اکرم ۴۷۵...

سلمان و پرسش درباره وصی ۴۸۱...

امیرالمؤمنین متولی غسل، تکفین و دفن پیامبر ۴۸۳...

اعترافات گسترده ابوبکر بر ناحق بودن خود ۴۸۵...

مدافعان جاهل و متعصب ۴۹۳...

فهرست منابع ۴۹۵...

امیرالمؤمنین دارنده بیشترین فضایل

امیرالمؤمنین دارنده بیشترین فضایل

آوازه فضایل و مناقب ابوالفضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در آفاق تا پستوهای صحابه، تابعان و دیگر عالمان اهل سنت جای گرفته است و همین کثرت فضیلت موجب شده است که علی رغم میل باطنی عالمان اهل سنت، لب به اعتراف گشوده و ایشان را دارای بیشترین فضایل و مناقب در میان صحابه دانسته و به این حقیقت اعتراف نمایند. اعترافی که گاهی به صورت مکرر از سوی عالمان بزرگی همچون احمد بن حنبل به منصف ظهور رسیده و در مواقع مختلف به آن تصریح نموده اند که در ادامه به برخی از این اعترافات می پردازیم.

حاکم نیشابوری به سند خود نقل از احمد بن حنبل می نویسد:

سمعت القاضي أباالحسن علي بن الحسن الجراحي وأباالحسين محمد بن المظفر الحافظ، يقولان: سمعنا أباحامد محمد بن هارون الحضرمي يقول: سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول: ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^۱

از ابوالحسن علی بن حسن جراحی و ابوالحسین محمد بن مظفر شنیدم که به سند خود از محمد بن منصور نقل کرده اند که گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: آنچه از فضایل علی رضی الله عنه روایت شده، برای هیچ یک از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به این میزان نیامده است.

ابن عبدالبر نیز می نویسد:

وقال أحمد بن حنبل وإسماعيل بن إسحاق القاضي: لم يرو في فضائل أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان ما روي في فضائل علي بن أبي طالب. وكذلك قال: أحمد بن شعيب بن علي النسائي؛^۲

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۶.

۲. الاستیعاب: ۳ / ۱۱۱۵. همچنین ر.ک: الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشرة: ۳۰۱.

احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق گفته اند: در فضایل کسی از صحابه، آن هم با اسانید حسان مانند آنچه در فضایل علی بن ابی طالب روایت شده، روایت نشده است. این سخن را احمد بن شعیب نسائی نیز گفته است.

حافظ ابن حجر هیتمی در *صواعق محرقة* می نویسد:

في فضائله رضي الله عنه وكرّم الله وجهه وهي كثيرة عظيمة شهيرة حتى قال أحمد: ما جاء لأحد من الفضائل ما جاء لعلي، وقال إسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري: لم يرد في حق أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان أكثر مما جاء في علي؛^۳

در فضایل امیرالمؤمنین رضی الله عنه وکرم الله وجهه: فضایل و مناقب او بسیار زیاد، با عظمت و مشهور است تا آنجا که احمد بن حنبل می گوید: مانند روایاتی که برای علی در فضایلش آمده، برای هیچ یک از صحابه وارد نشده است. همچنین اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری گفته اند: هرگز در حق هیچ یک از صحابه به میزان روایاتی که برای علی علیه السلام از مناقب و فضایلش روایت شده، روایت نشده است؛ آن هم روایاتی با اسانید حسن.

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در همین راستا اظهار نظر کرده، می نویسد:

مناقبه كثيرة حتى قال الإمام أحمد: لم ينقل لأحد من الصحابة ما نقل لعلي، وقال غيره. وكان سبب ذلك بغض بني أمية له، فكان كل من كان عنده علم من شيء من مناقبه من الصحابة يثبته، وكلما أرادوا إخماده وهددوا من حدث بمناقبه لا يزداد إلا انتشاراً، وقد ولد له الرفضة مناقب موضوعة هو غني عنها، وتتبع النسائي ما خصّ به من دون الصحابة فجمع من ذلك شيئاً كثيراً بأسانيد أكثرها جياذ؛^۴

فضایل و مناقب امیرالمؤمنین بسیار است تا آنجا که امام احمد بن حنبل گوید: برای هیچ یک از صحابه مانند آنچه از فضایل علی وارد شده، برای کسی نقل نشده است و به جز احمد، دیگران نیز به این حقیقت اعتراف کرده اند. سبب کثرت روایات فضایل علی، بغض و دشمنی بنی امیه با او است؛ چرا که هر آن کس از صحابه که نزد او منقبتی از فضایل علی بود، آن را ثبت می نمود و هرگاه که بنی امیه قصد سرکوب، ساکت کردن و تهدید ناقلان فضایل علی را داشت، نتیجه ای جز انتشار و پخش بیشتر فضایل علی را در پی نداشت. همانا که رافضه برای او مناقبی ساخته اند که

۳. *الصواعق المحرقة*: ۲ / ۳۵۳. همچنین ر.ک: *تحفة الأحوذی*: ۱۰ / ۱۴۴.

۴. *الإصابة*: ۴ / ۵۶۵.

علی از آن مناقب بی نیاز است. نسائی نیز در کتابی که در آن به جمع آوری فضایل اختصاصی که دیگر صحابه در آن مشترک نیستند پرداخته است که بیشتر اسناد روایات آن نیکو و ممتاز است.

ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری*، با عباراتی دیگر چنین می نویسد:

قال أحمد وإسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري: لم يرد في حق أحد من الصحابة بالأسانيد الجياد أكثر مما جاء في علي، وكان السبب في ذلك أنه تأخر ووقع الإختلاف في زمانه وخروج من خرج عليه، فكان ذلك سبباً لإنتشار مناقبه من كثرة من كان بينها من الصحابة رداً على من خالفه، فكان الناس طائفتين؛ لكن المبتدعة قليلة جداً، ثم كان من أمر علي ما كان، فنجمت طائفة أخرى حاربوه ثم اشتد الخطب فتنقصوه، واتخذوا لعنه على المنابر سنة، ووافقهم الخوارج على بغضه، وزادوا حتى كفروه مضموماً ذلك منهم إلى عثمان، فصار الناس في حق علي ثلاثة: أهل السنة والمبتدعة من الخوارج والمحاربين له من بني أمية واتباعهم، فاحتاج أهل السنة إلى بث فضائله فكثرت الناقل لذلك لكثرة من يخالف ذلك؛^٥

امام احمد بن حنبل، اسماعيل قاضي، نسائي و ابوعلی نیشابوری گفته اند که در حق هیچ یک از صحابه بیش از روایاتی که در فضایل امیرالمؤمنین، با اسناد حسان نقل شده، روایتی نیامده است. علت کثرت روایات در فضایل او نیز اینچنین است که ایشان چهارمین خلیفه بود که در زمان او اختلاف پیش آمده و عده ای بر علیه وی قیام نمودند و همین قیام سبب شد که صحابه، برای جلوگیری، مقابله و احتجاج بر دشمنان علی، فضایل و مناقب او را انتشار دهند. پس مردم دو گروه شدند؛ لیکن بدعت گزاران کم اند. آنگاه طایفه ای دیگر پیدا شدند که با امیرالمؤمنین جنگیدند و علیه ایشان خطبه ها خواندند و تنقیص وی نموده و بر منبرها، لعن او را سنت خویش ساختند و خوارج نیز به خاطر بغض علی با آنها همراهی نمودند و تنقیص ایشان را تا به اندازه کفر امیرالمؤمنین پیش بردند که بر آن غائله قتل عثمان را نیز افزودند. در نهایت مردم در حق علی به سه دسته شدند: اهل سنت، بدعت گزاران خارجی و دشمنان وی که از بنی امیه و

٥. *فتح الباری*: ٧ / ٧١. البته ابن حجر عسقلانی در عین اعتراف و اقرار به کثرت فضایل حضرت امیر مؤمنان علیه السلام؛ دست از حمایت و فضیلت تراشی برای خلفا بر نداشته و در ادعایی بدون مدرک چنین ادامه می دهد: «والا فالذي في نفس الأمر أن لكل من الأربعة من الفضائل إذا حُررَ ميزان العدل لا يخرج عن قول أهل السنة والجماعة أصلاً؛ به رغم کثرت روایات فضیلت برای امیرالمؤمنین، حقیقت آن است که فضایل خلفای چهارگانه در یک اندازه و میزان قرار داشته که از سوی اهل سنت و جماعت نقل نشده است!». جالب آن است که خود در کتاب دیگرش، این ادعا را نقض کرده و می نویسد: «عارضهم جهلة أهل السنة بفضائل معاوية بدأوا بفضائل الشيخين؛ جاهلان اهل سنت در مقابل فضایل اهل بیت دست به جعل حدیث در فضیلت معاویه زدند و آن جعل را با فضایل شیخین آغاز نمودند»؛ *لسان المیزان*: ١ / ١٣.

اتباع ایشان بودند. اهل سنت در مقابل دو گروه دیگر، به نشر فضایل علی احتیاج داشتند و از این رو راویان فضایل امیرالمؤمنین در میان اهل سنت زیاد شد.

ابوالفرج ابن جوزی نیز از همین گروه از عالمان اهل سنت است و در کتابی که در شرح حال احمد بن حنبل نگاشته است، چنین می نویسد:

أخبرنا سعيد بن محمد بن بلبل قال: سمعت أبا الفضل الطوسي يقول: سمعت عبدالله بن أحمد بن حنبل يقول: سمعت أبي يقول: ما لأحد من الصحابة من الفضائل بالأسانيد الصحاح مثل ما لعلي رضي الله عنه؛^٦

سعید بن محمد بن بلبل از ابوالفضل طوسی، از عبدالله پسر احمد بن حنبل نقل می کند که می گفت: پدرم گفته است در فضیلت هیچ يك از صحابه به اندازه علی رضی الله عنه، روایت با اسانید صحیح نقل نشده است.

ابن تیمیه و انکار کثرت فضایل امیرالمؤمنین

با وجود این همه تصریح که از سوی حافظان حدیث اهل سنت درباره کثرت فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد، باز هم ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنه* که در جای جای آن، فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده، فصل دیگری از دشمنی خود با فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را گشوده و اعتراف احمد بن حنبل که ابن تیمیه تابع فقه او است را منکر شده و این همه اعتراف را که احمد در آن تأکید بر صحیح، جید و حسن بودن روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نموده، دروغ پنداشته است! وی می نویسد:

أحمد بن حنبل لم يقل: إنه صحَّ لعليّ من الفضائل ما لم يصح لغيره، بل أحمد أجلّ من أن يقول مثل هذا الكذب، بل نُقل عنه أنه قال: روي له ما لم يرو لغيره؛^٧

احمد بن حنبل نگفته است برای علی فضایلی صحیح وجود دارد که برای غیر او حدیث صحیح موجود نیست؛ بلکه احمد بالاتر از آن است که چنین دروغی را بگوید؛ بلکه از احمد نقل شده که گفته است: فضایلی برای او روایت شده که برای غیرش روایت نشده است.

وی در جای دیگر نیز می نویسد:

قول من قال: صحَّ لعلي من الفضائل ما لم يصح لغيره كذب، لا يقوله أحمد ولا غيره من أئمة

الحدیث؛^٨

٦. مناقب الإمام أحمد: ٢٢٠.

٧. منهاج السنّة: ٧ / ٣٧٤.

٨. همان: ٨ / ٤٢١.

گفته کسی که قائل است در باب فضایل علی روایات صحیحی وجود دارد که برای غیر او چنین

روایات صحیحی نیست، کذب است؛ نه احمد چنین چیزی گفته و نه دیگر پیشوایان حدیثی!

آنچه ابن تیمیه در صدد انکار آن بر آمده است، به طور صریح در کلام

ابن ابی یعلی موصلی، یکی از بزرگان حنابله مشاهده می شود که به سند خود می نویسد:

سمعت محمد بن المنصور الطوسي يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول: ما روي في فضائل

أحد من أصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم بالأسانيد الصحاح ما روي عن علي بن

أبي طالب؛^۹

از محمد بن منصور طوسی شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل گوید: آنچه در فضایل علی با

سندهای صحیح روایت شده، در فضایل هیچ يك از اصحاب رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله نیامده

است.

روایات ابن مسعود در افضلیت مطلق امیرالمؤمنین

عبدالله بن مسعود از دیگر صحابه جلیل القدر پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه وآله، در سخنی

امیرمؤمنان را افضل و برتر از تمامی اصحاب دانسته است. احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و

دیگران با سند معتبر این گونه روایت کرده اند:

حدثنا عبدالله قال: حدثني أبي، قثنا محمد بن جعفر، نا شعبة، عن أبي إسحاق، عن

عبدالرحمن بن يزيد، عن علقمة، عن عبدالله قال: كُنَّا نتحدَّث أن أفضل أهل المدينة

علي بن أبي طالب؛^{۱۰}

عبدالله بن مسعود گوید: ما [صحابه] در مدینه، همواره از افضلیت علی بن ابی طالب در میان

اهل مدینه سخن می گفتیم.

نکته قابل توجه در این اعتراف این است که ابن مسعود با عبارت «كُنَّا نتحدَّث» به

استمرار فعل تأکید داشته است و این بدین معناست که در میان صحابه پیامبر، افضلیت

امیرالمؤمنین علیه السلام امری شناخته شده و در افواه و السنه مردم قرار داشته است. پس از

۹. طبقات الحنابلة: ۲ / ۱۲۰.

۱۰. فضائل الصحابه: ۲ / ۶۰۴ و ۲ / ۶۴۶؛ الاستذکار: ۵ / ۱۰۹؛ مسند البزار: ۵ / ۵۰.

احمد بن حنبل، این روایت از سوی ابوبکر بزار نیز - با اندکی تفاوت در راویان سند - روایت شده است.^{۱۱} ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری* درباره سند بزار می نویسد:

ما روی البزار عن ابن مسعود قال: كنا نتحدث أنّ أفضل أهل المدينة علي بن أبي طالب رجاله موثقون؛^{۱۲}

آنچه بزار از ابن مسعود روایت کرده که گفته است: ما [صحابه] در مدینه، همواره از افضلیت علی بن ابی طالب در میان اهل مدینه سخن می گفتیم. راویان روایت توثیق شده اند.

هیثمی نیز همین روایت را به نقل از بزار آورده است و به اعتبار سند آن تصریح کرده است. وی می نویسد:

رواه البزار، وفيه يحيى بن السكن وثقه ابن حبان وضعفه صالح جزرة، وبقية رجاله ثقات؛^{۱۳}

این حدیث را بزار روایت کرده است و در سند آن یحیی بن سکن است که ابن حبان وی را توثیق نموده و صالح جزره وی را تضعیف کرده است؛ اما باقی رجال سند آن ثقه هستند.

با توجه به تصریح اعتبار روایت ابن مسعود از سوی ابن حجر و هیثمی، مضمون حدیث پیش گفته نیز که بیانگر شهرت افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میان صحابه است نیز مورد احتجاج خواهد بود. علاوه بر آن، این روایت با برخی روایات دیگر تقویت می گردد که از آن جمله می توان به روایت دیگری که از احمد بن حنبل نقل شده اشاره نمود. وی می نویسد:

نا عبدالله، نا أبي، حدثنا يحيى بن آدم، قثنا مندل، عن مطرف، عن أبي إسحاق، عن سعيد بن وهب، عن عبدالله قال: ما تقولون! إنّ أعلم أهل المدينة بالفرائض علي بن أبي طالب؟^{۱۴}

۱۱. سند روایت ابوبکر بزار این چنین است: «حدثنا محمد بن أحمد بن الجعيد، قال: نا يحيى بن السكن، قال: نا شعبة، قال: نا أبوإسحاق، عن عبدالرحمن بن يزيد، عن علقمة، عن عبدالله، قال: ...»؛ رك: *مسند البزار*: ۵ / ۵۵.

۱۲. *فتح الباري*: ۵۸ / ۷.

۱۳. *مجمع الزوائد*: ۱۵۲ / ۹.

۱۴. *فضائل الصحابة*: ۱ / ۵۳۴؛ *الإستيعاب*: ۳ / ۱۱۰۵؛ *أنساب الأشراف*: ۱ / ۲۸۰؛ *طبقات الفقهاء*: ۲۳؛ *تاريخ مدينة دمشق*: ۴۲ / ۴۰۵؛ *الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة*: ۱ / ۲۹۴.

ابن مسعود گوید: شما چه می گوید؟! عالم ترین مردمان مدینه نسبت به فرائض علی بن ابی طالب است.

عبدالله بن مسعود در روایتی دیگر، امیرمؤمنان علی علیه السلام را بالاترین مردمان دانسته است. حدیث وی از سوی طبرانی و عالمان بسیار دیگر نقل شده است که به نقل طبرانی در این باره اکتفا می کنیم. طبرانی می نویسد:

حدثنا عبید بن کثیر التمار، قال: حدثنا محمد بن الجنید، قال: حدثنا یحیی بن سالم بن ابي حفصة، عن هاشم بن البرید، عن بیان ابي بشر، عن زاذان، عن عبدالله، قال: قرأت علی رسول الله سبعین سورة وختمت القرآن علی خیر الناس علی بن ابي طالب؛^{۱۵}

عبید بن کثیر به سند خود از عبدالله بن مسعود نقل می کند که گفت: هفتاد سوره از قرآن را نزد پیامبر اکرم قرائت کردم و قرآن را نزد بهترین مردمان، علی بن ابی طالب به پایان رساندم.

دشمنی متعصبان با نقل فضایل امیرالمؤمنین

از جمله احادیثی که در اثبات افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار قابل توجه است، حدیثی است که به طیر مشوی معروف است و در فارسی به مرغ بریان نامیده می شود که توسط بسیاری از روات از جمله ابن سقای واسطی نقل شده است. این عالم سنی نه تنها این حدیث را روایت کرده است، بلکه آن حدیث شریف را تدریس نموده است.

ذهبی عالم مشهور اهل سنت درباره وی می نویسد:

قال السلفی: سألت الحافظ خمیساً الحوزی عن ابن السقاء، فقال: هو من مزینة مضر ولم یکن سقاء، بل لقب له، من وجوه الواسطین وذوی الثروة والحفظ، رحل به أبوه فأسمعه من ابي خليفة وأبي يعلى وابن زيدان البجلي والمفضل بن الجندی، وبارك الله في سنه وعلمه. واتفق أنه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به وأقاموه وغسلوا موضعه فمضى ولزم بيته، فكان لا يحدث أحداً من الواسطین، فلهذا قلّ حدیثه عندهم. وتوفي سنة إحدى وسبعین وثلاث مائة. حدثني ذلك شيخنا أبو الحسن المغازلي؛^{۱۶}

۱۵. المعجم الأوسط: ۵ / ۱۰۱؛ المعجم الكبير: ۹ / ۷۶. همچنين رك: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۶ و ۹ / ۲۸۸؛ المتفق والمفترق: ۱ / ۵۴۶؛ تاريخ

مدينة دمشق: ۴۲ / ۴۰۱؛ سبل الهدى والرشاد: ۱۱ / ۴۰۳.

۱۶. تذكرة الحفاظ: ۳ / ۹۶۶.

از خمیس حوزی درباره ابن سقا پرسیدم، گفت: وی از طایفه مُزَیَنَه از قبیله مُضَر است. او سقا نبود؛ بلکه لقبش این بود. وی از بزرگان و ثروتمندان و اهل فضل شهر واسط به شمار می‌رفت. پدرش او را به سفر برد و بر سر درس ابوخلیفه، ابویعلی، ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی نشانید. خدا به عمر و دانش او برکت بخشیده بود. زمانی ابن سقا حدیث طیر را بر مردم خواند؛ لیکن ایشان آن را برنتابیدند و بر او شورییدند و از جا بلندش کردند و جایگاهش را با آب شستند. وی پس از این رخداد، خانه نشین شد و با احدی از مردم واسط سخن نگفت. به همین سبب، احادیث اهل واسط از او اندک است. ابن سقا در سال ۳۷۱ درگذشت. این داستان را استاد ما ابوالحسن مغزلی، برایم نقل کرده است.

البته شمار راویانی که از سوی متعصبان اهل سنت به خاطر نقل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام مورد تعرض و آزار قرار گرفته اند بسیار است که از جمله آنان می‌توان به حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی اشاره کرد که به خاطر نقل فضایل آن حضرت در داخل مسجد دمشق، شکم او را با چاقو دریدند.^{۱۷}

همچنین از مشهورترین وقایع، ماجرای قتل نسائی است.

مردم شام در آن روزگار از پیروان بنی امیه بودند. آن گاه نسائی به شام رفت برای جلوگیری مردم از سب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بر آن شد کتابی در فضایل آن حضرت بنگارد، مردم نیز با اطلاع یافتن از هدفش از وی خواستند که فضیلتی درباره معاویه نقل کند. او در پاسخ گفت: من برای او فضیلتی نمی‌شناسم مگر آن که پیامبر صلی الله علیه وآله در نفرین او فرمود: «خدا شکم تو را سیر نکند». پس او را در میانه مسجد جامع اموی کتک زدند و کشان کشان از مسجد بیرون بردند و چنان بر شکمش ضربه وارد کرده و بر خصیتین او فشار آوردند که بر اثر همین ضربات پس از سه روز جان سپرد.^{۱۸}

ویژگی قابل ملاحظه روایات مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که اگر کسی به صحت آنها اقرار کند، لاجرم باید به افضلیت و در نتیجه به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معترف شود. چه بسیارند محدثان و حافظان حدیث سنی مذهب که در طول تاریخ، به تحریف احادیث دست یازیده اند، همچنان که از ابتدای صدور حدیث شریف طیر از زبان پیامبر اکرم

۱۷. ر.ک: تاریخ الإسلام: ۴۸ / ۳۶۹؛ الوافی بالوفیات: ۵ / ۱۶۶.

۱۸. ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۱۴ / ۱۳۲؛ ووفیات الأعیان: ۱ / ۷۷.

صلى الله عليه وآله، انس بن مالك نیز تلاش می نمود دعای پیامبر در این حدیث شامل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگردد. پس از آن نیز در طول تاریخ، روات سنی مذهب می کوشیده اند تا خیانت و دروغگویی انس بن مالك را توجیه و انکار نمایند. چگونه ممکن است دانشمندی چون ابن سقای واسطی که پیشوایان جرح و تعدیل اهل سنت، او را با القابی نظیر حافظ، امام من ائمه الواسطین، ابومحمد عبدالله محمد بن عثمان الواسطی من حافظ المتیقین توصیف کرده اند،^{۱۹} این چنین مورد تعرض و هتك حرمت قرار گیرد. از این رو می توان دریافت که بی گمان برخی دشمنی ها و فشارهایی که متعصبان اهل سنت بر محدثانی که این حدیث را نقل کرده وارد آورده اند و یا آنان را به قتل رسانیده اند، ارتباطی با اثبات افضلیت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است.

۱۹. ر.ک: تذکره الحقاظ: ۳ / ۹۶۵؛ سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۳۵۲؛ الأنساب: ۷ / ۹۰.

حديث سدّ الابواب

حدیث «سدّ الابواب»

از احادیثی که بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، حدیث مشهور «سدّ الابواب» است. این حدیث نیز مانند احادیثی همچون: «حدیث رایت»، «حدیث طیر مشوی» و احادیث دیگری که در این نوشتار مورد بحث و بررسی قرار گرفت، صغرای استدلال بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را فراهم می آورد.

حدیث سدّ الابواب به صورت اجمالی اشاره به رویدادی در صدر اسلام دارد. اصل ماجرا به این صورت نقل شده که برخی از صحابه و همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله، گرداگرد مسجد آن حضرت منزل داشته و سکنا گزیده بودند و موقعیت منازل آنان به گونه ای بود که يك درب منزل هایشان درون مسجد نبوی گشوده می شد.

بر اساس رویدادن اتفاقاتی، از سوی پروردگار و در خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله دستوری رسید و آن حضرت مامور شد تا تمام درب های مفتوح به مسجد نبوی، به جز درب منزل امیرالمؤمنین علیه السلام را مسدود نماید و در این میان تنها درب خانه آن حضرت همچنان مفتوح باقی ماند و به رغم اصرار برخی از صحابه، بقیه درب ها مسدود گشت. حدیث یاد شده بیانگر فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام

است که کس دیگری غیر از آن حضرت، در این فضیلت شریک نیست. کیفیت استدلال به این حدیث در خلافت بلافصل امیرالمؤمنین این گونه صورت می پذیرد که اصل و مبنای خلافت، بر اساس اصل افضلیت است. به عبارت دیگر، خلافت از دو راه موازی قابل اثبات است و هیچ کدام از این دو راه نه تنها ناقض راه دیگر نیست؛ بلکه تقویت کننده آن است. خلافت در طریق نخست با نص به اثبات می رسد و مراد از نص آن است که پروردگار به عنوان تنها کسی که حق تعیین

خلافت را بر اساس حکمت و مصلحت خویش داراست، حکم می نماید که چه کسی به خلافت منصوب شود که پیش از این به اثبات رساندیم که به حکم آیات قرآن، روایات و برخی اسناد تاریخی، امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت منصوص به خلافت منصوب شده است.

راه دوم آن است که با قطع نظر از وجود نص و برای افزایش ضریب تأثیر دلیل خلافت، از ادله ای سخنان به میان می آوریم که به صورت ضمنی و التزامی دلالت بر خلافت دارد. از لحاظ معرفت شناسی، ادله ای که در گروه دوم جای می گیرند، بیشتر در حکم بیان گر مناط خلافت هستند؛ یعنی خلافت را از راه اثبات مناط و ملاک آن به اثبات می رسانند. بر این اساس، ملاک جامع و کامل برای احراز مقام خلافت تنها با معیار «افضلیت» تعیین می گردد. پیش از این، به صورت کلان اثبات نمودیم که تنها معیار جامع برای احراز مقام خلافت، «افضلیت» می باشد؛ زیرا معیار یاد شده، از يك سو مورد اتفاق فریقین است و از سوی دیگر، ملاکی عام و مورد پذیرش عموم عقلاء است؛ زیرا در جوامع عقلائی، ملاک تفویض اختیارات به رهبران و مسئولان بالا دست، تنها بر اساس صلاحیت های شخصی آنان صورت می پذیرد و افضلیت نیز به صورت مستقیم به صلاحیت های شخصی اشاره دارد.

با توجه به مقدمه کوتاه یاد شده، حدیث سد الابواب اثبات می نماید که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای ویژگی منحصر به فردی بوده است که همین ویژگی سبب شده تا ممتاز گشته و درب خانه او مسدود نشود. از آنجا که حدیث سد الابواب فضیلت است و امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت انحصاری دارای چنین فضیلتی می باشد، نتیجه این می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه دارا بودن فضیلت یاد شده، نسبت به غیر خود رجحان دارد و هنگامی که رجحان آن حضرت محرز شود، قاعده قبح تقدم راجح بر مرجوح اقتضا می کند که تقدم جستن هر شخصی غیر از امیرالمؤمنین بر آن حضرت در تصدی مقام خلافت، قبیح و غیر قابل قبول است.

برای اثبات ادعای یاد شده، همانند روش پیشین، ابتدا به راویان این روایات و پس از آن به بیان روایت های مختلف حدیث سد الابواب می پردازیم.

راویان از صحابه

از راویان این حدیث شریف، حداقل شش نفر از صحابه اند که به نقل این حدیث شریف مبادرت کرده اند. این صحابه عبارتند از:

زید بن ارقم؛

ابن عباس؛

سعد بن ابوقاص؛

عمر بن خطاب؛

عبدالله بن عمر؛

ابوسعید خدری؛

ابوهریره.

راویان در طّی قرون متمادی

حدیث شریف سد الابواب از سوی عالمان مختلف و متعدد اهل سنت و در قرون متمادی نقل

شده است که به نام برخی از اینان اشاره می کنیم:

احمد بن حنبل [متوفای ۲۴۱]؛

محمد بن عیسی ترمذی [متوفای ۲۷۹]؛

ابن ابی عاصم [متوفای ۲۸۷]؛

ابوعبدالرحمان بن شعیب نسائی [متوفای ۳۰۳]؛

ابویعلی موصلی [متوفای ۳۰۷]؛

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی [متوفای ۳۶۰]؛

محمد بن ابی اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب کلاباذی بخاری [متوفای ۳۸۰]؛

ابوعبدالله حاکم نیشابوری [متوفای ۴۰۵]؛

احمد بن علی خطیب بغدادی [متوفای ۴۶۳]؛

علی بن محمد بن محمد مالکی (ابن مغازلی) [متوفای ۴۸۳]؛

یحیی بن الحسین بن اسماعیل شجری جرجانی [متوفای ۴۹۹]؛

محمّد بن محمد بن احمد قرشی عبشمی [متوفای ۶۱۰]؛

شمس الدین محمد بن احمد قرطبی در تفسیر خود [متوفای ۶۷۱]؛

ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی [متوفای ۷۷۴]؛

نورالدین ابوبکر هیثمی [متوفای ۸۰۷]؛

ابن حجر عسقلانی [متوفای ۸۵۲]؛

ابن روزبهان خنجی در کتاب *ابطال الباطل* [متوفای ۸۹۱]؛

جلال الدین سیوطی [متوفای ۹۱۱]؛

شهاب‌الدین احمد بن محمد بن ابی بکر قسطلانی [متوفای ۹۲۳];
زکریا بن محمد بن احمد بن زکریا انصاری [متوفای ۹۲۶];
علی بن محمد بن عراق کنانی در *تنزیه الشریعة المرفوعة* [متوفای ۹۶۳];
ملا علی متقی هندی [متوفای ۹۷۵];
محمد طاهر بن علی فتنی [متوفای ۹۸۶];
علی بن ابراهیم حلبی در *سیره خود* [متوفای ۱۰۴۴];
مبارکفوری در *شرح الترمذی* [متوفای ۱۳۵۳] و دیگر عالمان اهل سنت.

متن روایات

نقل این حدیث شریف در منابع و مجامع حدیثی اهل سنت، آنهم با عباراتی مختلف، خود نشان از جایگاه این حدیث در میان عامه دارد که در ادامه به برخی از این روایات پرداخته و پس از آن، به بررسی اعتبار و دلالت حدیث خواهیم پرداخت.

۱ - روایت به نقل از احمد بن حنبل

احمد بن حنبل به روایاتی بسیار و با اسنادی مختلف و از صحابه ای متعدد در این باره مبادرت نموده است که به برخی از این روایات می پردازیم.

۱-۱ احمد بن حنبل در این باره آورده است:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا حجاج، ثنا فطر، عن عبدالله بن شريك، عن عبدالله بن الرقيم الكناني، قال: خرجنا إلى المدينة زمن الجمل، فلقينا سعد بن مالك بها فقال: أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بسد الأبواب الشارعة في المسجد، وترك باب علي؛^{۲۰}

احمد بن حنبل به سند خود به نقل از عبدالله بن رقیم کنانی نقل می کند که گفت: در زمان جنگ جمل، با عده ای به مدینه رفتم و به صورت اتفاقی با سعد بن مالک دیدار نمودیم. سعد گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امر فرمود تا درب هایی که به مسجد باز می شود، مسدود گردد؛ اما درب خانه علی را به حال خود وا گذاشت.

۲-۱ وی در روایتی دیگر، در *فضائل الصحابه و مسند خود* می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله، عن زيد بن أرقم، قال: كان لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم أبواب شارعة في

المسجد، قال: فقالوا يوماً: «سدوا هذه الأبواب الا باب علي» قال: فتكلم في ذلك الناس، قال: فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحمد الله تعالى وأثنى عليه ثم قال: «أما بعد فإني أمرت بسد هذه الأبواب الا باب علي، وقال فيه قائلكم، وإني والله ما سددت شيئاً ولا فتحته ولكني أمرت بشيء فاتبعته»؛^{۲۱}

احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: برای برخی از یاران پیامبر خدا صلى الله عليه وآله درهایی بود که به داخل مسجد باز می شد. روزی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله دستور داد که تمام این درها، به جز در خانه علی علیه السلام بسته شود. برخی از اصحاب اعتراض کردند. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله خطبه ای خواند و پس از ستایش خدای تعالی فرمود: «من دستور دادم که تمامی این درها به جز در خانه علی علیه السلام بسته شود و در این میان برخی از شما اعتراض کردید!

به خدا قسم، من در خانه کسی را نبسته و یا بازنگذاشته ام؛ بلکه به من از جانب خداوند چنین دستوری داده شده و اطاعت کرده ام».

این روایت را نسائی در *خصائص علی* علیه السلام و *سنن کبری*، حاکم نیشابوری در *مستدرک* و دیگران نیز نقل کرده اند.^{۲۲}

ابن حجر عسقلانی پس از نقل این روایت می نویسد:

أخرجه أحمد والنسائي والحاكم، ورجاله ثقات؛^{۲۳}

احمد بن حنبل، نسائی و حاکم نیشابوری این روایت را نقل کرده اند و راویان آنها مورد اعتمادند. همچنین در کتاب *النکت علی ابن الصلاح* می نویسد:

وقد أخرج النسائي في *خصائص علي* رضي الله عنه حديث سعد رضي الله عنه وأخرج فيه أيضاً

حديث زيد بن أرقم رضي الله عنه بإسناد صحيح؛^{۲۴}

نسائی در کتاب *خصائص علی* علیه السلام روایت سعد و زید بن ارقم را با سندهای صحیح نقل کرده است.

۲۱. همان: ۴ / ۳۶۹. همچنین ر.ک: *مجمع الزوائد*: ۹ / ۱۱۴.

۲۲. ر.ک: *خصائص علی بن ابي طالب* علیهما السلام: ۱ / ۵۹؛ *السنن الکبری*: ۵ / ۱۱۸؛ *المستدرک علی الصحیحین*: ۳ / ۱۳۵ / ح ۴۶۳۱ و منابع دیگر.

۲۳. *فتح الباری*: ۷ / ۱۳.

۲۴. *النکت علی ابن الصلاح*: ۱ / ۴۶۶.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه;^{۲۵}

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

۳-۱ روایت دیگری از احمد بن حنبل

احمد بن حنبل در روایتی طولانی که به حدیث «مناقب عشره» معروف است، به نقل این حدیث پرداخته است. در آن ابن عباس ده منقبت را برای امیرالمؤمنین علیه السلام برمی شمرد که حدیث سد الابواب در میان همین مناقب قرار دارد. وی می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بلج، ثنا عمرو بن ميمون قال: إني لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا: يا أبا عباس! إما أن تقوم معنا وإما أن تخلونا هؤلاء. قال: فقال ابن عباس: بل أقوم معكم، قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى. قال: فابتدوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا. قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول: أفّ وتفّ! وقعوا في رجل له عشر، وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وآله: ... وقال: «سَدُوا أبواب المسجد غير باب علي»، فقال: «فیدخل المسجد جنباً» وهو طريقه ليس له طريق غيره، قال: وقال: «من كنت مولاه فإنّ مولاه علي»;^{۲۶}

احمد بن حنبل به سند خود و به نقل از عمرو بن ميمون می نویسد که گفت: با عبدالله بن عباس نشسته بودیم. افرادی که در نه گروه بودند نزد او آمدند و گفتند: یا برخیز و با ما بیا و یا شما ما را با ابن عباس تنها گذارید. این ماجرا زمانی بود که ابن عباس بینا بود و هنوز کور نشده بود. ابن عباس گفت: من با شما می آیم. با ابن عباس مشغول گفت و گو شدند. من نمی فهمیدم چه می گویند. پس از مدتی عبدالله بن عباس، در حالی که لباسش را تکان می داد تا غبارش فروریزد آمد و گفت: اف و تف بر آنان! به مردی دشنام می دهند و از او عیب جویی می کنند که ده ویژگی برای او است؛ ... رسول خدا صلی الله علیه وآله تمام درهای مسجد جز در خانه علی را بست. راهی جز راه مسجد برای علی علیه السلام نبود، علی علیه السلام با آن که جُنُب بود وارد مسجد می شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس من ولیّ و پیشوای اویم، علی نیز ولیّ و پیشوای او است».

۲۵. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۵ / ح ۴۶۳۱.

۲۶. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۸۵ / ح ۳۰۶۲؛ مسند أحمد: ۱ / ۳۰۵۳ / ح ۳۰۶۲.

طبرانی و دیگران نیز همین حدیث را به دست داده اند.^{۲۷}

۲ - روایت به نقل از محمد بن عیسی ترمذی

۱-۱ ترمذی به سند خود از ابن عباس روایت می کند که:

حدثنا محمد بن حميد الرازي، أخبرنا إبراهيم بن المختار، عن شعبة، عن أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس: أن النبي صلى الله عليه وسلم أمر بسد الأبواب إلا باب علي؛^{۲۸}

محمد بن حمید رازی به سند خود به نقل از ابن عباس آورده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان داد تا درب هایی که به مسجد باز می شود را مسدود کنند، به جز درب خانه علی علیه السلام.

۲-۱ ترمذی با سند دیگری از ابوسعید خدری روایت کرده که پیامبر خدا به امیرالمؤمنین فرمود:

علي بن المنذر، أخبرنا ابن فضيل، عن سالم ابن أبي حفصة، عن عطية، عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي: «يا علي، لا يحل لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك»؛^{۲۹}

علی بن منذر به سند خود به نقل از ابوسعید خدری نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی، جز من و تو بر احدی سزاوار نیست تا در این مسجد، جنب «محتلم» [وارد] شود.

ترمذی در ذیل حدیث می نویسد: علی بن منذر می گوید که به ضرار بن صرد گفتیم: معنای این حدیث چیست؟

او در پاسخ گفت: مراد رسول خدا صلی الله علیه وآله این است که برای کسی جز من و تو حلال نیست تا با حال جنابت به این مسجد رفت و آمد نماید.

۳ - روایت به نقل از ابوعبدالرحمان نسائی

نسائی از دیگر ناقلان این حدیث است. وی در سنن کبری می نویسد:

۲۷. رك: المعجم الكبير: ۱۲ / ۹۸.

۲۸. سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۴ / ح ۳۷۱۵.

۲۹. همان: ۴۰۸ - ۴۰۹ / ح ۳۷۴۸.

أخبرني محمد بن وهب، قال: حدثنا مسكين، قال حدثنا شعبة، عن أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس - وأبوبلج هو يحيى بن أبي سليمان - قال: أمر رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم بأبواب المسجد، فسدت إلا باب علي؛^{٣٠}

محمد بن وهب به سند خود از يحيى بن أبي سليمان نقل می کند که گفت: رسول خدا فرمان داد که همه درها بسته شود؛ همه درها بسته شد، جز در خانه علی علیه السلام.

ابن حجر عسقلانی پس از نقل این روایت می نویسد:

عن ابن عباس قال: أمر رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم بأبواب المسجد فسدت إلا باب علي. وفي رواية وأمر بسد الأبواب غير باب علي، فكان يدخل المسجد وهو جنب ليس له طريق غيره. أخرجهما أحمد والنسائي ورجالهما ثقات؛^{٣١}

از ابن عباس نقل شده است که پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله دستور داد که همه درها را ببندید. همه درها بسته شدند، جز در خانه علی علیه السلام. و در روایت دیگر آمده است که رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله دستور داد تمامی درها جز در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را ببندید. امیر المؤمنین در حال جنابت وارد مسجد می شد و راه دیگری [برای خروج از خانه] نداشت. احمد و نسائی این دو روایت را نقل کرده اند و راویان آن ثقة و مورد اعتمادند.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه بهذه السياقة؛^{٣٢}

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم به این صورت نقل نکرده اند.

شمس الدین ذهبی نیز در تلخیص المستدرک، پس از نقل این روایت به صحت حدیث اعتراف کرده است.^{٣٣}

حافظ ابوبکر هیثمی نیز پس از این روایت می گوید:

رواه أحمد والطبراني في الكبير والأوسط باختصار، ورجال أحمد رجال الصحيح غير أبي بلج الفزاري وهو ثقة؛^{٣٤}

٣٠. السنن الكبرى: ٥ / ١١٩ / ح ٨٤٢٧.

٣١. فتح الباري: ٧ / ١٥.

٣٢. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٤٣.

٣٣. المستدرک علی الصحیحین وبذیلہ التلخیص للحافظ الذهبی: ٣ / ١٣٤.

٣٤. مجمع الزوائد: ٩ / ١٢٠.

این روایت را احمد و طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط به صورت خلاصه نقل کرده اند. راویان احمد همگی راویان صحیح بخاری هستند، غیر از ابوبلج فزاری که او نیز ثقه و مورد اعتماد است.

۴ - روایت به نقل از حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری از دیگر عالمان بزرگی است که به این روایت مبادرت کرده است. وی

می نویسد:

أبو بكر أحمد بن جعفر البزاز ببغداد، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله، عن زيد بن أرقم، قال: كانت لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم أبواب شارعاً في المسجد. فقال يوماً: «سدوا هذه الأبواب إلا باب علي». قال: فتكلم في ذلك ناس، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «أما بعد، فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب علي، فقال فيه قائلكم، والله ما سددت شيئاً ولا فتحتة، ولكن أمرت بشيء فاتبعته»؛^{۳۵}

ابوبکر احمد بن جعفر بزاز به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: درب خانه چند نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسجد باز می شد. روزی رسول خدا فرمود: «تمام درب ها به جز درب خانه علی را مسدود کنید». زید بن ارقم می گوید: مردم در این مورد اعتراض کردند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله برخاست و خداوند را ستود و بر او ثناء گفت؛ سپس فرمود: «أما بعد، من فرمان دادم تا تمام درب ها بسته شود و تنها درب خانه علی باز بماند؛ اما برخی از شما به این مسئله اعتراض دارید، پس آگاه باشید که به خداوند سوگند! من طبق نظر شخصی، دربی را مسدود نکردم و دربی را نگشودم؛ بلکه به پیروی از امر الهی چنین کردم».

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛

سند این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم نیاورده اند.

۵ - روایت دوم به نقل از حاکم نیشابوری

وی در سندی دیگر از ابوهریره اینگونه روایت کرده است:

الحسن بن محمد بن إسحاق الأسفرائینی، ثنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن البراء، ثنا علي بن عبدالله بن جعفر المدیني، ثنا أبي، أخبرني سهيل بن أبي صالح، عن أبيه، عن أبي هريرة قال: قال عمر بن الخطاب: لقد أعطي علي بن أبي طالب ثلاث خصال، لأن تكون لي خصلة منها أحب إلي من أن أعطي حمر النعم. قيل: وما هن يا أمير المؤمنين؟ قال: تزوجه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، وسكناه المسجد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل له فيه ما يحل له، والراية يوم خيبر؛^{۳۶}

حسن بن محمد بن اسحاق اسفرائینی به سند خود از ابوهریره نقل می کند که گفت: روزی عمر بن خطاب گفت به علی بن ابی طالب سه ویژگی اعطا شده که اگر یکی از آنها به من داده می شد، برای من از تمام نعمت های دنیوی محبوب تر بود. گفته شد: ای امیر مؤمنان! آن ویژگی ها چیست؟ عمر اظهار داشت: ازدواج او با فاطمه دختر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله، سکونت او در مسجد همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله و سپردن پرچم لشکر اسلام به او در جنگ خيبر.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه;

سند این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

۶ - روایت به نقل از ابن ابی عاصم

از دیگر راویان این حدیث ابن ابی عاصم است. وی در کتاب السنه خود می نویسد:

حدثنا أيوب الوزان، حدثنا عروة بن مروان، عن عبيدالله بن عمرو عن زيد بن أبي أنيسة، عن أبي إسحاق السبيعي، قال: سألت ابن عمر عن عثمان وعلي. قال: تسألني عن علي، فقد رأيت مكانه من رسول الله صلى الله عليه وسلم إنه سد أبواب المسجد إلا باب علي رضي الله عنه؛^{۳۷}

ایوب وزان به سند خود از ابواسحاق سیعی نقل می کند که گفت: از عبدالله بن عمر درباره عثمان و علی پرسیدم. او در پاسخ گفت: تو از علی از من پرسش نمودی. همانا من جایگاه وی را

۳۶. همان: ۳ / ۱۲۵ / ح ۴۶۳۲.

۳۷. السنه: ۵۸۵ / ح ۱۳۲۶.

نزد پیامبر صلی الله علیه وآله دیده ام که ایشان در خانه اصحابی که به مسجد باز می شد بست، مگر در خانه علی رضی الله عنه.

۷ - روایت به نقل از نسائی

نسائی نیز از عالمان بزرگ و صاحبان یکی از صحیح های شش گانه است که به نقل این حدیث شریف مبادرت کرده است. وی در این باره می نویسد:

أحمد بن یحیی، قال: حدثنا علي بن قادم، قال: أخبرنا إسرائيل، عن عبدالله بن شريك، عن الحارث بن مالك، قال: أتيت مكة فلقيت سعد بن أبيوقاص فقلت له: هل سمعت لعلي منقبة؟ قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد، فنودي فينا ليلاً: ليخرج من [في] المسجد إلا آل رسول الله صلى الله عليه وسلم وآل علي. قال: فخرجنا، فلما أصبح أتاه عمه فقال: يا رسول الله، أخرجت أصحابك وأعمامك وأسكنت هذا الغلام؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما أنا أمرت بإخراجكم ولا بإسكان هذا الغلام. إن الله هو أمر به».

قال أبو عبد الرحمن: قال فطر: عن عبدالله بن شريك، عن عبدالله بن الرقيم، عن سعد: إن العباس أتي النبي صلى الله عليه وسلم فقال: «سددت أبوابنا إلا باب علي؟! فقال: ما أنا فتحتها ولا سدتها»؛^{۳۸}

احمد بن یحیی به سند خود از حارث بن مالک نقل می کند که گفت: روزی به مگه رفتم و با سعد بن ابوقاص ملاقات کردم. به او گفتم: درباره علی فضیلتی شنیده ای؟ سعد در پاسخ گفت: با رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد بودیم. شب هنگام پیامبر نداد داد: هر کس به جز خاندان رسول خدا و خاندان علی، باید از مسجد خارج شود. سعد گفت: ما از مسجد خارج شدیم؛ اما هنگامی که صبح شد، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله به محضرش شرفیاب شد و عرض کرد: اصحاب و عموهایت را از مسجد بیرون کردی و این جوان را باقی گذاشتی؟! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من به بیرون کردن شما و سکونت این جوان امر نکردم؛ بلکه خداوند چنین فرمانی صادر نمود».

نسائی می افزاید: فطر می گوید: عبدالله بن شريك، از عبدالله بن رقيم، از سعد نقل کرده که عباس به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: درب خانه های ما را مسدود نمودی؛ اما درب خانه علی را بازگذاشتی؟ پیامبر فرمود: «من دربی را نگشودم و دربی را نبستم».

این روایات، برخی از انبوه روایات معتبری است که درباره حدیث سدّ الابواب آمده است. برخی عالمان اهل سنت، حدیث سدّ الابواب را به عنوان مقدّمه ای بر حدیث خوچه یا دریچه - که در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم وارد شده است - نقل کرده اند که در سطور آینده به حدیث جعلی خوچه نیز رسیدگی خواهیم کرد.

تحریف حدیث سدّ الابواب

همان گونه که در روایات پیشین اشاره شد، حدیث سدّ الابواب به صراحت در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است. در مقابل حدیث سدّ الابواب، «حدیث خوچه» مطرح شده است. حدیث خوچه را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد بن حنبل و دیگر عالمان عامه روایت کرده اند. به دلیل تناظر حدیث سدّ الابواب و حدیث خوچه، ناگزیریم تا به نقل های حدیث خوچه نیز اشاره نموده و رابطه آن با حدیث سدّ الابواب را بررسی نماییم.

حدیث خوچه به روایت بخاری

بخاری در چند موضع از کتاب خود به حدیث خوچه اشاره کرده است. وی در بابی با عنوان «باب الخوچه والممرّ فی المسجد؛ دریچه و راهی برای عبور و مرور در مسجد» می نویسد:

حدّثنا عبدالله بن محمّد الجعفی، قال: حدّثنا وهب بن جریر، قال: حدّثنا ابي قال: سمعت يعلى بن حكيم، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي مات فيه عاصباً رأسه بخرقة، فقعده على المنبر، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «إنه ليس من الناس أحد آمنّ عليّ في نفسه وماله من أبي بكر بن أبي قحافة؛ ولو كنت متخذاً من الناس خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً، ولكن خلة الإسلام أفضل؛ سدّوا عني كلّ خوچه في هذا المسجد غير خوچه أبي بكر»؛^{۳۹}

عبدالله بن محمّد جعفی به سند خود از عکرمة و او نیز از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماری خود که به فوت آن حضرت انجامید، از خانه بیرون آمد، در حالی که سر خود را با پارچه ای بسته بود. آن گاه وارد مسجد شد و بر فراز منبر تکیه زد. سپس خداوند را ستود و به او درود فرستاد و فرمود: «در میان مردم کسی بخشنده تر از ابوبکر ابن ابی قحافه نیست؛ زیرا او جان و مالش

را به من ارزانی داشت! بنابراین اگر می خواستم از میان مردم دوستی برای خود برگزینم، به یقین ابوبکر را برمی گزیدم؛ اما برادری و دوستی به واسطه اسلام را والاتر و برتر می یابم. پس اینک دریچه هر خانه ای را که به این مسجد باز می شود مسدود کنید؛ ولی دریچه ابوبکر را باز گذارید».

بخاری در موضع دیگری و ذیل بابی با عنوان «باب هجرة النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه إلى المدينة؛ باب هجرة پیامبر و اصحابش به مدینه» می نویسد:

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُبَيْدٍ - يَعْنِي ابْنَ حَنِينٍ - عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: إِنَّ عَبْدًا خَيْرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: فَدَيْنَاكَ بَابَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا، فَعَجَبْنَا لَهُ وَقَالَ النَّاسُ: أُنْظَرُوا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ، يَخْبِرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عَبْدِ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: فَدَيْنَاكَ بَابَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الْمَخْيَرُ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ أَعْلَمُنَا بِهِ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ أَمْنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبُو بَكْرٍ، إِلَّا خَلَّةَ الْإِسْلَامِ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةٌ أَبِي بَكْرٍ»؛^٤

اسماعیل بن عبدالله از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل می کند که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فراز منبر نشست و فرمود: «خداوند بنده ای از بندگانش را مختار گذاشت تا میان هر آنچه که زر و زیور دنیا بخواهد، یا آن چه را که نزد خداست یکی را برگزیند. بنده ترجیح داد تا آنچه را که در پیشگاه خداوند بود را برگزیند». در این هنگام ابوبکر گریست و عرضه داشت: پدران و مادران ما به فدای تو باد! راوی می گوید: ما از گفتار ابوبکر شگفت زده شدیم. در این هنگام مردم با حیرت گفتند: به این پیرمرد بنگرید؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از بنده ای خبر می دهد که خداوند او را بین زر و زیور دنیا و آن چه نزد او است مخیر ساخته؛ اما او می گوید: پدران و مادران ما به فدای تو باد! همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله همان بنده ای بود که خداوند به او چنین اختیاری داد و ابوبکر از تمام ما به این مسئله آگاه تر بود. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به راستی بخشنده ترین افراد در مصاحبت و اموال نسبت به من ابوبکر است. اگر می خواستم از میان ائمت دوستی برگزینم، به یقین ابوبکر را

برمی‌گزیدم! اما برادری و دوستی در سایه اسلام را گرامی تر می‌پندارم. پس اینک هیچ دریچه ای را که به مسجد باز می‌شود، جز دریچه ابوبکر باز نگذارید».

بخاری در کتاب **مناقب خویش**، باب دیگری گشوده و آن را اینگونه نام گذاری کرده است:

باب قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ؛^{٤١}

بای در مورد سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: درها را مسدود کنید مگر در ابوبکر.

در باب یاد شده، حدیث خوچه نقل شده است. بنابراین بخاری در سه موضع مختلف از کتاب خویش، سه عنوان را در قالب ابواب جداگانه تأسیس نموده و در هر کدام از آنها، به حدیث خوچه اشاره کرده است.

حدیث خوچه به روایت مسلم

مسلم نیشابوری نیز حدیث خوچه را در بخش «فضایل صحابه» روایت کرده، می‌نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حَنِينٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «عَبْدَ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَبَكَى فَقَالَ: فَدِينَاكَ بِأَبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا. قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الْمُخَيَّرَ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا بِهِ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسَ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصَحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أُخُوَّةَ الْإِسْلَامِ؛ لَا تَبْقَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةَ إِلَّاخُوَّةَ أَبِي بَكْرٍ»؛^{٤٢}

عبدالله بن جعفر بن يحيى بن خالد به سند خود از ابوسعید خدری نقل می‌کند که گفت: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر فراز منبر نشست و فرمود: «خداوند به بنده ای اختیار داد تا میان زر و زیور دنیا و آن چه نزد او است، یکی را برگزیند و آن بنده ترجیح داد تا آن چه را که در پیشگاه خداست برگزید». در این هنگام ابوبکر گریست و آن گاه گفت: پدران و مادران ما به فدای تو باد! راوی می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همان بنده برگزیده بود و ابوبکر از تمام ما به این مسئله آگاه تر بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ابوبکر نسبت به من از تمام مردم بخشنده تر و همراه تر بود و اگر اراده می‌کردم تا دوستی برگزینم، هر آینه ابوبکر را

٤١. همان: ٤ / ١٩٠ به بعد.

٤٢. صحیح مسلم: ٧ / ١٠٧.

برمی‌گزیدم؛

اما برادری و دوستی در پرتو اسلام را سزاوارتر می‌دانم. اینک هیچ دریچه‌ای را که به مسجد باز می‌شود باز نگذارید مگر دریچه ابوبکر!».

مسلم در ادامه حدیث یاد شده می‌نویسد:

حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سَلِيمَانَ، عَنْ سَالِمِ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حَنِينٍ وَبُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ يَوْمًا. مِثْلَ حَدِيثِ مَالِكٍ؛

سعید بن منصور، از فلیح بن سلیمان، از سالم ابونضر، از عبید بن حنین و بسر بن سعید نقل می‌کند که ابوسعید خُدَری گفت: «روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای مردم سخنرانی کرد...»؛ سپس همانند حدیث یادشده را با سند دیگری بیان کرده است.

تحلیل و نقد روایات بخاری و مسلم

همان گونه که پیش از این بیان شد، بخاری در سه قسمت مختلف از کتاب خویش حدیث خوخه را روایت کرده است، منتها نکته قابل تأمل در نوشتار او بدین گونه است که او ابتدا حدیث خوخه را با عنوانی مستقل ذکر کرده و از تعبیر «خوخه» استفاده نموده که به معنای «دریچه» است؛ اما وی در قسمت دیگری از کتاب خویش، به جای استفاده از تعبیر «خوخه»، از تعبیر «باب ابی بکر» استفاده کرده است و عنوان «باب قول النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ» را به دست داده است!

دوگانه گویی بخاری و تعبیر مختلف او، از دید شارحان صحیح بخاری پوشیده نمانده؛ از این رو آنان برای توجیه چنین دوگانه گویی پاسخ‌هایی ارائه داده‌اند. بیشتر شارحان، سخنان بخاری را از باب نقل به معنا توجیه نموده‌اند؛ اما نظر به اهمیت موضوع و نیز با توجه به این که حدیث خوخه در مقام تعارض با حدیث سد الابواب مطرح شده؛ از این رو لازم است تا به سخن شارحان اشاره نماییم.

ابن حجر عسقلانی در توجیه سخن بخاری می‌نویسد:

وصله المصنّف في الصلاة بلفظ: «سَدُّوا عَنِي كُلَّ خَوْخَةٍ»، فكأنه ذكره بالمعنى؛^{۴۳}

بخاری این حدیث را در باب صلاة با عبارت: «هر دریچه ای را ببندید» با سند متصل ذکر کرده است و گویا حدیث یاد شده را نقل به معنا کرده است.

عینی نیز در کتاب *عمدة القاری*، پس از نقل این حدیث می نویسد:

هذا وصله البخاري في الصلاة بلفظ: «سَدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي الْمَسْجِدِ»، وهذا هنا نقل بالمعنى؛^{٤٤}

بخاری این حدیث را در بخش صلاة و با عبارت «هر دریچه ای را در مسجد ببندید» را با سند متصل ذکر کرده است؛ اما در این مقام، روایت یاد شده را نقل به معنا کرده است.

به باور نگارنده این سطور، توجیهاات ابن حجر و عینی قابل پذیرش نیست و توجیه مناسبی برای خبط بخاری به حساب نمی آید. از لحاظ علمی، زمانی می توان نقل به معنا را پذیرفت که میان الفاظ مورد بحث اشتراك معنایی برقرار باشد؛ مانند جایی که گفته می شود انسان و بشر و به يك معنا به کار می روند. یا این که گفته شود انسان و حیوان ناطق به يك معنا به کار می روند. اما در بحث مورد نظر این نوشتار، نمی توان

ادعا کرد که میان «خوخه» و «باب» معنای مشترکی وجود دارد، به گونه ای که می توان هر يك را به جای دیگری به کار برد. علاوه بر این که پیش از این در بحث حدیث غدیر، در ضمن برشمردن معانی «ولی»، عالمان عامه بسیار تلاش نمودند تا اثبات نمایند که میان معانی مختلف «ولی» از قبیل: «اولویت»، «ولایت»، «سرپرست» و مواردی دیگر از این قبیل، هیچ وجه اشتراکی نیست! اما در اینجا بدون ارائه کوچکترین دلیل علمی، ادعا می نمایند دو لفظ «خوخه» و «باب» که دارای اشتراك معنایی نیستند، به جای یکدیگر به کار رفته اند! البته ابن حجر عسقلانی آگاه است که سخنانش فاقد دلیل علمی است؛ از این رو سخن خویش را با تردید بیان کرده است.

خبط بخاری تنها نسبت به حدیث ابن عباس نیست؛ همین بلکه او حدیث ابوسعید را نیز که در بخش «هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله» روایت کرده، با همین خبط نقل نموده است. بخاری در قسمت «مناقب» کتاب خویش می نویسد:

حدَّثني عبدالله بن محمد، حدَّثني أبو عامر، حدَّثنا فليح، قال: حدَّثني سالم أبو النضر، عن بسر بن سعيد، عن أبي سعيد الخدري، قال: خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: إنَّ الله خيرٌ عبداً بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ذلك العبد ما عند الله؛ قال: فبكي أبوبكر؛

فَعَجَبْنَا لِبُكَائِهِ أَنْ يُخْبِرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، فَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْمُخْبِرُ
وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمْنَا. فَقَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صَحْبَتِهِ
وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي، لَاتَّخَذْتُ أَبُو بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أُخُوَّةَ الْإِسْلَامِ
وَمُودَّةً؛ لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابَ الْأَسَدِ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»؛^{٤٥}

عبدالله بن محمد به سند خود به نقل از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل می کند که گفت:
روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله سخنرانی ایراد نمود و فرمود: «همانا خداوند بنده ای از
بندگان را میان دنیا و آن چه نزد او است مختار قرار داد؛ اما آن بنده، آن چه را که در پیشگاه
خداوند بود را انتخاب کرد». راوی می گوید: در این هنگام ابوبکر گریست. ما از گریه ابوبکر
شگفت زده شدیم؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله از بنده ای که مخیر شده خبر داد؛ اما ابوبکر
بر فرمایش او گریست! راوی می افزاید: در حقیقت رسول خدا صلی الله علیه وآله همان بنده مخیر
شده بود و ابوبکر نیز از تمام ما به این مسئله آگاه تر بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود: «به راستی بخشنده ترین مردم نسبت به من، ابوبکر است. همانا اگر من اراده می کردم
تا شخصی غیر از پروردگارم را به دوستی برگزینم، ابوبکر را به عنوان دوست برمی گزیدم؛ اما
برادری در پرتو اسلام و مودت دینی را سزاوارتر می دانم. اینک هر دربی به جز درب خانه ابوبکر
را که به مسجد باز می شود، خواهم بست».

شارحان بخاری، در تفسیر روایت مذکور نیز به چالش افتاده اند و برخی به همان توجیهاتی
که پیش از این بیان شد، اشاره کرده اند.

بررسی سند حدیث «خوخه» به روایت بخاری و مسلم

پیش از این به روایت مسلم و بخاری از حدیث «خوخه» اشاره شد و معلوم گشت که روایت
یاد شده از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت شده است. از آنجا که روایات یاد شده در مقام
تعارض با حدیث سد الابواب امیرالمؤمنین است؛ از این رو لازم است تا به بررسی سند هر یک
پرداخته شود.

بررسی سند حدیث خوخه به روایت ابن عباس

حدیث خوخته به روایت ابن عباس را تنها بخاری نقل کرده است. سند بخاری اعتباری ندارد و رجال آن قابل اعتماد نیستند. البته در مقام بررسی سند روایت یاد شده، از بیان برخی مطالبی که درباره «وهب بن جریر»^{۴۶} گفته شده، چشم پوشی خواهیم کرد و به واکاوی بقیه افراد سند می پردازیم.

بخاری در مورد جریر بن حازم می گوید:

رَمَا يَهْم فِي الشَّيْءِ;

گاهی در نقل حدیث اشتباه می کند.

یحیی بن معین در مورد وی می گوید:

هُوَ عَنْ قَتَادَةَ ضَعِيفٌ;

روایت جریر از قتاده ضعیف است.

ذهبی نیز درباره جریر اظهار نظر کرده و می نویسد:

تَغَيَّرَ قَبْلَ مَوْتِهِ فَحَجَبَهُ ابْنُهُ وَهَبٌ;^{۴۷}

پیش از مرگش، حال و روزش دگرگون شد، در نتیجه پسرش وهب مردم را از ملاقات با پدرش منع کرد.

بنابراین، جریر بن حازم قابل اعتماد نیست؛ زیرا از يك سو به اشتباه و سهل انگاری در نقل حدیث متهم است و از سوی دیگر، تضعیف شده است. با این حال وجود «عکره بربری» در بی اعتباری حدیث ابن عباس کافی است؛ چرا که وی از راویان حدیث خوخته از ابن عباس است. ویژگی های بارز عکره را می توان در چند عنوان خلاصه کرد:

۱. هم عقیده بودن با خوارج

عکره علاوه بر این که با خوارج هم عقیده بود، مردم را نیز به باورهای آنان دعوت می کرده است. بسیاری از مردم آفریقا، باورهای فرقه صفریه^{۴۸} را از عکره فرا گرفته اند. ذهبی می نویسد:

كَانَ يَرَى رَأْيَ الْإِبَاضِيَّةِ;^{۴۹}

۴۶. تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۴۲.

۴۷. میزان الإعتدال: ۲ / ۱۱۷ - ۱۱۸؛ المغنی فی الضعفاء: ۱ / ۲۰۳.

۴۸. صفریه: یکی از سه فرقه بزرگ خوارج اند که زیادیه نیز نامیده می شوند. پایه گذاران این فرقه را عبیده بن قیس، زیاد بن اصر و نعمان بن صفر دانسته اند و ظاهراً به جهت پیروی از زیاد بن اصر، به صفریه ملقب شدند؛ ر.ک: دائرة المعارف الاسلامیة: ۱۴ / ۲۲۹ - ۲۳۰، ذیل واژه «الصفریه».

۴۹. تاریخ الإسلام: ۷ / ۱۸۰؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۲.

وی هم نظر با اباضیه (گروهی از خوارج) بود.

ابن حجر نیز می نویسد:

أول من أحدث رأي الصفريّة، وقال الجوزجاني: قلت لأحمد بن حنبل: أكان عكرمة أباضياً؟ فقال: يقال إنّه كان صفرياً، وقال أبوطالب عن أحمد: كان يرى رأي الخوارج الصفريّة، وعنه أخذ ذلك أهل إفريقية؛^{٥٠}

[عكرمه] نخستین کسی بود که نظریات صفریه را گسترش داد. جوزجانی گوید: به احمد بن حنبل گفتم: آیا عكرمه از فرقه اباضیه است؟ احمد در پاسخ گفت: او از فرقه صفریه است. ابوطالب از احمد نقل کرده که فرقه صفریه دارای باورهای خوارج بودند و اهالی آفریقا نیز باورهای خوارج را از عكرمه اخذ نمودند.

۲. تمسخر احکام الهی و خرده گیری از احکام دینی

عكرمه همواره از دین ایراد می گرفت و احکام الهی را مسخره می نمود.

ابن حجر می نویسد:

قال خالد بن أبي عمران المصري: دخل علينا عكرمة إفريقية وقت الموسم، فقال: وددت أنّي اليوم بالموسم بيدي حرباً أضرب بها يميناً وشمالاً!^{٥١}

خالد بن ابی عمران مصری می گوید: عكرمه آفریقایی در مراسم حج بر ما وارد شد و اظهار داشت: دوست داشتم که اکنون و در این مراسم، سلاحی در دست داشتم تا از چپ و راست، مانع کسانی می شدم که می خواستند در این مراسم حضور یابند!

و نیز ابن حجر می نویسد:

وقال وهب بن خالد: كان يحيى بن سعيد الأنصاري يكذّبه وقال إبراهيم بن المنذر، عن معن بن عيسى وغيره: كان مالك لا يرى عكرمة ثقة ويأمر أن لا يؤخذ عنه. وقال الربيع: قال الشافعي وهو؛ يعنى مالكا سيء الرأي في عكرمة، قال: لا أرى لأحد أن يقبل حديث عكرمة، وقال عثمان بن مرة، قلت للقياسم: إن عكرمة قال كذا، فقال: يا ابن أخي، إن عكرمة كذاب يحدث غدوة بحديث يخالفه عشية؛^{٥٢}

٥٠. مقدمه فتح الباري: ٤٢٥.

٥١. همان.

٥٢. همان.

وهب بن خالد گوید: همواره یحیی بن سعید انصاری عکرمة را دروغ گو می پنداشت. ابراهیم بن منذر از معن بن عیسی و غیر او روایت کرده است که مالک، عکرمة را ثقه نمی دانسته است و دستور می داد که کسی از عکرمة حدیث نقل نکند. ربیع می گوید که شافعی می گفت: نظر مالک در مورد عکرمة، سخن صحیح و استواری می باشد. عثمان بن مره می گوید: به قاسم گفتم که عکرمة فلان چیز را می گوید: قاسم در پاسخ من گفت: ای پسر برادرم، همانا عکرمة دروغ پرداز است و حدیثی را امروز روایت می کند؛ اما مخالف آن حدیث را فردا نقل می کند!

ابن عساکر نیز می نویسد:

وقال محمد بن عبد الرحيم: سمعت علياً وحكي عن يعقوب الحضرمي عن جده، قال: وقف عكرمة علي باب المسجد، فقال ما فيه إلا كافر!^{۵۳}

يعقوب حضرمي از جدش نقل کرده که عکرمة در درب مسجد پیامبر ایستاد و می گفت: داخل این مسجد کسی نیست مگر کافر!

۳. افراط در دروغ گویی

عکرمة در دروغ گویی کار را به جایی رساند که علی بن عبدالله بن عباس او را به درب مستراح بست. ابن قتیبه می نویسد:

روی جریر، عن یزید بن ابي زياد، عن عبدالله بن الحارث، قال: دخلت علي «علي بن عبدالله بن عباس»، و«عكرمة» موثق علی باب کنیف، فقلت: أتفعلون هذا بمولاكم؟ قال: إن هذا يكذب علي أبي؛^{۵۴}

جریر به سند خود از عبدالله بن حارث نقل می کند که گفت: بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم، در حالی که دیدم عکرمة بر درب مستراح بسته شده است. من به علی بن عبدالله بن عباس گفتم: آیا شما با موالی خود چنین رفتاری می کنید؟ علی بن عبدالله بن عباس در پاسخ گفت: این مرد بر پدرم دروغ می بندد.

صفدی می نویسد: پس از آن که علی بن عبدالله بن عباس، عکرمة را به خاطر دروغ هایی که بر پدرش می بست بازداشت نمود، ابن مسیب به موالایش که برد نام داشت، گفت:

لا تكذب عليّ كما كذب عكرمة علي ابن عباس؛^{۵۵}

۵۳. تاریخ مدینة دمشق: ۴۱ / ۱۱۸.

۵۴. المعارف: ۴۵۶.

مانند عکرمه که بر مولایش ابن عباس دروغ می بست، بر من دروغ نیند.

۴. تقرب جویی به دربار سلاطین

عکرمه به طمع گردآوری مال و منال، به دربار سلاطین می رفت و پول می ستاند. ابن حجر

می نویسد:

وكان يأتي الأمراء يطلب جوائزهم ولم يترك موضعاً إلا خرج. إليه وقال عبدالعزيز بن

أبي رواد: رأيت عكرمة بنيشابور، فقلت له: تركت الحرمين وجئت إلى خراسان؟! قال: جئت

أسعى على عيالي. وقال أبونعيم: قدم على الوالي بأصبهان فأجازه بثلاثة آلاف درهم؛^{۵۶}

عکرمه به دربار سلاطین می رفت و پاداش آنان را می ستاند و هیچ درباری نبود مگر این که

عکرمه به آنجا می رفت. عبد العزیز بن ابی داود می گوید: عکرمه را در نیشابور دیدم، پس به او

گفتم: مکه و مدینه را رها کردی و به خراسان آمده ای؟ عکرمه در پاسخ گفت: برای مخارج

عیالاتم اینجا آمده ام! ابونعیم اصفهانی نیز می گوید: عکرمه سراغ والی اصفهان آمد و سه هزار

درهم را به جیب زد.

با توجه به موارد یاد شده، عکرمه چنان از دید مردم فرو افتاد که در هنگام مرگش کسی

حاضر نشد در تشییع جنازه او شرکت کند و جز تعداد اندکی از اهالی سودان حاضر در مدینه، کسی

به تشییع جنازه او نرفت! ابن عساکر می نویسد:

أنبا أبو علي المقرئ الحداد وأخبرني أبو القاسم عبد الملك بن عبدالله، عنه نا أبو نعيم الحافظ،

ثنا عبدالله بن جعفر، قال: وحدث أبو عمرو أحمد بن محمد بن إبراهيم بن حكيم، أنا

عثمان بن خرزاد، قال: سمعت يحيى بن بكير، قال: حدثنا عبد العزيز بن محمد

الدراوردي، قال: مات عكرمة بالمدينة وكثير عزة في يوم واحد فما شهدهما إلا سودان

المدينة^{۵۷، ۵۸}

۵۵. الوافي بالوفيات: ۲۰ / ۳۹.

۵۶. مقدمة فتح الباري: ۴۲۶.

۵۷. تاريخ مدينة دمشق: ۴۱ / ۱۲۲.

۵۸. گفتنی است که ما شرح حال او را در جلد های گذشته همین کتاب و همچنین در کتاب التحقيق في نفي التحريف: ۲۷۰ - ۲۷۴

آورده ایم. برای آگاهی بیشتر از شرح حال وی ر.ک: تهذيب الكمال: ۲۰ / ۲۶۴؛ تهذيب التهذيب: ۷ / ۲۲۸؛ الطبقات الكبرى: ۵ / ۲۱۹؛

وفيات الأعيان: ۳ / ۲۶۵؛ ميزان الاعتدال: ۵ / ۱۱۶؛ المغني في الضعفاء: ۲ / ۶۷؛ الضعفاء الكبير: ۳ / ۳۷۳؛ سير أعلام النبلاء: ۵ / ۱۲.

ابوعلی مقرئ حداد به سند خود از عبد العزیز بن محمد درآوردی نقل می کند که گفت: عکرمة در مدینه از دنیا رفت و در همان روز، کثیر نیز از دنیا رفت و در تشییع جنازه کثیر، تعداد زیادی حاضر شدند؛ اما در تشییع جنازه عکرمة تنها سودانی های مدینه شرکت کردند!

با توجه به مطالب یاد شده، معلوم می شود که پرونده عکرمة سیاه تر از آن است که نیاز به قضاوت داشته باشد؛ چه این که وی در جامعه آن روز نیز به عنوان شخص دروغ گو و دغلكار شناخته می شده است و کسی بوده که در جعل حدیث، مهارت داشته و کسانی همچون مالک، مردم را از نقل احادیث وی باز می داشتند. اما بسیار جای تعجب است که شخصی مانند بخاری، به چنین شخص حقه بازی اعتماد کرده و از او حدیث نقل کرده است!

بررسی سند حدیث خوخته به روایت ابوسعید خدری

بخاری حدیث ابوسعید را با سندی که پیش از این بیان داشتیم، از اسماعیل بن ابی اویس، از مالک، از ابونضر، از عبید بن حنین، از ابوسعید خدری روایت کرده است. مسلم نیشابوری نیز سند نخست را از عبدالله بن جعفر بن یحیی بن خالد، از معن، از مالک نقل کرده است. ترمذی نیز به نقل حدیث یاد شده پرداخته و حدیث مذکور را با سند خویش از احمد بن حسن، از عبدالله بن مسلمه، از مالک نقل کرده است. ترمذی پس از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث حسن صحیح؛^{۵۹}

این حدیث، صحیح و معتبر است.

با توجه به سه سند یاد شده از بخاری و مسلم و ترمذی، معلوم می شود که محور هر سه نقل «مالک بن انس» است. گرچه او یکی از چهار پیشوای مشهور عامه است؛ اما در عین حال نمی توان به روایات وی اعتماد نمود؛ زیرا او به خاطر باوری که درباره امام علیه السلام دارد، از اجماع اهل اسلام خارج است! از این رو برای بیان توضیح بیشتر، ناگزیریم تا اشاره ای به شرح حال مالک بنمائیم.

اندیشه های مالک را می توان در چند محور عمده ذیل مورد ارزیابی قرار داد:

۱. مالک از باورهای فرقه خوارج پیروی می نمود

نخستین مطلبی که می توان در مورد مالک اظهار داشت، این است که او با خوارج هم عقیده بود. مبرّد در بحثی که در مورد خوارج بیان داشته است، می نویسد:

۵۹. صحیح الترمذی: ۵ / ۳۷۳ و ۳۷۴ / ح ۳۶۸۰.

وكان عدّة من الفقهاء ينسبون إليه، منهم: عكرمة مولى ابن عبّاس، وكان يقال ذلك في مالك بن أنس. ويروي الزبيريون: أنّ مالك بن أنس المديني كان يذكر عثمان وعلياً وطلحة والزبير فيقول: والله ما اقتتلوا إلاّ على الثريد الأعفر؛^{٦٠}

عده ای از فقیهان را به خوارج نسبت می دهند که یکی از آنان، عکرمة آزاد شده ابن عبّاس است. همچنین مالک بن انس نیز به خوارج نسبت داده شده است. زبیریان درباره وی می گویند: مالک بن انس همواره عثمان، علی، طلحه و زبیر را یاد می کرد و می گفت: به خدا سوگند! آنان فقط به خاطر آبگوشتی خاک آلود، با یکدیگر به جنگ و ستیزه پرداختند!

۲. باور به نظریه برتری خلفاء سه گانه بر دیگر خلائق

نظریه برتری خلفاء سه گانه بر دیگر خلائق که به نظریه «تفضیل» مشهور است، از باورهای مالک بن انس است. مالک، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را با دیگر مردم، مساوی می پنداشته است. صاحب کتاب ترتیب المدارک از قول مالک نقل کرده که می گفت:

فكان يقول بأنّ أفضل الأمة هم أبوبكر وعمر وعثمان ثم يقف ويقول: هنا يتساوى الناس!^{٦١}

برترین افراد امت، ابوبکر، عمر و عثمان هستند، سپس مکث می کرد و می گفت: در این مقام، بقیه مردم مساوی هستند!

البته او در باور خویش، پیرو نظریه عبدالله بن عمر بود؛ زیرا عبدالله بن عمر می گوید:

كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم: أبوبكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت؛ يعني فلا نفاضل؛

ما در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله می گفتیم: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و آن گاه سکوت می کردیم؛ یعنی شخص دیگری را رجحان و برتری نمی دادیم.

ابن عبدالبرّ نظریه عبدالله بن عمر را ذکر نموده؛ اما انتقادی تندى به آن وارد کرده و

می نویسد:

٦٠. الكامل: ٣ / ١١٨.

٦١. ترتیب المدارک: ١ / ١٧٥.

وهو الذي أنكر ابن معين وتكلم فيه بكلام غليظ، لأنَّ القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع عليه أهل السنَّة من السلف والخلف من أهل الفقه والأثر: أنَّ علياً أفضل الناس بعد عثمان، وهذا ممَّا لم يختلفوا فيه، وإمَّا اختلفوا في تفضيل علي وعثمان. واختلف السلف أيضاً في تفضيل علي وأبي بكر. وفي إجماع الجميع الذي وصفنا دليل على أنَّ حديث ابن عمر وهمُّ وغلطٌ، وأنَّه لا يصحُّ معناه وإن كان إسناده صحيحاً؛^{٦٢}

این فرد، همان کسی است که ابن معین او را نقد کرده و با کلامی خشن درمورد او سخن رانده است؛ زیرا گوینده چنین سخنی، بر خلاف اجماع اهل سنت - از متقدمان و متأخران از اهل فقه و حدیث - سخن گفته است. همانا اجماع بر آن است که علی علیه السلام برترین مردم پس از عثمان می باشد و در این موضوع هیچ اختلافی نیست. آنچه مورد نزاع قرار گرفته، اختلاف در برتری علی علیه السلام

و عثمان است. البته پیشینیان در مورد برتری علی علیه السلام و ابوبکر نیز اختلاف نظر داشته اند. بنابراین، اتفاق نظر همگانی - که توضیح دادیم - دلیلی است بر این که حدیث ابن عمر غلط است، گرچه اسنادش صحیح باشد؛ ولی معنای صحیحی نمی تواند داشته باشد.

٣ . ترك نقل روایت از امیر مؤمنان

مالك از آنجا که از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روی گردان بوده است؛ از این رو در کتاب **موطأ** هیچ حدیثی از آن حضرت روایت نکرده و به همین جهت، شگفتی و حیرت دیگران از جمله هارون الرشید را برانگیخته است.

زرقانی روایت کرده که روزی هارون از مالك بن انس پرسد: چرا در کتاب **موطأ** هیچ حدیثی از علی علیه السلام نقل نکرده ای؟ مالك در پاسخ گفت:

لم یکن فی بلدي ولم ألق رجاله!^{٦٣}

علی بن ابی طالب در شهر من نمی زیست و من نیز با راویان حدیث او ارتباطی نداشتم! این در حالی است که مالك بن انس در کتاب خود از معاویه و عبدالملك بن مروان روایت نقل کرده و به آراء و نظریات آنان استناد می نماید! از سوی دیگر مالك، از هشام بن عروه حدیث نقل کرده است. ذهبی می نویسد:

وروايته عن هشام بن عروة مع قوله: هشام بن عروة كذاب؛^{٦٤}

٦٢. الإستهجاب: ٣ / ٢١٤.

٦٣. تنوير الحوالك: ١ / ٧؛ شرح الزرقاني على الموطأ: ١ / ٤٣.

مالك از هشام بن عروه حدیث نقل کرده، با این که وی، به کذاب بودن هشام بن عروه تصریح کرده است.

یکی دیگر از موارد منش تناقض وار مالك بن انس، آن است که ابن حجر در مورد او می نویسد:

وقال بعضهم: نهانی مالك عن شيخین من قریش، وقد أكثر عنهما في الموطأ؛^{۶۵}

برخی گفته اند: مالك مرا از نقل حدیث از دو نفر از شیوخ قریش نهی کرد، در حالی که خودش در موارد بسیاری در کتاب موطأ، از آنان روایت نقل کرده است.

۴. تدلیس مالك بن انس در نقل روایت

افزون بر مطالبی که گفته شد، مالك بن انس اهل تدلیس بوده است. عبدالله بن احمد در این زمینه می نویسد:

سمعت أبي يقول: لم يسمع مالك بن أنس من بكير بن عبدالله شيئاً، وقد حدثنا وكيع عن

مالك عن بكير بن عبدالله، قال أبي: يقولون: إنها كتب ابنه؛^{۶۶}

از پدرم شنیدم که می گفت: مالك بن انس هیچ روایتی از بكير بن عبدالله نشنیده؛ اما در عین حال وكيع از مالك، از طریق بكير بن عبدالله حدیث نقل کرده است. پدرم بر این باور بود که اهل حدیث می گویند: این منقولات از کتابهای پسر مالك است.

خطیب بغدادی در ضمن نقل اخبار برخی از مدلسان می نویسد:

ويقال: إن ما رواه مالك بن أنس، عن ثور بن زيد، عن ابن عباس، كان ثور يرويه عن عكرمة عن ابن عباس، وكان مالك يكره الرواية عن عكرمة، فأسقط اسمه من الحديث وأرسله. وهذا لا يجوز، وإن كان مالك يرى الإحتجاج بالمراسيل، لأنه قد علم أن الحديث ممن ليس بحجة عنده. وأما المرسل فهو أحسن حالاً من هذا، لأنه لم يثبت من حال من أرسل عنه أنه ليس بحجة؛^{۶۷}

گفته می شود که به راستی روایاتی را که مالك بن انس از ثور بن زيد، از ابن عباس نقل کرده، به این ترتیب بوده است که ثور، از عكرمة، از ابن عباس نقل می کرده و از آن جایی که مالك

۶۶. تاریخ بغداد: ۱ / ۲۳۹؛ الكاشف: ۳ / ۱۱؛ تهذيب الكمال: ۲۴ / ۴۱۵؛ سير أعلام النبلاء: ۷ / ۳۸.

۶۷. تهذيب التهذيب: ۹ / ۳۵.

۶۸. العلل ومعرفة الرجال: ۱ / ۲۱۹.

۶۹. الكفاية في علم الرواية: ۳۶۵.

نقل روایت از عکرمه را نمی‌پسندیده، اسم عکرمه را از سند حذف کرده و حدیث را به صورت مرسل آورده است. بدیهی است که چنین عملی جایز نیست، گرچه مالک مرسلات را معتبر می‌داند و به آنها استدلال می‌نماید؛ اما خود او می‌دانسته که این حدیث، از کسی نقل شده که نزد او حجّت نیست، در حالی که حدیث مرسل از چنین حدیثی معتبرتر است؛ زیرا در حدیث مرسل، عدم حجیت ارسال‌کننده ثابت نشده است.

۵. هم‌نشینی او با امیران و سکوتش در برابر اعمال ناپسند آنان

مالک از نظر مالی در نهایت فقر و تنگدستی به سر می‌برد و تنگنای معیشتی او به حدی بود که صاحب کتاب *ترتیب المدارک* در مورد او گفته است:

ذکروا أنّه باع خشبة سقف بيته؛^{۶۸}

گفته شده که وی چوب‌های سقف خانه‌اش را می‌فروخت.

اما از زمانی که به طور رسمی به خدمت سلاطین و حکام درآمد، وضعیت مادی او دگرگون شد و سیل دینارها به سویش روانه گردید، تا جایی که مالک از هارون هزار دینار ستاند و آنها را برای وارثانش به ارث گذاشت. صاحب *عقد فرید* می‌نویسد:

حتى أنّه أخذ من هارون ألف دينار وتركها لورّائه؛^{۶۹}

تا جایی که از هارون، هزار دینار دریافت کرد و آنها را برای وارثان خویش باقی‌گذارد.

به طور طبیعی هنگامی که عالم دینی در خدمت سلاطین درآیند و مبالغه‌نگفت از آنان دریافت نماید، باید در راستای سیاست‌های حاکمان گام برداشته و چشم خویش را بر روی حقایق فروبندند. عبدالله بن احمد می‌گوید:

سمعت أبي يقول: كان ابن أبي ذئب ومالك يحضران عند الأمراء، فيتكلم ابن أبي ذئب

يأمرهم وينهاهم ومالك ساكت. قال أبي: ابن أبي ذئب خير من مالك وأفضل؛^{۷۰}

از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابن ابی ذئب و مالک نزد حاکمان حاضر می‌شدند. ابن ابی ذئب به کارهای آنان اعتراض می‌کرد و آنها را امر و نهی می‌نمود؛ اما مالک در برابر کارهای آنان سکوت می‌کرد. پدرم می‌گفت: ابن ابی ذئب از مالک بهتر و بافضیلت‌تر است.

۶۸. *ترتیب المدارک*: ۱ / ۱۱۹.

۶۹. *العقد الفرید*: ۱ / ۲۹۴.

۷۰. *العلل و معرفة الرجال*: ۱ / ۵۱۱.

آری، مالک در این ویژگی همانند استادش زهری است؛ از این رو آن چه امام سجّاد علیه السلام در نامه اش به زهری فرموده است، شامل حال او نیز می شود.

۶. امر حاکمان به پیروی از کتاب موطّأ

با توجّه به ویژگی های یاد شده، طبیعی است که حاکمان ستمگر نیز خوش خدمتی مالک را جبران کنند و از او تمجید نمایند. زرقانی می نویسد:

فقد قال له المنصور: اجعل هذا العلم علماً واحداً... ضع للناس كتاباً أحملهم عليه ...

نضرب عليه عامتهم بالسيف، ونقطع عليه ظهورهم بالسياط؛^{۷۱}

روزی منصور عباسی به مالک گفت: علوم پراکنده خود را به صورت علم واحدی درآور... و برای مردم کتابی بنویس تا آنها را برای عمل به آن، وادار کنم ... به گونه ای که به ضرب شمشیر، تمام مردم را به انجام آن وادار ساخته و با شلاق، کمر متخلفان را بشکنم.

منصور در تلاقی خوش خدمتی مالک افزود:

لئن بقيت لأكتبنّ قولك كما تكتب المصاحف، ولأبعثنّ به إلى الآفاق فأحملهم عليه؛^{۷۲}

اگر عمرم یاری نماید و زنده بمانم، به یقین گفته های تو را به گونه ای که مصاحف نوشته می شود می نویسم؛ آن گاه آن را به سرزمین های دوردست می فرستم و مردم را به تبعیت از آن وامی دارم.

صاحب کتاب *مفتاح السعادة* می نویسد:

ولمّا أراد الرشيد الشخوص إلى العراق قال لمالك: ينبغي أن تخرج معي، فإنّي عزمت أن

أحمل الناس على الموطّأ، كما حمل عثمان الناس على القرآن؛^{۷۳}

در دوران هارون الرشید نیز، هنگامی که هارون عباسی اراده نمود تا به عراق عزیمت کند، به مالک رو کرد و گفت: شایسته است تا با من همراه شوی؛ چرا که می خواهم مردم را وادار کنم تا به کتاب *موطّأ* عمل کنند؛ همان گونه که عثمان مردم را واداشت تا به قرآن عمل نمایند.

صاحب *كشف الظنون* نیز می نویسد:

ثم أراد هارون أن يعلّق الموطّأ على الكعبة؛^{۷۴}

هارون عباسی تصمیم گرفت تا کتاب *موطّأ* را به کعبه بیاویزد!

۷۱. *الديباج المذهب*: ۷۲؛ *شرح الزرقاني على الموطّأ*: ۱ / ۴۳؛ *الوافي بالوفيات*: ۲۵ / ۴۱.

۷۲. *تذكرة الحفاظ*: ۱ / ۲۰۹.

۷۳. *مفتاح السعادة*: ۲ / ۸۷.

۷۴. *كشف الظنون*: ۲ / ۷۲۵.

صاحب کتاب *وفیات الاعیان* می نویسد:

ألا لا يفتي الناس إلا مالك بن أنس؛^{۷۵}

جارچیان حکومتی در ایام حج آن سال ندا می دادند: آگاه باشید! کسی جز مالک بن انس حق ندارد فتوا دهد.

احمد بن حنبل در کتاب *علل و معرفة رجال* می نویسد:

فقد قدم ابن جريج على أبي جعفر المنصور فقال له: إني قد جمعت حديث جدك

عبدالله بن عباس وما جمعه أحد جمعي، فلم يعطه شيئاً؛^{۷۶}

روزی ابن جریج نزد منصور عباسی آمد و به او گفت: من احادیث جد تو عبدالله بن عباس را جمع آوری کرده ام به گونه ای که هیچ فردی مانند من آنها را جمع نکرده است. اما منصور در برابر این کار، هیچ پاداشی به ابن جریج نداد.

با توجه به مطالب یاد شده، ابواسحاق شیرازی می نویسد: به استاد مالک (ربیعة الرأي) گفته

شد:

كيف يحظى بك مالك ولم تحظ أنت بنفسك؟! قال: أما علمتم أن مثقالاً من دولة خير من

حملي علم؟!^{۷۷}

چطور مالک از تو بهره مند شد و تو از خود بهره نگرفتی؟ او در پاسخ گفت: آیا نمی دانید که یک

مثقال از حکومت، از دو محموله علم و دانش بهتر است؟!

۷. او با آلات موسیقی آواز می خواند

از ویژگی های دیگر مالک بن انس، غنا و آوازخوانی او با آلات موسیقی است تا جایی که به

این کار معروف و مشهور شد، صاحب کتاب *اغانی* می نویسد:

واشتهر مالك بن أنس بالغناء، وهذا ما نصّ عليه غير واحد؛^{۷۸}

مالک بن انس به غناء مشهور بود و این مطلب از سوی افراد زیادی تصریح شده است.

با توجه به شهرت مالک به غناء، قرطبی می نویسد:

لا تقبل شهادة المغني والرقاص؛^{۷۹}

۷۵. *وفیات الاعیان*: ۴ / ۱۳۵؛ *مرآة الجنان*: ۱ / ۳۷۵.

۷۶. *العلل و معرفة الرجال*: ۲ / ۳۱۲.

۷۷. *طبقات الفقهاء*: ۵۴.

۷۸. *الاغاني*: ۲ / ۲۳۱. همچنین ر.ک: *نهاية الأرب*: ۴ / ۲۲۹.

۷۹. *تفسير القرطبي*: ۱۴ / ۵۶.

شهادت آوازخوان و رقاص مورد قبول نیست.

شوکانی به نقل از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

استماع الملهي معصية، والجلوس عليها فسق، والتلذذ بها كفر؛^{۸۰}

گوش دادن به آلات موسیقی گناه، نشستن در محفل آن فسق و لذت بردن از آن کفرورزی است.

۸. ناآگاهی مالک بن انس از مسائل شرعی

از مطالب جالب توجه در مورد مالک که شرح حال نویسان در مورد او ذکر کرده اند، جهل به احکام شرعی، همان احکامی که از سوی حکام وقت به همان جهت در مَسند فتوا قرار گرفته بود! ابونعیم در کتاب *حلیة الاولیاء* می نویسد:

أنه كان إذا سئل عن مسألة تهرب من الإجابة، أو قال: لا أدري؛^{۸۱}

هرگاه از مالک درباره مسأله ای سؤال می شد، از پاسخ دادن می گریخت و یا می گفت: نمی دانم.

زرقانی می نویسد:

فقد ذكروا أنه سئل عن ثمان وأربعين مسألة فقال في اثنين وثلاثين منها: لا أدري؛^{۸۲}

در مورد چهل و هشت مسأله از مالک سؤال شد و او در پاسخ به سی و دو مورد، گفت: نمی دانم. ابن عبدالبر می نویسد:

وسأله عراقي عن أربعين مسألة فما أجابه إلا عن خمس؛^{۸۳}

فردی عراقی چهل مسأله از مالک پرسید؛ اما او تنها به پنج مسأله پاسخ داد.

صاحب کتاب *عقد الفريد* می نویسد:

وسأله رجل عن مسائل فلم يجبه بشيء أصلاً؛^{۸۴}

فردی پرسش های زیادی مالک پرسید؛ اما او به هیچ کدام پاسخ نداد.

جهل مالک به سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و احکام شریعت، در حالی بود که صاحب *حلیة*

الاولیاء می نویسد:

۸۰. نیل الأوطار: ۸ / ۱۰۴.

۸۱. حلیة الاولیاء: ۶ / ۳۵۳.

۸۲. الدیباچ المذهب: ۶۹؛ شرح الزرقانی علی الموطأ: ۱ / ۳۵.

۸۳. الانتقاء: ۳۸.

۸۴. العقد الفريد: ۲ / ۱۹۹.

وكان مالك يصرّح بأنه أدرك سبعين من المشايخ يحدثون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، فلم يأخذ من أحدهم شيئاً؛^{٨٥}

مالك تصریح می کرد که محضر هفتاد نفر از مشایخ و اساتیدی را که از رسول خدا صلى الله عليه وآله حدیث نقل می کردند، درک کرده؛ اما از هیچ کدام از آنها چیزی نیاموخته است.

۹. پشیمانی مالک از فتواهایی که داده است

صاحب *وفیات الاعیان*، واپسین لحظات مالک را این گونه گزارش کرده است:

ليتني جُلدت بكل كلمة تكلمت بها في هذا الأمر بسوط؛^{٨٦}

[مالک در همان بیماری که به مرگش انجامید گریست و گفت:] ای کاش به خاطر هر فتوایی که داده ام، تازیانه ای می خوردم.

لیث بن سعد در مورد فتوهای مالک می گوید:

أحصيت على مالك بن أنس سبعين مسألة، كلها مخالفة لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم

مما قال فيها برأيه! قال: ولقد كتبت إليه أعظه في ذلك؛^{٨٧}

من هفتاد مسأله را شمردم و دیدم که مالک در آنها به رأی خود فتوا داده است، در حالی که تمامی آنها با سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله مخالفت داشت! من تمامی این موارد را برای مالک نوشتم و فرستادم و در این باره او را موعظه کردم.

۱۰. سخنان بزرگان در نقد مالک بن انس

خطیب بغدادی در مورد مالک می نویسد:

عابه جماعة من أهل العلم في زمانه؛^{٨٨}

گروهی از عالمان معاصر مالک از او عیب جویی کرده اند.

خطیب بغدادی پس از نقل این سخن، از دانشمندانی هم چون ابن ابی ذئب، عبدالعزیز

ماجشون، ابن ابی حازم و محمد ابن اسحاق نام برده که از منتقدان مالک بوده اند.^{٨٩}

خطیب بغدادی همچنین می نویسد:

٨٥. حلیة الأولیاء: ٦ / ٣٥٤؛ الدیاج المذهب: ٦٤.

٨٦. وفیات الاعیان: ٣ / ١٣٧ - ١٣٨؛ جامع بیان العلم وفضله: ٢ / ١٠٧٢؛ شذرات الذهب: ١ / ٢١٢.

٨٧. جامع بیان العلم وفضله: ٢ / ١٠٨٠.

٨٨. تاریخ بغداد: ١ / ٢٣٩.

٨٩. همان.

وقال يحيى بن معين: سفیان الثوري أحب إليّ من مالك في كلّ شيء، وقال سفیان في مالك: ليس له حفظ؛^{۹۰}

يحيى بن معين درباره مالك می گوید: به نظر من سفیان، در تمامی امور از مالك محبوب تر است. سفیان نیز در مورد مالك اظهار نظر کرده و می گوید: او حافظه خوبی نداشت.

ابن عبدالبرّ می نویسد:

وقد تكلم ابن أبي ذئب في مالك بن أنس بكلام فيه جفاء وخشونة كرهت ذكره؛^{۹۱}

ابن ابی ذئب در مورد مالك با تندى و خشونت سخن گفته است و من نمی پسندم که سخنان او را نقل کنم.

ذهبی می نویسد، عمر بن قیس با مالك در محضر هارون در مورد مسائل حج مناظره کرد، آن گاه عمر بن قیس به مالك گفت:

أنت أحياناً تخطئ وأحياناً لا تصيب. فقال: كذاك الناس؛^{۹۲}

تو گاهی خطا می کنی و گاهی سخن درست نمی گویی. مالك در پاسخ گفت: مردم نیز این گونه هستند.

با توجه به نکاتی که در مورد شخصیت مالك بن انس بیان شد، به روشنی استفاده می شود که مالك بن انس شخص قابل اعتمادی نبوده و نمی توان به روایات او استناد جست؛ زیرا اولاً تدلیس در حدیث می کرده و ثانیاً قدرت حفظ حدیث نداشته، ثالثاً معاصران او در مورد او انتقادات تندی بیان داشته اند و او را شخص ضعیفی دانسته اند. مطالعه شرح حال ذکر شده از مالك، به خوبی بیان گر آن است که وی چهره ای سیاسی بوده و برای خوش خدمتی به درباریان و حاکمان، دست به هر کاری می زده است. به هر روی، نکات یاد شده، روایات مالك را از درجه اعتبار ساقط می کند.

نگاهی کوتاه به شرح حال اسماعیل بن ابی اویس

یکی دیگر از راویان بخاری، اسماعیل بن ابی اویس است. اسماعیل بن ابی اویس، پسر خواهر مالك است. نسائی درباره او تنها به گفتن قید «ضعیف» بسنده کرده است.^{۹۳}

۹۰. همان: ۱۶۴ / ۹.

۹۱. جامع بیان العلم وفضله: ۱۱۱۵ / ۲.

۹۲. تهذیب التهذیب: ۴۱۶ / ۷.

یحیی بن معین درباره اسماعیل و پدرش می نویسد:

هو وأبوه يسرقان الحديث;

اسماعیل و پدرش حدیث می دزدیدند.

دولابی در کتاب *ضعفاء* می نویسد:

سمعت النضر بن سلمة المروزي يقول: كذاب;

از نضر بن سلمه مروزی شنیدم که می گفت: اسماعیل بسیار دروغ گو است.

ذهبی نیز پس از نقل مطالب یاد شده می نویسد:

وساق له ابن عدي ثلاثة أحاديث، ثم قال: وروى عن خاله مالك غرائب لا يتابعه عليها

أحد؛^{۹۴}

ابن عدی سه حدیث از او نقل می کند، سپس می گوید: اسماعیل از دایی خود مالک، روایات

عجیبی نقل می کند که هیچ کس درباره آنها از او پیروی نمی کند.

ابراهیم بن جنید از یحیی نقل می کند که در مورد اسماعیل می گوید:

مخلط، يكذب، ليس بشيء؛^{۹۵}

اسماعیل در نقل حدیث، حدیث های صحیح را با ناصحیح در هم می آمیزد و خلط حدیث

می کند. او در نقل حدیث، دروغ گو می باشد و احادیث او ارزشی ندارند.

ابن حزم اندلسی نیز در کتاب *محلّی*، سخن از اسماعیل به میان آورده است. وی به نقل از

ابوالفتح ازدی می نویسد:

حدّثني سيف بن محمّد: أنّ ابن أبي أويس كان يضع الحديث؛^{۹۶}

سيف بن محمّد برای من نقل کرد که ابن ابی اویس از جعل کنندگان حدیث است.

عینی در مورد اسماعیل به نکته عجیبی اشاره کرده و می نویسد:

أقرّ على نفسه بالوضع كما حكاها النسائي عن سلمة بن شعيب عنه؛^{۹۷}

۹۳. ر.ك: الضعفاء والمتروكين: ۵۱.

۹۴. میزان الاعتدال: ۱ / ۳۷۹ - ۳۸۰.

۹۵. تهذيب التهذيب: ۱ / ۲۸۰.

۹۶. همان: ۱ / ۲۸۱.

۹۷. عمدة القاري: ۱ / ۸.

خود اسماعیل به جعل حدیث اقرار کرده است. اقرار اسماعیل را نسائی از سلمه بن شعیب از قول اسماعیل نقل کرده است.

با توجه به نکات بیان شده، شرح حال اسماعیل بن ابی اویس نیز معلوم گشت و معلوم شد که حال وی به مراتب از مالک بن انس بدتر است.

شرح حال فلیح بن سلیمان

همان گونه که پیش از این بیان شد، مسلم نیشابوری حدیث خوچه را به سند دیگری غیر از طریق مالک نقل کرده است. سند مسلم عبارت است از: فلیح بن سلیمان، از ابونضر، از عبید بن حنین و بَسر بن سعید، از ابوسعید خُدَری. فرد نخست سند مذکور فلیح بن سلیمان است و وی مورد اعتماد اهل رجال نیست. نسائی درباره فلیح می گوید:

ضعیف ... لیس بالقوی؛^{۹۸}

او ضعیف است ... او در نقل حدیث قوی نیست.

همین سخن نسائی را نیز ابوحاتم و یحیی بن معین نیز در مورد فلیح بن به دست داده اند.^{۹۹} یحیی نیز از ابوکامل مظفر بن مدرك این گونه نقل می کند:

ثلاثة یتقی حدیثهم: محمد بن طلحة بن مصرف، وأیوب بن عتبة، وفلیح بن سلیمان؛^{۱۰۰}

باید از حدیث سه نفر پرهیز شود: محمد بن طلحة بن مصرف، ایوب بن عتبة و فلیح بن سلیمان.

رملی نیز از ابوداود نقل می کند که احادیث فلیح هیچ ارزشی ندارند. وی می نویسد:

لیس بشيء؛^{۱۰۱}

[احادیث فلیح] به چیزی نمی ارزند.

ابن ابی شعبه، از قول علی بن مدینی می نویسد:

کان فلیح وأخوه عبدالحمید ضعیفین؛^{۱۰۲}

۹۸. الضعفاء والمتروکین: ۱۹۷.

۹۹. رك: میزان الاعتدال: ۵ / ۴۴۲؛ تهذیب التهذیب: ۸ / ۲۶۴.

۱۰۰. میزان الاعتدال: ۵ / ۴۴۳؛ تهذیب التهذیب: ۹ / ۲۰۵.

۱۰۱. تهذیب التهذیب: ۸ / ۲۶۴ - ۲۶۵.

۱۰۲. رك: همان: ۸ / ۲۶۴.

فلیح و برادرش عبدالحمید ضعیف هستند.

از مطالب یاد شده استفاده می شود که فلیح بن سلیمان در زمره افراد غیر قابل اعتماد است و رجالیان به عدم وثاقت وی تصریح نموده اند؛ بنابراین بر بی اعتبار شمردن سند مسلم نیشابوری همین اندازه کفایت می کند و نیازی به بررسی دیگر راویان نیست. حدیث «خوخه» را بخاری و علمای دیگر از ابن عباس و ابوسعید نقل کرده اند. با توجه به مطالبی که گذشت، این احتمال تقویت می شود که بخاری در نقل حدیث خوخه دچار اشتباه شده است، هر چند که سهوی بودن چنین خطبی از بخاری کمی عجیب به نظر می رسد. بخاری در تحریف حدیثی که از ابن عباس نقل می کند، سندی بیان نکرده است؛ اما وی حدیث ابوسعید را در قسمت «مناقب» کتاب خویش بیان نموده و سند ذیل را برای آن ارائه داده است:

«عبدالله بن محمد، از ابوعامر، از فلیح، از سالم ابونضر، از عبید بن حنین، از بسر بن سعید، از ابوسعید خدری ...».

بخاری حدیث خوخه با سند مذکور را، در بابی با عنوان: «باب الخوخة والممرّ فی المسجد» با سند خود از: «محمد بن سنان، از فلیح، از ابونضر، از عبید بن حنین، از بسر بن سعید، از ابوسعید خدری ...» روایت کرده است.

بدیهی است که محور این سند حول شخصی به نام «فلیح بن سلیمان» می چرخد که در سند مسلم نیشابوری موجود بود و در بررسی به عمل آمده در سطور پیشین، معلوم شد که وی شخصی ضعیف و غیر قابل اعتماد است. متن حدیث به سند مسلم، با واژه «خوخه» آمده است؛ اما از تعبیر «باب» استفاده نگردیده است؛ از این رو می توان به طور جدی این احتمال را تقویت نمود که روایت بخاری، اندکی تغییر یافته و نمی تواند بیان گر حدیث اصلی باشد.

سند بخاری علاوه بر تناقض یاد شده، با تعبیر: «باب الخوخة والممرّ»، مشکل دیگری را نیز به همراه دارد و آن اشکال عبارت است از این که در سند روایت آن «عبید بن حنین» از «بسر بن سعید» روایت نقل می کند؛ در حالی که «عبید» نمی تواند از «بسر» روایت کند. علمای عامه در توجیه چنین تناقضی در سند سر در گم شده اند. ابن حجر عسقلانی در توجیه سند می نویسد:

قال الدارقطني: هذا السياق غير محفوظ، واختلف فيه على فليح، فرواه محمد بن سنان

هكذا، وتابعه المعافى بن سليمان الحراني، ورواه سعيد بن منصور ويونس بن محمد المؤذن

وَأَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ فُلَيْحٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حَنْبَلٍ وَبُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ. قُلْتُ: أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ عَنْ سَعِيدٍ، وَأَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ يُونُسَ، وَابْنُ حَبَّانَ فِي صَحِيحِهِ مِنْ حَدِيثِ الطَّيَالِسِيِّ. وَرَوَاهُ أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ عَنْ فُلَيْحٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ. وَلمَ يَذْكَرْ عُبَيْدُ بْنُ حَنْبَلٍ. أَخْرَجَهُمَا الْبَخَارِيُّ فِي مَنَاقِبِ أَبِي بَكْرٍ. فَهَذِهِ ثَلَاثَةٌ أَوْجُهٌ مُخْتَلِفَةٌ؛^{١٠٣}

دارقُطنی می گوید: این سند در جای دیگری نیامده است. در این سند در مورد فلیح، بین عالمان اختلاف است. محمد بن سنان این روایت را با همین سند روایت کرده و معافی بن سلیمان حرّانی نیز از او پیروی کرده است. همچنین این روایت را سعید بن منصور، یونس بن محمد مؤذن و ابوداود طیالسی نیز از فلیح، از ابونضر، از عبید بن حنین و بَسْر بن سعید، همگی از ابوسعید نقل کرده اند. به نظر من (ابن حجر): این روایت را مسلم نیشابوری، از سعید و ابوبکر بن ابی شیبّه، از یونس و ابن حَبَّان در کتاب **صحيح** خود، از قول طیالسی نقل کرده اند. همچنین ابوعامر عقدی نیز آن را از فلیح، از ابونضر، از بَسْر بن سعید، از ابوسعید روایت کرده است. البته وی به عبید بن حنین، در سند این روایت اشاره ای نکرده است. بخاری نیز این روایت را در بخش «مناقب ابوبکر» نقل کرده است.

بنابر آن چه گفته شد، سه سند مختلف در نقل این حدیث وجود دارد.

ابن حجر عسقلانی پس از اشاره به سه سند یاد شده، به تناقضات موجود در سندها پاسخ داده و از بخاری دفاع کرده است.^{١٠٤} به باور ابن حجر عسقلانی، دو طریق از ابونضر ذکر شده که یکی از آن دو طریق از بَسْر و طریق دیگر از عبید نقل شده است و فلیح نیز گاهی نام این دو راوی را با هم ذکر می کرده، و گاهی تنها به ذکر یکی از آن دو اکتفاء می کرده است.

ابن حجر پس از تلاش برای رفع تناقض سندها، اعتراف می کند که در ذکر سندها اشتباهی رخ داده است. وی می نویسد:

وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَنَانَ أَخْطَأَ فِي حَذْفِ الْوَاوِ الْعَاطِفَةِ، مَعَ اِحْتِمَالِ أَنْ يَكُونَ الْخَطَأُ مِنْ فُلَيْحٍ حَالِ تَحْدِيثِهِ لَهُ بِهِ!^{١٠٥}

١٠٣. مقدمة فتح الباري: ١ / ٣٤٩.

١٠٤. همان: ٥٠٧.

١٠٥. فتح الباري: ١ / ٧٣٥. همچنین ر.ك: عمدة القاري: ٤ / ٢٤٣ - ٢٤٤.

تنها ایرادی که در این حدیث باقی می ماند این است که محمد بن سنان، هنگامی که این روایت را برای فلیح نقل می کرده، در حذف «واو» عاطفه اشتباه کرده است، گرچه احتمال دارد که اشتباه یاد شده از فلیح سرزده باشد.

علاوه بر وجود تناقضات آشکار در سند حدیث خوچه، متن این روایت نیز دچار تناقض است. خطیب بغدادی، ابن جوزی و جلال الدین سیوطی تصریح کرده اند که حدیث خوچه دارای غلط و اضافاتی از سوی راوی بوده و اصل حدیث نیز منقطع^{۱۰۶} است. متن و سند حدیث خوچه در کتاب *لائی مصنوعه* این گونه روایت شده است:

أَبَانَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالْبَاقِي الْبَزَّارُ، أَبَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ، أَبَانَا عَمْرُ بْنُ أَحْمَدِ الْوَاعِظِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَبِيبِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، حَدَّثَنَا فَهْدُ بْنُ سَلِيمَانَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: «سَدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ الشَّارِعَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ». فَقَالَ النَّاسُ: سَدُّ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا إِلَّا بَابَ خَلِيلِهِ! فَقَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ظِلْمَةً وَرَأَيْتُ عَلَى بَابِ أَبِي بَكْرٍ نُورًا، فَكَانَتِ الْآخِرَةُ عَلَيْهِمْ أَكْبَرُ مِنَ الْأُولَى». قَالَ الْخَطِيبُ: هَذَا وَهْمٌ، وَاللَّيْثُ رَوَى صَدْرَهُ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ مَنْقُوعًا، وَرَوَاهُ كُلُّهُ عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ مَنْقُوعًا؛^{۱۰۷}

محمد بن عبدالباقي بزّار به سند خود از يحيى بن سعيد نقل می کند که انس می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «به جز درب خانه ابوبکر، تمامی درب هایی را که به مسجد باز می شوند، ببندید». مردم عرضه داشتند: پیامبر خدا تمام درب ها را بست اما درب خانه خلیفش را نبست! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من بر درب خانه های دیگران تاریکی دیدم، اما بر درب خانه ابوبکر نوری مشاهده نمودم! با این حال جهان آخرت برای آنان باشکوه تر از دنیا خواهد بود!» خطیب بغدادی پس از نقل حدیث یاد شده می گوید: این حدیث غلط است و لیث، بخش نخست آن را از يحيى بن سعيد به صورت منقطع نقل کرده و بار دیگر تمام حدیث را به صورت منقطع از معاویة بن صالح نقل کرده است.

با توجه به مطالب یاد شده در مورد سند و متن حدیث خوچه، استفاده می شود که این روایت دارای اشکالات اساسی می باشد و نمی توان به آن استناد جست. اما بنابر پندار عالمان اهل سنت، حدیث «خوچه» بیان گر فضیلت و برتری ابوبکر است، به ویژه آن که بیشتر عالمان عامه

۱۰۶. حدیث منقطع، به حدیثی اطلاق می گردد که سلسله سند آن متصل نبوده و یا يك راوی از سند آن افتاده باشد.

این حدیث را از دو کتاب صحیح بخاری و مسلم نقل کرده اند؛ از این رو ماجرای خوچه را دلیل شایستگی و برتری ابوبکر محسوب کرده و این فضیلت را دلیل بر امامت و جانشینی او قرار داده اند.

نووی در ذیل حدیث خوچه می نویسد:

وفيه فضيلة وخصيصة ظاهرة لأبي بكر رضي الله عنه؛^{۱۰۸}

در این حدیث، فضیلت و ویژگی روشنی برای ابوبکر وجود دارد.

ابن حجر عسقلانی در ضمن بیان طولانی در مورد حدیث خوچه می نویسد:

قال الخطابي وابن بطال وغيرهما: في هذا الحديث اختصاص ظاهر لأبي بكر، وفيه إشارة قوية إلى استحقاقه للخلافة، ولا سيما وقد ثبت أن ذلك كان في آخر حياة النبي صلى الله عليه وسلم، في الوقت الذي أمرهم فيه أن لا يؤمّهم إلاّ أبوبكر. وقد ادّعى بعضهم: أن الباب كناية عن الخلافة، والأمر بالسّد كناية عن طلبها، كأنه قال: لا يطلبن أحد الخلافة إلاّ أبوبكر فإنه لا حرج عليه في طلبها. وإلى هذا جرح ابن حبان، فقال بعد أن أخرج هذا الحديث: في هذا دليل على أنه الخليفة بعد النبي صلى الله عليه وسلم، لأنه حسم بقوله: (سدوا عني كل خوخة في المسجد) أطماع الناس كلهم عن أن يكونوا خلفاء بعده. وقوى بعضهم ذلك: بأن منزل أبي بكر كان بالسّنج من عوالي المدينة - كما سيأتي قريباً بعد باب - فلا يكون له خوخة إلى المسجد. وهذا الإستناد ضعيف، لأنه لا يلزم من كون منزله كان بالسّنج، أن لا يكون له دار مجاورة للمسجد، ومنزله الذي كان بالسّنج هو منزل أصهاره من الأنصار، وقد كان له إذ ذاك زوجة أخرى - وهي أسماء بنت عميس - بالاتفاق، وأمّ رومان على القول بأنها كانت باقية يومئذ. وقد تعقب المحبّ الطبري كلام ابن حبان فقال: وقد ذكر عمر بن شبة في أخبار المدينة: أن دار أبي بكر التي أذن له في إبقاء الخوخة منها إلى المسجد كانت ملاصقةً للمسجد، ولم تزل بيد أبي بكر حتى احتاج إلى شيء يعطيه لبعض من وفد عليه فباعها؛^{۱۰۹}

خطابی، ابن بطال و دیگران درباره این حدیث بر این باورند که: در این حدیث ویژگی روشنی برای ابوبکر وجود دارد و حدیث یاد شده اشاره محکمی بر استحقاق وی برای خلافت و جانشینی است؛ به خصوص آن که ثابت شده که این قضیه در واپسین لحظات زندگی رسول خدا

۱۰۸. المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج: ۱۵ / ۱۲۴.

۱۰۹. فتح الباری: ۷ / ۱۷.

صلى الله عليه وآله و در زمانی رخ داده که پیامبر خدا، ابوبکر را به عنوان امام جماعت مردم گماشته است. البته برخی از عالمان ادعا کرده اند که واژه «باب» کنایه از خلافت است و امر به مسدود کردن باب، کنایه از طلب خلافت است؛ گویی آن حضرت فرموده است که هیچ فردی جز ابوبکر نباید خلافت را طلب کند؛ ولی برای ابوبکر در طلب آن باکی نیست! ابن حبان نیز پس از آن که این حدیث را نقل کرده، همین نظریه را پسندیده است و می گوید: این حدیث بیان گر این است که ابوبکر، جانشین پیامبر صلى الله عليه وآله است؛ زیرا که رسول خدا با بیان این سخن که: «هر دریچه ای را که به مسجد باز می شود، مسدود نمایید»، طمع مردم را برای تصاحب منصب خلافت، از میان برد. برخی از عالمان عامه با تقویت این ادعا گفته اند: منزل ابوبکر در منطقه «سُح» در حوالی مدینه بوده است ... از این رو خانه او دریچه ای به مسجد نداشته است. ابن حجر در ادامه می افزاید: این استدلال ضعیف است؛ زیرا اگر ابوبکر خانه ای در منطقه «سُح» داشته باشد، مستلزم این نیست که خانه ای نیز در کنار مسجد نداشته باشد. از سوی دیگر، خانه شخصی ابوبکر در منطقه «سُح» در اختیار دامادهای او که از انصار بوده اند، قرار داشته است و طبق اتفاق نظر تمام تاریخ نگاران، ابوبکر در آن هنگام، همسر دیگری به نام اسماء بنت عمیس و امّ رومان - با فرض زنده ماندن او در آن زمان - داشته است، بنابراین منزلش در مرکز مدینه بوده است. ابن حجر می گوید: محبّ طبری نیز در پی سخن ابن حبان، می نویسد: عمر بن شیبّه در کتاب **تاریخ مدینه منوره** می نویسد: خانه ابوبکر که اجازه باز شدن دریچه اش به مسجد صادر شد، مجاور مسجد بود و آن خانه، همواره در دست ابوبکر بود. وی پس از نیاز به پول خانه، آن را فروخت تا پولش را صرف برخی از افرادی که نزد او می آمدند، بنماید.

عینی نیز در کتاب **عمدة القاری**، به نقل این حدیث پرداخته و ذیل آن می نویسد:

الأولی: ما قاله الخطابي وهو: أنّ أمره صلى الله عليه وسلم بسدّ الأبواب غير الباب الشارع إلى المسجد إلّا باب أبي بكر، يدلّ على اختصاص شديد لأبي بكر وإكرام له، لأنّهما كانا لا يتفرقان. الثانية: فيه دلالة على أنّه قد أفرده في ذلك بأمر لا يشارك فيه، فأولى ما يصرّف إليه التأويل فيه أمر الخلافة، وقد أكثر الدلالة عليها بأمره إياه بالإمامة في الصلاة التي بنى لها المسجد. قال الخطابي: لا أعلم أنّ إثبات القياس أقوى من إجماع الصحابة على استخلاف أبي بكر، مستدلّين في ذلك باستخلافه صلى الله عليه وسلم إياه في أعظم أمور الدين وهو الصلاة،

فقاوسا عليها سائر الأمور، ولأنه صلى الله عليه وسلم كان يخرج من باب بيته وهو في المسجد للصلاة، فلما غلق الأبواب إلباب أبي بكر، دل على أنه يخرج منه للصلاة، فكأنه صلى الله عليه وسلم أمر بذلك على أن من بعده يفعل ذلك هكذا؛^{١١٠}

نتایجی که از این حدیث به دست می آید از این قرار است: خطابی در این مورد می گوید: این که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمان داد تا غیر از درب ورودی مسجد و درب خانه ابوبکر، تمام درب ها را مسدود نمایند، نشان گر فضیلت ابوبکر و احترام او است؛ زیرا که آن دو از هم جدا نمی شوند. دوم آن که این حدیث نشان می دهد که رسول خدا صلى الله عليه وآله، ابوبکر را مفتخر به فضیلتی نمود که هیچ فرد دیگری در آن شریک نیست. بنابراین سزاوارترین وجهی که می توان فضیلت یاد شده را به آن تأویل کرد، امر خلافت است. البته رسول خدا صلى الله عليه وآله با امام جماعت قرار دادن ابوبکر، در مسجدی که برای همان نماز بنا شده، مردم را بیشتر به امر خلافت راهنمایی کرد. خطابی در این مورد می گوید: گمان ندارم که اثبات قیاس، قوی تر از اجماع و اتفاق نظر صحابه بر جانشینی ابوبکر باشد؛ زیرا صحابه در مسأله جانشینی ابوبکر به بزرگترین امر دینی - یعنی نماز - استدلال کردند و بقیه مسائل را بر آن قیاس نمودند. من جمله آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره از درب منزلش که به مسجد باز می شد، برای نماز خارج می گشت؛ سپس فرمان داد تا تمام درب ها بسته شود، اما درب خانه ابوبکر باز بماند و این نکته بیان گر آن است که ابوبکر از آن درب برای نماز خارج شود. گویی رسول خدا صلى الله عليه وآله به بستن تمام درب ها به جز درب خانه ابوبکر امر کرده تا فردی که جانشین پیامبر خواهد شد نیز مانند رسول خدا از درب منزلش مستقیماً وارد مسجد گردد.

عینی در قسمت مناقب، سخن خطابی، ابن بطال و ابن حبان را - که پیش از این از قول ابن حجر نقل نمودیم - ذکر کرده و در ادامه می افزاید:

وعن أنس قال: جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل بستاناً وجاء آت فدفق الباب. فقال: «يا أنس، افتح له وبشّره بالجنة وبشّره بالخلافة بعدي». قال: فقلت: يا رسول الله أعلمه؟ قال: «أعلمه؛ فإذا ابوبكر». فقلت: أبشر بالجنة وبالخلافة من بعد النبي عليه الصلاة والسلام. قال: ثم جاء آت فقال: «يا أنس، افتح له وبشّره بالجنة وبالخلافة من بعد أبي بكر». قلت: أعلمه؟ قال: «نعم». قال: فخرجت فإذا عمر فبشّرته. ثم جاء آت فقال: «يا أنس، افتح له وبشّره بالجنة وبشّره بالخلافة من بعد عمر وأنه مقتول». قال: فخرجت فإذا عثمان. قال:

فدخل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: إني والله ما نسيت ولا تمّنت ولا مسستُ ذكري بيد بايعتك! قال: «هو ذاك». رواه أبويعلى الموصلي من حديث المختار بن فلفل عن أنس وقال: هذا حديث حسن؛^{۱۱۱}

انس می گوید: روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد باغی شد. در این هنگام فردی آمد و دق الباب کرد. رسول خدا صلى الله عليه وآله به انس فرمود: «ای انس، درب را باز کن و زننده درب را به بهشت و خلافت پس از من بشارت بده». انس گوید عرضه داشتم: ای پیامبر خدا، آیا او را از این موضوع آگاه سازم؟ پیامبر خدا فرمود: «آری، آگاه ساز». انس می گوید: وقتی درب را گشودم، ابوبکر پشت درب بود. به او گفتم: تو را به بهشت و به خلافت پس از رسول خدا علیه الصلاة والسلام بشارت می دهم! انس می گوید: سپس فرد دیگری آمد، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «ای انس، درب را به روی او بگشا و او را به بهشت و به خلافت پس از ابوبکر بشارت بده». انس گوید عرضه داشتم: آیا او را از این موضوع آگاه سازم؟ رسول خدا فرمود: «آری». انس می گوید: وقتی درب را گشودم، عمر پشت درب بود. من نیز به او نیز بشارت دادم. سپس فرد دیگری آمد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «ای انس، درب را برایش باز کن و او را به بهشت و خلافت بعد از عمر، مزده بده و بگو که او به قتل خواهد رسید». انس می گوید: وقتی خارج شدم، عثمان پشت درب بود. انس می گوید: عثمان خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله رسید و عرض داشت: به خدا سوگند! من بیعت با شما را فراموش نکردم و چنین آرزویی ننمودم و با دستی که با تو بیعت کردم، آلتی را لمس نکرده‌ام. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «تو همان گونه هستی که می گویی». ابویعلی موصلی این حدیث را از مختار بن فلفل از انس نقل کرده و پس از نقل آن می گوید: این حدیث معتبر است.

عینی در کتاب *عمدة القاری* در قسمت «هجرة النبي صلى الله عليه وآله» در شرح حدیث خوچه می نویسد:

فأمر الشارع بسدّها كلّها إلّا خوچه أبي بكر، لیتميز بذلك فضله. وفيه إيماء إلى الخلافة؛^{۱۱۲}

شارع (پیامبر) فرمان داد تا دریچه ها - جز دریچه ابوبکر - بسته شود تا بدین وسیله برتری ابوبکر مشخص گردد. این حدیث اشاره ای به خلافت دارد.

کرمانی نیز به نقل این حدیث پرداخته و سخنان علمای عامه را در دلالت حدیث خوچه بر

امامت و خلافت، نقل کرده و دیدگاه آنان را پسندیده است.^{۱۱۳}

۱۱۱. عمدة القاری: ۱۶ / ۱۷۶ - ۱۷۷.

۱۱۲. همان: ۱۷ / ۳۹.

قسطلانی در شرحی که بر قسمت «نماز» نوشته، می نویسد:

وفیه دلالة على الخصوصية لأبي بكر الصديق بالخلافة بعده عليه الصلاة والسلام والإمامة دون سائر الناس، فأبقى خوخته دون خوخة غيره، وهو يدل على أنه يخرج منها إلى المسجد للصلاة. كذا قرره ابن المنير؛^{۱۱۴}

این حدیث بیان گر ویژگی خاصی برای ابوبکر است و نشانگر آن است که تنها او دارای شایستگی خلافت و امامت پس از پیامبر صلی الله علیه وآله است و افراد دیگر، چنین شایستگی ندارند. از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله فقط دریچه خانه او را باقی گذاشت و دریچه خانه دیگران را مسدود نمود. همچنین این مطلب دلالت دارد که ابوبکر از همان مکان برای نماز خارج می شد. ابن منیر نیز این حدیث را به همین صورت بیان کرده است.

قسطلانی در قسمت «مناقب» نیز می نویسد:

قيل: وفيه تعريض بالخلافة، لأن ذلك إن أُريد به الحقيقة فذاك، لأن أصحاب المنازل الملاصقة للمسجد كان لهم الإستطراق منها إلى المسجد، فأمر بسدها سوى خوخة أبي بكر، تنبيهاً للناس على الخلافة، لأنه يخرج منها إلى المسجد للصلاة. وإن أُريد به المجاز، فهو كناية عن الخلافة وسد أبواب المقالة دون التطرق والتطلع إليها. قال التوربشتي: وأرى المجاز أقوى، إذ لم يصح عندنا أن أبابكر كان له منزل بجانب المسجد، وإمّا كان منزله بالسنيح من عوالي المدينة. انتهى. وتعقبه في الفتح: بأنه استدلال ضعيف، لأنه لا يلزم من كون منزله كان بالسنيح أن لا يكون له دار مجاورة للمسجد، ومنزله الذي كان بالسنيح هو منزل أصهاره من الأنصار؛^{۱۱۵}

گفته شده حدیث خوخته، کنایه به خلافت ابوبکر دارد؛ زیرا اگر معنای حقیقی از آن حدیث اراده شود مشکلی نیست؛ چرا که صاحبان خانه های چسبیده به مسجد، اجازه داشتند تا از دریچه منازلشان به مسجد وارد شوند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آن که به مردم بفهماند که در امر خلافت به چه کسی نظر دارد، فرمان داد تا تمام دریچه ها را مسدود نمایند و تنها دریچه خانه ابوبکر باز بماند؛ زیرا ابوبکر از آن دریچه برای نماز رفت و آمد می کرد. اما اگر معنای

۱۱۳. رك: الكواكب الدراري: ۴ / ۱۲۹.

۱۱۴. إرشاد الساري: ۲ / ۱۲۸ - ۱۲۹.

۱۱۵. همان: ۸ / ۱۴۶ - ۱۴۷.

مجازی حدیث اراده شود، در این صورت کنایه از خلافت و بستن دهان مردم خواهد بود تا مبادا در طلب امر خلافت اقدامی انجام دهند، نه این که ممانعت از عبور مردم و سرک کشیدن آنها به مسجد باشد. تورپشتی در این مورد می گوید: به نظر من اراده معنای مجازی حدیث، ظهور قوی تری دارد؛ زیرا از دیدگاه ما اهل سنت، صحّت ندارد که ابوبکر در کنار مسجد خانه ای داشته، بلکه خانه او در منطقه «سنح» در بالای شهر مدینه بود. قسطلانی می افزاید: ابن حجر نیز در فتح الباری این موضوع را پی گرفته و این استدلال را ضعیف می داند؛ زیرا به باور او، منافاتی ندارد که ابوبکر در منطقه «سنح» خانه ای داشته باشد و منزل او در اختیار دامادهاش باشد و در عین حال منزل دیگری نیز در مجاورت مسجد داشته باشد.

قسطلانی علاوه بر مواضع ذکر شده، در قسمت «هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله» نیز به این موضوع پرداخته و می نویسد:

فَأمر رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم بسدّها كلّها إلّا خوخة أبي بكر، تكريماً له وتنبهياً على أنّه الخليفة بعده، أو المراد المجاز فهو كناية عن الخلافة وسدّ أبواب المقالة دون التطرّق، ورجّحه الطيبي محتجاً بأنّه لم يصحّ عنده أنّ أبا بكر كان له بيت بجنب المسجد، وإلّا كان منزله بالسّنح من عوالي المدينة؛^{۱۱۶}

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان داد تا تمام دریچه ها به جز دریچه خانه ابوبکر بسته شود، و این فرمان به جهت بزرگداشت ابوبکر و توجّه دادن مردم به این نکته بود که ابوبکر خلیفه پس از رسول خداست. احتمال دیگری که در تفسیر این روایت وجود دارد آن است که حدیث را حمل بر معنای مجازی نمائیم و بگوئیم که بستن درب ها کنایه از خلافت و بستن دهان مردم است، نه ممانعت از عبور مردم به مسجد. طیبی نیز مطلب یاد شده را ترجیح می دهد؛ سپس استدلال می نماید به این که به نظر او، ابوبکر خانه ای در مجاورت مسجد نداشته؛ بلکه خانه ابوبکر در منطقه «سنح» در بالای شهر مدینه بوده است.

آنچه گذشت، سخنان شارحان در تفسیر حدیث «خوخه» بود. در کتابهای اعتقادی اهل سنت و در بخش فضایل ادعا شده برای ابوبکر، و همچنین در بیان دلایل امامت و خلافت ابوبکر پس از رسول صلی الله علیه وآله نیز به حدیث «خوخه» استدلال شده است. در نگاه نخست، آنچه آشکارا از

سخنان عالمان عامه استفاده می شود، پریشانی و اضطراب در استدلال به حدیث «خوخه» است. وجه پریشانی و اضطراب را می توان در دوگانه گویی و تناقض پنداری براهین عالمان عامه دنبال کرد.

نووی در بیان استدلال به حدیث «خوخه» به هیچ استدلالی اشاره نکرده و تنها ادعا نموده که حدیث خوخه، فضیلت روشنی را برای ابوبکر اثبات می نماید. وی می نویسد:

فيه فضيلة وخصیصة ظاهرة لأبي بكر؛^{۱۱۷}

در این حدیث، فضیلت و ویژگی روشنی برای ابوبکر وجود دارد.

همان گونه که از تعبیر نووی استفاده می شود، وی متعزّض مسأله امامت و خلافت نشده و ادعا نکرده که «حدیث خوخه» به طور مستقیم یا غیر مستقیم اشاره ای به مسأله خلافت دلالت دارد. در پاسخ نووی گفته می شود که ثبوت فضیلت، فرع آن است که ابتدا اصل ماجرا به اثبات برسد و از سوی دیگر نیز ثابت شود که چنین ماجرای در حق شخص دیگری به اثبات نرسیده است. بنابراین نووی، ابتدا باید دو مطلب را اثبات نماید: ابتدا ثابت نماید که اصل ماجرای خوخه واقع شده و سپس ثابت نماید که ابوبکر در کسب فضیلت یاد شده، منحصر به فرد است.

بدیهی است که اثبات اصل ماجرای خوخه از طریق بررسی اسناد و مدارك موجود امکان پذیر است و ما پیش از این ثابت نمودیم که نقل حدیث خوخه دارای تناقض است و اسناد روایت نیز بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد می باشد. اگر به فرض از صحت سند حدیث خوخه نیز چشم پوشی نمائیم، نووی در مرحله دوم باید اثبات نماید که ابوبکر در کسب فضیلت خوخه منحصر به فرد بوده است، با این که ما در ابتدای این نوشتار به اثبات رساندیم که حدیث سد الابواب نیز در حق امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت شده. بنابراین حدیث سد الابواب و حدیث خوخه دچار تناقض می شوند. در نتیجه، سخن نووی تنها در حد يك ادعا فرو کاسته شده و ارزش علمی نخواهد داشت؛ زیرا او به بررسی هیچ کدام از جوانب بحث همت نگماشته است.

غیر از نووی، کسانی مانند خطابی از حدیث خوخه، دو مطلب را استفاده نموده اند. نخست آن که حدیث خوخه اثبات «ویژگی» می نماید؛ و دوم آن که حدیث خوخه «اشاره ای محکم بر استحقاق ابوبکر برای منصب خلافت» دارد؛ زیرا ماجرای خوخه در واپسین لحظات زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله به وقوع پیوسته و مقارن با فرمان رسول خدا به امامت ابوبکر برای نماز بوده است.

برخی دیگر از عالمان عامه نیز پا را فراتر از خطایی گذارده و ادعا نموده اند که واژه «باب» در حدیث خوچه، کنایه از امر خلافت بوده و امر به انسداد درب منازل دیگران، کنایه از منع مطالبه خلافت در حق دیگران بوده است.

در پاسخ به دیدگاه یاد شده می‌گوییم: ادعای آن که حدیث خوچه متضمن «ویژگی» برای ابوبکر است، از نظر «سند» و «عدم معارض دلالتی» نیازمند اثبات می‌باشد و تاکنون کسی در این مورد توضیح لازم را بیان نداشته است. اما در مورد

ادعای آن که حدیث خوچه «اشاره ای محکم به استحقاق ابوبکر برای تصاحب منصب خلافت است»، می‌گوییم که هیچ دلیلی بر ادعای یاد شده اقامه نگردیده است. آری، تنها ادعا شده که قرینه حالیه امر رسول خدا صلی الله علیه وآله به امامت ابوبکر برای نماز دلیل اثبات خلافت او می‌باشد.

پر واضح است که بنا کردن استدلالی بر استدلال دیگر که هنوز به اثبات نرسیده، منجر به اثبات دعوی خواهد شد. نگارنده در رساله مستقلی اثبات نموده است که امامت ابوبکر برای نماز، تنها خیال پردازی راویان تدلیس گر بوده و در عالم خارج چنین ماجرای به وقوع نپیوسته است.^{۱۱۸} حال با توجه به این که اصل ماجرای امامت ابوبکر برای نماز قابل اثبات نیست، چگونه می‌توان بر پایه امری موهوم برهان اقامه نمود؟!

نکته دوم آن که، در مورد تعبیر «اشاره محکم...» دو نظریه وجود دارد: عده ای تعبیر یاد شده را فرع بر ظهور حقیقی حدیث پنداشته اند و عده ای دیگر، ظهور حدیث را فرع بر معنای مجازی حدیث تصور نموده اند. قسطلانی پس از آن که دلالت حدیث را در موردی می‌پذیرد و در مورد دیگر، دلالت حدیث را به «قولی ضعیف» نسبت می‌دهد؛ دو نظریه استظهار معنای حقیقی یا معنای مجازی را به کیفیت که ما پیش از این به آن پرداختیم، اشاره می‌کند. اصل عبارت قسطلانی چنین بود:

قیل: وفيه تعريض بالخلافة له؛ لأن ذلك إن أُريد به الحقيقة فذاك ... وإن أُريد به المجاز

فهو كناية عن الخلافة؛

۱۱۸. در جلد ۱۲ از مجموعه پیش رو، به این حدیث و نقد آن پرداخته خواهد شد.

گفته شده که در این حدیث به صورت کنایه به جانشینی ابوبکر اشاره شده است؛ زیرا اگر از این حدیث معنای حقیقی اراده شود، مدعا ثابت می شود ... اما اگر معنای مجازی اراده شود، بنابراین حدیث خوچه کنایه از جانشینی و خلافت است.

در پاسخ به ادعای مطرح شده باید گفت: اصل آن است که گفتار هر شخصی بر معنای حقیقی حمل شود؛ البته منوط به آن که اصل ماجرای خوچه، ابتدا اثبات شود و سپس ثابت گردد که چنین قضیه ای در حق شخص دیگری غیر از ابوبکر وارد نشده است!

جای بسی تعجب است که شخصی همچون ابن حجر عسقلانی، از يك سو ادعای ظهور معنای مجازی حدیث خوچه را رد می نماید و از سوی دیگر، حدیث سد الابواب را در حق امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اثبات می کند؛ اما هنگام نتیجه گیری در مورد دلالت حدیث سد الابواب بر خلافت علی بن ابی طالب، جانب سکوت را برمی گزیند!

با توجه به بررسی هایی که پیرامون حدیث خوچه صورت گرفت، تناقضات سندی و دلالی حدیث یادشده آشکار گشت. برخی از دانشمندان عامه نیز ملتفت به وجود تناقض در حدیث خوچه شده اند. عینی می نویسد:

وقد ادعی بعضهم أنّ الباب کنایة عن الخلافة ... وإلی هذا مال ابن حبان؛

برخی مدعی شده اند که «باب» کنایه از خلافت است و ابن حبان نیز به این تفسیر متمایل شده است.

عینی به صورت تردیدآمیز بیان نموده که دلالت «باب» بر خلافت تنها در حد يك ادعا می باشد و دلیل معتبری ندارد. ابن حجر عسقلانی در مورد حدیث و راویان آن، بیان قابل اعتنائی دارد. وی می نویسد:

الصقر بن عبدالرحمن أبوبهز سبط مالك بن مغول. حدّث عن عبدالله بن إدريس، عن مختار بن فلفل، عن أنس بحديث كذب: قم يا أنس! فافتح لأبي بكر وبشره بالخلافة من بعدي، وكذا في عمر وعثمان. قال ابن عدي: كان أبويعلى إذا حدّثنا عنه ضعّفه. وقال أبوبكر بن أبي شيبة: كان يضع الحديث. وقال أبوعلي جزرة: كذاب ... وقد قال عبدالله بن علي بن المديني: سألت أبي عن هذا الحديث فقال: كذب موضوع ... وإلّا لو صحّ هذا لما جعل عمر الخلافة في أهل الشورى، وكان يعهد إلى عثمان بلا نزاع. والله المستعان؛^{۱۱۹}

صَقْرَ بن عبدالرحمان (ابوبهز سبط مالك بن مغول)، از عبدالله بن ادریس، از مختار بن فلفل، از انس حدیثی دروغین را چنین نقل می کند که انس می گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «ای انس! برخیز و درب را برای ابوبکر بگشا و او را به خلافت پس از من بشارت بده». همچنین درباره عمر و عثمان نیز همین مطلب را بیان فرمود. ابن عدی درباره صقر می گوید: آن گاه که از او روایتی نقل می کردیم، ابویعلی او را ضعیف می شمرد. ابوبکر بن شیبه نیز درباره صقر می گوید: او حدیث جعل می کرد. ابویعلی جزره می گوید: او بسیار دروغ گو بود. عبدالله بن علی بن مدینی نیز در مورد صَقْر اظهار نظر کرده و می گوید: از پدرم درباره این حدیث پرسیدم، پدرم گفت: حدیثی دروغین و جعلی است ... [سپس ابن حجر می گوید:] اگر این حدیث

صحیح بود، عمر امر خلافت را به اهل شورا واگذار نمی کرد و بدون نزاع و ستیز، خلافت را به عثمان واگذار می کرد.

بر اساس گفتار ابن حجر، می توان چنین نتیجه گرفت:

۱. بدون تردید تمام احادیثی که در فضایل خلفاء سه گانه وارد شده و اسامی آنان را به ترتیب بیان داشته، جعلی است.

۲. با نگرشی دیگر در این حدیث متوجه می شویم که انس در هر مرتبه برمی خیزد و درب را به سرعت باز می کند و هرگز با ابوبکر و عمر و عثمان مقابله نمی کند؛ اما همین فرد در جریان طیر مشوی (مرغ بریان)، با ورود امیر المؤمنین علی علیه السلام مقابله کرد و آن حضرت را چندین بار از درب خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برگرداند و آن گاه که رسول خدا بر او خشم گرفت، عذر و بهانه آورد و عرضه داشت: آرزو می کردم فردی که رسول خدا حضورش را از خدا می طلبد، مردی از انصار باشد! بنابراین انس با توجه به این که علاقه وافری به انصار داشته و خود نیز از انصار بوده است، وجهی نداشته تا در مقابل ورود ابوبکر، عمر و عثمان که از غیر انصار موضع نگیرد!

۳. در حدیث یاد شده، نام امیرالمؤمنین علیه السلام نیامده است! آیا امیرالمؤمنین چهارمین خلیفه نزد آنان نمی باشد؟

۴. عینی به ابویعلی نسبت داده که وی این حدیث را معتبر دانسته است؛ ولی ابن عدی پس از نقل این حدیث، در شرح حال صقر از ابویعلی نقل می کند و می گوید: ابویعلی او را تضعیف کرده است! چنین تناقضی را چگونه می توان توجیه کرد؟

برخی دیگر از عالمان عامه به بی اعتبار بودن حدیث خوخته تصریح نموده اند. عینی در شرح حدیث «خوخته» می نویسد:

(فإن قلت): روي عن ابن عباس أنه صلى الله عليه وسلم. قال: سدّوا الأبواب إلّ باب علي. (قلت): قال الترمذي: هو غريب. وقال البخاري: حدیث إلّ باب أبي بكر أصح. وقال الحاكم: تفرّد به مسكين بن بكير الحرّاني عن شعبة. وقال ابن عساكر: وهو وهم. وقال صاحب التوضیح: وتابعه إبراهيم بن المختار;^{۱۲۰}

اگر کسی اشکال کند و بگوید: روایت دیگری با عنوان دیگری از ابن عباس نقل شده بدین صورت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تمامی درب ها به جز درب خانه علی را ببندید. در پاسخ می گویم: ترمذی در ذیل این حدیث می گوید: این حدیث، حدیثی غریب است. بخاری بر این باور است که حدیث «إلّ باب أبي بكر» صحیح تر است. حاکم نیشابوری در این مورد می گوید: این حدیث را فقط مسکین بن بکیر حرّانی از شعبة نقل کرده است. ابن عساكر نیز بر این باور است که حدیث یاد شده تنها يك توهم است. نگارنده کتاب توضیح نیز می گوید: ابراهیم بن مختار نیز نظر ابن عساكر را پسندیده است.

برخی عالمان عامه تا آنجا در مورد حدیث سد الابواب راه بی انصافی را پیموده اند که آن را از مجعولات شیعیان پنداشته اند! ابن جوزی پس از آن که حدیث سد الابواب را با برخی اسناد نقل می کند، می نویسد:

فهذه الأحاديث كلّها من وضع الرافضة قابلوا بها الحديث المتفق على صحته في: «سدّوا الأبواب إلّ باب أبي بكر»!^{۱۲۱}

حدیث سدّ الابواب

حدیث سدّ الابواب

تمام این احادیث را شیعیان جعل کرده اند تا با حدیث: «سدّوا الأبواب إلّ باب أبي بكر» که مورد اتفاق همه است، مقابله نمایند!

ابن تیمیه نیز در مورد حدیث سد الابواب می نویسد:

فإنّ هذا ممّا وضعته الشيعة على طريق المقابلة;^{۱۲۲}

۱۲۰. عمدة القاري: ۴ / ۴۵.

۱۲۱. الموضوعات: ۱ / ۲۷۴.

۱۲۲. منهاج السنة: ۵ / ۳۵.

این حدیثی است که شیعیان آن را برای مقابله «با حدیث خوچه» جعل کرده اند.

ابن کثیر نیز پس از نقل حدیث «إلا باب أبي بكر»، می نویسد:

ومن روی إلا باب علي - كما وقع في بعض السنن - فهو خطأ، والصواب ما ثبت في

الصحيح؛^{۱۲۳}

هر کس حدیث «إلا باب علي» را روایت کند - چنانچه در برخی از کتابهای سنن آمده است - به

خطا رفته است و حدیث صحیح، همان است که در صحیح [بخاری] ثبت شده است.

با توجه به بررسی هایی که در مورد حدیث خوچه به عمل آمد، تردیدی نیست که امر به مسدود ساختن درب خانه صحابه به جز درب خانه یکی از آنان، فضیلت و ویژگی خاصی محسوب می شود؛ اما روی سخن در مورد این است که این حدیث به راستی در مورد علی بن ابی طالب گفته شده یا در مورد ابوبکر؟ بنابراین نیازی نیست تا اصل فضیلت بودن مسأله درب را بررسی نمائیم؛ زیرا شیعه و سنی در مورد فضیلت بودن حدیث «باب» متفق هستند؛ اما شیعیان بر این باورند که حدیث یاد شده تنها در مورد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده است و همان گونه که پیش از این اشاره شد، ورود حدیث یاد شده در مورد ابوبکر با تناقضات فراوانی همراه است.

از آنجا که حدیث «باب ابوبکر» یا به تعبیر دیگر «خوچه»، دارای سند و دلالت مبهم و متناقضی می باشد، عالمان عامه نیز بر خلاف ادعای ابن جوزی در قبال آن، موضع واحدی ندارند و می توان نظرات آنان را در چند گروه دسته بندی نمود:

۱. برخی از عالمان اهل سنت، اصل حدیث «سدوا الأبواب إلا باب علي»؛ (همه درب ها جز درب خانه علی را ببندید) را ذکر نکرده اند و آن را نه نفی و نه اثبات نموده اند. می توان اشخاصی همچون نووی در کتاب *شرح صحیح مسلم*، کرمانی در کتاب *شرح بخاری*، و ابن سیدالناس در کتاب *سیره* را از این دسته برشمرد.

۲. برخی عالمان عامه حدیث مذکور را آورده اند؛ ولی سخنانشان در مورد این حدیث ناهمگون است. می توان عینی را از جمله این افراد برشمرد؛ زیرا وی در يك جا این حدیث را رد کرده و یا حدیث «خوچه» را ترجیح داده است؛ اما در جای دیگر - به نقل از طحاوی و دیگران - تلاش کرده تا میان حدیث «سد الابواب» امیرالمؤمنین، و حدیث «باب ابی بکر» جمع نماید.

٣ . برخی عالمان عامه به ساختگی بودن حدیث سدالابواب حکم کرده اند؛ مانند ابن جوزی و ابن تیمیه و ابن کثیر.

٤ . بعضی نیز به صحّت و ثبوت حدیث سد الابواب اعتراف کرده و جعلی و ضعیف بودن آن را رد کرده اند و کوشیده اند تا میان دو حدیث یاد شده را جمع نمایند. طحاوی و ابن حجر عسقلانی را می توان در زمره افراد این گروه دانست.

ابن حجر عسقلانی در کتاب *فتح الباری*، راه انصاف را پیموده و می نویسد:

تنبيه: جاء في سدّ الأبواب التي حول المسجد أحاديث يخالف ظاهرها حديث الباب. منها: حديث سعد بن أبيوقاص قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بسدّ الأبواب الشارعة في المسجد وترك باب علي. أخرجه أحمد والنسائي. وإسناده قوي. وفي رواية للطبراني في الأوسط - رجالها ثقات - من الزيادة: فقالوا: يا رسول الله سدّدت أبوابنا! فقال: ما أنا سدّدتها ولكنّ الله سدّها. وعن زيد بن أرقم قال: كان لنفر من الصحابة أبواب شارعة في المسجد، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علي. فتكلّم ناس في ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إني والله ما سدّدت شيئاً ولا فتحتة ولكن أمرت بشيء فاتبعته». أخرجه أحمد والنسائي والحاكم، ورجاله ثقات. وعن ابن عباس قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بأبواب المسجد فسدّت إلّا باب علي. وفي رواية: وأمر بسدّ الأبواب غير باب علي، فكان يدخل المسجد وهو جنب ليس له طريق غيره. أخرجهما أحمد والنسائي، ورجالهما ثقات. وعن جابر بن سمرة قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بسدّ الأبواب كلّها غير باب علي، فرّبما مرّ فيه وهو جنب. أخرجه الطبراني. وعن ابن عمر قال: كنّا نقول في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم: رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس ثمّ أبوبكر ثمّ عمر. ولقد أعطي علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم: زوّجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابنته وولدت له، وسدّ الأبواب إلّا باب في المسجد، وأعطاه الراية يوم خيبر. أخرجه أحمد وإسناده حسن. وأخرج النسائي من طريق العلاء بن عرار - مهملات - قال: فقلت لابن عمر: أخبرني عن علي وعثمان. فذكر الحديث وفيه: وأمّا علي

فلا تسأل عنه أحداً وانظر إلى منزلته من رسول الله صلى الله عليه وسلم، قد سدّ أبوابنا في المسجد وأقرّ بابيه. ورجاله رجال الصحيح إلّا العلاء وقد وثّقه يحيى بن معين وغيره. وهذه

الأحاديث يقوِّي بعضها بعضاً، وكلّ طريق منها صالح للإحتجاج فضلاً عن مجموعها. وقد أورد ابن الجوزي هذا الحديث في الموضوعات، أخرجه من حديث سعد بن أبيوقاص وزيد بن أرقم وابن عمر، مقتصراً على بعض طرقه عنهم، وأعلّه ببعض من تكلم فيه من رواته، وليس ذلك بقادح، لما ذكرت من كثرة الطرق. وأعلّه أيضاً؛ بأنّه مخالف للأحاديث الصحيحة الثابتة في باب أبي بكر، وزعم أنّه من وضع الرافضة قابلوا به الحديث الصحيح في باب أبي بكر. انتهى. وأخطأ في ذلك خطأً شنيعاً، فإنّه سلك في ذلك ردّ الأحاديث الصحيحة بتوهمه المعارضة، مع أنّ الجمع بين القصّتين ممكن؛^{١٣٤}

در مورد مسدود کردن درب خانه های که پیرامون مسجد بوده، احادیثی وارد شده که ظاهر برخی از آنها با «حديث الباب» منافات دارد. يك نمونه از موارد متعارض، حديث سعد بن ابوقاص است. وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به ما دستور داد تا درب خانه های که به مسجد باز می شود را ببندیم و تنها درب خانه علی علیه السلام را باز بگذاریم. این حدیث را احمد بن حنبل و نسائی روایت کرده اند و راویان آن قوی هستند. طبرانی نیز در کتاب **معجم اوسط** از راویان مورد اعتماد، این گونه نقل می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان مسدود کردن

درب خانه ها را صادر فرمود، برخی عرضه داشتند: ای رسول خدا، درب خانه های ما را بستی! رسول خدا در پاسخ فرمود: «من درب خانه کسی را نبستم، بلکه خداوند آنها را بست». در روایت دیگری دیگری آمده است که زید بن ارقم می گوید: درب خانه برخی از صحابه به مسجد باز می شد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تمام درب ها مسدود گردد جز درب خانه علی». برخی به پیامبر خدا خرده گرفتند؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به خدا سوگند! من درب هیچ خانه ای را مسدود نکردم و درب هیچ خانه را باز نگذاشتم؛ بلکه تنها به کاری امر شدم و از آن پیروی نمودم». این حدیث را احمد بن حنبل، نسائی و حاکم نیشابوری نقل کرده اند و راویان این حدیث مورد اعتماد هستند. در روایت دیگری ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به بسته شدن درب خانه های که به مسجد باز می شد، امر فرمود و تمام درب ها به جز درب خانه علی علیه السلام، بسته شد. در روایت دیگری وارد شده که رسول خدا

صلی الله علیه وآله به مسدود کردن تمام درب هایی که به مسجد باز می شد، امر فرمود و تنها درب خانه علی علیه السلام را استثنا کرد؛ از این رو علی علیه السلام در حال جنابت داخل مسجد می شد؛ زیرا راه دیگری برای عبور نداشت. این دو روایت را احمد بن حنبل و نسائی نقل کرده اند و راویان هر دو روایت مورد اعتماد هستند. روایت دیگری را طبرانی این گونه نقل می کند: جابر بن سمره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به ما دستور داد تا درب های مسجد را مسدود نمائیم و تنها درب خانه علی را باز گذاریم. در این میان چه بسا علی علیه السلام با حال جنابت از مسجد عبور می نمود. احمد بن حنبل نیز روایتی را با راویان معتبر، بدین صورت نقل می کند: ابن عمر می گوید: ما همواره در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله می گفتیم: رسول خدا بهترین مردم است؛ سپس ابوبکر و پس از آن عمر.

به راستی به علی بن ابی طالب علیهما السلام سه فضیلت اعطا شد که اگر یکی از آنها برای من بود، از نعمت های دنیا با ارزش تر بود: نخست آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله دخترش را به ازدواج علی درآورد و فاطمه علیها السلام برای او فرزند به دنیا آورد. دوم آن که تمام درب های مسجد به جز درب خانه علی علیه السلام را مسدود نمود. سوم آن که پرچم سپاه اسلام را در جنگ خیبر به دست علی علیه السلام داد. نسائی نیز از طریق علاء بن عرار - در بخش مهملات - این گونه نقل کرده است که به ابن عمر گفتیم: برای من از علی و عثمان بگو. ابن عمر حدیثی را نقل کرد و گفت: درباره علی از کسی سؤال نپرس و تنها جایگاه او را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بنگر؛ زیرا رسول خدا درب خانه های ما را که به مسجد باز می شد، مسدود نمود؛ اما درب خانه علی را به حال خود واگذاشت. راویان این حدیث نیز همگی همانند راویان احادیث صحیح هستند، به جز علاء که او را یحیی بن معین و دیگران توثیق کرده و معتبر دانسته اند. روشن است که برخی از احادیث یاد شده، برخی دیگر از احادیث را تقویت می نمایند؛ بنابراین به هر يك از سندهای نقل شده می توان احتجاج و استدلال کرد، چه رسد به تمام آنها. از سوی دیگر ابن جوزی حدیث «سَدُّ الابواب» را در کتاب **موضوعات** از سعد بن ابوقاص، زید بن ارقم و ابن عمر روایت کرده و تنها به برخی سندهای نقل شده اکتفا کرده و راویان سندهای دیگر را مورد نقد قرار داده و ضعیف شمرده است. ابن جوزی در ادامه می گوید: البته به جهت کثرت سندهایی که از این حدیث نقل کرده ام، نمی توان خدشه ای به حدیث وارد آورد. همچنین ابن جوزی این حدیث را به جهت مخالفت با احادیث صحیح و ثابت

شده درباره ابوبکر، بی اعتبار نشان داده است. وی پنداشته که این حدیث از جعلیات شیعیان است که به وسیله آن با حدیث صحیحی که درباره ابوبکر وارد شده است، مقابله کرده اند. ابن جوزی در این مسأله مرتکب خطای قبیحی شده است؛ زیرا با توهم این که حدیث مذکور با احادیث صحیح تعارض دارد، آن را رد کرده، با این که جمع بین دو قضیه امکان پذیر است.

سخن طولانی ابن حجر از جهات مختلف بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا وی اعتراف نموده که حدیث سد الابواب امیرالمؤمنین با اسناد زیاد و معتبر روایت شده است. ابن حجر مانند سخنانی که در کتاب **فتح الباری** بیان داشته را در کتاب **قول مسند** نیز بیان کرده است.^{۱۳۰} جلال الدین سیوطی نیز با اشاره به سخنان ابن حجر، در مقام انتقاد بر ابن جوزی می نویسد:

قلت: قال الحافظ ابن حجر في القول المسند في الذب عن مسند أحمد: قول ابن الجوزي في هذا الحديث، إنه باطل وإنه موضوع، دعوى لم يستدل عليها إلا بمخالفة الحديث الذي في الصحيحين، وهذا إقدام على ردّ الأحاديث الصحيحة بمجرد التوهم، ولا ينبغي الإقدام على حكم بالوضع إلا عند عدم إمكان الجمع، ولا يلزم من تعدد الجمع في الحال أنه لا يمكن بعد ذلك، لأنّ فوق كلّ ذي علم عليم. وطريق الورع في مثل هذا: أن لا يحكم على الحديث بالبطان، بل يتوقف فيه إلى أن يظهر لغيره ما لم يظهر له، وهذا الحديث من هذا الباب، هو حديث مشهور له طرق متعدّدة، كلّ طريق منها على انفراده لا تقصر عن رتبة الحسن، ومجموعها ممّا يقطع بصحّته على طريقة كثير من أهل الحديث. وأمّا كونه معارضاً لما في الصحيحين فغير مسلم، ليس بينهما معارضة ... وها أنا أذكر بقية طريقه ثمّ أُبين كيفية الجمع بينه وبين الذي في الصحيحين ... فهذه الطرق المتضاربة بروايات الثقات تدلّ على أنّ الحديث صحيح ذو دلالة قوية. وهذه غاية نظر المحدث ... فكيف يدعى الوضع على الأحاديث الصحيحة بمجرد هذا التوهم؟! ولو فتح هذا الباب لردّ الأحاديث، لأدّى في كثير من الأحاديث الصحيحة البطان، ولكن يأبي الله ذلك والمؤمنون؛^{۱۳۶}

۱۳۰. رك: القول المسند في الذب عن مسند أحمد: ۵۲ - ۵۸.

۱۳۶. اللآلي المصنوعة: ۱ / ۳۱۸ - ۳۲۰.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب **قول مسند** می گوید: این سخن ابن جوزی که حدیث مذکور باطل و ساختگی است، ادعایی است که نمی توان برای آن دلیلی ارائه کرد و تنها دلیل ارائه شده عبارت است از مخالفت حدیث سدالابواب با حدیثی که در دو کتاب **صحیح** آمده است. اما این دلیل کافی نیست؛ زیرا مستلزم رد احادیث صحیح به مجرد توهم خواهد بود. از سوی دیگر، اقدام و حکم بر جعلی بودن هیچ حدیثی شایسته نیست، مگر زمانی که امکان جمع احادیث نباشد. اما این که در زمان حاضر جمع احادیث امکان ندارد، لازمه اش این نیست که بعدها نیز امکان جمع منتفی باشد؛ چرا که مافوق هر دانشمندی دانشمند دیگری است. ابن حجر عسقلانی ادامه می دهد: بنابراین، راه پارسایی در چنین احادیثی آن است که انسان، به بطلان حدیث مذکور حکم نکند؛ بلکه توقف نماید تا آن چه برای او

مشخص نشده برای شخص دیگری مشخص شود. این حدیث نیز از این قسم است؛ چرا که حدیث «سَدُوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ» حدیث مشهوری است که به سندهای مختلف نقل شده و روشن است که هر سند آن به تنهایی از اعتبارش نمی کاهد و مجموع این سندها، بنابر روش بسیاری از حدیث شناسان از مواردی است که یقین به صحت حدیث را افزایش می دهد. اما این که گفته شده حدیث «سَدُوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ» با احادیثی که در دو کتاب **صحیح بخاری** و **مسلم** آمده تعارض دارد؛ چنین تعارضی ثابت نیست، بلکه میان اینها تعارضی وجود ندارد. اکنون پس از بیان دیگر سندهای این حدیث، به چگونگی جمع میان این حدیث و حدیثی که در دو کتاب **صحیح بخاری** و **مسلم** آمده است می پردازیم: پس این سندهای فراوانی که با راویان مورد اعتماد نقل شده اند بیان گر این نکته هستند که این حدیث، صحیح و دارای دلالتی قوی و محکم است. این نهایت بررسی يك فرد محدث است؛ بنابراین چگونه به صرف توهم، جعلی بودن احادیث صحیح ادعا می شود؟! اگر به منطق یاد شده راه ردّ احادیث باز شود، به بطلان بسیاری از احادیث صحیح منجر خواهد شد؛ ولی خداوند و مؤمنان به این روش راضی نیستند.

تعبیر سیوطی نیز همانند ابن حجر گویا و روشن است. قسطلانی نیز به شرح حدیث «خوخه»

پرداخته و می نویسد:

وعورض بها في الترمذي من حدیث ابن عباس: «سَدُوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ». وأجيب: بأنّ الترمذي قال: إنّه غریب، وقال ابن عساکر: إنّه وهم. لكنّ للحدیث طرق یقوّی بعضها

بعضاً، بل قال الحافظ ابن حجر في

بعضها: إسناده قوي، وفي بعضها: رجاله ثقات؛^{۱۲۷}

حدیث «خوخه» با حدیثی که ترمذی از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تمام درب های مسجد را مسدود نمایید و تنها درب خانه علی را باز بگذارید» در تعارض است. در پاسخ این تعارض گفته شده که ترمذی پس از نقل حدیث می گوید: این حدیث غریب است. ابن عساکر نیز می گوید: این حدیث اشتباه است. اما به نظر من برخی از سندها، برخی دیگر را تقویت می کنند تا جایی که حافظ ابن حجر در برخی از سندهایش گفته است: راویان آن از نظر نقل حدیث قوی هستند و در مورد برخی دیگر می گوید: راویان آن، افراد مورد اعتماد هستند.

قسطلانی پس از ذکر اسناد حدیث «سد الأبواب إلا باب علي» می نویسد:

وبالجملة فهي - كما قاله الحافظ ابن حجر - : أحاديث يقوي بعضها بعضاً، وكلّ طريق منها

صالح للإحتجاج فضلاً عن مجموعها؛^{۱۲۸}

در نتیجه همان گونه که حافظ ابن حجر نیز تصریح نموده، برخی از این احادیث، برخی دیگر را تقویت می کنند و می توان به هر يك از سندهای نقل شده احتجاج و استدلال کرد چه رسد به تمام آنها.

ابن عراق کنانی نیز پس از نقل سخن ابن جوزی به بیان نظر خویش پرداخته، می نویسد:

تعقبه الحافظ ابن حجر الشافعي في القول المسدّد فقال: هذا إقدام على ردّ

الأحاديث الصحيحة بمجرد التوهم، ولا معارضة بينه وبين حديث الصحيحين، لأنّ هذه قصة أخرى، فقصة علي في الأبواب الشارعة وقد كان أذن له أن يمرّ في المسجد وهو جنب، وقصة أبي بكر في مرض الوفاة في سدّ طاقات كانوا يستقربون الدخول منها، كذا جمع القاضي إسماعيل في أحكامه والكلاباذي في معانيه والطحاوي في مشكله؛^{۱۲۹}

حافظ ابن حجر عسقلانی شافعی نیز در کتاب *القول المسدّد* این مطلب را رد کرده و می نویسد: در این صورت چنین کاری همان ردّ احادیث صحیح به مجرد توهم خواهد بود، در صورتی که بین

۱۲۷. إرشاد الساري: ۲ / ۱۲۹.

۱۲۸. همان: ۸ / ۱۴۷.

۱۲۹. تنزيه الشريعة المرفوعة: ۱ / ۳۸۴.

حدیث سد الابواب و حدیثی که در دو کتاب **صحيح بخاری و مسلم** نقل شده، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا حدیث سد الابواب اشاره به قضیه دیگری دارد. از این رو قضیه علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او اجازه داد تا در حال جنابت نیز در مسجد آمد و رفت کند، درباره درب هایی است که به مسجد باز می شدند. اما داستان ابوبکر در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله که منجر به درگذشت آن حضرت گردید، رخ داد و «حدیث خوچه» درباره بستن دریچه هایی است که راه ورود به مسجد را نزدیک تر می کرد. گفتنی است که قاضی اسماعیل در کتاب **احکام**، کلاباذی در کتاب **معانی** و طحاوی در کتاب **مشکل الآثار**، این دو حدیث را به همان کیفیتی که ذکر شد جمع کرده اند.

با توجه به بررسی هایی که انجام یافت، آشکار می شود که عالمان عامه در یافتن راهی برای توجیه حدیث خوچه، سردرگم شده اند. برخی ترجیح داده اند تا با انکار حدیث سد الابواب امیرالمؤمنین موضوع را از بین ببرند؛ اما عالمانی که عمیق تر به مسأله نگریسته اند، دریافته اند که حدیث سد الابواب امیرالمؤمنین قابل انکار نیست و اگر قرار باشد که چنین انکارهای بی ضابطه ای صورت پذیرد، دانش حدیث به مخاطره جدی برخواهد خورد؛ از این رو راه توجیه و جمع میان احادیث را در پیش گرفته اند؛ اما باز نتوانسته اند به راه حل قابل اطمینانی برسند و تنها با ارائه راه حل های ذوقی که فاقد وجاهت علمی می باشد، مشکل را همچنان باقی گذاشته اند.

بنابراین تاکنون معلوم شد که تنها دو راه وجود دارد:

۱. پذیرش حدیث سد الابواب و اعتراف به جعلی و ساختگی بودن حدیث «خوچه»؛

۲. جمع منطقی میان دو حدیث یاد شده.

از میان دو راه یاد شده، ابن حجر عسقلانی و گروهی از متقدمان و متأخران، راه دوم را برگزیده اند؛ اما در ارائه راه حل موفق نبوده و سخنان آنان متناقض است و در این راه، تلاش های بی فرجامی انجام داده اند. اما مختار این نوشتار آن است که تنها راه حل موجود گزینه نخست است.

فضل ابن روزبهان در مورد مشکل دو حدیث یاد شده، می نویسد:

كان المسجد في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم متصلاً ببیت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكان علي ساكن بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم لمكان ابنته، وكان الناس من أبوابهم في

المسجد يترددون ويزاحمون المصلين، فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بسد الأبواب إلا باب علي. وقد صح في الصحيحين: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمر بسد كل خوخة في المسجد إلاخوخة أبي بكر. والخوخة الباب الصغير. فهذا فضيلة وقرب حصل لأبي بكر وعلي؛^{١٣٠}

مسجد در زمان پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به منزل پیامبر خدا متصل بود و علی به خاطر این که داماد رسول خدا بود، در منزل پیامبر خدا صلى الله عليه وآله ساکن بود. مردم از درب هایی که به مسجد باز می شد، رفت و آمد می کردند و مزاحم نمازگزاران می شدند؛ از این رو رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور داد تا تمام درب ها جز درب خانه علی مسدود شود. در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم، حدیث صحیحی وارد شده مبنی بر آن که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله دستور بستن تمامی خوخه ها به جز خوخه ابوبکر را داد و مراد از خوخه، اشاره به دریچه است. بنابراین فضیلت یاد شده برای ابوبکر و علی، حاصل گشته است.

فضل بن روزبهان به صراحت سند و دلالت حدیث «سد الابواب» بر افضلیت آن حضرت را پذیرفته؛ اما در انتها تلاش نموده تا ابوبکر را شریک امیرالمؤمنین قرار دهد. به باور نگارنده این سطور، سخن فضل بن روزبهان از چند جهت قابل بررسی می باشد:

نخست آن که فضل ابن روزبهان ادعا نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل رسول خدا صلى الله عليه وآله زندگی می کرده و خود دارای منزل شخصی نبوده است. چنین سخنی انکار حقیقت ثابتی است که روایت های «باب» بر آن دلالت می کند؛ از این رو تاکنون کسی چنین ادعایی نکرده و فضل بن روزبهان در طرح ادعای یاد شده، منحصر به فرد است. آری، برخی از عالمان عامه مسأله منزل ابوبکر در مجاورت مسجد را

انکار کرده اند؛ اما در مورد منزل امیرالمؤمنین علیه السلام چنین ادعایی مطرح نشده است. بنابراین نقد نخست به فضل بن روزبهان آن است که ادعای بدون دلیل مطرح کرده است.

دوم آن که ابن روزبهان ادعا نموده که مردم از درب خانه هایشان به مسجد رفت و آمد می کردند و این کار سبب می شد تا مزاحمت برای نمازگزاران ایجاد شود؛ از این رو رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور مسدود نمودن تمام درب ها جز درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را صادر فرمود.

نتیجه این مطلب آن است که علت فرمان بستن درب ها، تنها مزاحمت برای نمازگزاران بوده است. بدیهی است برای چنین مطلبی، هیچ شاهدهی در روایات وجود ندارد؛ بلکه مفاد روایات در این باب و دیگر باب ها، آن است که علت صدور فرمان مسدود سازی درب ها، پاك کردن مسجد از پلیدی ها و دور کردن مسجد از ناپاکی ها است؛ از این رو رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها خود، امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش را از این امر استثنا کرد؛ زیرا آنان پاك هستند و خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور نموده و آنان را پاکیزه ساخته است.

سوم آن که فضل ابن روزبهان حدیث «باب علی» و «خوخة ابی بکر» را به گونه ای جمع کرده تا فضیلت یاد شده را به صورت مشترك، میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر توزیع گرداند. روشن است که مقصود از این جمع، انکار اختصاص این فضیلت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. گرچه این نوع جمع کردن بین دو حدیث، پنداری را که عده ای از علمای عامه درباره دلالت حدیث خوخه بر خلافت ابوبکر دارند دربرمی گیرد.

ابن کثیر نیز در شرح حدیث «سد الأبواب إلا باب علی» می نویسد:

وهذا لا ینافی ما ثبت فی صحیح البخاری من أمره علیه السلام فی مرض الموت بسد الأبواب الشارعة إلى المسجد إلا باب أبي بکر الصدیق، لأنّ نفي هذا فی حقّ علی کان فی حال حیاته، لاحتیاج فاطمة إلى المرور من بیتها إلى بیت أبيها، فجعل هذا رفقا بها. وأما بعد وفاته فزالت هذه العلة، فاحتیج إلى فتح باب الصدیق لأجل خروجه إلى المسجد لیصلی بالناس، إذ کان الخليفة علیهم بعد موته علیه السلام، وفيه إشارة إلى خلافته؛^{۱۳۱}

حدیث [سد الابواب] با حدیثی که در صحیح بخاری آمده مبنی بر آن که رسول خدا در هنگام بیماری که به درگذشت آن حضرت انجامید، دستور داد تا تمامی درب هایی که به مسجد باز می شود مسدود گردد و تنها درب خانه ابوبکر باز بماند، منافات ندارد؛ زیرا استثنایی که در حق علی صورت گرفته، مربوط به زمان حیات رسول خدا بوده؛ زیرا فاطمه سلام الله علیها در آن زمان نیاز داشته تا به منزل پدرش رفت و آمد نماید؛ بنابراین استثناء درب خانه علی، برای رفاه حال فاطمه صورت گرفته است؛ اما پس از درگذشت رسول خدا، این علت منتفی گردید و نیاز شد تا درب منزل ابوبکر به مسجد باز شود تا وی وارد مسجد گردد و با مردم نماز گزارد؛ زیرا او پس از

درگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله، خلیفه و جانشین او بود. از این رو این مطلب می تواند به خلافت ابوبکر نیز اشاره ای داشته باشد.

دیدگاه ابن کثیر نیز در وهله نخست، دربردارنده اعتراف به فضیلت سد الابواب برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است؛ اما ابن کثیر نیز مانند فضل بن روزبهان توجیهی عجیب ارائه نموده و به مطالبی اشاره کرده که هیچ اثری از آن در کتب تاریخی و حدیثی و سیره وجود ندارد. گویی ابن کثیر وظیفه خود می داند که به هر وجهی، از ابوبکر دفاع نماید و برای او فضیلت بسازد! دیدگاه ابن کثیر را از چند جهت می توان بررسی کرد:

۱. وی بر خلاف فضل بن روزبهان تصریح می کند که منزل امیرالمؤمنین علیه السلام، غیر از منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است.

۲. وی علت مسدود نشدن درب منزل امیرالمؤمنین علیه السلام را در نیاز فاطمه علیها السلام به رفت و آمد به خانه پدرش بیان کرده، اما علت بسته شدن درب های دیگر را بیان نکرده است.

۳. اگر علت باز بودن درب خانه صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام تنها «رفت و آمد به خانه پدرش» بوده است؛ پس چرا درب خانه ابوبکر به جهت رفاه حال عایشه باز نماند تا عایشه «از خانه خود به خانه پدرش» برود؟!

۴. در صورتی که به باز بودن درب خانه ابوبکر نیاز بوده، آیا در همان زمان درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بسته شده یا هم زمان درب منزل آن حضرت نیز مفتوح بوده است؟ دلیل ابن کثیر چیست؟ آیا ابن کثیر می تواند ادعا کند خانه ابوبکر بیش از يك درب داشته است؟ اما او چنین ادعایی نمی کند؛ بلکه ظاهر عبارت او چنین است که درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام همچنان باز بوده است. بنابراین اگر درب منزل علی نیز باز بوده، پس چگونه از باز بودن درب منزل ابوبکر، خلافت وی را نتیجه گرفته است؟!

۵. تمام این مطالب در صورتی درست است که ابوبکر خانه ای در مجاورت مسجد داشته باشد؛ اما این مطلب نیز ثابت نشده و همچنان این شبهه که منزل ابوبکر در منطقه سنح مدینه بوده به قوت خود باقی است.

۶. نکته دیگر آن که خود ابن کثیر روایتی را از ام سلمه به این صورت نقل می کند:

خرج النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى صِرْحَةِ الْمَسْجِدِ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «أَنْتَ لَا يَحِلُّ الْمَسْجِدَ لِحَبِيبٍ وَلَا لِحَائِضٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، أَلَا! هَلْ بَيِّنْتَ لَكُمْ الْأَسْمَاءَ أَنْ تَضَلُّوا»؛^{١٣٢}

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در دوران بیماری از خانه خارج، و به صحن مسجد وارد شد. آن گاه با صدای بسیار بلند ندا داد: «ورود به مسجد برای مرد جنب و زن حائض حلال نیست، مگر برای محمد، علی و فاطمه دختر محمد. آگاه باشید! همانا این نام‌ها را برای شما بیان کردم تا گمراه نشوید».

حدیث یاد شده علت بستن درب‌ها را به خوبی تبیین می‌نماید و به روشنی نشان می‌دهد که سخنان ابن کثیر، کاملاً بوجه است.

ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب *فتح الباری و قول مسند*، در توجیه حدیث سدالابواب و حدیث خوچه می‌نویسد:

إِنَّ الْجَمْعَ بَيْنَ الْقَصْتَيْنِ مُمْكِنٌ، وَقَدْ أَشَارَ إِلَى ذَلِكَ الْبَرْزَارِ فِي مَسْنَدِهِ فَقَالَ: وَرَدَ مِنْ رِوَايَاتِ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِأَسَانِيدِ حَسَانٍ فِي قِصَّةِ عَلِيٍّ، وَوَرَدَ مِنْ رِوَايَاتِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي قِصَّةِ أَبِي بَكْرٍ، فَإِنَّ ثَبُوتَ رِوَايَاتِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَالْجَمْعُ بَيْنَهُمَا بِمَا دَلَّ عَلَيْهِ حَدِيثُ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ، يَعْنِي الَّذِي أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَطْرُقَ هَذَا الْمَسْجِدَ جَنْبًا غَيْرِي وَغَيْرِكَ». وَالْمَعْنَى: أَنَّ بَابَ عَلِيٍّ كَانَ إِلَى جِهَةِ الْمَسْجِدِ وَلَمْ يَكُنْ لِبَيْتِهِ بَابٌ غَيْرُهُ، فَلِذَلِكَ لَمْ يُؤْمَرْ بِسَدِّهِ. وَيُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا أَخْرَجَهُ إِسْمَاعِيلُ الْقَاضِي فِي *أَحْكَامِ الْقُرْآنِ* مِنْ طَرِيقِ الْمُطَّلَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَأْذُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَمْرُقَ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ جَنْبٌ إِلَّا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، لِأَنَّ بَيْتَهُ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ. وَمَحْصَلُ الْجَمْعِ: أَنَّ الْأَمْرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ وَقَعَ مَرَّتَيْنِ، فِي الْأُولَى: اسْتَثْنَى عَلِيٌّ لِمَا ذَكَرَهُ، وَفِي الْأُخْرَى اسْتَثْنَى أَبُو بَكْرٍ. وَلَكِنْ لَا يَتِمُّ ذَلِكَ إِلَّا بِأَنْ يَحْمَلَ مَا فِي قِصَّةِ عَلِيٍّ عَلَى الْبَابِ الْحَقِيقِيِّ، وَمَا فِي قِصَّةِ أَبِي بَكْرٍ عَلَى الْبَابِ الْمَجَازِيِّ، وَالْمُرَادُ بِهِ الْخَوْخَةُ، كَمَا صَرَّحَ بِهِ فِي بَعْضِ طَرَفِهِ. وَكَأَنَّهُمْ لَمَّا أَمُرُوا بِسَدِّ الْأَبْوَابِ سَدُّوْهَا وَأَحْدَثُوا خَوْخًا يَسْتَقْرِبُونَ الدَّخُولَ إِلَى الْمَسْجِدِ مِنْهَا، فَأَمُرُوا بَعْدَ ذَلِكَ بِسَدِّهَا.

١٣٢. *البدایة والنہایة*: ٧ / ٣٧٩. این حدیث در منابع دیگری از جمله *تاریخ مدینة دمشق، تاریخ أصبهان* و منابع دیگر و با اندکی تفاوت چنین آمده است: «إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَلَا قَدْ بَيِّنْتَ لَكُمْ أَنْ لَا تَضَلُّوا»؛ از این رو ما در ترجمه این متن، به منابع فوق توجه کرده ایم که از جهت معنا صحیح تر است. ر.ک: *تاریخ مدینة دمشق*: ١٤ / ١٦٦؛ *تاریخ أصبهان*: ١ / ٢٩١.

فَهذِهِ طَرِيقَةٌ لَا بَأْسَ بِهَا فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الْحَدِيثَيْنِ، وَبِهَا جَمْعُ بَيْنَ الْحَدِيثَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ أَبُو جَعْفَرٍ الطَّحَاوِيِّ فِي (مَشْكَلِ الْأَثَارِ) وَهُوَ فِي أَوَائِلِ الثَّلَاثِ الثَّلَاثِ مِنْهُ، وَأَبُو بَكْرٍ الْكَلْبَاذِيُّ فِي (مَعَانِي الْأَخْبَارِ) وَصَرَّحَ بِأَنَّ بَيْتَ أَبِي بَكْرٍ كَانَ لَهُ بَابٌ مِنْ خَارِجِ الْمَسْجِدِ وَخَوْخَةٌ إِلَى دَاخِلِ الْمَسْجِدِ، وَبَيْتَ عَلِيٍّ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَابٌ إِلَّا مِنْ دَاخِلِ الْمَسْجِدِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ؛^{١٣٣}

جمع بین دو قضیه ممکن است. بزار نیز در مسند خود به این مطلب اشاره کرده و می گوید: روایاتی از راویان اهل کوفه و با سندهای معتبر در ماجرای علی [اشاره به حدیث سدالابواب]، و روایاتی از راویان اهل مدینه در قصه ابوبکر [اشاره به حدیث خوخته] وارد شده است. اگر روایات اهل کوفه ثابت شود، جمع میان این دو دسته از روایات به همان روشی است که حدیث ابوسعید خُدَری - که ترمذی نقل کرده است - بر آن دلالت دارد، آن جا که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ بِمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «بر احدی غیر از من و تو حلال نیست تا با حال جنابت در این مسجد رفت و آمد کند». معنای حدیث این گونه است که درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت مسجد باز می شد و تنها دارای همان يك درب بود. بنابراین، پیامبر فرمان بسته شدن آن درب را صادر نکرد. آن چه این حدیث را تأیید می کند، حدیثی است که قاضی اسماعیل در کتاب **احکام القرآن** از طریق مطلب بن عبدالله بن حنطب روایت کرده است. وی می نویسد: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ بِمَدِينَةِ الْمَدِينَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ به کسی جز علی بن ابی طالب اجازه رفت و آمد به مسجد را در حال جنابت نداد؛ زیرا تنها درب منزل علی را باز گذاشت. بنابراین، خلاصه جمع بین این دو دسته از روایات این گونه می شود که امر به بستن درب ها، دو بار صورت گرفته است. در مرحله نخست، علی علیه السلام به خاطر آنچه ذکر شد استثنا گردید، و در مرحله دوم، ابوبکر استثنا شده است. ولی این جمع صورت نمی پذیرد مگر آن که درب خانه علی علیه السلام به عنوان درب حقیقی، و دریچه خانه ابوبکر به عنوان درب مجازی قلمداد شود؛ چنانچه در برخی اسناد نیز به این معنا تصریح شده است. گویی مردم به هنگام فرمان بستن درب ها، درب ها را بستند و دریچه هایی ایجاد کردند تا از طریق این دریچه ها، راه وارد شدن به مسجد را نزدیک کنند و پس از آن، به بستن این دریچه ها نیز مامور شدند. از این رو روش یاد شده برای جمع میان دو حدیث، مشکلی ایجاد نمی کند. ابوجعفر طحاوی نیز در کتاب **مشکل الآثار**، این دو حدیث را به همین روش جمع کرده است. ابوبکر کلاباذی نیز در کتاب **معانی الاخبار**، دو حدیث مذکور را به همین روش جمع

نموده و تصریح کرده است که خانه ابوبکر در خارج از مسجد داشته و خانه علی در بی جز همان دربی که به داخل مسجد باز می شده، نداشته است و خدا دانایتر است.
جلال الدین سیوطی^{۱۳۴} و قسطلانی^{۱۳۵} نیز پس از نقل عبارت های ابن حجر، آن را تأیید کرده و با آن موافقت نموده اند.

نظر ابن حجر عسقلانی را از جهات مختلفی می توان بررسی و نقد کرد:

۱. آن چه در بیان وجه جمع ابن حجر ذکر شده، مانند وجه جمع های دیگر مبتنی بر ثبوت آن است که ابوبکر خانه ای در مجاورت مسجد داشته باشد. پیش تر روشن شد که چند تن از محققان عامه این موضوع را رد کرده اند؛ و از این رو است که برخی از آنان، حدیث خوچه را به عنوان کنایه از خلافت قلمداد کرده اند.

از سویی ابن حجر، گرچه قول یاد شده را ضعیف شمرده و گفته است که این استناد ضعیف است؛ اما برای ادعای خود، سند قوی تری ذکر نکرده است. البته سندی که برای روایت ابن شَبّه نیز ذکر کرده، ضعیف است.^{۱۳۶}

۲. وجه جمعی که از طحاوی و دیگران نقل کرده، همان وجه جمعی است که به طور قطع نووی و امثال او به آن واقف بوده اند و از عدم توجه آنان به وجه جمع یاد شده معلوم می شود که آنان از آن وجه جمع اعراض کرده و به آن تکیه نکرده اند.

۳. نقل قول ابن حجر از بزّار دارای ملاحظات ذیل است:

نخست آن که راویان ماجرای «سد الابواب»، کوفیان و راویان ماجرای خوچه ابوبکر مدنی هستند؛ در حالی که این مطلب نزد ما ثابت نشده است.

دوم آن که ادعا شده روایت های ماجرای «سد الابواب الّ باب علی» با سندهای حسن^{۱۳۷} نقل شده، در حالی که این مطلب بر خلاف واقعیت است؛ زیرا در این نوشتار ثابت نمودیم که روایات یاد شده از سند صحیح برخوردار است و ابن حجر نیز به این مطلب اقرار دارد و ما اصل عبارت ابن حجر را هنگام نقد سخن ابن جوزی بیان کردیم.

۱۳۴. رك: الألبانی المصنوعة: ۱ / ۳۱۸ - ۳۲۱.

۱۳۵. رك: إرشاد الساری: ۸ / ۱۴۷.

۱۳۶. رك: تاریخ المدینة المنورة: ۱ / ۲۴۲.

۱۳۷. روایت حسن هر چند روایت معتبر است؛ اما به درجه روایت صحیح نمی رسد.

سوم آن که ابن حجر در مورد روایات ماجرای «سد الابواب الا باب علی» تشکیک نموده و با تعبیر تردیدآمیز «اگر ثابت شود» آن را بیان نموده است. تشکیک یاد شده با سخنان دیگر ابن حجر در تأیید ماجرای سد الابواب همخوانی ندارد.

چهارم آن که اگر از سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله که به امیرالمؤمنین فرمود:

لا یحلّ لأحد أن یطرق المسجد جنباً غیري وغیرک؛

غیر از من و تو، بر احدی حلال نیست تا در حال جنابت در مسجد رفت و آمد کند.

این نکته استفاده شود که علت عدم انسداد درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها آن بوده که منزل امیرالمؤمنین علیه السلام راه دیگری غیر از مسجد به بیرون نداشته؛ از این رو رسول خدا فرمان داده تا درب منزل امیرالمؤمنین علیه السلام را مسدود نکنند.

چنین برداشتی از روایت از دو جهت باطل است:

جهت نخست. حدیث مذکور تنها در مقام بیان اختصاص این حکم به پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام است؛ پس دلالت حدیث بر این که درب خانه امیرالمؤمنین مکان دیگری برای عبور نداشته، از کجای روایت قابل استفاده است؟

جهت دوم. اگر علت عدم انسداد درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که «خانه او دربی جز درب ورودی به مسجد نداشت»، پس وجهی برای اعتراض و رنجیدن مردم از عملکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود نداشت، به ویژه آن که حمزه عموی رسول خدا با چشمانی گریان، لب به شکوه گشود و پیامبر خدا را سرزنش نمود! بنابراین سزاوار بود تا رسول خدا صلی الله علیه وآله عذر آورده و بگوید: خانه علی، دربی جز درب مسجد نداشت؛ از این رو درب خانه اش را نبستم، در حالی که خانه های شما دو درب دارد؛ دربی از داخل مسجد و دربی از خارج آن. اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ماجرای بستن درب ها را به خدا استناد داد و فرمود:

ما أنا سددت شیئاً ولا فتحته، ولكن أمرت بشيء فاتبعته؛

من نه چیزی را بستم و نه گشودم؛ بلکه از کاری که به آن امر شده بودم پیروی نمودم!

با این وجود، باز هنگامی که فردی از ابن عمر درباره امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می کند، ابن عمر پاسخ می دهد: درباره علی سؤال نکن؛ بلکه به منزلت و جایگاهش در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بنگر به گونه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله درب خانه های ما را که به مسجد باز می شد، بست و تنها درب خانه او را به حال خود وا گذاشت.

در این صورت جا داشت که پرسش گر بپرسد: «مگر خانه علی جز این درب، درب دیگری نداشت؟» و نیز سزاوار بود تا از ابن عمر پرسیده شود: «چگونه این ویژگی برای تو از شتران سرخ مو خوش تر است و فضیلت درب را در ردیف ازدواج علی علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام، و فضیلت سپردن پرچم به علی در روز خیبر قرار می دهی، در حالی که عدم انسداد درب منزل امیرالمؤمنین، کاملاً طبیعی بوده و فضیلتی به حساب نمی آمده؛ زیرا خانه امیرالمؤمنین جز این درب، درب دیگری نداشته است؟»

در ماجرای سد الابواب، برخی مردم از روی حسادت گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله به خاطر خویشاوندی درب خانه علی را باز گذاشته است. برخی در پاسخ گفتند: حمزه به رسول خدا صلی الله علیه وآله از علی نزدیک تر است؛ زیرا او برادر رضاعی و عموی آن حضرت است. برخی دیگر نیز گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله درب خانه علی را به خاطر دخترش باز گذاشت. گفت و گوی مردم کار را به جایی رسانید که سخنانشان به گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و سبب شد تا حضرت از خانه بیرون آید. صاحب کتاب **وفاء الوفاء** اصل ماجرا را این گونه روایت کرده است:

بينما الناس جلوس في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ خرج مناد فنأدى: «أيها الناس، سدّوا أبوابكم»، فتحسحس الناس لذلك ولم يقيم أحد. ثم خرج الثانية فقال: «أيها الناس، سدّوا أبوابكم». فلم يقيم أحد. فقال الناس: ما أراد بهذا؟ فخرج فقال: أيها الناس، سدّوا أبوابكم قبل أن ينزل العذاب. فخرج الناس مبادرين وخرج حمزة بن عبدالمطلب يجزّ كساءه حين نادى: سدّوا أبوابكم. قال: ولكلّ رجل منهم باب إلى المسجد، أبوبكر وعمر وعثمان، وغيرهم. قال: وجاء علي حتى قام على رأس رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقال: ما يقيمك؟ إرجع إلى رحلك ولم يأمره بالسدّ. فقالوا: سدّ أبوابنا وترك باب علي وهو أحدثنا! فقال بعضهم: تركه لقرابته. فقالوا:

حمزة أقرب منه، وأخوه من الرضاعة وعمّه! وقال بعضهم: تركه من أجل ابنته. فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج إليهم بعد الثالثة، فحمد الله وأثنى عليه محمراً وجهه - وكان إذا غضب احمرّ عرق في وجهه - ثم قال: «أمّا بعد ذلكم، فإنّ الله أوحى إلى موسى أن اتّخذ مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا هو وهارون وأبناء هارون شبراً وشبيراً، وإنّ الله أوحى إليّ أن اتّخذ مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا أنا وعلي وأبناء علي حسن وحسين، وقد قدمت المدينة واتّخذت بها مسجداً، وما أردت التحوّل إليه حتى أمرت، وما أعلم إلا ما علّمت، وما أصنع

إلماً أمرت، فخرجت على ناقتي، فلقيني الأنصار يقولون: يا رسول الله، انزل علينا. فقلت: «خلوا الناقة، فإنها مأمورة، حتى نزلت حيث برکت. والله ما أنا سددت الأبواب وما أنا فتحتها، وما أنا أسكنت علياً، ولكن الله أسكنه»؛^{١٣٨}

هنگامی که مردم در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند، منادی ندا داد: ای مردم، درب خانه هایی را که به مسجد باز می شود، ببندید. در این هنگام مردم تکانی خوردند، ولی کسی از جایش بلند نشد. سپس برای بار دوم منادی همان گونه ندا داد. باز کسی بلند نشد و مردم گفتند: منظور پیامبر از این فرمان چیست؟ منادی بار دیگر ندا داد و گفت: ای مردم، پیش از آن که عذاب الهی فرود آید، درب های خانه هایتان را که به سوی مسجد باز می شود، ببندید. در پی این گفتار، مردم از خانه ها خارج شدند و با شتاب به این کار اقدام کردند. هنگامی که منادی ندا می داد:

درب های خانه هایتان را ببندید، حمزة بن عبدالمطلب، با عجله و در حالی که عبایش بر زمین کشیده می شد، خارج شد. راوی می گوید: هر فردی از اصحاب، در پی داشتند که به مسجد باز می شد؛ ابوبکر، عمر، عثمان و دیگران. راوی می افزاید: علی علیه السلام آمد و بالای سر رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «برای چه این جا ایستاده ای؟ اینک به خانه ات بازگرد». اما رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان بستن درب خانه علی علیه السلام را نداد. مردم گفتند: پیامبر درب خانه های ما را بست؛ اما درب خانه علی را رها کرد، با این که او جوان ترین ماست! برخی دیگر گفتند: به خاطر خویشاوندی درب خانه علی را باز گذاشت. برخی پاسخ دادند: حمزه به پیامبر از علی نزدیک تر است، زیرا او برادر رضاعی و عموی رسول خداست! برخی دیگر گفتند: درب خانه علی را به خاطر دخترش بست. این سخنان به گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید. آن حضرت صلی الله علیه وآله پس از آن که منادی سه بار برای بستن درب ها ندا داده بود، برای پاسخ به اعتراضات مردم از خانه خارج شد. چهره مبارک آن حضرت از خشم سرخ شده بود؛ زیرا معمولاً صورت آن حضرت به هنگام خشم، سرخ و رگ هایش برافروخته می شد. حضرت با این حال به حمد و ثنای الهی پرداخت، آن گاه خطاب به مردم فرمود: «خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد تا مسجدی پاک برگزیند و تنها او، هارون و پسران هارون، شبر و شبیر در آنجا ساکن شوند. همچنین خداوند به من وحی کرد تا مسجدی پاک برگزینم و در

آن تنها من، علی و پسران علی، حسن و حسین حق سکونت دارند. آن گاه که به مدینه آمدم، در این جا مسجدی انتخاب کردم. نمی خواستم برای سکونت به آن جا منتقل شوم تا این که به آن امر شدم و هیچ چیز جز آنچه به من آموخته شده نمی دانم و هیچ کاری جز آن چه به آن مأمور شده ام، انجام نمی دهم. سوار بر شتر بودم که وارد مدینه شدم. وقتی انصار مرا دیدند، گفتند: ای رسول خدا، بر ما فرود آی. گفتم: شتر را رها کنید؛ چرا که او مأمور است. تا این که در جایی که شتر زانو زد فرود آمدم و منزل گرفتم. به خداوند سوگند! من نه درب ها را بستم، نه آنها را گشودم و نه علی را در مسجد ساکن کردم؛ بلکه خداوند او را در مسجد ساکن کرد.»

۴. ابن حجر میان دو دسته از روایات را به روش پیشنهادی خود جمع کرد. با بررسی این سخن و نتیجه آن، برای ما روشن شد که وجه جمع ابن حجر با گفتار پیشین او مغایر است. سمهودی نیز پی به وجود مشکل برده است. وی پس از نقل عبارت ابن حجر می نویسد:

قلت: والعبارة تحتاج إلى تنقيح، لأن ما ذكره بقوله: (ومحصّل الجمع) طريقة أخرى في الجمع غير الطريقة المتقدمة، إذ محصّل الطريقة المتقدمة أنّ البابين بقيا، وأنّ المأمورين بالسّد هم الذين كان لهم أبواب إلى غير المسجد مع أبواب من المسجد. وأمّا علي فلم يكن بابه إلا من المسجد، وأنّ الشرع صلى الله عليه وسلّم خصّه بذلك، وجعل طريقه إلى بيته المسجد لما سبق، فباب أبي بكر هو المحتاج إلى الإستثناء، ولذلك اقتصر الأكثر عليه، ومن ذكر باب علي فإنّما أراد بيان أنّه لم يسدّ، وأنّه وقع التصريح بإبقائه أيضاً. والطريقة الثانية تعدّد الواقعة، وأنّ قصّة علي كانت متقدمة على قصّة أبي بكر. ويؤيد ذلك ما أسنده يحيى من طريق ابن زبالة وغيره عن عبدالله بن مسلم الهلالي، عن أبيه، عن أخيه، قال: لَمّا أمر بسدّ أبوابهم التي في المسجد، خرج حمزة بن عبدالمطلب يجرّ قتيبةً له حمراء وعيناه تذرّفان يبكي يقول: يا رسول الله، أخرجت عمّك وأسكنت ابن عمّك! فقال: «ما أنا أخرجتك ولا أسكنته، ولكن الله أسكنه». فذكر حمزة في القصة يدلّ على تقدّمها؛^{۱۳۹}

به نظر من، عبارت ابن حجر به اصلاح و تنقيح نیاز دارد؛ زیرا سخن ابن حجر با نتیجه ای که از آن گرفته همخوانی ندارد و این نتیجه گیری، روش دیگری برای جمع بوده و غیر از روش نخستین است؛ زیرا بنابر نتیجه روش نخست، هر دو «درب» باقی ماندند و کسانی که به بستن درب هایشان امر شدند، همان هایی هستند که علاوه بر درب هایی که در مسجد داشتند،

درب هایی نیز به خارج مسجد داشتند؛ اما خانه علی جز دربی که به سمت مسجد باز می شد درب دیگری نداشت. از این رو رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را به این مسأله اختصاص داد و راه آمد و شد به خانه اش را از طریق مسجد قرار داد، به همان علتی که گذشت. در نتیجه تنها درب خانه ابوبکر به استثنا نیاز دارد. به همین جهت، بیشتر عالمان تنها به نقل همین فراز اکتفا کرده اند و هر کس سخنی از درب خانه علی علیه السلام به میان آورده، تنها می خواسته بیان کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان داده تا درب خانه علی بسته نشود. روش دیگر در جمع، نظریه تعدد واقعه است. بدین صورت که بگوییم ماجرای سد الابواب و ماجرای خوخه ابوبکر دو جریان مختلف بوده اند و ماجرای علی، مقدم بر ماجرای ابوبکر بوده است. مؤید این مطلب، حدیثی است که یحیی، از ابن زباله و راوی دیگری از عبدالله بن مسلم هلالی، از پدرش، از برادرش نقل کرده است. وی می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان داد تا درب هایی که به مسجد باز می شوند مسدود گردند، حمزة بن عبدالمطلب با چشمانی گریان در حالی که عباى سرخش به زمین کشیده می شد بیرون آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا، عمویت را از مسجد بیرون کردی و پسرعمویت را در آن جای دادی! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من نه تو را از مسجد بیرون کردم و نه او را در مسجد ساکن نمودم؛ بلکه خداوند او را در مسجد جای داد». بنابراین، وجود حمزه رضی الله عنه در ماجرای سد الابواب علی، بیان گر تقدم این ماجراست.

۵. در وجه جمع به روش دوم - یعنی در حالتی که مسأله بسته شدن درب ها دو بار اتفاق افتاده باشد - دو نکته وجود دارد که ابن حجر نیز به آنها توجه کرده است:

نکته نخست: وجه جمع تنها در صورتی امکان پذیر است که «درب» در داستان علی علیه السلام به درب حقیقی، و درب در داستان ابوبکر به درب مجازی حمل شود و منظور از درب خانه ابوبکر «خوخه» باشد.

نکته دوم: ابن حجر به این نکته این گونه اشاره کرده است: «گویا زمانی که به آنها دستور داده شد تا درب ها را ببندند، آنان درب ها را بستند؛ اما برای خود دریچه هایی ساختند».

به باور نگارنده، هر دو نکته قابل نقد است. نقد نکته نخست بدین صورت است که بخاری کسی است که با نقل حدیث «إلا خوخة أبي بكر»، «خوخه» را به «باب» تحریف کرده است. ما نیز به توجیه ابن حجر اشاره کردیم و بیان داشتیم که ابن حجر، سخن بخاری را توجیه کرده و گفته

است بخاری حدیث را نقل به معنا کرده است. البته تناقضی که در مورد سخن ابن حجر وجود دارد، بر کسی پوشیده نیست.

نقد نکته دوم نیز بدین صورت است که تقدّم زمانی سد الابواب امیرالمؤمنین علیه السلام بر ماجرای خوخه ابوبکر منتفی است؛ زیرا داستان حدیث «سد الأبواب إلاّ باب علي عليه السلام» پیش از جنگ احد رخ داده است؛ اما بنا بر آن چه عامه ذکر کرده اند، داستان ابوبکر در دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله رخ داده است؛ همان بیماری که به رحلت آن حضرت انجامید. بنابراین در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به بستن درب رها امر کرده بود، معنای امر او به بستن دریچه ها چیست؟! از این رو چاره ای نیست جز آن که ادّعا شود که مردم از امر پیامبر صلی الله علیه وآله درباره بستن درب ها اطاعت کردند؛ ولی دریچه هایی را ساختند تا راه ورودشان را به مسجد نزدیک کنند! این توجیه ضعیف موجب شده است تا ابن حجر با جمله تردیدآمیز «گویا آنان ...»، عدم اطمینان خود را درباره این مسئله ابراز کند.

اکنون پژوهش و بررسی مسأله سد الابواب را از سه محور دیگر پی می گیریم:

۱. آیا به راستی عاقلانه است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به بستن درب ها امر فرماید؛ سپس اجازه دهد تا دریچه هایی که راه را به مسجد نزدیک تر می نماید، ساخته شود؟ اگر از طریق دریچه های ساخته شده می توان به مسجد راه یافت؛ پس دیگر بستن درب ها چه معنایی دارد؟

۲. با توجه به متن حدیث «سدّ الأبواب إلاّ باب علي»، هیچ واژه ای نیست که نشان گر اجازه رسول خدا صلی الله علیه وآله برای ساختن دریچه باشد؟

۳. در احادیث وارد شده، بر ممنوعیت ساختن دریچه ها پس از امر به بستن درب ها تصریح شده است. صاحب کتاب **وفاء الوفاء** می نویسد:

«سَدُّوا أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ». فَقَالَ رَجُلٌ: أُتْرِكُ لِي قَدْرٌ مَا أُخْرَجُ وَأَدْخَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمْ أُؤْمَرْ بِذَلِكَ». قَالَ: أُتْرِكُ بِقَدْرِ مَا أُخْرَجُ صَدْرِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمْ أُؤْمَرْ بِذَلِكَ». وَانصَرَفَ. قَالَ رَجُلٌ: فَبِقَدْرِ رَأْسِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمْ أُؤْمَرْ بِذَلِكَ». وَانصَرَفَ وَاجِدًا بَاكِيًا حَزِينًا، فَقَالَ

رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم: «لَمْ أُؤْمَرْ بِذَلِكَ، سَدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ»؛^{۱۴۰}

«درب های مسجد را مسدود نمائید و تنها درب منزل علی را باز بگذارید». مردی عرضه داشت: به من اجازه دهید به اندازه ای که داخل مسجد شده و از آن خارج شوم، راه را باز بگذارم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مأمور به انجام چنین کاری نیستم». آن مرد دو مرتبه عرضه داشت: ای رسول خدا، فضایی به اندازه ای که سینه ام را خارج کنم، اجازه بده تا باز بگذارم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به چنین کاری امر نشده ام». آن مرد از خواسته خود منصرف شد و فرد دیگری عرضه داشت: ای رسول خدا، به اندازه ای که سرم را وارد مسجد کنم، اجازه دهید باز بگذارم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به چنین کاری امر نشده ام». آن مرد نیز آزرده خاطر، گریان و غمگین شد و رفت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به این کار امر نشده ام. تمام درب ها جز درب خانه علی را ببندید».

در حدیث دیگری وارد شده است:

قال له رجل من أصحابه: يا رسول الله، دع لي كوة أنظر إليك منها حين تغدو وحين تروح.
فقال: «لا والله ولا مثل ثقب الإبرة»؛^{١٤١}

مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا، به من اجازه دهید از خانه ام به اندازه پنجره و نورگیر کوچکی به مسجد باز گذارم تا صبح و شام از آن به تو بنگرم. حضرت فرمود: «نه! به خدا سوگند، به اندازه سوراخ سوزن هم اجازه نمی دهم».

از این رو سمهودی می نویسد:

وقد اقتضى ذلك المنع من الخوخة أيضاً، بل ومما دونها عند الأمر بسد الأبواب أولاً...؛^{١٤٢}

از همان ابتدا امر رسول خدا صلی الله علیه وآله به انسداد تمام درب ها بود و شامل بستن دریچه ها و هر چه کوچکتر از آن باشد نیز می شد

با بررسی انجام یافته روشن شد که حق با کسانی است که از جمع میان دو دسته روایات دوری کرده اند.

ابن عراقی نیز به نقل سخن ابن حجر پرداخته است. وی از آن چه ابن حجر قبل از «نتیجه جمع...» بیان داشته، اعراض کرده و تنها در بیان علت وجه جمع دو دسته از روایات می نویسد:

١٤١. همان: ٢ / ٤٨٠.

١٤٢. همان.

أَنَّ هَذِهِ قِصَّةٌ أُخْرَى، فَقِصَّةٌ عَلِيٌّ فِي الْأَبْوَابِ الشَّارِعَةِ، وَقَدْ كَانَ أذُنُ لَهُ أَنْ يَمْرَ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ جَنْبٌ، وَقِصَّةٌ أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِ الْوَفَاةِ فِي سَدِّ طَاقَاتٍ كَانُوا يَسْتَقْرِبُونَ الدَّخُولَ مِنْهَا، كَذَا جَمَعَ الْقَاضِي إِسْمَاعِيلُ فِي أَحْكَامِهِ وَالْكَلابَاذِي فِي مَعَانِيهِ وَالطَّحَاوِي فِي مَشْكَلِهِ؛^{١٤٣}

این ماجرا قصه دیگری است. بنابراین ماجرای علی در مورد درب هایی است که به مسجد باز می شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی اجازه داد تا در حال جنابت در مسجد آمد و رفت نماید. اما ماجرای ابوبکر در دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله رخ داد، همان بیماری که به رحلت آن حضرت انجامید. رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد پنجره هایی که از طریق آنها راه ورود به مسجد نزدیک می شد بسته شوند. قاضی اسماعیل در کتاب *احکام*، کلاباذی در کتاب *معانی و طحاوی* در

کتاب *مشکل الآثار* نیز این دو قصه را به این صورت جمع کرده اند.

ابن عراق با وجود اختلاف در دو ماجرای باب امیرالمؤمنین علیه السلام و ماجرای خوخه ابوبکر، تنها به بیان دومین وجه جمع بسنده کرده و از ادعاهای مطرح شده مبنی بر این که درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام از داخل مسجد باز می شده، یا موضوع در ماجرای نخست با واژه «ابواب» (درب ها)، و در ماجرای دوم با واژه «طاقات» (پنجره ها) بیان شده، دوری می کند. بنابراین آن چه در بیان وجه جمع به متقدمان نسبت می دهند، تنها همین مقدار است. مبارکفوری نیز در مورد این مسأله که برخی از احادیث «باب علی» برخی دیگر را تقویت می کند، با نظر ابن حجر موافق است. به نظر او هر کدام از سندهای حدیث شایسته احتجاج و استدلال است چه رسد به مجموع آنها. مبارکفوری بعد از این اظهار نظر، از وارد شدن به بیان تفصیلی و گسترده مطلب خودداری کرده و می نویسد:

فهذه الأحاديث تخالف أحاديث الباب. قال الحافظ: ويمكن الجمع بين القصتين وقد أشار إلى ذلك البزار في مسنده ...؛^{١٤٤}

این احادیث با احادیث «باب» مخالفت دارد. حافظ می گوید: امکان جمع بین دو دسته از احادیث وجود دارد و بزار نیز در مسند خود به این مطلب اشاره کرده است ...

حلبی نویسنده کتاب *سیره* نیز به سستی پایه های وجه جمع توجه کرده و با تفسیرها و تغییراتی، نظریات مختلفی را بیان داشته؛ آن گاه می نویسد:

١٤٣. تنزيه الشريعة المرفوعة: ١ / ٣٨٤.

١٤٤. تحفة الأحوذی: ١٠ / ١١٢.

و جمع بعضهم بأن قصة علي متقدمة على هذا الوقت، وأن الناس كان لكل بيت بابان، باب يفتح للمسجد وباب يفتح خارجه، لإبیت علی کرم الله وجهه،

فإنه لم يكن له إلا باب من المسجد وليس له باب من خارج، فأمر صلى الله عليه وسلم بسد الأبواب، أي التي تفتح للمسجد. أي بتضييقها وصيرورتها خوفاً إلا باب علي كرم الله وجهه، فإن علياً لم يكن له إلا باب واحد ليس له طريق غيره كما تقدم، فلم يأمر صلى الله عليه وسلم بجعله خوفاً، ثم بعد ذلك أمر صلى الله عليه وسلم بسد الخوخ إلا خوفاً أبي بكر. وقول بعضهم: حتى خوفاً علي كرم الله وجهه. فيه نظر، لما علمت أن علياً كرم الله وجهه لم يكن له إلا باب واحد. فالباب في قصة أبي بكر ليس المراد به حقيقته بل الخوفاً، وفي قصة علي كرم الله وجهه المراد به حقيقته؛^{١٤٥}

برخی از عالمان این دو ماجرا را به این صورت جمع کرده و گفته اند: ماجرای علی کرم الله وجهه پیش از زمانی بوده که خانه های مردم دو درب داشت که یکی به سمت مسجد و دیگری به بیرون آن باز می شد؛ از این رو تنها خانه علی کرم الله وجهه يك درب داشت و آن نیز به مسجد باز می شد و خانه او درب دیگری به خارج نداشت. رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور داد تمام درب هایی که به سمت مسجد باز می شدند بسته شوند؛ یعنی ورودی درب ها جز درب خانه علی کرم الله وجهه باریک تر شده و به دریچه تبدیل گردند؛ زیرا خانه علی تنها يك درب داشت و چنانچه گذشت، او جز آن درب راهی به بیرون نداشت؛ از این رو رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور نداد تا درب خانه علی به دریچه مبدل گردد. سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور داد تا تمام دریچه ها جز دریچه خانه ابوبکر بسته شوند. بعضی گفته اند: رسول خدا به بسته شدن دریچه خانه علی کرم الله وجهه دستور داد؛ ولی چنین ادعایی قابل اندیشه

و تأمل است؛ زیرا روشن شد که خانه علی کرم الله وجهه تنها يك درب داشته است. در نتیجه منظور از واژه «درب» در قصه ابوبکر درب واقعی نیست؛ بلکه مراد دریچه است و منظور از واژه «درب» در قصه علی کرم الله وجهه، درب حقیقی است.

حلبی از آنجایی که متوجه بطلان نظریه ابن حجر عسقلانی شده، به نوعی چاره اندیشی روی آورده است. وی عبارت «و دریچه هایی ساختند...» را به عبارت: «باریک تر کردن ورودی درب ها، و تبدیل آنها به دریچه» تفسیر کرده؛ سپس نتیجه گرفته که منظور از عبارت: «تمام درب ها مسدود

شود جز درب خانه علی» آن است که درب ها را باریک کنید و آنها را به دریچه تبدیل نمایید! به باور نگارنده این سطور، وجه جمع حلبی به مراتب از وجه جمع ابن حجر و دیگران مخدوش تر است؛ زیرا حلبی بدون هیچ دلیلی، امر به مسدود سازی درب ها را به باریک سازی درب ها تفسیر نموده و بسیار جای شگفتی است که او چگونه چنین مطلبی را اظهار داشته است؟! حلبی سخن دیگر ابن حجر را که می گوید:

«به وسیله آن دریچه ها، به مسجد راه یابند و راهشان به مسجد نزدیک تر شود» را رها می کند؛ زیرا متوجه است که منظور از تعبیر روایت، «درب» است نه «دریچه»! اما با این وجود، سخن سمهودی مبنی بر این که اذن به ساختن «دریچه ها» پس از «بستن درب ها» بوده را نیز نقد کرد، آن گاه می نویسد:

وعلی کون المراد بسد الأبواب تضييقها وجعلها خوفاً يشكل ما جاء؛^{۱۴۶}

هر چند که تفسیر «بستن درب ها» به باریک کردن ورودی آنها و تبدیل آنها به دریچه ها، دارای اشکال بوده و مبهم است.

حلبی در ادامه می نویسد:

وعلی هذا الجمع، يلزم أن يكون باب علي كرم الله وجهه استمرّ مفتوحاً في المسجد مع خوذة أبي بكر، لما علم أنه لم يكن لعلي باب آخر من غير المسجد. وحينئذ قد يتوقف في قول بعضهم: في سدّ الخوخ إلأخوذة أبي بكر إشارة إلى استخلاف أبي بكر لأنه يحتاج إلى المسجد كثيراً دون غيره؛^{۱۴۷}

لازمه این گونه جمع کردن این است که درب خانه علی کرم الله وجهه، همواره حتی با وجود دریچه خانه ابوبکر در مسجد باز باشد؛ زیرا روشن شد خانه علی درب دیگری غیر از درب مسجد نداشت. بنابراین، دیدگاه برخی که گفته اند: «بستن دریچه ها جز دریچه ابوبکر» اشاره به

۱۴۶. گفتنی است که ذکر نام عباس در قضیه «بستن درها به جز در خانه علی علیه السلام» اشتباه است، بلکه منظور حمزه علیه السلام است؛ زیرا عباس در سال فتح مکه اسلام آورد و داستان امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به پیش از جنگ احد است. این مطلب واضحی است و چند تن از عالمان اهل سنت به آن اشاره کرده اند. از این رو ابن سیدالناس نیز در *عیون الاثر* (جلد ۲، ص ۳۳۶) درخواست عباس و اعتراض او را در داستان دروغین «به جز در خانه ابوبکر» یادآور شده است. گویا به جهت ثابت کردن داستان ابوبکر چنین اظهار نظری کرده است!

جانشینی ابوبکر دارد قابل تأمل و نقد است؛ زیرا ابوبکر به مسجد نیاز بسیاری داشت، در حالی که غیر او چنین نیازی نداشتند.

سخن اخیر حلبی در نقد دیدگاه خطابی، ابن بطال و پیروان آنان است؛ همچنین ردی است بر ابن حجر که این گونه وجه جمع را برگزیده و با وجود این، کلمات آنان را نقل می کند؛ مگر آن که گفته شود: ابن حجر این نظریه را نپسندیده، از این رو آن را با تردید بیان نموده است.

جمع بندی

با توجه به آن چه بیان شد، هیچ يك از مواردی که در وجه جمع میان ماجرای سد الأبواب إلا باب علي عليه السلام و ماجرای خوچه ابوبکر ذکر شد، خالی از اشکال نیست و نقد جدی بر آن وارد است و سخنان عالمان عامه نیز در نهایت آشفتگی است. به باور نگارنده، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان داد تا تمام درب هایی که به مسجد باز می شدند بسته شوند. سر فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله از این جهت بود که مسجد از پلیدی ها و آلودگی ها پاک و منزه گردد؛ از این رو حتی درب خانه حمزه سیدالشهداء علیه السلام نیز با وجود برتری و خویشاوندی و مقام رفیعش مسدود گردید؛ اما درب منزل امیرالمؤمنین باز ماند؛ زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشمول پلیدی و آلودگی هایی که انسان های عادی به آن مبتلا بودند، نبود.

احادیثی که بیان گر علت بستن درب ها هستند و ما آنها پیش از این بیان نمودیم، بسیار است. در این میان، رسول خدا صلی الله علیه وآله به بستن درب خانه خود و علی علیه السلام فرمان نداد و تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش اجازه داد تا در حال جنابت نیز در مسجد درنگ نمایند و از آن عبور کنند؛ زیرا آنان به حکم آیه تطهیر و ادله دیگری که در مورد عصمت اهل بیت علیهم السلام بیان شده، از تمام مردم ممتاز بودند؛ بنابراین هرگز درب خانه آنان بسته نشد؛ زیرا علتی که برای بستن درب خانه دیگران بیان شده بود، در مورد امیرالمؤمنین صدق نمی کرد. از این رو محب الدین طبری می نویسد:

وبهذا ظهرت ميزة أخرى من مميزاتهم؛^{۱۴۸}

به این ترتیب ویژگی دیگری از ویژگی های اهل بیت آشکار گردید.

به باور نگارنده، جعل احادیثی از قبیل حدیث خوچه ابوبکر، از مجعولات دوران معاویه است؛ ولی جاعل حدیث آن را از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله در واپسین لحظات زندگی آن

۱۴۸. از کسانی که به این ویژگی و اختصاصی بودن آن تصریح کرده است، محب الدین طبری در کتاب ذخایر العقبی، صفحه ۱۴۱ است.

حضرت نقل کرده است.^{۱۴۹} از دیگر احادیث جعلی و ساختگی دوران معاویه، می توان به حدیث منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود:

مرُوا أَبَا بَكْرٍ فليَصَلِّ بِالنَّاسِ؛^{۱۵۰}

به ابوبکر بگویید تا پیش نماز مردم شود.

و نیز حدیث منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود:

... يَا أَيُّهَا اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ؛

... خداوند و مؤمنان جز ابوبکر، شخص دیگری را نمی خواهند.

اشاره نمود. در این نوشتار تلاش شد تا ثابت شود که حدیث خوچه ابوبکر از نظر سند، متن و دلالت ناقص است و تنها حدیث سد ابواب الاّ باب امیرالمؤمنین علیه السلام، از نظر سند و دلالت تمام است و دلیل بر امامت و خلافت آن حضرت می باشد.

۱۴۹. برای آگاهی بیشتر ر.ک: احادیث واژگونه: ۹۴ - ۱۰۰ از همین نگارنده.

۱۵۰. ما این حدیث را در نوشتاری جداگانه با عنوان چگونگی نماز ابوبکر به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله بررسی و نقد کرده ایم و در شمار سلسله پژوهش های اعتقادی چاپ شده است.

حدیث برادری با پیامبر

حدیث برادری با پیامبر

یکی دیگر از فضیلت‌هایی که افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر خلفا را به اثبات می‌رساند، حدیث مشهور «مؤاخات» می‌باشد. حدیث یاد شده نیز یکی از ادله ای است که به صورت غیر مستقیم، امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام را به اثبات می‌رساند. توضیح بیشتر آن است که حدیث مؤاخات در حقیقت، صغرای استدلال بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام را کامل کرده و ثابت می‌کند که آن حضرت دارای برتری و فضیلتی است که دیگران از آن بی بهره بوده‌اند و هنگامی که شخصی نسبت به دیگران برتری و رجحان داشته باشد و شخص مرجوح و غیر برتر بر شخص راجح مقدم گردد، تقدم مرجوح بر راجح لازم می‌آید و از آنجا که تقدم مرجوح بر راجح پذیرفتنی نیست و قبح آن مورد تأیید بسیاری از فریقین می‌باشد، نتیجه گرفته می‌شود که تقدم شیخین بر امیرالمؤمنین علیه السلام، ناعادلانه و بوجه بوده است.

پیشینه تاریخی برادری در اسلام

ابن حجر در کتاب *فتح الباری*، در مورد تاریخ ماجرای مؤاخات در اسلام می‌نویسد:

فلما عز الإسلام واجتمع الشمل وذهبت الوحشة أبطل المواريث وجعل المؤمنين كلهم إخوة وأنزل (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)؛ يعني في التوادد وشمول الدعوة، واختلفوا في ابتدائها، ف قيل بعد الهجرة بخمسة أشهر، وقيل: بتسعة، وقيل: وهو بيني والمسجد، وقيل: قبل بنائه، وقيل: بسنة وثلاثة أشهر قبل بدر. وعند أبي سعد في شرف المصطفى كان الإخاء بينهم في المسجد، وذكر محمد بن إسحاق المؤاخاة فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه بعد أن هاجر: «تأخوا أخوين، فكان هو وعلي أخوين، وحمزة وزيد بن حارثة أخوين، وجعفر بن أبي طالب ومعاذ بن جبل أخوين...» وكان ابتداء

المؤاخاة أوائل قدومه المدينة واستمر يحددها بحسب من يدخل في الإسلام أو يحضر إلى المدينة؛^{١٥١}

هنگامی که اسلام اقتدار یافت و مستقر گردید و دوران وحشت سپری شد، مؤمنان با یکدیگر برادر گردیدند و آیه (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) نازل شد تا مودت و انس میان مؤمنان افزایش یابد. در مورد آغاز برادری اختلاف است، برخی گفته اند که نخستین بار پس از گذشت پنج سال از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه، و برخی گفته اند پس از گذشت نه سال از هجرت، و برخی گفته اند هنگام ساختن مسجد، و برخی گفته اند پیش از ساختن مسجد، و برخی گفته اند به فاصله يك سال و سه ماه پیش از آغاز جنگ بدر بوده است. ابن سعد بر این باور است که اخوت، توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد صورت گرفت. ابن اسحاق می گوید: پس از هجرت، رسول خدا صلی الله علیه وآله میان اصحابش رابطه برادری برقرار نمود و خود و علی، حمزه و زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و معاذ بن جبل را برادر قرار داد ... بنابراین نخستین برادری در ابتدای شرفیابی رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه بود و این سنت همچنان ادامه داشت و در مورد کسانی که تازه اسلام می آوردند و یا تازه وارد مدینه می شدند ادامه داشت.

ماجرای مؤاخات در شرایطی به وقوع پیوسته که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیش از يك مرتبه میان اصحاب خویش، مؤاخات و برادری ایجاد نموده است. نخستین بار مهاجران را به اخوت یکدیگر دعوت کرده و مرتبه دوم، سنت یاد شده را میان مهاجران و انصار برقرار ساخته و این سنت همچنان ادامه داشته است. نکته قابل توجه در ماجرای اخوت آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله، شخصاً معین می کرده تا چه کسی با دیگری برادر شود و نیز رابطه برادری را تنها میان دو نفر برقرار می ساخته اند.

با توجه به آنچه بیان شد، دو نکته اساسی در حدیث مؤاخات به چشم می خورد:
نکته نخست: رابطه برادری میان اصحاب به فرمان شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله صورت گرفته است و حتی پیشنهاد یا مشورت نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد برادری افراد با یکدیگر مطرح نشده و شخص پیامبر، دو نفر را به عنوان برادر معرفی نموده است.

نکته دوم: هر چند رابطه برادری در موارد زیادی، میان چند نفر برقرار می شود؛ اما رسول خدا صلی الله علیه وآله رابطه یاد شده را تنها میان دو نفر برقرار ساخته و برای شخص خود نیز تنها يك برادر برگزیده است.

پیش از ورود به تحلیل روایات مؤاخات، ابتدا باید در نظر داشت که دو نکته یاد شده در این بحث به عنوان پیش فرض در نظر گرفته می شود و در فرآیند استدلال نیز، دو نکته یاد شده به عنوان اصل موضوعی لحاظ شده است.

بررسی حدیث مؤاخات

در ادامه به چند نمونه از روایات مؤاخات می پردازیم:

حدیث یکم

محمد بن سلیمان کوفی به سند خود، حدیث مؤاخات را به صورت مفصل روایت کرده و عین روایت وی را احمد بن جعفر قطیعی در کتاب *فضائل*، ذیل حدیث دویست و پنجاه دو نقل نموده و ابن مغزلی و خواری نیز به سند خود، حدیث مؤاخات را روایت نموده اند. ابن عساکر نیز با سندی دیگر، همین روایت را نقل کرده است. در همین باره آمده است:

أخبرنا أبو الحسن محمد بن محمد بن مخلد البزّار، قال: حدثنا محمد بن محمد أبو زرعة، قال: حدثنا أحمد بن جعفر، حدثنا الحسن بن علي البصري، حدثنا أبو عبد الله الحسن بن راشد والصبّاح بن عبد الله أبوبشر - يتقاربان في اللفظ ويزيد أحدهما على صاحبه - قال: حدثنا قيس بن الربيع، حدثنا سعد الخفاف، عن عطية، عن أبي زيد الباهلي أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم آخا بين المسلمين وقال: «يا علي، أنت أخي، أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي. أما علمت يا علي أنّ أول من يدعى به يوم القيامة يدعى بي، فأقوم عن يمين العرش في ظلّه، فأكسى حُلّة خضراء من حُلل الجنة، ثمّ يدعى بالنبیین بعضهم على بعض، فيكونون سِماطين عن يمين العرش، ثمّ يكسون حُللاً خضراً من حُلل الجنة. وإني أُخبرك يا علي أنّ أمتي أول الأمم يحاسبون، ثمّ إنّ أول ما يدعى بك لقرابتك مني ومنزلتك عندي، ويدفع إليك لوائي وهو لواء

الحمد، وتسير به بين السِماطين، آدم عليه السلام وجميع خلق الله يستظلون بظل لوائي يوم القيامة، طوله مسيرة ألف سنة، سنّامه ياقوتة حمراء، قضييه من فضة بيضاء، زجه درة

خَضْرَاءَ، لَهُ ثَلَاثَ ذَوَائِبَ مِنْ نُورٍ: ذُوَابَةٌ فِي الشَّرْقِ، وَذُوَابَةٌ فِي الْغَرْبِ، وَالثَّلَاثَةُ وَسَطُ الدُّنْيَا. مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَسْطُرٍ: الْأَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالثَّانِي الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالثَّلَاثُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. طُولُ كُلِّ سَطْرِ مَسِيرَةُ أَلْفِ سَنَةٍ، وَعَرْضُهُ مَسِيرَةُ أَلْفِ سَنَةٍ. فَتَسِيرُ بِاللَّوَاءِ، وَالْحَسَنُ عَنْ يَمِينِكَ وَالْحُسَيْنُ عَنْ يَسَارِكَ، حَتَّى تَقْفَ بَيْنَ يَدَيْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ، ثُمَّ تُكْسَى حُلَّةَ خَضْرَاءَ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يَنَادِي مَنَادٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: نِعَمَ الْأَبِ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ، وَنِعَمَ الْأَخِ أَخُوكَ عَلِيَّ. أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ تَكْسَى إِذَا كُسِيتُ، وَتَدْعَى إِذَا دُعِيتُ، وَتُحْيَى إِذَا حُيِّيتُ»؛^{١٥٢}

عطيه عوفی از ابوزید باهلی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله میان مسلمانان برادری برقرار نمود؛ آن گاه دست علی را گرفت و به سینه خود چسباند و فرمود: «ای علی، تو برای من مانند هارون هستی نسبت به موسی، مگر این که پس از من پیامبری نخواهد بود. ای علی، آیا می دانی که روز قیامت من نخستین کسی هستم که فراخوانده می شوم؟ در آن هنگام من از ضلع راست عرش بپا می خیزم، در حالی که لباس سبز رنگ بهشتی بر تنم پوشانده می شود؛ سپس بقیه انبیاء به نوبت فراخوانده می شوند و آنان نیز از ضلع راست عرش در حالی که لباس سبز بهشتی به تنشان پوشانده می شود، وارد می شوند، ای علی، تو را آگاه می کنم که همانا امت من، نخستین امتی است که برای محاسبه، فراخوانده می شود. از میان امت من، تو نخستین کسی هستی که به خاطر نزدیکی با من فراخوانده می شوی و در این هنگام، پرچم من را به تو می سپارند و آدم ابوالبشر و تمام مخلوقات دیگر زیر پرچم تو قرار می گیرند ... روی پرچم تو سه سطر نوشته شده است. در سطر نخست نوشته است: به نام خداوند بخشنده مهربان، در سطر دوم نوشته: ستایش از آن او است، و در سطر سوم نوشته: معبود یکتایی جز خداوند نیست و محمد فرستاده او می باشد. در این هنگام تو به حرکت در خواهی آمد، در حالی که حسن در طرف راست و حسین در طرف چپ تو می باشد تا جایی که زیر عرش، مقابل ابراهیم قرار خواهی گرفت. در این هنگام بر تو لباس سبز بهشتی می پوشانند و منادی نداء می دهد که بهترین پدر، پدر تو ابراهیم است و بهترین برادر، برادر تو علی می باشد. ای علی، آگاه باش، بر تو می پوشانند هنگامی که بر من پوشاندند و تو را فرامی خوانند هنگامی که مرا فراخوانند، و تو را احیاء می کنند هنگامی که مرا احیاء می کنند».

حدیث دوم

حدیث دوم را ابن مغازی به سند خود به دست داده است. وی می نویسد:

أخبرنا أبوغالب محمد بن أحمد بن سهل النحوي، قال: حدثنا إبراهيم ابن محمد، حدثنا محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني، قال: حدثنا إبراهيم بن بشر، حدثنا منصور بن أبي نُؤيرة الأسيدي، قال: حدثنا عمرو بن شمر، عن إبراهيم بن عبد الأعلى، عن سعد بن حذيفة، عن أبيه حذيفة بن اليمان، قال: آخا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بين أصحابه الأنصار

والمهاجرين، فكان يُوَاحِي بين الرجل ونظيره، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فقال: «هذا أخي»، قال حذيفة: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سيد المسلمين وإمام المتقين ورسول رب العالمين الذي ليس له في الأنام شبيه ولا نظير، وعلي بن أبي طالب أخوان؛^{١٥٣}

حذیفه بن یمان می گوید: رسول خدا میان اصحاب خود اعم از مهاجران و انصار، رابطه برادری برقرار نمود و شیوه آن حضرت چنین بود که میان هر شخص و کسی که مناسب او بود، برادری برقرار می نمود. سپس رسول خدا دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: «این مرد برادر من است». حذیفه می گوید: رسول خدا سرور مسلمانان، و پیشوای پرهیزگاران، و فرستاده خداوندی است که هیچ شبیه و نظیری ندارد و با علی نیز برادر است.

حدیث سوم

ابن مغازی حدیث دیگری را نیز در این باره نقل کرده است و به سند خود می نویسد:

أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان الدَّبثائي الصيرفي البغدادي، قدم علينا واسطاً، قال: أخبرني محمد بن العباس أبو عمر بن حيويه الخزاز إذناً، قال: حدثنا ابن المَحَامِلِي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الصيرفي، قال: حدثنا أبو الجَوَاب، حدثنا عمرو بن أبي المقدم، عن عبدالرحمن بن عابس، عن أبيه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خير إخواني علي»؛^{١٥٤}

محمد بن احمد به سند خود به نقل از عابس نقل می کند که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «بهترین برادر من، علی است».

١٥٣. همان: ٥٤ - ٥٥.

١٥٤. همان: ٥٣.

حدیث چهارم

حدیث چهارم را نیز ابن مغزلی به سند خود روایت کرده است. وی می نویسد:

أخبرنا علي بن حسين بن الطيب إذناً، عن أبي عبدالله محمد بن علي ابن أحمد السَّقْطِي، قال: حدثنا أحمد بن محمد الديباجي، قال: حدثنا علي بن حَرَب الطائِي، قال: حدثنا داود بن سليمان، قال: حدَّثني علي بن موسى، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمد، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَحْشُرُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَعَلِي وَيُنَادِي مُنَادًا: يَا مُحَمَّدُ! نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ»؛^{۱۰۵}

علی بن الحسین بن طیب به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «پدر من ابراهیم به همراه علی محشور می شوند، در حالی که منادی نداء می دهد و می گوید: ای محمد، بهترین پدر، پدر تو است و بهترین برادر، برادر تو است.»

حدیث پنجم

ابن عساکر نیز از دیگر ناقلان این حدیث شریف است. وی به سند خود در تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

أخبرنا أبوالقاسم إسماعيل بن أحمد، نا أحمد بن محمد بن النقر، أنا محمد بن عبدالله بن الحسين الدقاق، نا أحمد بن محمد بن يوسف بن مسعدة الأصبهاني، أنا محمد بن أيوب الرازي، نا محمد بن عبدالله بن أبي جعفر الرازي، عن أبيه، عن شعبة، عن الحكم، عن مقسم، عن ابن عباس، قال: قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعلي: «يا علي، أنت مني وأنا منك، وأنت أخي وصاحبي»؛^{۱۰۶}

ابوالقاسم اسماعیل بن احمد به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای علی، تو از من و من از تو می باشم و تو برادر و همراه من هستی.»

حدیث ششم

۱۰۵. همان: ۵۷.

۱۰۶. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۵۳.

موفق بن احمد خوارزمی نیز به سند خود می نویسد:

وَأَبْنَاءُ أَبِوَالْعَلَاءِ هَذَا، أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُقْرِي، أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظِ، أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَرَجِ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ الشَّيْبَانِي، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاهِرِ بْنِ يَحْيَى الرَّازِي، حَدَّثَنَا أَبُو دَاهِرِ بْنِ يَحْيَى الْمُقْرِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ عُبَايَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي، وَدَمُهُ مِنْ دَمِي، وَهُوَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، وَقَالَ: «يَا أُمَّ سَلْمَةَ، أَشْهَدِي وَاسْمَعِي هَذَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ، وَعِيْبَةِ عِلْمِي، وَبَابِي الَّذِي أَوْقَى مِنْهُ، أَخِي فِي الدُّنْيَا، وَخَدْنِي فِي الْآخِرَةِ، وَمَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى»;

ابوالعلاء به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «گوشت و خون علی بن ابی طالب از من است و نسبت او با من، مانند نسبت هارون است با موسی، مگر این که پس از من پیامبری نخواهد بود». سپس فرمود: «ای ام سلمه، گواه باش و بشنو علی، امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمانان و وارث علم و دانش من می باشد. به پدرم سوگند که او در دنیا برادر من و در آخرت، رفیق شفیق من است و همراه من در درجات عالی می باشد».

حدیث هفتم

خوارزمی در روایتی دیگر آورده است:

وَأَخْبَرَنَا شَهْرِدَارٌ هَذَا إِجَازَةً، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْأَشْقَرِ، أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَادِشَاهِ، أَخْبَرَنَا الطَّبْرَانِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ يَحْيَى، عَنْ سَامٍ، عَنْ الْأَشْعَثِ - ابْنِ عَمِّ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ، وَكَانَ يُفَضِّلُ عَلِيَّ الْحَسَنَ - عَنْ مَسْعَرٍ، عَنْ عَطِيَّةٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَكْتُوبٌ عَلَيَّ بِأَبِ الْجَنَّةِ [لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِأَلْفِي عَامٍ»;

شهردار به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پیش از آن که خداوند به فاصله هزار سال آسمان و زمین را بیافریند، بر روی درب بهشت نوشته شده بود: «معبود بی همتایی غیر از خداوند نیست و محمد رسول و بنده خداست و علی بن ابی طالب، برادر رسول خداست».

حدیث هشتم

احمد بن حنبل و گروهی از بزرگان عامه به سند خود آورده اند که:

رسول خدا صلی الله علیه وآله دو مرتبه به صورت دو به دو، میان اصحاب خود برادری ایجاد فرمود و در هر دو مرتبه، ابوبکر را برادر عمر قرار داد؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام را برادر کسی قرار نداد؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام آزرده شد و خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرضه داشت:

لقد ذهب روحی وانقطعت ظهري حين رأيتك فعلت بأصحابك ما فعلت غيري، فإن كان هذا من سخط عليّ، فلك العتبي والكرامة. فقال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «الذي بعثني بالحق ما أحرّتك إلاّ لِنفسي. فأنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي، وأنت أخي ووارثي»^{۱۰۷}

هنگامی که نظاره کردم آنچه با اصحاب خود انجام دادی و میان آنان برادری ایجاد نمودی و با من چنین نکردی، نزدیک بود روحم از بدنم خارج شود و کمرم درهم شکند. از این رو اگر ملالتی از من مشاهده نموده ای، همانا به آن که رضایت و بخشش و بزرگواری از آن تو می باشد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «سوگند به خدایی که مرا به حق برگزید عقد برادری با تو را به تأخیر نینداختم مگر آن که تو را برای برادری خودم نگاه داشته بودم. به آن که منزلت و جایگاه تو نسبت به من، مانند منزلت هارون نسبت به موسی است، مگر این که پس از من پیامبری نخواهد بود. تو برادر و وارث من می باشی».

حدیث نهم

ترمذی و حاکم نیشابوری و گروهی از حدیث نگاران عامه به نقل این روایت پرداخته اند. آنان آورده اند:

حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي، حدثنا علي بن قادم، حدثنا علي بن صالح بن حيي، عن حكيم بن جبير، عن جميع بن عمير التيمي، عن ابن عمر قال: آخي رسول الله صلی الله علیه وسلّم بين أصحابه، فجاء علي تدمع عيناه فقال: يا رسول الله، آخيت بين أصحابك

۱۰۷. كنز العمال: ۹ / ۷۱ - ۷۳؛ فضائل الصحابة: ۲ / ۶۳۸ و ۶۶۶؛ الرياض النضرة: ۱ / ۱۹۸؛ الثقات (ابن حبان): ۱ / ۱۴۲؛ المعجم الكبير: ۵

۲۲۱ / معرفة الصحابة: ۳ / ۱۱۹۵؛ تاريخ مدينة دمشق: ۲۱ / ۴۱۵ و ۴۲ / ۵۳؛ سير أعلام النبلاء: ۱ / ۱۴۲؛ الدر المنثور: ۶ / ۷۷.

ولم تَوَاحَ بيني وبين أحد. فقال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛^{١٥٨}

يوسف بن موسى قطان بغدادی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِیَان اصحاب خود برادری ایجاد نمود. آن گاه علی علیه السلام در حالی که اشک می ریخت، وارد شد و عرضه داشت: ای رسول خدا، میان تمام اصحاب خویش برادری ایجاد کردی؛ اما هیچ کس را به برادری من برنگزیدی؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در پاسخ فرمود: «ای علی، همانا تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

ترمذی پس از نقل روایت یاد شده، می نویسد:

قال أبو عیسی: هذا حدیث حسن غریب؛

سند این روایت، حسن و غریب است.

به باور نگارنده این سطور، اعتبار سنجی ترمذی در مورد روایت مذکور قابل مناقشه است؛ زیرا اولاً مفاد حدیث یاد شده به طرق دیگر نیز روایت شده که در این نوشتار نیز به برخی از روایت های حدیث مؤاخات و اسناد متعدد آن اشاره گردید؛ بنابراین، سخن ترمذی در مورد غریب بودن حدیث وجهی ندارد؛ زیرا هنگامی می توان از حدیث غریب سخن گفت که حدیثی به صورت نادر و شاذ روایت شده باشد، در حالی که حدیث مؤاخات از صحابه بزرگی مانند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، مرّة بن وهب ثقفی، ابوامامه باهلی، زید بن ارقم، ابورافع و برخی دیگر از صحابه روایت شده است. بنابراین، چگونه می توان چنین حدیثی را غریب نامید؟ از نظر مفاد و محتوای حدیث نیز هیچ محذوری لازم نمی آید تا بتوان حدیث یاد شده را از نظر محتوا مورد مناقشه قرار داد؛ بلکه حتی می توان محتوای حدیث را با مواردی همچون رأفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و میل آن حضرت به ایجاد انس و الفت میان مسلمانان ایجاد همگرایی میان مسلمانان و موارد این چنینی تأیید نمود.

حدیث دهم

١٥٨. سنن الترمذی: ٥ / ٦٣٦؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٥ و ١٦؛ جامع الأصول: ٩ / ٦٤٨؛ الإستیعاب: ٣ / ١٠٩٩؛ الدرر: ٩٠؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٥١؛ أسد الغابة: ٤ / ١٠٠ و ١١٩؛ الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة: ٢٩٢؛ تهذیب الأسماء واللغات: ١ / ٣١٨؛ ذخائر العقبی: ٦٦؛ الریاض النضرة: ١ / ٢٠٥؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٤٨٤؛ شرح المقاصد: ٢ / ٣٠٠؛ عمدة القاری: ٢ / ١٤٧؛ تاریخ الخلفاء: ١٧٠؛ الصواعق المحرقة: ٢ / ٣٥٧ و ١١ / ٢٧٥؛ مرقاة المفاتیح: ١١ / ٢٤٩؛ السیرة الحلبیة: ٢ / ٢٩٣؛ مشکاة المصابیح: ٣ / ١٧٢٠.

ابن سعد، ابن عساکر و برخی دیگر از عالمان اهل سنت به سند خود روایت کرده اند که در واپسین لحظات عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله، آن حضرت به اخوت خود با امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح نمود. این روایت از عبدالله بن عمر نقل شده است. وی می گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي مَرَضِهِ: «أَدْعُوا لِي أَخِي»، فَدَعُوا لَهُ أَبَا بَكْرٍ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ
ثُمَّ قَالَ: «أَدْعُوا لِي أَخِي»، فَدَعُوا لَهُ عُمَرَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ
قَالَ: «أَدْعُوا لِي أَخِي»، فَدَعُوا لَهُ عِثْمَانَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَدْعُوا لِي أَخِي». فَدَعِيَ لَهُ
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَسْتَرَهُ بَثُوبٌ وَأَكْبَبَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قِيلَ لَهُ: مَا قَالَ؟ قَالَ:
عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ، يَفْتَحُ كُلَّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ بَابٍ؛^{۱۵۹}

رسول خدا صلی الله علیه وآله در بستر بیماری که منجر به درگذشت ایشان شد، فرمود: «برادرم را نزد من آورید». ابوبکر را نزد آن حضرت حاضر نمودند، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله از وی روی گرداند و بار دیگر فرمود: «برادرم را فرا بخوانید»؛ سپس عمر را نزد آن حضرت حاضر کردند، اما این بار نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله از او روی گرداند و برای بار سوم فرمود: «برادرم را فرا بخوانید»؛ آنگاه عثمان را در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر کردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مانند قبل، از او روی گرداند و برای بار چهارم فرمود: «برادرم را فرا بخوانید». در این هنگام، علی بن ابی طالب به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله فراخوانده شد. هنگامی که علی بن ابی طالب نزد پیامبر حاضر شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله خود و علی بن ابی طالب را با پارچه ای پوشاند [رواندازه خود را به روی خود و علی انداخت]. هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام از محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله خارج شد، از او پرسیدند پیامبر چه فرمود؟ علی علیه السلام در پاسخ فرمود: هزار درب از درب های دانش را به من آموخت که از هر درب آن، به هزار درب دیگر راه گشوده شد.

حدیث یازدهم

خوارزمی و ابن عساکر به سند خود از عایشه، روایت ذیل را نقل کرده اند:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيتها لما حضره الموت: «أدعوا لي حبيبي»، فدعوت له أبا بكر، فنظر إليه ثم وضع رأسه، ثم قال: «أدعوا لي حبيبي»، فدعوت له عمر فلما نظر إليه وضع رأسه، ثم قال: «أدعوا لي حبيبي»، فقلت: ويلكم ادعوا له علياً، فوالله ما يرید

۱۵۹. الطبقات الكبرى: ۳ / ۲۶۳؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۳۸۵؛ سير أعلام النبلاء: ۸ / ۲۴؛ تاريخ الإسلام: ۱۱ / ۲۲۴؛ البداية والنهاية: ۷ /

۳۶۰؛ ذخيرة الحفاظ: ۲ / ۷۷۳؛ فتح الباري: ۸.

غیره، فلما رآه أفرج الثوب الذي كان عليه ثم أدخله معه، فلم يزل محتضنه حتى قبض
وبده عليه؛^{۱۶۰}

رسول خدا صلی الله علیه وآله در واپسین روز حیات و در حالی که مهبیای رحلت بود، فرمود: «حبیب
مرا نزد من حاضر کنید». من ابوبکر را فرا خواندم، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله نگاهی به وی
انداخت و سپس روی برگرداند و بار دیگر فرمود: «حبیب مرا نزد من حاضر کنید». من عمر بن
خطاب را فرا خواندم، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله نگاهی به وی کرد و سر خود را برگرداند و
فرمود: «حبیب مرا نزد من حاضر کنید». در این هنگام من گفتم: وای بر شما! علی بن ابی طالب
را فراخوانید؛ همانا به خداوند سوگند که رسول خدا غیر از علی، کس دیگری را اراده نفرموده
است. سپس علی را فراخواندند و چون علی بن ابی طالب بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد،
رسول خدا صلی الله علیه وآله پارچه روانداز خویش را کنار زد و آن را باز نمود و علی علیه السلام را
داخل آن پارچه نمود و او را از خود جدا نکرد تا رحلت نمود و در حالتی از دنیا رفت که دست
مبارکش بر بدن علی علیه السلام بود.

همان گونه که در روایت چهارم بیان شد، عبدالله بن عمر تصریح نموده که رسول خدا
صلی الله علیه وآله از امیرالمؤمنین علیه السلام به «برادر» تعبیر نموده است، بنابراین
در روایت عایشه نیز که دقیقاً ناظر به همان ماجرای است که عبدالله بن عمر روایت کرده، تعبیر
«حبیبی» به همان معنای برادر تفسیر می شود.

بررسی دلالت حدیث مؤاخات

از تعبیرهایی که در حدیث مؤاخات به کار رفته، می توان نکات زیر را استفاده نمود:

۱. رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح نموده به این که، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان تنها
برادر خویش برگزیده و علی را وارث و برادر خود خطاب نموده است.
۲. رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح فرموده به این که برادریش با امیرالمؤمنین علیه السلام تنها
یک پیمان صوری نیست و علی در دنیا و آخرت، برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود. از
تعبیر برادری در آخرت، به روشنی استفاده می شود که امیرالمؤمنین قطعاً اهل نجات بوده و در
آخرت نیز در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله با آن حضرت قرین و همراه است.

۳. از فراخواندن امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام درگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اعطای علوم و اسرار، به روشنی استفاده می شود که آن حضرت تنها فردی بوده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وی را لایق ودیعه های خویش تشخیص داده است.

ابن تیمیه و انکار اخوت پیامبر و امیرالمؤمنین!

به رغم تواتر و اتفاق همه اهل حدیث بر انعقاد عقد اخوت میان رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان علیه السلام، باز ابن تیمیه حقد و کینه درونی خود را به روشنی آشکار کرده و مانند دیگر موارد، نسبت به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از باب انکار در آمده است. وی مغرضانه می نویسد:

أما حدیث المؤاخاة فباطل موضوع! فإن النبي لم یؤاخ أحداً ولا آخی بین المهاجرین بعضهم مع بعض ولا بین الأنصار بعضهم مع بعض، ولكن آخی بین المهاجرین والأنصار كما آخی بین سعد بن الربیع و عبدالرحمن بن عوف، وآخی بین سلمان الفارسی وأبی الدرداء كما ثبت ذلك فی الصحیح؛^{۱۶۱}

و اما حدیث مؤاخات باطل و ساختگی است! زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله، نه با کسی پیمان برادری بست و نه مهاجران را با یکدیگر برادر ساخت و نه انصار را با یکدیگر؛ او تنها بین مهاجر و انصار پیمان برادری بر قرار کرد، چنانکه سعد بن ربیع و عبدالرحمان بن عوف را برادر یکدیگر ساخت و میان سلمان فارسی و ابودرداء نیز - بر اساس آنچه در روایت صحیح آمده است - پیمان برادری افکند.

در پاسخ به سخن ابن تیمیه باید گفت: قضاوت و حکم به بطلان حدیث مؤاخات که میان مسلمانان، به ویژه اصحاب حدیث و سیره، امری قطعی و مسلم است، نشانه جهل او در امر حدیث، سیره و تاریخ است و یا نشانه تجاهل او می باشد تا اوج کینه توزی شدید خود نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام را ابراز کند.

در پاسخ او همین بس که حافظ ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری*، پس از بیان این امر که مؤاخات در دو نوبت انجام شده است، پس از نقل پاره ای از احادیث مربوطه، می نویسد:

وأُنكر ابن تيمية في كتاب *الرد على ابن المطهر الرافضي* المؤاخاة بين المهاجرين وخصوصاً مؤاخاة النبي صلى الله عليه وسلم لعلي، قال: «لأنَّ المؤاخاة شرعت لإرفاق بعضهم بعضاً ولتأليف قلوب بعضهم على بعض، فلا معنى لمؤاخاة النبي لأحد منهم ولا لمؤاخاة مهاجري لمهاجري»، وهذا ردٌّ للنصِّ بالقياس وإغفال عن حكمة المؤاخاة؛ لأنَّ بعض المهاجرين كان أقوى من بعض بالمال والعشيرة والقوى، فأخى بين الأعلى والأدنى ليرتفق الأدنى بالأعلى ويستعين الأعلى بالأدنى وبهذا تظهر مؤاخاته صلى الله عليه وسلم لعلي لأنه هو الذي كان يقوم به من عهد الصبا من قبل البعثة واستمر، وكذا مؤاخاة حمزة وزيد بن حارثة؛ لأنَّ زيداً مولاهم فقد ثبت أخوتهما وهما من المهاجرين؛^{١٦٢}

ابن تيمية در کتاب *الرد على ابن المطهر الرافضي*، عقد برادری میان مهاجران، به ویژه برادری پیامبر صلى الله عليه وآله با علی را منکر شده و می نویسد: «از آنجا که برادری برای ارفاق و تألیف قلوب با یکدیگر تشریح شده، معنا ندارد پیامبر صلى الله عليه وآله با احدی پیمان برادری بسته باشد. همچنین برادری مهاجر با مهاجر چه سودی دارد؟». سخن ابن تيمية، اجتهاد در مقابل نص با قیاس است و نشانگر جهل او از حکمت برادری در اسلام است؛ زیرا مهاجران با یکدیگر در مال، عشیره و نیرو یکسان نبودند؛ از این رو پیامبر اکرم میان برتر و فروتر برادری افکند تا برتران به فروتران ارفاق کنند و ضعیفان از قدرتمندان کمک بگیرند. رسول خدا صلى الله عليه وآله با چنین نگرشی، علی را به عنوان برادر برگزید؛ زیرا رسول خدا صلى الله عليه وآله پیش از بعثت، امور علی بن ابی طالب را از دوران کودکی بر عهده داشت و تا سپری شدن آن دوران نیز همواره پشتیبان علی بود. همچنین برادری حمزه با زید بن حارثه نیز بدین خاطر بود که او آزاد شده آنان بود و به هر روی برادری حمزه و زید قطعی است و هر دو از مهاجران می باشند.

ابن حجر در جای دیگر در تحلیل ماجرای مؤاخات می نویسد:

وأخرجه الضياء في *المختارة من المعجم الكبير للطبراني* وابن تيمية يصرح بأنَّ أحاديث المختارة أصحُّ وأقوى من أحاديث المستدرک، وقصة المؤاخاة الأولى أخرجها الحاكم من طريق جميع بن عمير، عن ابن عمر: أخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بين أبي بكر وعمر، وبين طلحة والزبير، وبين عبدالرحمن بن عوف وعثمان - وذكر جماعة قال - فقال علي: يا رسول

الله، إنك أخيت بين أصحابك فمن أخي؟ قال: «أنا أخوك» وإذا انضم هذا إلى ما تقدم تقوی به ... وسيأتي في الفرائض حديث ابن عباس «كان المهاجرون لما قدموا المدينة يرث المهاجري الأنصاري دون ذوي رحمه، للاخوة»؛^{۱۶۳}

ضیاء در کتاب **مختاره** این مطلب را نقل کرده، در حالی که ابن تیمیه تصریح کرده به این که احادیث کتاب **مختاره** از احادیث منقول توسط حاکم نیشابوری صحیح تر و قوی تر می باشد و ماجرای مواخاتی که نخستین بار اتفاق افتاد را حاکم از طریق جمیع بن عمیر از پسر عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله میان ابوبکر و عمر، میان طلحه و زبیر، میان عبدالرحمان بن عوف و عثمان و گروهی دیگر برادری بر قرار نمود. سپس می گوید: علی به رسول خدا صلی الله علیه وآله شکوه نمود و عرضه داشت: شما میان اصحاب خود برادری برقرار نمودی، در حالی که بین من و هیچ کس برادری برقرار نکردی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من و تو با یکدیگر برادر می باشیم». [ابن حجر می گوید: هنگامی که این روایت را با روایات پیشین بسنجیم، سبب تقویت این ماجرا خواهد بود ... و به زودی در کتاب **فرائض**، نقل خواهیم کرد که ابن عباس می گوید: هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند، مهاجر از انصار به سبب رابطه اخوت ارث می برد و ارحام ارث نمی بردند، چون با هم برادر بودند.

علاوه بر پاسخ ابن حجر، استدلال ابن تیمیه مستلزم مصادره به مطلوب است؛ زیرا او ابتدا فرض گرفته که رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول حیات خویش، با هیچ کس پیمان برادری نبسته و میان مهاجران نیز عقد اخوت جاری نساخته است! در حالی که روایات یاد شده سند گویا و متقنی بر ابطال توهمات او است و وی نمی تواند با چنین پیش فرض موهومی، احادیث مؤاخات رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیر سؤال ببرد؛ چرا که ابتدا باید با دلیل قاطعی اثبات نماید که امکان پیمان برادری بستن رسول خدا صلی الله علیه وآله با هر شخصی منتفی می باشد. اما انتفاء این مطلب، نه تنها قابل اثبات نیست، بلکه عکس آن ثابت شده است؛ بنابراین استدلال ابن تیمیه برای ابطال احادیث مؤاخات مستلزم مصادره به مطلوب است.

ثانیاً گویا ابن تیمیه تجاهل نموده و نصوص تاریخی را نادیده پنداشته است؟! هیثمی

می نویسد:

عن ابن عباس أنّ النبي صلى الله عليه وسلّم آخى بين الزبير وابن مسعود. رواه الطبراني في الأوسط والكبير، ورجال الأوسط ثقات؛^{١٦٤}

ابن عباس می گوید که رسول خدا صلى الله عليه وآله میان ابن مسعود و زبیر برادری برقرار نمود. این مطلب را طبرانی در *معجم اوسط* و *کبیر* نقل کرده و سند روایت *معجم اوسط* نیز صحیح است.

روایت هیثمی در حالی نقل شده که ابن مسعود و زبیر، هر دو از مهاجران بوده اند؛ اما ابن تیمیه ادعا کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله تنها اخوت را میان مهاجران و انصار برقرار کرده است. و باز هیثمی می نویسد:

وعن زيد بن حارثة قال: قلت: يا رسول الله، آخيت بيني وبين حمزة. رواه البزار والطبراني، ورجال البزار رجال الصحيح، وكذلك أحد إسناده الطبراني.

وعن ابن عباس قال: آخى رسول الله صلى الله عليه وسلّم بين زيد بن حارثة وحمزة؛^{١٦٥}
از زید بن حارثه نقل شده که به رسول خدا عرضه داشتم: بین من و حمزه برادری برقرار فرما. این حدیث را بزار و طبرانی روایت کرده اند در حالی که رجال سند بزار و یکی از سندهای طبرانی در زمره رجال صحیح بخاری است. و نیز از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله میان حمزه و زید بن حارثه اخوت برقرار نمود.

آیا ابن تیمیه نمی دانسته که حمزه و زید بن حارثه هر دو از مهاجران بوده اند یا تجاهل کرده است؟

ابن حجر نیز به صراحت می نویسد:

باب آخى النبي صلى الله عليه وسلّم بين المهاجرين والأنصار، قال ابن عبد البر: كانت المؤاخاة مرتين مرة: بين المهاجرين خاصة وذلك بمكة، ومرة بين المهاجرين والأنصار فهي المقصودة هنا. وذكر ابن سعد بأسانيد الواقدي إلى جماعة من التابعين قالوا: لما قدم النبي صلى الله عليه وسلّم المدينة آخى بين المهاجرين، وآخى بين المهاجرين والأنصار على المواساة؛^{١٦٦}

١٦٤. مجمع الزوائد: ٨ / ١٧١.

١٦٥. همان.

١٦٦. فتح الباري: ٧ / ٢١٠.

باب برقراری برادری میان مهاجران و انصار توسط رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ابن عبد البر می گوید: مؤاخات دو مرتبه صورت پذیرفته است، يك مرتبه میان مهاجران و مرتبه دیگر، میان مهاجران و انصار. در اینجا مراد اخوت میان مهاجران و انصار است. ابن سعد با سندهای واقعی از گروهی از تابعان روایت کرده است که: هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مدینه آمد، میان مهاجران و میان مهاجران و انصار مساوات برقرار نمود.

عینی نیز در کتاب *عمدة القاری* می نویسد:

وقالوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخِي بَيْنَ أَصْحَابِهِ مَرَّتَيْنِ، مَرَّةً بِمَكَّةَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ،
وَأُخْرَى بَعْدَ الْهَجْرَةِ؛^{۱۶۷}

گفته اند: رسول خدا دو مرتبه میان اصحابش برادری برقرار ساخت. يك مرتبه پیش از مهاجرت و مرتبه دیگر پس از هجرت.

توضیحات فوق الذکر برای روشن نمودن حقیقت کفایت می کند؛ مگر این که شخصی از باب تجاهل وارد شود و بخواهد حقائق را انکار نماید.

ذخستين مسلمان

امیرالمؤمنین نخستین مسلمان

از دیگر ادله اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگر صحابه، آن است که ایشان نخستین مسلمان و نخستین نفری است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ایمان آورده و نماز گذارده است. از این رو برای اثبات این ادعا، مجموعه احادیثی که ثابت می کنند «اول من اسلم» حضرت امیرالمؤمنین است را ذکر و مورد بررسی قرار خواهیم داد. بنابراین، نخست به بررسی سندی و اعتبار روایات، سپس به دلالت حدیث و در آخر، مناقشات، احادیث معارض و شبیه سازی های حدیثی برای سایر صحابه که این فضیلت را نشانه گرفته اند خواهیم پرداخت.

راویان و ناقلان حدیث

روایات دال بر «اول من اسلم» بودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به الفاظ مختلفی در کلمات صحابه و تابعان نقل شده و طی قرون متمادی، روات و دانشمندان بسیاری به نقل آن پرداخته اند، به گونه ای که برای این مدعا می توان ادعای تواتر قطعی نمود. از راویان صحابی که به نقل این گونه روایات مبادرت کرده اند، می توان به نام های زیر اشاره نمود:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام;

۲. انس بن مالک;

۳. بُریده اسلمی;

۴. زید بن ارقم;

۵. عبدالله بن عباس;

۶. عقیف کندی;

۷. سلمان فارسی رحمه الله;

۸. ابورافع;

۹. خَبَاب بن ارت;
۱۰. مقداد بن عمرو کندی رحمه الله;
۱۱. جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله;
۱۲. ابوسعید خدری;
۱۳. حذیفه بن یمان;
۱۴. عمر بن خطاب;
۱۵. عبدالله بن مسعود;
۱۶. ابویوب انصاری;
۱۷. ابومرازم یعلی بن مرّة;
۱۸. هاشم بن عتبة مرقال;
۱۹. سعد بن ابوقاص;
۲۰. مالک بن حویرث;
۲۱. عبدالرحمان بن عوف;
۲۲. عمرو بن حمق;
۲۳. ابوموسی اشعری.

از میان تابعان نیز جمع بسیاری به نقل از این روایت مبادرت کرده اند که می توان به موارد

ذیل اشاره نمود:

۱. مالک بن حارث اشتر;
۲. عدی بن حاتم;
۳. محمد بن حنفیة;
۴. طارق بن شهاب احمسی;
۵. عبدالله بن هاشم;
۶. عبدالله بن حجل;
۷. ابوعمره بشیر بن محسن;
۸. عبدالله بن خباب بن ارت;
۹. عبدالله بن بریده;

- ١٠ . محمد بن ابى بكر;
- ١١ . سعيد بن قيس همدانى;
- ١٢ . عبدالله بن ابى سفيان;
- ١٣ . خزيمه بن ثابت انصارى;
- ١٤ . كعب بن زهير;
- ١٥ . ربيعة بن حرث بن عبد المطلب;
- ١٦ . فضل بن ابى لهب;
- ١٧ . مالك بن عبادة غافقى;
- ١٨ . ابوالاسود دوئلى;
- ١٩ . جندب بن زهير;
- ٢٠ . زفر بن يزيد بن حذيفة اسدى;
- ٢١ . نجاشى بن حارث بن كعب;
- ٢٢ . جرير بن عبدالله بجلى;
- ٢٣ . عبدالله بن حكيم قميمى;
- ٢٤ . عبدالرحمان بن حنبل جمحى;
- ٢٥ . ابو عمرو عامر شعبى كوفى;
- ٢٦ . ابوسعيد حسن بصرى;
- ٢٧ . امام محمد باقر عليه السلام;
- ٢٨ . قتادة بن دعامة اكمة بصرى;
- ٢٩ . محمد بن مسلم معروف به ابن شهاب;
- ٣٠ . ابوعبدالله محمد بن منكدر مدنى;
- ٣١ . ابوحازم سلمة بن دينار مدنى;
- ٣٢ . ابوعثمان ربيعة بن ابى عبدالرحمان مدنى;
- ٣٣ . ابونضر محمد بن سائب كلبى;
- ٣٤ . محمد بن اسحاق.

روايت به نقل از عبدالله ابن عباس

یکی از صحابه پیامبر که به این حقیقت اعتراف کرده است، عبدالله بن عباس است که در ادامه به برخی از روایات وی می پردازیم:

حدیث یکم و دوم

این روایت ابن عباس به دو سند نقل شده است. در روایت نخست آمده است:

حدثنا أحمد بن الفرات، نا عبدالرزاق، عن معمر، عن ابن طاوس، عن أبيه، عن ابن عباس

رضي الله عنه قال: **أول من أسلم علي رضي الله عنه**؛^{۱۶۸}

احمد بن فرات به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: نخستین کسی که اسلام آورد، علی رضی الله عنه است.

زین الدین عراقی این روایت را تصحیح کرده است. وی می نویسد:

وقد روي عن ابن عباس من طرق: **أن أول من أسلم علي ...، وروی الطبراني بإسناد صحيح**

من رواية عبدالرزاق، عن معمر، عن ابن طاوس، عن أبيه، عن ابن عباس؛^{۱۶۹}

روایت دوم از ابن عباس را هیثمی در **مجمع الزوائد** آورده است. وی می نویسد:

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: **«السبق ثلاثة، السابق إلى موسى يوشع بن**

نون، والسابق إلى عيسى صاحب ياسين، والسابق إلى محمد صلى الله عليه وسلم علي بن

أبي طالب رضي الله عنه»؛^{۱۷۰}

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «سابقان و پیشی گیرندگان سه

نفرند؛ پیشی گیرنده ترین افراد به موسی یوشع بن نون است و پیشی گیرنده ترین افراد به عیسی،

صاحب یاسین [حبیب نجار] است و پیشی گیرنده ترین افراد به محمد صلی الله علیه وآله علی بن

ابی طالب علیه السلام است.»

هیثمی پس از نقل روایت می نویسد:

رواه الطبراني وفيه حسين بن حسن الأشقر، وثقه ابن حبان وضعفه الجمهور، وبقية رجاله

حديثهم حسن أو صحيح؛^{۱۷۱}

۱۶۸. **الأحاد والمثاني**: ۱ / ۱۵۱.

۱۶۹. **التقييد والإيضاح**: ۱ / ۳۱۰.

۱۷۰. **مجمع الزوائد**: ۹ / ۱۰۲.

۱۷۱. همان.

این حدیث را طبرانی نقل کرده است که در اسناد آن حسین بن حسن اشقر وجود دارد که ابن حبان وی را توثیق کرده و باقی علما وی را تضعیف کرده اند؛ ولی بقیه رجال حدیث حسن و یا صحیح است.

حدیث سوم

روی الحسن البصری، قال: حدثنا عیسی بن راشد، عن أبي بصیر، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: فرض الله تعالى الإستغفار لعلي عليه السلام في القرآن على كل مسلم، بقوله تعالى: (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ)، فكل من أسلم بعد علي، فهو يستغفر لعلي عليه السلام؛^{۱۷۲}

حسن بصری به سند خود از عبدالله بن عباس نقل می کند که گفت: خداوند در قرآن، طلب غفران برای علی علیه السلام را بر هر مسلمانی واجب کرده است، آنجا که می فرماید: (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ)؛ از این رو بر هر مسلمانی که پس از علی علیه السلام به اسلام گرویده، واجب است که برای علی علیه السلام استغفار کند؛ چرا که او نخستین مسلمان است.

همچنین قثم بن عباس، از دیگر فرزندان عباس عموی پیامبر و برادر عبدالله بن عباس نقل شده است که وقتی از او پرسیدند چرا در میان همه افراد، علی وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شد؟ پاسخ داد: به این خاطر که او نخستین کسی بود که به پیامبر ملحق شد و نیز از همه افراد بیشتر ملازم و همراه پیامبر بود. حاکم نیشابوری و برخی دیگر در همین باره آورده اند:

أخبرنا أبوالنضر محمد بن يوسف الفقيه، ثنا عثمان بن سعيد الدارمي، ثنا النفيلي، ثنا زهير، ثنا أبوإسحاق، قال عثمان: وحدثنا علي بن حكيم الأودي وعمرو بن عون الواسطي، قالوا: ثنا شريك بن عبدالله، عن أبي إسحاق قال: سألت قثم بن العباس كيف ورث علي رسول الله صلى الله عليه وسلم دونكم؟ قال: لأنه كان أولنا به لحوقاً وأشدنا به لزوقاً؛^{۱۷۳}

۱۷۲. شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۲۵.

۱۷۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۵؛ المعجم الکبیر: ۱۹ / ۴۰؛ تهذیب الکمال: ۸ / ۱۵۲؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۹۳؛ معرفة الصحابة: ۴

۲۳۵۶ / ۱۳؛ کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۳.

ابونضر محمد بن یوسف فقیه به سند خود از ابواسحاق نقل می کند که گفت: از قثم بن عباس پرسیدم چگونه شد که شما وارث پیامبر نشدید و علی علیه السلام وارث آن حضرت شد؟ قثم پاسخ داد: به این خاطر که او نخستین نفر از ما بود که به پیامبر ملحق شد و نیز از همه افراد بیشتر ملازم و همراه پیامبر بود.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛^{۱۷۴}

این حدیثی صحیح السند است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

روایت به نقل از سلمان فارسی

این روایت از سوی سلمان فارسی رحمه الله نیز به دو طریق روایت شده است. در سند نخست آمده است:

حدثنا معاوية بن هشام قال ثنا قيس، عن سلمة بن كهيل، عن أبي صادق، عن عليم، عن سلمان قال: إنَّ أوَّل هذه الأمة وروداً على نبيها، أوَّلها إسلاماً؛ علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۱۷۵}

معاوية بن هشام به سند خود از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: نخستین کسی که از این امت بر پیامبرش در حوض کوثر وارد شود نخستین اسلام آورنده، علی بن ابی طالب رضی الله عنه خواهد بود.

هیثمی پس از نقل روایت، تصریح می کند که این روایت را طبرانی نقل کرده و راویانش موثق هستند. وی می نویسد:

رواه الطبراني ورجاله ثقات؛^{۱۷۶}

این روایت را طبرانی نقل کرده و همگی رجال آن ثقة هستند.

در روایت دوم نیز اینگونه آمده است:

حدثنا يحيى بن هاشم، حدثنا سفيان الثوري، عن سلمة بن كهيل، عن أبي صادق، عن حنش بن المعتمر، عن عليم الكندي، عن سلمان الفارسي قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم: «أولكم وارداً عليّ الحوض، أولكم إسلاماً علي بن أبي طالب»؛^{۱۷۷}

۱۷۴. همان.

۱۷۵. الإستيعاب: ۲ / ۴۵۷؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

۱۷۶. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

یحیی بن هاشم به سند خود از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «نخستین نفر از شما که به نزد من در کنار حوض وارد می شود، علی بن ابی طالب است که نخستین فرد شما در آوردن اسلام است».

روایت به نقل از بریده اسلمی

از بریده نیز با سند معتبر روایت شده است که گفت:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده و با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نماز خوانده است. صاحب *آحاد و مثانی*، به سند خود و به نقل از بریده می نویسد:

حدثنا محمد بن مرزوق، نا عبد العزيز بن الخطاب، نا علي بن غراب، نا يوسف بن صهيب، عن عبدالله بن بريدة أنّ خديجة أول من أسلم مع رسول الله صلی الله علیه وسلّم وعلي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۱۷۸}

محمد بن مرزوق به سند خود از بریده نقل می کند که گفت: همانا خدیجه نخستین کسی بود که با پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه وآله آورد و علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز همچنین.

طبرانی همین روایت را با اندکی تفاوت در سند نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثنا العباس بن الفضل الأسفاطي، قال: ثنا عبد العزيز بن الخطاب، ثنا علي بن غراب، عن يوسف بن صهيب، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: خديجة أول من أسلم مع رسول الله صلی الله علیه وسلّم وعلي بن أبي طالب.^{۱۷۹}

هیثمی پس از نقل روایت طبرانی، به ثقه بودن رجال سند تصریح کرده، می نویسد:

رواه الطبراني ورجاله وثقوا وفيهم ضعف؛^{۱۸۰}

این روایت را طبرانی نقل کرده و رجال سندش موثق هستند و البته در میانشان کسانی است که تضعیف شده اند.

صالحی شامی نیز تصریح می کند که طبرانی این روایت را از بریده، با سندی که رجال آن

موثق هستند نقل کرده است.^{۱۸۱}

۱۷۷. مسند الحارث (زوائد الهیثمی): ۲۹۵.

۱۷۸. الآحاد والمثانی: ۱ / ۱۴۸.

۱۷۹. المعجم الكبير: ۲۲ / ۴۵۲.

۱۸۰. مجمع الزوائد: ۹ / ۲۲۰.

۱۸۱. رك: سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۱۵۶.

روایت به نقل از سعد بن ابوقاص

از دیگر صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که به نقل این حدیث پرداخته، سعد بن ابوقاص است. وی در مقابل شخصی که در بازار مدینه و در میان جمعیتی که در آنجا گرد آمده و به امیرمؤمنان علیه السلام توهین می کرد، گفت: چرا به علی دشنام می دهی؟ آیا علی علیه السلام نخستین کسی نبود که اسلام آورد و با رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز گزارد؟ این جریان را حاکم نیشابوری این چنین آورده است:

فحدثنا بشر هذا الحديث الشيخ ابوبكر بن إسحاق، إنا الحسن بن علي بن زياد السري، ثنا حامد بن يحيى البلخي بمكة، ثنا سفیان، عن إسماعيل بن أبي خالد، عن قيس بن أبي حازم، قال: كنت بالمدينة فبينما أنا أطوف في السوق إذ بلغت أحجار الزيت فرأيت قوماً مجتمعين على فارس قد ركب دابة وهو يشتم علي بن أبي طالب والناس وقوف حوالیه إذ أقبل سعد بن أبوقاص فوقف عليهم فقال ما هذا؟ فقالوا رجل يشتم علي بن أبي طالب، فتقدم سعد فأفرجوا له حتى وقف عليه، فقال: يا هذا! على ما تشتم علي بن أبي طالب؟ ألم يكن أول من أسلم؟ ألم يكن أول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلّم؟ ألم يكن أزهدي الناس؟ ألم يكن أعلم الناس؟ وذكر حتى قال ألم يكن ختن رسول الله صلی الله علیه وسلّم على ابنته؟ ألم يكن صاحب راية رسول الله صلی الله علیه وسلّم في غزواته؟ ثم استقبل القبلة ورفع يديه وقال: اللهم، إن هذا يشتم ولياً من أوليائك، فلا تفرق هذا الجمع حتى تريحهم قدرتك. قال قيس: فوالله ما تفرقنا حتى ساخت به دابته فرمته على هامته في تلك الأحجار فانفلق دماغه ومات؛^{١٨٢}

ابوبکر بن اسحاق در شرح این حدیث به نقل از قیس بن حازم نقل می کند که گفت: هنگامی که در مدینه بودم، روزی حین گردش در بازار به مغازه های روغن فروشی رسیدم. گروهی را دیدم که گرد سواره ای اجتماع کرده و او نیز از علی بن ابی طالب علیه السلام بدگویی می کند. در این هنگام سعد بن ابوقاص آمد و در برابر جمعیت ایستاده و پرسید: این سواره کیست؟ در پاسخ گفتند: شخصی است که از علی علیه السلام بدگویی می کند. در این هنگام، سعد پیش رفت و مردم راه بر او گشودند تا در مقابل آن سواره قرار گرفت و گفت: ای فلان! چرا از علی بن ابی طالب بد می گویی؟ مگر او نخستین کسی نیست که اسلام آورده است؟ مگر او نخستین کسی نیست که با

پیامبر نماز گزارده است؟ مگر او زاهدترین مردم و عالی ترین مردم نمی باشد؟ و در این هنگام

اوصاف برجسته امیرالمؤمنین علیه السلام را يك يك بیان می کرد تا آنجا

که گفت: مگر علی علیه السلام داماد پیامبر و همسر دختر او نیست؟ مگر او پرچمدار رسول خدا

صلی الله علیه وآله در جنگها نبود؟ سپس رو به قبله، در حالی که دست ها به سوی آسمان بلند

کرده بود، عرض کرد: پروردگارا، این شخص درباره دوستی از دوستان تو بدگوئی می کند و به وی

ناسزا می گوید. پیش از آن که این مردم پراکنده شوند، قدرت خودت را به آنها نشان ده. [قیس

گوید]: به خدا سوگند هنوز متفرق نشده بودیم که اسب آن پلید رم کرد و او را با سر در میان

دکان روغن فروشی انداخت به طوری که سرش شکست و مغزش متلاشی شد و مرد!

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه؛^{۱۸۳}

این حدیث بنا به شرط بخاری و مسلم صحیح است؛ ولی آن را نقل نکرده اند.

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک، تصحیح حاکم را تأیید کرده است.^{۱۸۴}

روایت به نقل از عقیف کندی

از دیگر راویان این حدیث از میان صحابه، عقیف کندی است. روایت وی را احمد بن حنبل

در مسند خود آورده است. وی می نویسد:

ثنا یعقوب، ثنا أبي، عن ابن إسحاق، حدثني يحيى بن الأشعث، عن إسماعيل بن

إياد بن عقیف الكندي، عن أبيه، عن جده، قال: كنت امرأً تاجرًا فقدّمت الحجّ فأتيت

العباس بن عبدالمطلب لابتاع منه بعض التجارة وكان امرأً تاجرًا، فوالله إنّي لعنده بمنى إذ

خرج رجل من خباء قريب منه

فنظر إلى الشمس فلما رآها مالت؛ يعني قام يصليّ قال: ثم خرجت امرأة من ذلك الخباء

الذي خرج منه ذلك الرجل فقامت خلفه تصليّ، ثمّ خرج غلام حين راهق الحلم من ذلك

الخباء، فقام معه يصليّ، قال: فقلت للعباس: من هذا يا عباس؟ قال: هذا محمد بن

عبدالله بن عبدالمطلب بن أخي. قال: فقلت: من هذه المرأة؟ قال: هذه امرأته خديجة

ابنة خويلد. قال: قلت: من هذا الفتى؟ قال: هذا علي بن أبي طالب ابن عمه. قال: فقلت:

فما هذا الذي يصنع؟ قال: يصليّ وهو يزعم أنّه نبيّ ولم يتبعه على أمره إلاّ امرأته

۱۸۳. همان.

۱۸۴. ر.ك: المستدرک علی الصحیحین الحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۳ / ۵۷۱.

وابن عمّه هذا الفتى وهو يزعم أنّه سيفتح عليه كنوز كسرى وقيصر. قال: فكان عفيف وهو ابن عمّ الأشعث بن قيس يقول - وأسلم بعد ذلك فحسن إسلامه - لو كان الله رزقني الإسلام يومئذ، فاكون ثالثاً مع علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{١٨٥}

احمد بن حنبل به سند خود از عفيف كندى نقل مى كند كه گفت: من مردى بازرگان بودم كه براى انجام كارهاى تجارى به حج، نزد عباس بن عبدالمطلب كه او نيز تاجر بود رفتم تا از او كالايى خريدارى نمايم. روزى كه در منا بوديم، ناگهان مردى از خيمه مجاور ما بيرون آمده و به آفتاب نگاه مى كرد؛ چون ديد آفتاب به سمت مغرب ميل نموده و از وسط آسمان گذشته، برخاست و به نماز مشغول شد. آن گاه ديدم زنى از همان خيمه بيرون آمد و به وى اقتدا كرد و با او نماز خواند و نوجوانى نيز از همان خيمه بيرون آمده و با او نماز به جاى آورد. چون اين منظره براى من بى سابقه

و شگفت انگيز بود، از عباس پرسيدم: اين مرد كيست؟ گفت: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، پسر برادر من است. گفتم: اين زن كيست؟ گفت: همسرش خديجه، دختر خويلد. گفتم: اين نوجوان كيست؟ گفت: على بن ابى طالب، پسر عموى او است. گفتم: اين عمل چه بود؟ گفت: نماز مى گزارد و گمان دارد كه او پيامبر است؛ اما جز اين زن و اين نوجوان، كسى او را پيروي نمى كند و او بر اين باور است كه به زودى گنج هاى قيصر و كسرا را تصاحب نموده و سرزمين آنها را فتح خواهد كرد. اين عفيف پسر عموى اشعث بن قيس است كه پس از مدتى مسلمان شد و از روى تأسف مى گفت: اگر در آن روز مسلمان بودم، سومين فرد كه اسلام آورده بود به شمار مى آمدم و از فضيلت سبقت به اسلام بهره مند مى شدم. هيثمى پس از نقل روايت مى نويسد:

رواه أحمد وأبو يعلى بنحوه والطبراني بأسانيد ورجال أحمد ثقات؛^{١٨٦}

اين روايت را احمد، ابويعلی و طبرانی با همین سند نقل کرده اند و رجال روايت احمد ثقه هستند.

ضياء الدين مقدسى^{١٨٧} نيز در كتاب *احاديث مختاره*، به نقل اين روايت مبادرت کرده است.^{١٨٨}

١٨٥. مسند أحمد: ١ / ٢٠٩.

١٨٦. مجمع الزوائد: ٩ / ١٠٣.

١٨٧. لازم به ذکر است كه صحت احاديث كتاب *احاديث مختاره* كه اثر ضياءالدين مقدسى حنبلى است، مورد تصريح و تأكيد خود مؤلف قرار گرفته است، به گونه اى كه حتى ابن تيميه نيز به صحت احاديث آن اقرار داشته و آن را صح از كتاب *مستدرک حاكم*

روایت به نقل از زید بن ارقم

این روایت به همین مضمون و با اسناد مختلفی از زید بن ارقم نقل شده است. احمد بن حنبل در سند نخست خود از زید بن ارقم آورده است:

وكيع، عن شعبة، عن عمرو بن مرة، عن أبي حمزة مولى الأنصار، عن زید بن أرقم قال: **أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم علي رضي الله تعالى عنه؛**^{۱۸۹}

وكيع به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: نخستین فردی که به رسول خدا صلى الله عليه وآله گروید و اسلام آورد، علی علیه السلام است.

عاصمی مکی نیز پس از نقل روایت به همین سند می نویسد:

وهذا حديث صحيح الإسناد ولا مطعن لأحد في رواته؛^{۱۹۰}

این حدیث دارای سند صحیح است و طعنی درباره هیچ يك از راویان آن وجود ندارد.

احمد بن حنبل روایت را به سندی دیگر، به نقل از زید بن ارقم به دست داده است. وی می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا شعبة، عن عمرو بن مرة، عن أبي حمزة، عن زید بن أرقم قال: **أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن أبي طالب؛**^{۱۹۱}

احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: نخستین کسی که با رسول خدا صلى الله عليه وآله مسلمان شد، علی بن ابی طالب بود.

حاکم نیشابوری نیز روایت را صحیح دانسته و ذهبی در تعلیقه اش، تصحیح حاکم را پذیرفته است.^{۱۹۲}

روایت به نقل از ابورافع

نیشابوری دانسته است. ابن تیمیه، در موارد بسیاری از جمله ذیل حدیثی می نویسد: «كما ذكر ذلك ابو عبد الله المقدسي في مختاره الذي هو خير من صحيح الحاكم»؛ **رك: مجموع الفتاوى: ۱ / ۱۷۰.**

۱۸۸. **رك: الأحاديث المختارة: ۸ / ۳۸۸.**

۱۸۹. **مسند أحمد: ۴ / ۳۶۸.** همچنین **رك: المصنف (ابن أبي شيبة): ۸ / ۳۴۶؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۶.**

۱۹۰. **سمط النجوم العوالي: ۳ / ۲۷.**

۱۹۱. **مسند أحمد: ۴ / ۳۷۱؛ فضائل الصحابة (احمد بن حنبل): ۲ / ۵۹۰.** همچنین **رك: السنن الكبرى (نسائي): ۵ / ۱۰۵.**

۱۹۲. **رك: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین للحاكم مع تعليقات الذهبي في التلخيص: ۳ / ۱۴۷.**

ابورافع دیگر صحابی رسول خداست. وی می گوید نخستین فرد مسلمان از میان مردان امیرمؤمنان علی علیه السلام است. بزار به نقل از ابورافع می نویسد:

حدثنا عباد، قال: نا علي بن هاشم بن البريد، قال: نا محمد بن عبيدالله بن أبي رافع، عن

أبيه رضي الله عنه، قال: أول من أسلم من الرجال علي وأول من أسلم من النساء خديجة؛^{۱۹۳}

عباد به سند خود از محمد بن عبيدالله بن أبي رافع از پدرش نقل می کند که نخستین فرد مسلمان از میان مردان علی علیه السلام و نخستین فرد از زنان خدیجه است.

هیثمی نیز پس از نقل روایت، به صحت سند آن تصریح کرده و می نویسد:

رواه البزار ورجاله رجال الصحيح؛^{۱۹۴}

این حدیث را بزار روایت کرده و رجال این حدیث، رجال صحیح بخاری است.

هیثمی در جای دیگر از کتاب خود می نویسد:

وعن أبي رافع قال: نبئ النبي صلى الله عليه وسلم يوم الإثنين وأسلم علي يوم الثلاثاء؛

از ابورافع نقل است که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز دوشنبه به نبوت برانگیخته شد و علی در روز سه شنبه اسلام آورد.

هیثمی در ادامه می نویسد:

رواه البزار وفيه محمد بن عبيدالله بن أبي رافع، وثقه ابن حبان وضعفه الجمهور وبقية

رجالہ ثقات؛^{۱۹۵}

این روایت را بزار نقل کرده است و در سند آن، محمد بن عبيدالله بن أبي رافع است که ابن حبان او را توثیق کرده؛ ولی دیگران او را ضعیف دانسته اند، لیکن باقی رجال سند همگی ثقه هستند.

روایت به نقل از مالك بن حويرث

مالك بن حويرث نیز در زمره صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. وی تصریح می کند که

امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین مسلمان از میان مردان است. روایت وی را طبرانی با سند معتبر نقل کرده است. طبرانی می نویسد:

۱۹۳. مسند البزار: ۹ / ۳۲۲ / ح ۳۸۷۲.

۱۹۴. مجمع الزوائد: ۹ / ۲۲۰.

۱۹۵. همان: ۹ / ۱۰۳.

حدثنا عبيد العجلي، ثنا الحسن بن علي الحلواني، ثنا عمران بن أبان، ثنا مالك بن الحسن بن مالك بن الحويرث، عن أبيه قال: قال مالك بن الحويرث: كان أول من أسلم من الرجال علياً ومن النساء خديجة؛^{١٩٦}

عبيد عجلي به سند خود از مالك بن حويرث نقل می کند که گفت: نخستین شخصی که از میان مردان اسلام آورد علی و از زنان خدیجه است.

هیثمی درباره سند روایت می نویسد:

رواه الطبراني وفي رجاله ضعف ووثقهم ابن حبان؛^{١٩٧}

روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن افرادی ضعیف وجود دارد؛ اما ابن حبان آنان را توثیق کرده است.

لازم به ذکر است که رجال این روایت همگی توسط ائمه رجال و حدیث اهل سنت توثیق شده اند که به جهت پرهیز از طولانی شدن کلام از بررسی آن خودداری کرده و محققان را به منابع پانوشت ارجاع می دهیم.^{١٩٨}

روایت به نقل از معقل بن یسار مزنی

در ماجرای ازدواج صدیقه طاهره حضرت زهرا سلام الله علیها، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوبکر و عمر که خواستگار آن حضرت بودند پاسخ منفی دادند و امیرالمؤمنین را به آن بانوی بزرگوار تزویج نمودند، به صدیقه طاهره سلام الله علیها این چنین فرمودند: «من پیشگام ترین امت خود در اسلام را به ازدواج تو درآوردم». این روایت را احمد در مسند و دیگران نقل کرده اند. در این روایت آمده است:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا أبو أحمد، ثنا خالد، يعني بن طهمان، عن نافع بن أبي نافع، عن معقل بن يسار، قال: وضأت النبي صلي الله عليه وسلم ذات يوم ... حتى دخلنا على فاطمة عليها السلام فقال لها: كيف تجدينك؟ قالت: والله لقد

١٩٦. المعجم الكبير: ١٩ / ٢٩١.

١٩٧. مجمع الزوائد: ٩ / ٢٢٠.

١٩٨. برای اطلاع از شرح حال و اعتبار راویان این روایت: رك: المعجم الكبير: ١٩ / ٢٩١؛ تاريخ الإسلام: ٢٢ / ٢٠٢؛ طبقات الحفاظ: ٢٩٧؛

الكاشف: ١ / ٣٢٨ و ٢ / ٢٣٤؛ تقريب التهذيب: ١ / ٢٠٧؛ الثقات (ابن حبان): ٤ / ١٢٤، ٧ / ٤٦١ و ٨ / ٤٩٧؛ ذخيرة الحفاظ: ٣ /

١٧٢٩ و ١٢٥٨ و ٢ / ٧٥٤؛ تهذيب الكمال: ٢٢ / ٣٠٥.

اشتدّ حزني واشتدت فاقتي و طال سقمي ... قال: «أو ما ترضين أني زوجتك أقدم أمتي سلماً
وأكثرهم علماً وأعظمهم حليماً؟»؛^{۱۹۹}

احمد بن حنبل به سند خود از معقل بن يسار نقل می کند که گفت: روزی پیامبر را در وضو
گرفتن همراهی می کردم ... تا این که وارد بر فاطمه سلام الله عليها شدیم. پیامبر از حال دخترشان
جويا شد؛ آن گاه فاطمه عرضه داشت: به خدا سوگند که سختی و ناراحتی ام بسیار است. پیامبر
در پاسخ فرمود: «آیا نمی پسندی که تو را به عقد کسی درآوردم که پیشگام ترین امتم به اسلام
است و عالم ترین و بردبارترین آنهاست؟».

هیثمی نیز در *مجمع الزوائد*، پس از نقل این روایت می گوید:

رواه أحمد والطبرانی، وفیه خالد بن طهمان وثقه أبو حاتم وغيره، وبقية رجاله ثقات؛^{۲۰۰}
روایت را احمد و طبرانی نقل کرده اند و در این روایت خالد بن طهمان وجود دارد. وی را
ابوحاتم و غیر او توثیق کرده اند و بقیه راویان روایت نیز ثقه هستند.
لازم به ذکر است که همین روایت به صورت مرسل، از سوی ابن ابی شیبیه و دیگران، به نقل
از ابواسحاق سبیعی، از حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها روایت شده است.^{۲۰۱}

روایت به نقل از ابوموسی اشعری

این روایت از سوی حاکم نیشابوری در *مستدرک* نقل شده است. وی می نویسد:

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الحسن بن علي بن عفان العامري، ثنا حسين بن
عطية، ثنا يحيى بن سلمة بن كهيل، عن أبيه عن محمد بن علي عن ابن عباس قال: قال
أبوموسى الأشعري: إنَّ علياً أوَّل من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه وسلّم؛^{۲۰۲}
ابوالعباس محمد بن يعقوب به سند خود، از ابوموسی اشعری نقل می کند که گفت: علی بن
ابی طالب نخستین فردی است که به همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اسلام آورد.

حاکم نیشابوری پس از نقل روایت چنین می نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه، والغرض من إخراجهم براءة ساحة أبي موسى من

نقص علي؛^{۲۰۳}

۱۹۹. مسند أحمد: ۵ / ۲۶. رك: المعجم الكبير: ۲۰ / ۲۲۹؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۱۲۶؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۰۵.

۲۰۰. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۱.

۲۰۱. المصنف (ابن ابی شیبیه): ۷ / ۵۰۵؛ الأحاد والمثاني: ۱ / ۱۴۲.

۲۰۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۴۶۵.

این روایت سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نیاورده اند. اما هدف از آوردن این روایت، پیراسته کردن ابوموسی از این است که کسی که به ابوموسی نسبت تنقیص علی علیه السلام را ندهد [که در غیر این صورت وی در زمره ناصبیان قرار می گیرد].

روایت به نقل از انس بن مالک

ترمذی در *سنن*، حاکم در *مستدرک* و برخی دیگر این روایت را از انس بن مالک نقل کرده اند. ترمذی در این باره آورده است:

حدثنا أبو سعيد أحمد بن عمرو الأحمسي، ثنا الحسين بن حميد بن الربيع، حدثني عبدالرحمن بن بيهس الملائبي، حدثني علي بن عابس، عن مسلم الملائبي، عن أنس رضي الله عنه قال: نبي النبي صلى الله عليه وسلم يوم الإثنين وأسلم علي يوم الثلاثاء؛^{٢٠٤}

ابوسعید احمد بن عمرو احمسی به سند خود از انس بن مالک روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله در دوشنبه به نبوت بر انگیخته شد و علی علیه السلام روز سه شنبه آن اسلام آورد.

روایت به نقل از عبدالرحمان بن عوف

عقیلی این حدیث را به نقل از عبدالرحمان بن عوف این چنین روایت می کند:

حدثنا محمد بن عبدوس بن كامل، قال: حدثنا إسماعيل بن موسى، قال: حدثنا الحسن بن علي الهمداني، عن حميد بن القاسم بن حميد بن عبدالرحمن بن عوف، عن أبيه، عن عبدالرحمن بن عوف في قوله: (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) هم عشرة من قریش كان أولهم إسلاماً علي بن أبي طالب؛^{٢٠٥}

محمد بن عبدوس بن کامل به سند خود از عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که درباره آیه (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) گفته است که آیه درباره ده نفر از قریش نازل شد که نخستین مسلمانان در میان ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

روایت به نقل از ابومرازم یعلی بن مرّه

٢٠٣. همان.

٢٠٤. *سنن الترمذی*: ٥ / ٣٠٤. همچنین *رك: المستدرک علی الصحیحین*: ٣ / ١١٢؛ *الإستیعاب*: ٣ / ١٠٩٥؛ *تاریخ مدینة دمشق*: ٤٢ / ٢٩.

٢٠٥. *ضعفاء العقيلي*: ١ / ٢٣٥؛ *تاریخ مدینة دمشق*: ٤٢ / ٤٤.

از دیگر راویان از صحابه، ابومرازم است. ابن عساکر به نقل از وی آورده است:

أخبرنا أبوالأعز قراتکین بن الأسعد، نا أبو محمد الجوهری، نا أبو حفص عمر بن محمد بن علی بن الزیّات، نا قاسم بن زکریا، نا إسماعیل بن موسی، نا عمر بن سعد، عن عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرة الثقفی، عن أبيه عن جدّه قال: أوّل من أسلم علی؛^{۲۰۶}
ابوالأعز قراتکین بن اسعد، به سند خود از یعلی بن مره نقل می کند که گفت: نخستین کسی که اسلام آورد علی علیه السلام بود.

زرقانی نیز یعلی بن مرّة را در زمره کسانی دانسته که قائل به تقدم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.^{۲۰۷}

ابن عبدالبر، سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم را معتقد به «اول من آمن» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام می داند. وی می نویسد:

وروي عن سلمان وأبي ذر والمقداد وخباب وجابر وأبي سعيد الخدري وزيد بن الأرقم أنّ علي بن أبي طالب رضي الله عنه أوّل من أسلم، وفضّله هؤلاء علی غیره؛^{۲۰۸}
از سلمان فارسی، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت، جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده که ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام را نخستین مسلمان می خوانده و او را بر دیگران مقدم و برتر می دانسته اند.

زین الدین عراقی از دانشمندان اهل سنت در این باره می نویسد:

وما ذكرنا أنه الصحيح من أنّ علياً أوّل ذكر أسلم هو قول أكثر الصحابة أبي ذر وسلمان الفارسي وخباب بن الأرت وخزيمة بن ثابت وزيد بن أرقم وأبي أيوب الأنصاري والمقداد بن الأسود ويعلي بن مرة وجابر بن عبدالله وأبي سعيد الخدري وأنس بن مالك وعفيف الكندي؛^{۲۰۹}

آنچه را ما ذکر کردیم در این که علی نخستین مرد مسلمان است کلام صحیحی است و این نظر بیشتر صحابه شامل ابوذر، سلمان، خباب بن ارت، خزيمة بن ثابت، زید بن ارقم، ابویوب

۲۰۶. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۴؛ ضعفاء العقيلي: ۳ / ۱۶۲.

۲۰۷. رك: شرح الزرقاني على المواهب اللدنية: ۱ / ۴۵۱.

۲۰۸. الإستيعاب: ۳ / ۱۰۹۰؛ أسد الغابة: ۴ / ۱۸؛ طرح التثريب: ۱ / ۷۳؛ شرح نهج البلاغة: ۴ / ۱۱۶.

۲۰۹. التقييد والإيضاح: ۳۰۹.

انصاری، مقداد بن اسود، یعلی بن مرّة، جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، انس بن مالک و عقیف است.

گزارشی از اعتبار روایات پیش گفته

از بررسی اسناد مجموع روایات نقل شده که ناظر به اثبات پیشگامی امیر مؤمنان علیه السلام در اسلام آوردن هستند، به این نتیجه نهایی دست یافتیم که این روایت یا صحیح السند هستند و یا لااقل روایاتی با اسانید حسن می باشند که خلاصه گزارش آنها به این صورت است:

روایت نخست و سوم ابن عباس، روایت سلمان فارسی، روایت نخست زید ابن ارقم، روایت ابورافع، روایت معقل بن یسار مزنی و روایت ابوموسی اشعری، همگی به تصریح علمای رجال و حدیث شناس اهل سنت دارای اسناد صحیح هستند.

روایت دوم ابن عباس، هر دو روایت از بریده اسلمی، روایت عقیف کندی، روایت مالک بن حویرث نیز دارای اسنادی حسن می باشند. لازم به ذکر است که در روایت مالک بن حویرث، گرچه تمام روات سند توسط ابن حبان توثیق شده اند که منجر به صحیح السند بودن آن می گردد؛ لیکن با توجه به ادعای هیثمی مبنی بر وجود برخی راویان ضعیف در سند، بدون تردید این روایت نیز با فرض وجود ضعف سندی، سندش به اسناد صحیح دیگر تقویت می شود و از این جهت نیز حکم به اعتبار آن می کنیم.

پیشگامی اسلام امیرالمؤمنین در کلام تابعان

آنچه تاکنون گذشت، کلمات صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله، با موضوع پیشگامی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در اسلام بر دیگر صحابه بود و در این فصل نیز به بررسی سخنان تابعان در این باره می پردازیم.

۱ - حسن بصری

عبدالرزاق صنعانی در ضمن دو روایت، کلام او در پیشگامی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با سندی معتبر نقل کرده است. وی می نویسد:

أخبرنا عبدالرزاق، عن معمر، عن قتادة، عن الحسن وغيره قال: أول من أسلم بعد خديجة

علي بن أبي طالب وهو ابن خمس عشرة أو ست عشرة؛^{۲۱۰}

عبدالرزاق صنعانی به سند خود از قتاده و او نیز از حسن بصری و دیگران نقل کرده است که گفت: نخستین کسی که پس از خدیجه اسلام آورد علی بن ابی طالب است؛ در حالی که او پسری پانزده ساله و یا شانزده ساله بوده است.

احمد بن حنبل نیز این روایت را با همین سند نقل کرده است.^{۲۱۱} رجال این روایت همگی از نظر عالمان رجالی اهل سنت، ثقه هستند که در اینجا به صورت مختصر آن را بررسی می نماییم.

عبدالرزاق

در آغاز این سند، نام عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری به چشم می خورد که خود از ثقات و از جمله روات کتب سته حدیثی اهل سنت است. جایگاه وثاقت وی به گونه ای است که یحیی بن معین که از بزرگان جرح و تعدیل است، وی را معتبر شمرده است. در همین باره آمده است:

قال محمد بن إسماعيل الفزاري: بلغني ونحن بصنعاء أنّ أحمد ويحيى تركا حديث عبدالرزاق، فدخلنا غم شديد، فوافيت ابن معين في الموسم، فذكرت له، فقال: يا أبصالح، لو ارتد عبدالرزاق ما تركنا حديثه؛^{۲۱۲}

محمد بن اسماعیل فزاری می گوید: زمانی که در صنعاء بودم، از برخی شنیدم که احمد بن حنبل و یحیی بن معین، حدیث عبدالرزاق را ترك کرده اند. پس از این خبر، اندوه شدیدی بر قلبم وارد شد تا آن که در موسم حج، یحیی بن معین را دیدم و مطلبم را با او یادآور شدم که اینگونه پاسخ داد: ای ابصالح! [هرگز اینگونه نیست] حتی اگر که عبدالرزاق مرتد شود، هرگز احادیث او را ترك نمی کنیم.^{۲۱۳}

معمر بن راشد

راوی دیگر در این روایت، معمر بن راشد است که او نیز مانند عبدالرزاق در زمره روات کتب سته حدیثی اهل سنت، به ویژه بخاری و مسلم است که نیازی به توثیق و درج اقوال دانشمندان رجالی ندارد. به هر روی جایگاه رجالی و اهمیت احادیث وی به

۲۱۱. رك: العلل ومعرفة الرجال: ۲ / ۵۹۰.

۲۱۲. تهذيب التهذيب: ۶ / ۲۸۰؛ ميزان الاعتدال: ۶ / ۲۸۰.

۲۱۳. ما در جلدهای گذشته و پیش رو، به اعتبار عبدالرزاق صنعانی پرداخته ایم؛ از این رو در این مقام از تکرار آن خودداری می کنیم.

اندازه ای است که احمد بن حنبل هیچ کس را با او مقایسه نمی کرد، مگر آن که معمر را بر او ترجیح می داد.

مزی به نقل از فضل بن زیاد در این باره می نویسد:

قال الفضل بن زیاد: سمعت أبا عبد الله يقول: ليس يضم إلى معمر أحد إلا وجدته فوقه؛^{۲۱۴}

شنیدم از احمد بن حنبل که می گفت: هیچگاه نام کسی را در کنار نام معمر نیاوردم و او را با معمر نسنجیدم، مگر آن که معمر را از او بالاتر و برتر یافتم.

ذهبی نیز درباره وی نوشته است:

معمر بن راشد: الإمام الحافظ شيخ الإسلام أبو عروة بن أبي عمرو الأزدي ... وكان من

أوعية العلم مع الصدق والتحري والورع والجلالة وحسن التصنيف؛^{۲۱۵}

معمر بن راشد: پیشوا و حافظ حدیث، شیخ الاسلام ابو عروه بن ابو عمر ازدی ... او در زمره جایگاه های علم و دانش بود که همواره راستگو، آزاده، پرهیزکار و جلالت داشت و کتابهایی نیکو نگاشت.

همچنین مزی درباره وی چنین می نویسد:

قال عثمان بن سعيد الدارمي: سألت يحيى بن معين، قلت: ابن عيينة أحب إليك في

الزهري أو معمر؟ قال: معمر. قلت: معمر أحب إليك أو صالح بن

كيسان؟ قال: معمر. قلت معمر أحب إليك أو يونس؟ قال معمر. وقال معاوية بن صالح

عن يحيى بن معين: ثقة؛^{۲۱۶}

عثمان بن سعید دارمی گوید: از یحیی بن معین پرسیدم: در نقل، ضبط و ثبت احادیث زهری، سفیان بن عیینة در نزد تو محبوب تر است یا معمر؟ پاسخ داد: معمر. باز پرسیدم: در نزد معمر محبوب تر است یا صالح بن کيسان؟ پاسخ داد: معمر را دوست دارم. باز پرسیدم در نزد تو محبوب تر است یا یونس؟ پاسخ داد: معمر. و معاویه بن صالح گوید که یحیی بن معین او را ثقه می دانست.

قتاده

۲۱۴. تهذیب الکمال: ۲۸ / ۳۰۷.

۲۱۵. سیر أعلام النبلاء: ۷ / ۶.

۲۱۶. تهذیب الکمال: ۲۸ / ۳۰۸.

این راوی نیز از تابعان و از جمله روات کتب سته حدیثی اهل سنت است. وی نیز بسان دو راوی پیشین نیازی به توثیق ندارد؛ لیکن به يك نمونه از انظار عالمان رجالی اهل سنت درباره وی اشاره می نمایم. مزی درباره وی می نویسد:

قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسي، أبو الخطاب البصري ... وقال أبو حاتم: سمعت أحمد بن حنبل وذكر قتادة فأطنب في ذكره، فجعل ينشر من علمه وفقهه ومعرفته بالإختلاف والتفسير وغير ذلك، وجعل يقول: عالم بتفسير القرآن، وبإختلاف العلماء، وصفه بالحفظ، والفقه، فقال: قل ما تجد من يتقدمه، أما المثل، فلعل. وقال أبو بكر الأثرم: سمعت أحمد بن حنبل يقول: كان قتادة أحفظ أهل البصرة، لا يسمع شيئاً إلا حفظه، وقرئ عليه صحيفة جابر مرة واحدة فحفظها، وكان سليمان التيمي وأيوب يحتاجون إلى حفظه ويسألونه وكان من العلماء. كان له خمس وخمسون سنة يوم مات، وقال إسحاق بن منصور عن يحيى بن معين: ثقة؛^{٢١٧}

ابو حاتم گوید: شنیدم از احمد بن حنبل که قتاده را یاد می کرد و بسیار از او سخن می گفت و به طور دائم از علم، فقاہت و معرفت او به مسائل مختلف حدیثی، تفسیری و سایر علوم تعریف می کرد. وی همیشه قتاده را عالم به تفسیر قرآن و نظرات عالمان می دانست و او را به حافظه نیکو و فقاہت توصیف می کرد و می گفت: چه بسیار کم است که بتوان کسی را یافت که فردی را بر قتاده مقدم بدارد، گرچه ممکن است مانند او یافت شود؛ ولی برتر از او هرگز. ابوبکر اثرم نیز گوید: شنیدم از احمد بن حنبل که می گفت: قتاده حافظ ترین محدثان اهل بصره بود که هر چیزی را می شنید به حافظه می سپرد. صحیفه جابر را يك مرتبه برای او خواندن، آن را حفظ کرد! همواره سلیمان تیمی و ایوب نیازمند حافظه وی بودند و از او می پرسیدند. او از عالمان بود و در روزی که از دنیا رفت ۵۵ سال داشت و اسحاق بن منصور به نقل از یحیی بن معین او را ثقه می دانست.

حسن بصری

در نهایت راوی این حدیث حسن بصری است که از تابعان و از جمله رجال بخاری و مسلم و سایر کتب سته است. وی نیز نیازی به توثیق ندارد؛ چرا که شخصیتی شناخته شده و ثقة است. ابن حجر وی را اینگونه ستوده است:

الحسن بن أبي الحسن البصري واسم أبيه يسار ... ثقة فقيه فاضل مشهور؛^{۲۱۸}

حسن بن ابی الحسن بصری که نام پدرش یسار است... وی ثقة، فقیه و فاضلی مشهور است.

بنابراین سند این روایت با وجود این راویان معتبر کاملاً معتبر و صحیح است.

۲- سعید بن جبیر

سعید بن جبیر از دیگر تابعان مشهور است. وی در گفتگویی که میان او و حجاج بن یوسف ثقفی رخ داده، به سوالات وی پاسخ داده است. وی در ابتدا نظر خود را درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله، ابوبکر، عمر بن خطاب و عثمان بیان داشت و سپس درباره امیر مؤمنان علیه السلام چنین اظهار داشت که او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و نخستین مسلمان است. این حدیث را ابونعیم اصفهانی در *حلیة الاولیاء* و مزی در *تهذیب الکمال* آورده است که برای جلوگیری از اطاله کلام، از نقل آن خودداری می کنیم.^{۲۱۹}

۳- محمد بن ابی بکر

محمد بن ابی بکر، از بزرگان تابعان و اصحاب با وفای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، تا آنجا که حضرت امیر به خاطر شدت محبت به او پس از شهادتش فرمود: «محمد بن ابی بکر، فرزند خوانده من و برادر پسرانم بود و من پدر او بودم و او را رزند خود می دانستم».^{۲۲۰} وی پس از صفین، در نامه ای خطاب به معاویه با لحنی تند، دشمنی های معاویه و پدرش ابوسفیان با مسلمانان را به وی یادآور شده و از فضایل حضرت امیر می نویسد و ایشان را نخستین کسی بیان می کند که پیامبر را تصدیق کرده اسلام آورده است.^{۲۲۱}

۴- محمد بن کعب قرظی

۲۱۸. تقریب التهذیب: ۱ / ۲۰۲.

۲۱۹. رك: حلیة الأولیاء: ۴ / ۲۹۴؛ تهذیب الکمال: ۱۰ / ۳۷۵.

۲۲۰. رك: الأمالی (ابن سمعون): ۱ / ۲۴۶؛ شرح نهج البلاغة: ۶ / ۹۴؛ مروج الذهب: ۲ / ۴۰۹.

۲۲۱. رك: وقعة صفین: ۱۱۹؛ أنساب الأشراف: ۲ / ۳۹۳؛ شرح نهج البلاغة: ۳ / ۱۸۸؛ سمط النجوم العوالي: ۳ / ۱۲؛ مروج الذهب: ۳ / ۱۱.

محمد بن كعب قرظی نیز از تابعان مورد اعتمادی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام را در این روایت معتبر نخستین مسلمان معرفی می کند. وی می گوید:

حدثنا يعقوب بن حميد، قال: ثنا عبد العزيز بن محمد، عن عمر بن عبد الله، عن محمد بن كعب، قال: أول من أسلم أبو بكر وعلي رضي الله عنهما، فابوبكر رضي الله عنه أولهما أظهر إسلامه وكان علي رضي الله عنه يكتم إيمانه فرقاً من أبيه فاطلع عليه أبوطالب وهو مع النبي صلى الله عليه وسلم فقال: أسلمت؟ قال: نعم، قال: آزر ابن عمك يا بني وانصره. قال: وكان علي رضي الله عنه أولهما إسلاماً؛^{۲۲۲}

يعقوب بن حميد به سند خود از محمد بن كعب نقل می کند که گفت: نخستین مسلمانان ابوبكر و علی هستند. ابوبكر نخستین کسی بود که اسلامش را ظاهر کرد و علی ایمان خود را از ترس پدرش ابوطالب مخفی می داشت! ابوطالب علیه السلام آن گاه از موضوع با خبر شد که علی همراه رسول خدا بوده است؛ از این رو پرسید: آیا اسلام آوردی؟ علی علیه السلام عرضه داشت: آری. ابوطالب فرمود: ای فرزندم، پسر

عموی خود را یاری کن. سپس [محمد بن كعب] افزود: علی نخستین آن دو [علی و ابوبكر] بوده است.

۵ - معاذه عدویه

معاذة بنت عبدالله عدویه از جمله زنان تابعی و از رجال صحیح بخاری و مسلم به شمار می رود که در نزد علمای تراجم و رجال اهل سنت از جایگاه معتبری برخوردار بوده و وی را ممدوح و ثقه دانسته اند.^{۲۲۳} وی ماجرای را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره نقل می کند که ابن قتیبه دینوری و دیگران آن را نقل کرده و چنین آورده اند:

حدثني أبو الخطاب، قال: حدثنا نوح بن قيس، قال: حدثنا سليمان أبوفاطمة، عن معاذة بنت عبدالله العدوية، قالت: سمعت علي بن أبي طالب علي منبر البصرة وهو يقول: أنا الصديق الأكبر، آمنت قبل أن يؤمن أبو بكر وأسلمت قبل أن يسلم أبو بكر؛^{۲۲۴}

۲۲۲. دلائل النبوة (بيهقي): ۲ / ۱۶۳؛ تاريخ الإسلام: ۱ / ۱۳۶.

۲۲۳. رك: تهذيب الكمال: ۳۵ / ۳۰۸؛ تقريب التهذيب: ۲ / ۶۵۹؛ سير أعلام النبلاء: ۴ / ۵۰۹.

۲۲۴. المعارف: ۱۶۹؛ سمط النجوم العوالي: ۳ / ۲۷؛ ذخائر العقبى: ۵۸؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۳۳؛ شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۲۸؛ كنز العمال:

۱۳ / ۱۶۴؛ أخبار المكيين: ۱۷۸.

ابوالخطاب به سند خود از معاذه دختر عبدالله عدویه نقل می کند که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر بصره می گفت: ای مردم، منم صدیق اکبر. من پیش از ابوبکر ایمان آوردم و قبل از او مسلمان شدم.

۶ - محمد بن سلام جمحی

محمد بن سلام از جمله تابعانی است که تصریح می کند نخستین مسلمان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

تمامی روایات این حدیث؛ یعنی محمد بن حسن بن یعقوب، ابوالعباس احمد بن یحیی و محمد بن سلام همگی در نزد علمای اهل سنت مورد اعتماد بوده و توثیق شده اند که در اینجا به بررسی اعتبار هر يك می پردازیم.

محمد بن حسن بن یعقوب

خطیب بغدادی در اعتبار وی می نویسد:

محمد بن الحسن بن یعقوب بن الحسن ... سمع أبا السري موسى بن الحسن الجلاجلي وأبامسلم الكجی وأبوالعباس ثعلباً ... وغيرهم وكان ثقة؛^{۲۲۵}

محمد بن حسن بن یعقوب ... از ابوالسری موسی بن حسن جلاجلی و ابومسلم کجی و ابوالعباس ثعلب استماع حدیث نمود. وی ثقة است.

یاقوت حموی می نویسد:

وكان ثقة، من أعرف الناس بالقراءات، وأحفظهم لنحو الكوفيين؛^{۲۲۶}

او ثقة بود و از آگاه ترین مردم به قرائت های قرآن و حافظ ترین عالمان در علم نحو در میان کوفیان است.

ذهبی نیز پس از معرفی وی می نویسد:

وكان من أحفظ أهل زمانه لنحو الكوفيين، وأعرفهم بالقراءات مشهورها وغريبها وشاذها، قال أبو عمرو الداني: هو مشهور بالضبط والإتقان، عالم بالعربية، حافظ للغة، حسن

التصنيف في علوم القرآن؛^{۲۲۷}

۲۲۵. تاریخ بغداد: ۲ / ۲۰۲؛ تاریخ الإسلام: ۲۶ / ۱۱۴.

۲۲۶. معجم الأدباء: ۱۸ / ۱۵۰.

۲۲۷. معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار: ۱ / ۳۰۶ - ۳۰۷؛ تاریخ الإسلام: ۲۶ / ۱۱۴.

او از حافظ ترین مردم زمانه خود به علم نحو در میان اهل کوفه بود و آگاه ترین ایشان به قرائات قرآن، چه قرائات مشهور و چه قرائات غریب. ابوعمر و دانی درباره او می گفت: او مشهور به ضبط حدیث و اتقان است، عالم به زبان عرب و حافظ به لغات عربی و نگاشته های نیکویی در علوم قرآن دارد.

ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب

راوی دوم را نیز تعدادی از علمای اهل سنت توثیق کرده اند. ابوالفرج ابن جوزی و ابن کثیر دمشقی در عبارتی مشابه، درباره وی می نویسند:

أحمد بن یحیی بن زید بن یسار أبوالعباس الشیبانی، مولا هم المعروف بثعلب، إمام الكوفیین فی النحو واللغة ... وكان ثقة دیناً صالحاً مشهوراً بالصدق والحفظ؛^{۲۲۸}

احمد بن یحیی که به ثعلب معروف است، پیشوای کوفیان در علم نحو و قرائت است و او ثقة، حجت، متدین و صالح است که به راستگویی و قوه حفظ مشهور است.

سیوطی وی را با القابی نظیر علامه، محدث و شیخ توصیف کرده و توثیق خطیب بغدادی را نقل کرده است. وی می نویسد:

العلامة المحدث، شیخ اللغة العربية، أبوالعباس أحمد بن یحیی بن یزید الشیبانی ... وقال الخطیب: كان ثقة، ثبتاً، حجة، صالحاً، مشهوراً بالحفظ؛^{۲۲۹}

علامه محدث، شیخ عالم به لغت عرب، ابوالعباس احمد بن یحیی بن یزید شیبانی ... و خطیب بغدادی گوید: وی ثقة، در ثبت احادیث دقیق و حجتی صالح، مشهور به حافظه قوی است.

صفدی نیز وی را توثیق کرده، می نویسد:

إمام الكوفیین فی النحو، واللغة، والثقة، والديانة؛^{۲۳۰}

پیشوای اهل کوفه در علم نحو، لغت ثقة و دین دار است.

۷ - محمد بن سلام

۲۲۸. المنتظم: ۱۳ / ۲۴؛ البداية والنهاية: ۱۱ / ۱۱۰.

۲۲۹. طبقات الحقاظ: ۲۹۴.

۲۳۰. الوافي بالوفيات: ۸ / ۱۵۷.

محمد بن سلام از جمله تابعانی است که به صراحت، نخستین مسلمان را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند.

ذهبی در آثار متعدد خود، اقوال علمای اهل سنت درباره وی را نقل کرده و خود او را توثیق می‌کند. وی می‌نویسد:

محمد بن سلام بن عبیدالله، أبو عبدالله الجمحی، مولا هم البصری الاخباری، ... قال ابن قانع: كان أديباً، عالماً، عارفاً، بارعاً ... وقال صالح جزرة: صدوق;^{۲۳۱}

محمد بن سلام ... ابن قانع گوید: وی ادیب، عالم، عارف و اهل نیکی است ... صالح جزره نیز گوید: وی صدوق است.

ذهبی در مغنی می‌نویسد:

محمد بن سلام الجمحی، أخباری موثق;^{۲۳۲}

محمد بن سلام جمحی اهل اخبار و روایت و ثقة است.

محمد بن سلام الجمحی ... وكان صدوقاً;^{۲۳۳}

محمد بن سلام جمحی ... و وی صدوق است.

صفدی درباره وی می‌نویسد:

ابن سلام البصری الأخباری محمد بن سلام ... وكان من أهل الفضل والأدب ... وروی عنه

عبدالله بن الإمام أحمد وغيره ... وعامة المحدثين على صدقه وثقته;^{۲۳۴}

محمد بن سلام بصری اخباری ... وی اهل فضل و ادب است. عبدالله فرزند احمد بن حنبل و

غیر او از او روایت کرده است ... و عموم محدثان او را به صداقت و وثاقت قبول دارند.

حاکم نیشابوری و هیثمی نیز در برخی کتب^{۲۳۵} خود، وی را توثیق کرده اند که به جهت

پرهیز از طولانی شدن کلام از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

بنابر توثیقات فوق که همگی ناظر به راویان حدیث محمد بن سلام بود، نتیجه آن خواهد

بود که سند روایت معتبر است.

۲۳۱. تاریخ الإسلام: ۱۷ / ۳۲۳؛ سیر أعلام النبلاء: ۲۰ / ۱۶۴.

۲۳۲. المغنی فی الضعفاء: ۲ / ۳۱۰.

۲۳۳. العبر فی خبر من غیر: ۱ / ۴۰۹.

۲۳۴. الوافی بالوفیات: ۳ / ۹۶.

۲۳۵. ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۵۲؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۱۸۵.

باری، ابوالعباس ثعلب و ابن عساکر از او چنین نقل کرده اند:

أخبرنا محمد، قال: وثنا أبوالعباس، قال: قال ابن سلام: لما أمر أبو طالب، قالت بنو هاشم: دعنا فليأخذ كل رجل منّا رجلاً من ولدك. قال: اصنعوا ما أحببتهم إذا خليتكم لي عقيلاً. فأخذ النبي صلى الله عليه وسلم علياً، فكان أول من

أسلم ممن تلتف عليه حيّطانه من الرجال، ثم أسامة بن زيد؛^{۳۳۶}

محمد به سند خود از ابن سلام نقل کرده است که گفت: هنگامی که ابوطالب فقیر و تنگدست شد، بنی هاشم به او گفتند: هر يك از ما فرزندی از فرزندان تو را به سرپرستی قبول می کنیم. ابوطالب گفت: هر چه خواستید انجام دهید؛ اما عقیل را به خودم واگذارید. پس رسول خدا صلى الله عليه وآله، علی علیه السلام را برای سرپرستی انتخاب کرد و او نخستین فردی از مردان است که اسلام آورد و دیوار خانه پیامبر او را در بر گرفته است.^{۳۳۷} پس از او اسامه بن زید اسلام آورد.

۸ - محمد بن عبدالله بن حسن مثنی

هنگامی که خلافت بنی امیه منقرض شد و بنی عباس بر سریر قدرت و خلافت نشست، محمد بن عبدالله بن حسن مثنی ملقب به نفس زکیه برای خویش از مردم بیعت ستاند و بر منصور عباسی خروج نمود. این امر بر ابوجعفر منصور گران آمد و برای محمد بن عبدالله در نامه ای نگاشت که اگر توبه کند، خود و تمام شیعیان و فرزندانش در امان خواهند بود و زندانیان خاندانش نیز آزاد خواهند شد.

محمد بن عبدالله بن حسن نیز در پاسخ وی نوشت: من نیز همانند خودت به تو امان می دهم؛ اما بدان که خلافت از آن ماست و تو با نام و فضل خاندان ما به این مقام رسیده ای. این پدر ما امیرالمؤمنین علیه السلام بود که امام و وصی پیامبر بود؛ پس چگونه است که تو وارث او شده ای حال آن که که ما هنوز زنده ایم؟ سپس ادامه می دهد:

وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَخْتَارُ لَنَا؛ فَوَلَدِنِي مِنَ النَّبِيِّينَ أَفْضَلَهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،
وَمِنْ أَصْحَابِهِ أَقْدَمَهُمْ إِسْلَامًا وَأَوْسَعَهُمْ عِلْمًا، وَأَكْثَرَهُمْ جِهَادًا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛^{۳۳۸}

۳۳۶. مجالس ثعلب: ۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۶ / ۲۸۳.

۳۳۷. کنایه از این که در خانه پیامبر بزرگ شده و رشد یافته است.

۳۳۸. تاریخ الطبری: ۶ / ۱۹۶؛ نثر الدرر: ۱ / ۲۵۷؛ تاریخ ابن خلدون: ۴ / ۴؛ المنتظم: ۸ / ۶۵.

همانا خداوند بلند مرتبه پیوسته ما را برگزید؛ پس ما را از نسل افضل پیامبران به دنیا آورد و نیز از اصحابی برگزید که پیشگام ترین آنها در اسلام آوردن و گسترده ترین آنها از جهت دانش و مجاهدترین آنها علی بن ابی طالب است.

ابن عبدالبر عالم سرشناس اهل سنت نام چهار نفر دیگر از تابعان را که بر این عقیده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین فرد از میان مردانست که اسلام را اختیار کرده به نام می برد. وی می نویسد:

وقال ابن شهاب وعبدالله بن محمد بن عقیل وقتادة وأبوإسحاق: أول من اسلم من الرجال علي؛^{۳۳۹}

ابن شهاب، عبدالله بن محمد بن عقیل، قتاده و ابواسحاق گفته اند: نخستین فردی که از میان مردان اسلام آورد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

پیشگامی اسلام امیرالمؤمنین در کلام بزرگان اهل سنت آنچه تاکنون گذشت، گفتار صحابه و تابعان در پیشگامی اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در این فصل به نقل کلمات عالمان بزرگ و مشهور اهل سنت در همین باره می پردازیم.

حاکم نیشابوری [م ۴۰۵]

حاکم نیشابوری که یکی از محدثان پر کار و به نام اهل سنت است، به صراحت می گوید که در میان تاریخ نگاران، در این که نخستین مسلمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، هیچ اختلافی وجود ندارد. در واقع وی در این باره ادعای عدم خلاف نموده است که از سویی می توان آن را اجماع امت محسوب نمود. وی می نویسد:

ولا أعلم خلافاً بين أصحاب التواريخ أنّ علي بن أبي طالب رضي الله عنه أولهم إسلاماً وإيماً
اختلفوا في بلوغه؛^{۲۴۰}

من درباره این موضوع که علی بن ابی طالب نخستین فرد مسلمان از میان صحابه است، در میان تاریخ نویسان اختلافی نمی بینم و تنها اختلاف در بلوغ ایشان هنگام اسلام آوردن است.

ابونعیم اصفهانی [م ۴۳۰]

۲۳۹. الإستيعاب: ۳ / ۱۰۹۲.

۲۴۰. معرفة علوم الحديث: ۲۲.

ابونعیم اصفهانی از علمای برجسته اهل سنت، زید را نخستین مسلمان پس از امیرمؤمنان علیه السلام دانسته است. بی شك مفهوم سخن وی این است که امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از زید اسلام آورده و ایشان نخستین فرد مسلمان از میان مردان بوده است. ابونعیم می نویسد:

أَنعم الله عليه بالإسلام وأنعم عليه النبي صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم بالعتق، وكان أول من أسلم بعد علي؛^{٢٤١}

خداوند برای زید نعمت اسلام را ارزانی داشت و نعمتی دیگر برای او، آزادی وی از سوی رسول خداست. زید نخستین مسلمان پس از علی بوده است.

ابن عبدالبر [م ٤٦٣]

وی در کتاب *استیعاب*، در باب «علی علیه السلام»، به نام عده ای از صحابه اشاره می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام را نخستین مسلمان می دانسته اند. از ظاهر کلام وی پیداست که این قضیه در بین صحابه مشهور و معروف بوده است. ابن عبدالبر می نویسد:

وروي عن سلمان وأبي ذر والمقداد وخباب وجابر وأبي سعيد الخدري وزيد بن الأرقم أن علي بن أبي طالب رضي الله عنه أول من أسلم وفضله هؤلاء على غيره. وقال ابن إسحاق: أول من آمن بالله وبرسوله محمد صَلَّى اللهُ عليه وسلَّم من الرجال علي بن أبي طالب وهو قول ابن شهاب إلا أنه قال من الرجال بعد خديجة؛^{٢٤٢}

از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری و زید بن ارقم نقل شده است که اینان علی بن ابی طالب علیه السلام را نخستین مسلمان می دانستند و او را بر دیگران برتری می دادند. ابن اسحاق نیز معتقد است نخستین مرد مؤمن به خدا و رسولش محمد صَلَّى اللهُ عليه وآله، علی است که همین نظر را نیز ابن شهاب زهری پذیرفته است. الا این که وی می گوید نخستین مرد مسلمان پس از خدیجه سلام الله علیها علی علیه السلام است.

ابن ابی الحدید [م ٦٥٥]

٢٤١. معرفة الصحابة: ٣ / ١١٣٦.

٢٤٢. الاستيعاب: ٣ / ١٠٩٠.

ابن ابی الحدید نیز در پاسخ سؤالی درباره این که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام خود را نخستین مسلمان معرفی نمود، در حالی که گروهی از مردم بر این باورند که ابوبکر پیشگام بوده و گروهی دیگر زید بن حارثه را پیش قدم می دانند؟ این چنین پاسخ داده است:

والجواب: إنَّ أكثر أهل الحديث وأكثر المحققين من أهل السيرة رووا أنه عليه السلام أول من أسلم؛^{۲۴۳}

پاسخ آن است که بیشتر محدثان و محققان سیره نویس روایت کرده اند که علی علیه السلام نخستین مسلمان است.

حسن بن عمر بن حبیب [م ۷۷۹]

وی که از علمای اهل سنت در قرن هشتم است، چنین می نویسد:

أول ذكر آمن بالله ورسوله علي بن أبي طالب وهذه منقبة لا نظير لوجهها النضير في المناقب. أسلم وهو ابن عشر سنين؛^{۲۴۴}

نخستین مردی که به خدا و رسولش ایمان آورد، علی بن ابی طالب است. پیشگامی او در ایمان، منقبتی است که برای چهره درخشان او همانندی ندارد. او اسلام آورد، در حالی که ده ساله بود.

زین الدین عراقی [م ۸۰۶]

وی که از عالمان بزرگ سده نهم اهل سنت است، در این باره می نویسد:

وما ذكرنا أنه الصحيح من أن علياً أول ذكر أسلم، هو قول أكثر الصحابة أبي ذر وسلمان الفارسي وخباب بن الأرت وخزيمة بن ثابت وزيد بن أرقم وأبي أيوب الأنصاري والمقداد بن الأسود ويعلى بن مرة وجابر بن عبدالله وأبي سعيد الخدري وأنس بن مالك وعفيف الكندي؛^{۲۴۵}

صحيح آن است که علی نخستین مردی است که اسلام آورد و این نظر بیشتر صحابه رسول خدا، از جمله ابوذر، سلمان، خباب بن ارت، خزیمه بن ثابت، زید بن ارقم، ابویوب انصاری، مقداد بن اسود، یعلی بن مره، جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، انس بن مالک و عفیف کندی است.

بدرالدین عینی [م ۸۵۵]

۲۴۳. شرح نهج البلاغة: ۴ / ۱۱۶.

۲۴۴. المقتفی من سيرة المصطفى صلى الله عليه وآله: ۱ / ۵۳.

۲۴۵. التقييد والإيضاح: ۱ / ۳۰۹.

بدرالدین عینی حنفی که از شارحان مشهور صحیح بخاری است. وی گفته «اول من اسلم» بودن علی بن ابی طالب علیه السلام را بر دیگر گفته ها ترجیح داده است. عینی می نویسد:

علي بن أبي طالب بن عبد المطلب بن هاشم الهاشمي؛ ابن عم رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم وزوج ابنته، من السابقين الأولين. والمرجح أنه أول من أسلم وهو أحد العشرة؛^{٢٤٦}

علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم هاشمی، پسر عموی رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله، شوهر دخترش و از پیشگامان نخستین است. قول مرجح آن است که او نخستین مسلمان و یکی از عشره مبشره است.

حلبی [م ١٠٤٤]

علی بن برهان الدین حلبی، از سیره نگاران معروف اهل سنت است. وی نیز در این باره می نویسد:

وقول بعض الحفاظ إنَّ أبابكر رضي الله تعالى عنه أول الناس إسلاماً هو المشهور عند الجمهور من أهل السنة لا ينافي ما تقدم من أنَّ علياً أول الناس إسلاماً بعد خديجة، ثم مولاه زيد بن حارثة؛ لأنَّ المراد أول رجل بالغ ليس من الموالى أسلم أبوبكر؛^{٢٤٧}

قول برخی از حافظان حدیث بر این که ابوبکر نخستین مسلمان است، مشهور نزد اهل سنت بوده و منافاتی با این گفته ندارد که علی علیه السلام نخستین مسلمان پس از خدیجه است و پس از آن زید بن حارثه؛ چرا که مراد این است که ابوبکر نخستین بالغی بوده که اسلام آورده است.

وی در این گفتار درصدد رفع تناقض بر آمده است و «اول من اسلم» بودن ابوبکر را نظر جمهور اهل سنت دانسته و نظر مقابل را به اسلام نخستین امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خدیجه اختصاص داده است. سخن قابل استفاده وی در این گفتار، اعتراف وی به اول من اسلم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اما این ادعا که ابوبکر به نظر جمهور اهل سنت اول من اسلم است را با گفتاری دقیق به نقد خواهیم کشید که در ادامه به این مدعا می پردازیم.

روایات مخالف با تقدم اسلام ابوبكر

٢٤٦. مغاني الأخيار: ٣ / ٥٣٢.

٢٤٧. السيرة الحلبية: ١ / ٤٤٤.

با رجوع به احادیث و گفتار و اعترافات عالمان بزرگ اهل سنت، می توان به بطلان این مدعا که اوّل من اسلم ابوبکر است دست یافت. در این گونه روایات معتبر و اعترافات، نه تنها از ابوبکر به عنوان نخستین فرد مسلمان یا نمازگزار یاد نمی شود، بلکه با الفاظی صریح، پیشگامی او را نفی کرده و با آن مخالفت می کنند.

در این میان سخنانی از صحابه، تابعان و عالمان برجسته اهل سنت در دست است که همگی بر يك نکته واحد تأکید و تصریح نموده اند که آن نفی تقدم اسلام ابوبکر است که در ذیل به برخی از این روایات اشاره و بررسی آنها می پردازیم.

۱. روایت سعد ابوقاص در رد تقدم اسلام ابوبکر

ابن عساکر دمشقی با سند معتبر، از سعد ابوقاص روایت کرده است که در پاسخ به این پرسش که آیا ابوبکر نخستین مسلمان بوده است؟ گفت: نه، بلکه پیش از او چندین نفر دیگر مسلمان شده بودند. ابن عساکر می نویسد:

أخبرنا أبوالقاسم زاهر بن طاهر، أنا أبو عبدالرحمن بن علي بن محمد بن موسى، أنا أبو العباس محمد بن أحمد بن محمد السليطي، ثنا أبو حامد بن الشرقي، نا أحمد بن حفص، حدثني أبي، حدثني إبراهيم بن طهمان، عن الحجاج، عن قتادة، عن سالم بن أبي الجعد، حدثني محمد بن سعد بن مالك أنه قال لأبيه سعد: أكان أبو بكر الصديق أولكم إسلاماً؟ قال: لا! ولكن أسلم قبله أكثر من خمس^{٢٤٨، ٢٤٩}

ابوالقاسم زاهر بن طاهر به سند خود از محمد بن سعد نقل می کند که به پدرش گفت: آیا ابوبکر نخستین مسلمان است؟ گفت خیر، پیش از وی بیش از پنج نفر اسلام آورده اند.

تصحیح روایت از سوی سیوطی

جلال الدین سیوطی این روایت را در *تاریخ خلفا* آورده و سند آن را نیکو دانسته است. وی

می نویسد:

٢٤٨. در برخی منابع از جمله *تاریخ طبری*، عدد «خمسین» آمده است که در ادامه عبارت وی نیز می آید. بر اساس شواهد و قرائن و

کثرت منابع، همین عبارت «خمسین» صحیح تر است.

٢٤٩. *تاریخ مدینه دمشق*: ٣٠ / ٤٥.

وأخرج ابن عساكر بسند جيد، عن محمد بن سعد بن أبيوقاص أنه قال لأبيه سعد: أكان ابوبكر الصديق أولكم إسلاماً؟ قال: لا...؛^{٢٥٠}

ابن عساكر با سند نیکو از محمد بن سعد بن ابوقاص نقل کرده است که وی از پدرش سعد سؤال کرد: آیا ابوبکر نخستین مسلمان است؟ گفت خیر

بنابراین طبق این روایت، ابوبکر به یقین نخستین مسلمان نبوده است و قبل از وی نیز کسانی دیگر اسلام آورده بوده اند.

٢ . روایت طبری در نفی تقدم اسلام ابوبکر

همین مضمون در روایت دیگری از سوی طبری نقل شده است. وی می نویسد:

حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا كنانة بن جبلة، عن إبراهيم بن طهمان، عن الحجاج بن الحجاج، عن قتادة، عن سالم بن أبي الجعد، عن محمد بن سعد، قال: قلت لأبي أكان أبوبكر أولكم إسلاماً؟ فقال لا، ولقد أسلم قبله أكثر من خمسين، ولكن كان أفضلنا إسلاماً؛^{٢٥١}
ابن حمید به سند خود از محمد بن سعد نقل می کند که از پدرش درباره تقدم اسلام ابوبکر پرسید و سعد در پاسخ گفت: خیر، بلکه قبل از او پنجاه نفر اسلام آورده بودند.

بهبانه های ابن کثیر بر روایت طبری

ابن کثیر دمشقی در برخی کتب خود، پس از آن که مضمون این روایت را با مذاق خود سازگار ندیده است، می نویسد:

فانه حديث منكر اسناداً و متناً؛^{٢٥٢}

این روایت از نظر سند و متن منکر و ناشناخته است!

سیوطی، حلبی و ابن حجر هیتمی، به توجیه روایت طبری از سوی ابن کثیر اشاره کرده، می نویسند:

قال ابن کثیر: والظاهر أنّ أهل بيته صلى الله عليه وسلم آمنوا قبل كل أحد، زوجته خديجة، ومولاه زيد، وزوجة زيد أم أيمن، وعلي، وورقة انتهى؛^{٢٥٣}

٢٥٠. تاريخ الخلفاء: ٣٩.

٢٥١. تاريخ الطبري: ٢ / ٦٠.

٢٥٢. السيرة النبوية: ١ / ٤٣٦؛ البداية والنهاية: ٣ / ٣٩.

٢٥٣. تاريخ الخلفاء: ١ / ٣٩؛ السيرة الحلبية: ١ / ٤٣٥؛ الصواعق المحرقة: ١ / ٢١٨.

ابن کثیر گفته است: ظاهر این است که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت خدیجه، غلامش زید، ام ایمن همسر زید، علی علیه السلام و ورقه پیش از همه ایمان آورده اند. ابن حجر هیتمی نیز پس از نقل کلام ابن کثیر، سخن او را موافق روایت محمد بن سعد دانسته و می گوید:

ويؤيده ما صحَّ عن سعد بن أبيوقاص أنه أسلم قبله أكثر من خمسة؛^{۲۰۴}

این سخن ابن کثیر را روایت سعد بن ابوقاص که گفته است قبل از ابوبکر، پنج تن دیگر اسلام آورده بودند، تأیید می کند.

بنابراین می توان مدعی شد که علت مخالفت ابن کثیر با روایت طبری، به جهت وجود واژه «خمسین» است. البته باید توجه داشت که هم دلالت این حدیث روشن و اسلام ابوبکر را پس از پنجاه نفر گزارش می کند و هم سند آن صحیح است که در مباحث پیش رو به آن می پردازیم. به هر روی، ابن کثیر ابوبکر را نخستین مسلمان به شمار نیاورده است و برای نفی اول من اسلم بودن وی کافی است.

۳. عایشه: پدرم چهارمین مسلمان

لالکائی که در زمره عالمان بزرگ و متقدم اهل سنت است، روایتی را از عایشه نقل کرده است که بسیاری از عالمان اهل سنت به مضمون آن ملتزم شده و آن را به عنوان عقیده اهل سنت مطرح نموده اند. در این روایت، عایشه معترف است که پدرش چهارمین فردی بوده که اسلام آورده است. در همین باره آمده است:

أنا محمد بن عبدالرحمن، قال: نا أحمد بن سليمان الطوسي، قال: نا الزبير بن بكار، قال: نا أحمد بن محمد الأسدي، عن محمد بن عبدالله الهاشمي، عن أبي عبدالرحمن الأزدي، قال: لما انقضى الجمل قامت عائشة رضي الله عنها فتكلمت فقالت: أيها الناس، إن لي عليكم حرمة الأمومة وحق الموعظة لا يتهمني إلا من عصي ربه، قبض رسول الله بين سحري ونحري، وأنا إحدى نسائه في الجنة أذخني ربي، وخصني من كل بضاعة، وبني ميز مؤمنكم من منافقكم، وبني رخص لكم في صعيد الاقراء، وأبي رابع أربعة من المسلمين؛^{۲۰۵}

۲۰۴. الصواعق المحرقة: ۱ / ۲۱۸.

۲۰۵. شرح أصول اعتقاد أهل السنة: ۷ / ۱۳۸۳؛ كنز العمال: ۱۲ / ۴۹۹ / ش ۳۵۶۵۸؛ تاريخ مدينة دمشق: ۳۰ / ۳۹۰؛ بلاغات النساء: ۱۲.

محمد بن عبدالرحمان به سند خود از ابوعبدالرحمان ازدی نقل می کند که گفت: پس از جنگ جمل، عایشه برخاست و گفت: ای مردم، من بر شما حق مادری و موعظه دارم! مرا متهم نمی کند مگر کسی که معصیت پروردگارش را کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که سرش میان سینه و گلوی من قرار داشت از دنیا رفت و من یکی از همسران ایشان در بهشتم. خدا مرا برای او نگاه داشته است و به واسطه من، مؤمن را از منافق شما جدا می سازد و به واسطه من بود که به شما رخصت تیمم بر خاک و زمین بی آب و علف [کویر خشک] داده شد و پدرم چهارمین نفر از چهار نفر مسلمان پیشگام بود.

چنین اعترافی از عایشه، دقیقاً نخستین مسلمان بودن ابوبکر را نفی می کند و این همان مدعایی است که در این بخش در پی آن هستیم.

۴. روایت محمد بن حنفیه در نفی تقدم اسلام ابوبکر

محمد بن حنفیه که از فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام بوده و در زمره تابعان جای می گیرد، در روایتی که با سند صحیح از وی نقل شده است، اذعان می دارد که ابوبکر هرگز نخستین فرد مسلمان نبوده است. ابن ابی شیبه روایت ابن حنفیه را این گونه نقل کرده است:

حدثنا ابن إدريس عن أبي مالك الأشجعي، عن سالم قال: قلت لابن الحنفية: ابوبكر كان أول القوم إسلاماً؟ قال: لا؛^{۲۵۶}

عبدالله بن ادريس به سند خود از سالم نقل می کند که گفت: به محمد بن حنفیه گفتم: آیا ابوبکر نخستین مسلمان بود؟ او پاسخ داد: نه.

بررسی اسناد روایات نافی تقدم اسلام ابی بکر

پس از نقل روایاتی که در باب نفی تقدم اسلام ابوبکر گذشت، لازم است به بررسی سندی برخی از این روایات پردازیم. در آغاز به بررسی روایت طبری می پردازیم که اعتبار آن از سوی ابن کثیر مورد انکار قرار گرفته بود.

بررسی سند روایت طبری

محمد بن حمید

نخستین راوی در این سند، محمد بن حمید است. وی در زمره رجال ابوداود، ترمذی و ابن ماجه (سه کتاب از صحاح شش گانه اهل سنت است) بوده و از سوی گروهی از عالمان رجالی اهل سنت توثیق شده است. ذهبی درباره وی می نویسد:

محمد بن حمید الرازي الحافظ، عن يعقوب القمي وجرير. وعنه أبوداود والترمذي وابن ماجة وابن جرير والبغوي. وثقه جماعة؛^{۲۵۷}

حافظ محمد بن حمید رازی، از یعقوب قمی و جریر روایت کرده است و ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، ابن جریر و بغوی نیز به نقل احادیث وی مبادرت کرده اند و گروهی وی را ثقه و مورد اعتماد می دانند.

ابوحاتم رازی نیز به نقل از یحیی بن معین، وی را به بهترین وجه توثیق کرده و می نویسد: محمد بن حمید الرازي أبو عبدالله ... سئل يحيى بن معين عن محمد بن حميد الرازي فقال: ثقة ليس به بأس. رازي كيس. حدثنا عبدالرحمن، نا علي بن الحسين بن الجنيد قال: سمعت يحيى بن معين يقول: ابن حميد ثقة؛^{۲۵۸}

ابوعبدالله محمد بن حمید رازی، از یحیی بن معین درباره وی سؤال شد که در پاسخ گفت: وی ثقه است و مشکلی در او نیست. رازی فرد زیرکی است. عبدالرحمان از علی بن حسین بن جنید نقل می کند که گفت: شنیدم از یحیی بن معین که می گفت: ابن حمید ثقه است.

کنانه بن جبلة

راوی دیگر در این طریق، کنانه بن جبلة است. این راوی نیز از نظر ابوحاتم رازی مورد قبول و احادیث او حسن دانسته شده است. ابوحاتم درباره وی و روایاتش می نویسد:

کنانه بن جبلة الهروي سكن هراة ... نا عبدالرحمن قال: سألت أبي عنه فقال: محله الصدق يكتب حديثه حسن الحديث؛^{۲۵۹}

درباره کنانه از پدرم سؤال کردم، گفت: جایگاه او صدق و راستی است. روایاتش نوشته می شود و روایاتش حسن است.

ابن حجر عسقلانی نیز همین سخن ابوحاتم را در تأیید این راوی آورده است.^{۲۶۰}

۲۵۷. الكاشف: ۲ / ۱۶۶.

۲۵۸. الجرح والتعديل: ۷ / ۲۳۲.

۲۵۹. همان: ۷ / ۱۶۹.

۲۶۰. رك: لسان الميزان: ۴ / ۴۹۰؛ تهذيب التهذيب: ۹ / ۱۱۲.

ابراهيم بن طهمان

راوی سوم این سند، ابراهیم بن طهمان است. این راوی نیز به مانند دیگر راویان سند، ثقه و مورد اعتماد است. ذهبی درباره این راوی می نویسد:

إبراهيم بن طهمان أبوسعيد الخراساني من أئمة الإسلام ... وثقه أحمد وأبو حاتم؛^{۲۶۱}

ابوسعید ابراهیم بن طهمان خراسانی از پیشوایان اسلام است ... او را احمد بن حنبل و ابوحاتم توثیق کرده اند.

ذهبی در جای دیگر می نویسد:

إبراهيم بن طهمان ثقة متقن من رجال الصحيحين؛^{۲۶۲}

ابراهیم بن طهمان ثقه، مورد اعتماد و از راویان صحیحین است.

ابن حجر عسقلانی نیز او را ثقه دانسته است. وی می نویسد:

إبراهيم بن طهمان الخراساني، أبوسعيد، سكن نيسابور ثم مكة، ثقة؛^{۲۶۳}

ابوسعید ابراهیم بن طهمان خراسانی. وی ساکن نیشابور بود و پس از آن ساکن مکه شد. وی ثقه است.

حجاج بن حجاج

این شخص از راویان صحیح بخاری است که بی نیاز از توثیق است؛ لیکن عجلی وی را توثیق کرده و می نویسد:

الحجاج بن الحجاج؛ مدني تابعي ثقة؛^{۲۶۴}

حجاج بن حجاج اهل مدینه و از تابعان و ثقه و مورد اعتماد است.

شمس الدین سخاوی نیز او را به تبع عجلی توثیق کرده است.^{۲۶۵}

قتاده

۲۶۱. الكاشف: ۱ / ۲۱۴.

۲۶۲. الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم: ۳۵.

۲۶۳. تقريب التهذيب: ۱ / ۵۸.

۲۶۴. معرفة الثقات: ۱ / ۲۸۵.

۲۶۵. رك: التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة: ۱ / ۲۶۳.

قتاده نیز از جمله روایان بخاری است که طبق مبنای عالمان رجالی اهل سنت، تمامی رجال بخاری ثقة و تمام روایات آن صحیح السند می باشد؛ از این رو بی نیاز از توثیق خاص است؛ با این وجود، ابن حجر وی را این گونه معرفی می کند:

قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسي أبو الخطاب البصري ثقة ثبت؛^{۳۶۶}

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن سدوسي بصرى ثقة و ثبت است.

و در کتاب دیگرش، وی را یکی از پیشوایان و عالمان حافظ حدیث معرفی کرده، می نویسد:

قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسي، أبو الخطاب البصري الأکمه، أحد الأئمة الأعلام

الحافظ؛^{۳۶۷}

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن قتادة سدوسي بصرى ... یکی از پیشوایان شناخته شده و حافظ

حدیث است.

سالم بن ابی جعد

این شخص نیز همچون دو راوی پیشین، از روایان صحیح بخاری است. نام وی رافع اشجعی

است که از روایت کنندگان قتاده بوده و کلاباذی وی را این گونه معرفی کرده است:

سالم بن أبي الجعد واسمه رافع الأشجعي ... روی عنه قتادة وعمرو بن مرة ومنصور؛^{۳۶۸}

سالم بن ابی جعد. نام وی رافع اشجعی است ... قتاده، عمرو بن مره و منصور از او روایت

کرده اند.

ذهبی در کتب مختلف خویش وی را توثیق کرده است. ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* می نویسد:

سالم بن أبي الجعد رافع الأشجعي الغطفاني ... کوفي، الفقيه، أحد الثقات؛^{۳۶۹}

سالم بن ابی جعد رافع اشجعی غطفانی ... اهل کوفه، فقیه و یکی از ثقات مورد اعتماد است.

وی در *کاشف* نیز می نویسد:

سالم بن أبي الجعد ... توفي سنة مائة، ثقة؛^{۳۷۰}

۳۶۶. تقریب التهذیب: ۲ / ۲۶.

۳۶۷. لسان المیزان: ۷ / ۳۴۱.

۳۶۸. الهدایة والإرشاد: ۱ / ۳۱۶.

۳۶۹. سیر اعلام النبلاء: ۹ / ۱۲۳.

۳۷۰. الکاشف: ۱ / ۴۲۲.

سالم بن ابی جعد ... در سال ۱۰۰ هجری از دنیا رفت و ثقه بود.

ابن حبان نیز نام وی را در کتاب **ثقات** خود آورده است.^{۲۷۱}

محمد بن سعد

آخرین راوی محمد بن سعد است. وی نیز از سوی عالمان رجالی اهل سنت توثیق شده است. از جمله این عالمان ابن حجر است که به توثیق وی تصریح کرده، می نویسد:

محمد بن سعد بن أبیوقاص الزهري، أبوالقاسم المدني، نزيل الكوفة، كان يلقب ظلّ

الشیطان لقصره، ثقة، من الثالثة، قتله الحجاج بعد الثمانين;^{۲۷۲}

ابوالقاسم محمد بن سعد بن ابوقاص زهری مدنی، ساکن کوفه بود که به جهت کوتاهی قامتش،

سایه شیطان لقب گرفته بود. او ثقه است و حجاج پس از سال ۸۰ هجری او را به قتل رسانید.

ذهبی نیز وی را پیشوا و ثقه دانسته، می نویسد:

محمد بن سعد بن أبیوقاص مالك الإمام الثقة أبوالقاسم القرشي الزهري المدني;^{۲۷۳}

ابوالقاسم محمد بن سعد بن ابوقاص بن مالك قرشي زهری مدنی ثقه است.

با توجه به بررسی صورت گرفته در سند این حدیث، روایت بر خلاف ادعای ابن کثیر صحیح و

قابل استناد است.

با تصحیح روایت ابن عساکر توسط سیوطی و نیز بررسی سند روایت که پیش از این انجام

گرفت، واضح گردید که ابوبکر نخستین مسلمان نبوده است.

جایگاه اسلام ابوبکر در منابع تاریخی

پس از اثبات تقدم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه که از طریق روایات معتبر و

صحیح اهل سنت به دست آمد، مناسب است که هنگامه اسلام ابوبکر، بر اساس منابع و نظر

تاریخنگاران اهل سنت نیز مورد واکاوی قرار گیرد تا در این رهگذر، تأیید دیگری باشد بر بطلان

نظریه تقدم اسلام ابوبکر بر دیگر صحابه.

سخن بلاذری

۲۷۱. رك: الثقات: ۴ / ۲۳۵.

۲۷۲. تقریب التهذیب: ۲ / ۷۹.

۲۷۳. سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۳۴۸.

در روایتی به نقل از بلاذری آمده است که ابوبکر قبل از پذیرش اسلام، قصد سفر به طائف را داشته است. آنگاه که حارث بن صخر بر او وارد شد و ماجرای بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را با وی در میان گذاشت، ابوبکر به نزد پیامبر آمده و اسلام آورد. بلاذری می نویسد:

أبو الحسن علي بن محمد المدائني، عن عيسى بن يزيد، عن شرحبيل بن سعد قال: قال ابوبكر: بينا أنا في منزلي بمكة وأنا أريد الطائف، وحكيم بن حزام إذ دخل على الحارث بن صخر، فتحدث ودخل حكيم بن حزام فقال له الحارث: يا أبا خالد، زعم نساؤنا أن عمك خديجة تزعم أن زوجها رسول الله، فأنكر ذلك حكيم، ودعوت لهما بطعام من سفرة أمرت باتخاذها لسفرنا، فأكلا وانصرف الحارث فقلت لحكيم: والله، ما رأيت في وجهك إنكار ما قال لك في عمك، فقال حكيم: والله لقد أنكرنا حالها وحال زوجها، ولقد أخبرتني صاحبتي أنها تسب الأوثان وما ترى زوجها يقرب الأوثان، قال ابوبكر: فلما أبردت، خرجت أريد النبي صلی الله علیه وسلّم، فابتدأت فذكرت موضعه من قومه وما نشأ عليه، وقلت: هذا أمر عظيم لا يقارن قومك عليه، قال: يا أبا بكر ألا أذكر شيئاً إن رضيت قتلته وإن كرهته كتمته؟ قلت: هذا أدنى مالك عندي، فقرأ علي قرآناً وحدثني ببداء أمره، فقلت: أشهد أنك صادق وأن ما دعوت إليه حق، وأن هذا كلام الله وسمعتني خديجة فخرجت وعليها خمار أحمر فقالت: الحمد لله الذي هداك يا بن أبي قحافة؛^{٢٧٤}

علی بن محمد مدائنی به سند خود از ابوبکر نقل می کند که گفت: زمانی من در منزل خود در مکه بودم و قصد داشتم که به همراه حکیم بن حزام به طائف مسافرت کنم. در این هنگام حارث بن صخر بر من وارد شد و با من به سخن پرداخت. در همین حال حکیم آمد و حارث به او گفت: ای ابو خالد، زنان ما بر این باورند که عمه تو خدیجه گمان می کند شوهرش پیامبر خداست. حکیم این سخن را انکار کرد. پس آنها را دعوت به خوردن از غذایی نمودم که برای سفر آماده کرده بودم. آنان خوردند و حارث از خانه خارج شد. در این هنگام من به حکیم گفتم: به خدا سوگند، در تو انکار این خبر را نمی بینم. حکیم گفت: به خدا قسم که احوال خدیجه و شوهرش ما را نگران ساخته. همسر من به من خبر داد که خدیجه به بت ها ناسزا می گوید و شوهرش نزد بت ها نمی رود. ابوبکر می گوید: وقتی هوا خنک شد، نزد پیامبر آمدم و از

موضع ایشان سخن گفتم و از وضعی که بر علیه ایشان بود حرف زدم و گفتم:

این امر، موضوع بزرگ و مهمی است که قبیله ات قرار بر آن را از تو برمی تابد و تو را رها نمی کند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ای ابوبکر، آیا نمی خواهی سخنی با تو بگویم که اگر خواستی قبول کن و اگر نخواستی آن را مخفی بداری؟». گفتم: این کم ترین کاری است می توانم برای تو انجام دهم. پس پیامبر خدا برایم قرآن تلاوت کرد و از شروع نبوتش به من گفت. من گفتم: شهادت می دهم که تو راست گو هستی و آنچه را که به آن دعوت می کنی حق است و این کلام خداوند است. این سخن مرا خدیجه شنید، در حالی که سرپوشی قرمز بر سر داشت، گفت: سپاس خدایی را که تو را هدایت نمود.

ابن اثیر، ابن حجر هیتمی، ابن عساکر و حلبی نیز در روایتی دیگر آورده اند که ابوبکر پیش از بعثت، در مسافرتی که به یمن داشته است، با دانشمندی از اهل اُزد ملاقات نموده و از او خبر برانگیخته شدن پیامبری در میان مردم را شنیده است. اصل ماجرای ملاقات ابوبکر با آن مرد ازادی طولانی است؛ اما شاهد سخن آنجایی است که ابوبکر معترف است آنگاه که به مکه بازمی گردد، رسول خدا صلی الله علیه وآله مبعوث شده است. ابوبکر می گوید:

فقدت مكة وقد بعث النبي، فجاءني عقبه بن أبي معيط وشييه وربيعه وأبوجهل وأبوالبختری وصناديد قريش، فقلت لهم: هل نابتكم نائبة أو ظهر فيكم أمر؟ قالوا: يا أبابكر! أعظم الخطب. يتيم أبي طالب يزعم أنه نبي ولولا أنت ما انتظرنا به، فإذا قد جئت فأنت الغاية والكفاية. قال أبوبكر: فصرفتهم على أحسن مسّ، وسألت عن النبي، فقيل: في منزل خديجة،

فقرعت عليه الباب، فخرج إلي، فقلت: يا محمد! فقدت من منازل أهلک وترکت دين آبائك وأجدادك؟ قال: «يا أبابكر، إني رسول الله إليك وإلى الناس كلهم، فأمن بالله»، فقلت: ما دليلك على ذلك؟ قال: الشيخ الذي لقيت باليمن. قلت: وكم من شيخ لقيت باليمن؟ قال: الشيخ الذي أفادك الأبيات. قلت: ومن خبرك بهذا يا حبيبي؟ قال: الملك المعظم الذي يأتي الأنبياء قبلي. قلت: مد يدك، فأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنت رسول الله؛^{٣٧٥}

به مکه وارد شدم، در حالی که پیامبر مبعوث شده بود. در این هنگام، عقبه بن ابی معیط، شیبه، ربیعہ، ابوجهل، ابوالبختری و دیگر بزرگان قریش نزد من آمدند. از آنان پرسیدم: مگر برای شما مشکل و گرفتاری پیش آمده و یا در میان شما اتفاقی رخ داده است که همگی نزد من آمده اید؟ آنها پاسخ گفتند: ای ابوبکر، کلام و حرف ما بسیار مهم است. یتیم ابوطالب گمان می کند که پیامبر خداست! ای ابوبکر، اگر تو نبودی، هرگز به او مهلت نمی دادیم و او را می کشتیم. پس حال که نزد ما آمدی، تصمیم نهایی با تو است که همان ما را بس است. سپس ابوبکر می گوید: آنها را از کارشان برای تصمیم بهتری منصرف کردم و جویای مکان پیامبر شدم. گفتند: وی در خانه خدیجه است. پس در را کوبیدم تا پیامبر از خانه خارج شد. به او گفتم: ای محمد، چرا جایگاه و موقعیت اجتماعی و خانوادگی خود را گم کرده و دین پدران و نیاکان خود را رها نموده ای؟ پیامبر پاسخ داد: «ای ابوبکر، من فرستاده خدا به سوی تو و تمامی مردم هستم؛ از این رو به خدا ایمان بیاور». ابوبکر می گوید: از او

پرسیدم: به چه دلیل تو پیامبر خدا هستی و چگونه ادعای خود را ثابت می کنی؟ پیامبر پاسخ داد: به نشانه همان شیخ که او را در یمن ملاقات نمودی! گفتم: چه بسیارند شیوخی که من در یمن با آنها ملاقات کردم کدامین آنها را می گویی؟ پیامبر پاسخ داد: همان شیخ که آن ابیات شعر را به تو آموخت. پس سؤال کردم: ای حبیب من، چه کسی تو را از ماجرای من و شیخ یمنی آگاه ساخته است؟ پیامبر فرمود: همان پادشاه بزرگ عالم و خدایی که پیامبران پیشین را بر انگیخت. پس به پیامبر گفتم دستت را برای ایمان آوردن به سوی من دراز کن که من گواهی می دهم هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و همانا که تو پیامبر فرستاده اویی.

همچنین ابوهلال عسکری در *اوائل*، در همین باره می نویسد:

قال ابوبکر: فلما قدمت مكة استبشروا فظنوا أنهم فتح عليهم بقدمي فتح، واجتمعوا إلي وشكوا أبا طالب وقالوا: لولا تعرضه دونه لما انتظرنا به. قلت: ومن تبعه على مخالفة دينهم؟ قالوا: بنو أبي طالب؛^{۳۷۶}

ابوبکر گفته است: هنگامی که وارد مکه شدم، مردم ورود مرا مزده و بشارت دادند! آنها گمان می کردند که با آمدن من پیروزی و موفقیت نصیب ایشان شده است؛ از این رو نزد من جمع

شده و از ابوطالب شکایت کرده و گفتند: اگر حمایت ابوطالب از برادرزاده اش نبود، هرگز به او مهلت زنده ماندن نمی دادیم. به ایشان گفتیم: چه کسانی در مخالفت با دین ما از او پیروی کرده اند؟ پاسخ دادند: فرزندان ابوطالب.

آنچه از صریح این روایت برمی آید، حمایت ابوطالب و فرزندان وی از رسول خداست. بنابر نقل مورخان، حضرت ابوطالب علیه السلام دارای چهار پسر با نام های طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام بوده است. بنابر این، از مجموع شمار فرزندان ابوطالب و خود ایشان، به علاوه حضرت خدیجه کبرا و زید فرزند خوانده پیامبر اکرم که در مجموع هفت نفر می شوند، واضح می شود که این تعداد همگی پیش از ابوبکر ایمان آورده اند. به این ترتیب و بر اساس این فراز تاریخی، می توان ادعای «اول من اسلم» بودن ابوبکر را باطل دانست.

نکته قابل توجه دیگر آن است که ابوهلال عسکری در ادامه این روایت می نویسد:

وهذا يدل على أن علياً عليه السلام إذ ذاك بالغ، ولو كان صبياً صغيراً لما اعتد به تابعاً؛^{۳۷۷}

این مطلب [حمایت فرزندان ابوطالب از پیامبر] بر این موضوع دلالت می کند که علی علیه السلام در روز اسلام آوردن ابوبکر بالغ بوده است؛ چرا که اگر صغیر و نابالغ بوده، اعتنایی به پیروی و حمایت او از پیامبر نمی شده است.

گرچه این روایت مسلمان شدن ابوبکر را در همان روزهای آغازین اثبات می نماید؛ اما از سویی به این نکته مهم اشاره دارد که ابوبکر زمانی اسلام آورده که دعوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علنی و آشکار شده است، به گونه ای که جناب ام المؤمنین خدیجه کبرا سلام الله علیها آشکارا به بت ها ناسزا می گفته است و آوازه رسالت پیامبر، حتی به یمن نیز رسیده است. بنابراین، بدیهی است که اسلام ابوبکر پس از پایان سه سال دعوت و رسالت مخفیانه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است نه در آغاز بعثت.

سخن برخی از مورخان و سیره نویسان، از مهمترین منابع تاریخی اهل سنت به دست داده شد تا از منظر تاریخی صرف نیز، دلیل محکمی بر نفی تقدم اسلام ابوبکر ارائه شود که به نوبه خود، تأیید محتوای مجموع روایات معتبری است که پیش از این در راستای نفی تقدم اسلام ابوبکر ذکر کردیم.

نخستين مؤمن

پیشگامی در ایمان

پس از بررسی اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام، در ادامه به روایاتی خواهیم پرداخت که در آن به «اول من آمن» بودن آن حضرت تصریح دارد. این گونه روایات به مانند روایات «اول من اسلم» از سوی بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دست رسیده است که از آن جمله می توان به افراد زیر اشاره نمود.

۱. عبدالله بن عباس؛

۲. سعد بن ابوقاص؛

۳. ابوسعید خدری؛

۴. سلمان فارسی؛

۵. ابوذر غفاری؛

۶. مقداد بن اسود؛

۷. معاذ بن جبل؛

۸. عمر بن خطاب؛

۹. عبدالله بن مسعود؛

۱۰. عمرو بن حمق خزاعی؛

۱۱. معاویه بن ابی سفیان.

روایت به نقل از ابن عباس

از جمله صحابه ای که به اول من آمن بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کرده ابن عباس است. عبدالرزاق صنعانی و به تبع او طبرانی در این باره آورده اند:

حدثنا إسحاق بن إبراهيم الدبيري، عن عبدالرزاق، وحدثنا علي بن عبدالعزيز، ثنا

أبو حذيفة موسى بن مسعود، كلاهما، عن عكرمة بن عمار، ثنا أبوزميل الحنفي، ثنا

عبدالله بن عباس، قال: لما اعتزلت حروراء وكانوا في دار علي حدثهم، قلت لعلي: يا

أميرالمؤمنين، أبرد عن الصلاة لعلي آق هؤلاء القوم فأكلّمهم، قال: فَإِنِّي أَتَخَوّفُهُمْ عَلَيْكَ، قلت: كلاًّ إِن شاء الله تعالى، قال: فلبست أحسن ما أقدر عليه من هذه اليمانية ... فقالوا مرحباً بك يا ابن عباس! ما جاء بك؟ قلت: جئت أحدثكم عن أصحاب رسول صلي الله عليه وسلّم، عليهم نزل الوحي، وهم أعلم بتأويله، فقال بعضهم: لا تحدّثوه، وقال بعضهم: لنحدّثه، قال: قلت: أخبروني ما تنقمون على ابن عم رسول الله صلي الله عليه وسلّم وختنه، وأوّل من آمن به؛^{٣٧٨}

اسحاق بن ابراهيم دبري به سند خود از عبدالله بن عباس روايت کرده است که گفت: هنگامي که خوارج از حضرت علي عليه السلام كناره گيري كردند، در بياباني گرد آمدند. به اميرالمؤمنين عليه السلام پيشنهاد كردم مدتي کوتاه خواندن نماز را به تأخير اندازيد تا من با اين گروه که از شما كناره گرفته اند گفتگو نمايم. اميرالمؤمنين عليه السلام پيشنهاد مرا پذيرفت. در اين هنگام بهترين جامه های يماني ام را پوشيدم

و به ملاقات آنها رفتم ... آنها گفتند: مرحبا ای ابن عباس! چه شده که به اینجا آمده ای؟ گفتم: آمده ام تا از اصحاب پیامبر خدا با شما سخن بگویم که وقتی وحی نازل می شد، داناترين شخص به تأويل او بود. برخی از آنها گفتند: از اين باره سخن نگو و برخی نیز گفتند بايد سخن بگوئی. گفتم: چرا از علي عليه السلام که پسرعموی رسول خدا صلي الله عليه وآله و داماد او است كناره گرفته ايد؟ با اين که او نخستين کسی است که به رسول خدا صلي الله عليه وآله ايمان آورده است؟ اين روايت از سوی نورالدين هيثمي تصحيح شده است. هيثمي پس از نقل روايت می نويسد:

رواه الطبراني وأحمد ببعضه ورجالهما رجال الصحيح؛^{٣٧٩}

طبرانی تمام روايت و احمد بن حنبل قسمتی از آن را نقل کرده اند و اسناد روايت هر دو، دارای راويان صحيح بخاری هستند.

زيلعی حنفی نیز با عبارات ذيل به اعتبار روايت حکم کرده است. وی می نويسد:

٣٧٨. المصنّف: ١٠ / ١٥٨؛ المعجم الكبير: ١٠ / ٢٥٧.

٣٧٩. مجمع الزوائد: ٦ / ٢٤١.

ومن طريق عبدالرزاق رواه الطبراني في معجمه، ورواه الحاكم في المستدرک، وقال فيه: وكانوا ستة آلاف، فرجع منهم ألفان، وبقي سائرهم، قتلوا على الضلالة، وقال: صحيح على شرط مسلم، ولم يخرجاه؛^{٢٨٠}

این حدیث را طبرانی در معجم [الکبیر] و حاکم نیشابوری در مستدرک از طریق عبدالرزاق نقل کرده و گفته است در آن ماجرا، تعداد خوارج شش هزار نفر بوده اند که پس از کلام ابن عباس، دو هزار نفر از آنان بازگشتند و باقی مانده ها بر گمراهی کشته شدند. سپس حاکم می گوید: این حدیث بنابر شرط مسلم صحیح است؛ ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند.

در روایت دیگری که از ابن عباس نقل شده، چنین آمده است:

أبو عثمان قاضي الري، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، قال: كان عبدالله بن عباس بمكة يحدث علي شفير زمزم ونحن عنده، فلما قضى حديثه قام إليه رجل فقال: يا ابن عباس، إني امرؤ من أهل الشام من أهل حمص، إنهم يتبرأون من علي بن أبي طالب رضوان الله عليه ويلعنونه. فقال: بل لعنهم الله في الدنيا والآخرة وأعدّ لهم عذاباً مهيناً، ألبعد قرابته من رسول الله وأنه لم يكن أول ذكران العالمين إيماناً بالله ورسوله؟ وأول من صلى وركع وعمل بأعمال البر؟ قال الشامي: إنهم والله ما ينكرون قرابته وسابقته غير أنهم يزعمون أنه قتل الناس؛^{٢٨١}

ابو عثمان قاضی ری به سند خود از سعید بن جبیر نقل می کند که گفت: ابن عباس در کنار زمزم در مکه سخن می گفت و ما نزد او بودیم. هنگامی که سخن وی به پایان رسید، مردی برخاست و گفت: ای ابن عباس، من مردی از اهل حمص شام هستم. از مردمی هستم که از علی بن ابی طالب بیزاری جسته و او را لعن می کنند. ابن عباس گفت: خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کند و عذاب خوارکننده ای را برای آنها فراهم سازد. آیا به خاطر فاصله ای که از نظر انتساب با پیامبر و یا به خاطر این که او نخستین مردی بود که به خدا و پیامبرش گروید وی را لعن می کنند؟! یا او نخستین کسی بود که نماز گزارد و رکوع کرد و به کارهای نیک پرداخت؟ مرد شامی

٢٨٠. نصب الرأية: ٤ / ٣٥٩.

٢٨١. المحاسن والمساوي: ١ / ٣٨؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ١٠.

گفت: به خدا سوگند [اهل شام] قرابت و سابقه او را انکار نمی کنند؛ بلکه آنها می پندارند که علی مردم را کشت!

روایت دیگر ابن عباس را ابن عبدالبر نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثنا عبدالوارث بن سفیان، قال: حدثنا قاسم بن أصبغ، قال: حدثنا أحمد بن زهير بن حرب، قال: حدثنا الحسن بن حماد، حدثنا أبو عوانة، عن أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس، قال: كان عليّ أوّل من آمن من الناس بعد خديجة؛^{۲۸۲}

عبدالوارث بن سفیان به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: علی نخستین نفر از مردمان بود که پس از خدیجه ایمان آورد.

ابن عبدالبر در ادامه می نویسد:

قال أبو عمر رحمه الله: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد لصحته وثقة نقلته؛^{۲۸۳}

أبو عمر [ابن عبدالله] گوید: در سند این روایت هیچ گونه طعن وجود ندارد؛ چرا که صحیح السند بوده و تمامی ناقلان آن ثقة هستند.

روایت به نقل از ابوسعید خدری

روایت ابوسعید خدری را ابونعیم اصفهانی در *حلیة الاولیاء*، به نقل از محمد بن مظفر آورده است. ابونعیم می نویسد:

حدثنا محمد بن المظفر، ثنا عبدالله بن اسحاق، ثنا إبراهيم الأنماطي، ثنا القاسم بن معاوية الأنصاري، حدثني عصمة بن محمد، عن يحيى بن سعيد الأنصاري، عن سعيد بن المسيب، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي وضرب بين كتفيه: «يا علي، لك سبع خصال لا يحاجك فيهن أحد يوم القيامة؛ أنت أوّل المؤمنين بالله إيماناً، وأوفاهم بعهد الله، أقومهم بأمر الله، وأرفهم بالرعية...»؛^{۲۸۴}

محمد بن مظفر به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در حالی که با دست بر میان دو کتف و شانه های علی می زد فرمود: «ای علی، برای تو هفت ویژگی است که در قیامت هیچ کس با آن نتواند با تو محاجه کرده و بر تو برتری

۲۸۲. الإستیعاب: ۱۰۹۱/۳. همچنين رك: المستدرک علی الصحیحین: ۱۳۳/۳؛ فضائل الصحابة (احمد): ۶۸۴/۲.

۲۸۳. همان: ۱۰۹۲/۳.

۲۸۴. حلیة الاولیاء: ۱ / ۶۶؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۱۷.

جوید. تو از میان همه مؤمنان، نخستین مؤمن به خداوند، باوفاترین آنها به عهد الاهی، استوارترین نسبت به اوامر خدا، و مهربان ترین نسبت به رعیت هستی و ...».

روایت به نقل از معاذ بن جبل

ابونعیم اصفهانی، متقی هندی و خطیب بغدادی این روایت را از معاذ بن جبل به این مضمون نقل کرده اند:

حدثنا إبراهيم بن أحمد بن أبي حصين، ثنا محمد بن عبدالله الحضرمي، ثنا خلف بن خالد العبدي البصري، ثنا بشر بن إبراهيم الأنصاري، عن ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن معاذ بن جبل، قال: قال النبي: يا علي، أخصمك بالنبوة ولا نبوة بعدي وتخصم الناس بسبع ولا يحاجك فيها أحد من قریش، أنت أولهم إيماناً بالله وأوفاهم بعهد الله و...؛^{۲۸۵}

ابراهیم بن احمد بن ابی حصین به سند خود از معاذ بن جبل نقل می کند که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی، من بر تو در نبوت برتری جویم [چرا که نبوتی پس از من نیست] و تو بر مردم در هفت ویژگی برتری داری که کسی از قریش نتواند با تو در آنها برابری کند. تو نخستین مؤمن به خدا هستی و با وفاترین مردم نسبت به عهد الاهی ...».

روایت به نقل از عمر بن خطاب

روایت وی را متقی هندی در *کنز العمال* نقل کرده است. متقی هندی می نویسد:

أسلم بن الفضل بن سهل، حدثنا الحسن بن عبيدالله الإيزاري البغدادي، حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، حدثني أميرالمؤمنين المأمون، حدثني الرشيد، حدثني المهدي، حدثني المنصور، حدثني أبي، حدثني عبدالله بن عباس، قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: كَفَّوا عن ذكر علي بن أبي طالب، فلقد رأيت رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم يقول فيه خصال، لأن تكن واحدة منهم في آل الخطاب أحب إلي مما طلعت عليه الشمس: كنت أنا وأبوبكر وأبو عبيدة في نفر من أصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم فانتهيت إلى باب ام سلمة وعلي قائم على الباب، فقلنا أردنا رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم فقال: يخرج إليكم، فخرج رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم فصرنا إليه فاتكأ على علي بن أبي طالب، ثم ضرب بيده

علی منکبه؛ ثم قال: «أنتك

مخاصم تخصم أنت أول المؤمنين إيماناً...»؛^{۲۸۶}

اسلم بن فضل بن سهل به سند خود از عبدالله بن عباس نقل می کند که گفت: شنیدم وقتی گروهی نزد عمر بودند. عمر گفت: در ذکر نام علی بسنده کنید. شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که درباره علی خصلت هایی می گفت که اگر یکی آنها در دودمان خطاب بود، از هر چه خورشید بر آن بتابد برای من محبوبتر است. روزی من، ابوبکر، ابوعبیده و گروهی از اصحاب به سوی منزل ام سلمه رفتیم که علی در مقابل در ایستاده بود. به او گفتیم می خواهیم پیامبر را ببینیم. وی پاسخ داد: اکنون پیامبر صلی الله علیه وآله از خانه خارج می شود. پیامبر صلی الله علیه وآله خارج شده و ما به سوی ایشان راه افتادیم. پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که بر علی علیه السلام تکیه کرده بود، با دست به پشت و شانه علی می زد و به او می گفت: «ای علی، با تو دشمنی می شود؛ تو اول مؤمنی هستی که ایمان آورده است...».

گفتنی است که این روایت، به همین سند و با الفاظ و تعابیری متفاوت از سوی ابن عساکر

نیز روایت شده است.^{۲۸۷}

روایت به نقل از عبدالله بن مسعود

ذهبی، خطیب بغدادی و دیگران این روایت را از ابن مسعود اینگونه روایت کرده اند که:
يعقوب بن شيبة، حدثني بشر بن مهران، حدثنا شريك، عن عثمان بن المغيرة، عن زيد بن وهب، قال: قال عبدالله: إنَّ أول شيء علمته من أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم: قدمت مكة مع عمومة لي أو أناس من قومي، نبتاع منها متاعاً، وكان في بغيتنا شراء عطر، فأرشدونا على العباس، فانتبهينا إليه، وهو جالس إلى زمزم، فجلسنا إليه، فبينما نحن عنده، إذ أقبل رجل من باب الصفا، أبيض، تعلوه حمرة، له وفرة جعدة، إلى أنصاف أذنيه، أشم، أقنى، أذلف، أدعج العينين، براق الثنايا، دقيق المسربة، شثن الكفين والقدمين، كث اللحية، عليه ثوبان أبيضان، كأنه القمر ليلة البدر، يمشي على يمينه غلام حسن الوجه، مراهق أو محتلم، تقفوههم امرأة قد سترت محاسنها، حتى قصد نحو الحجر، فاستلم، ثم استلم الغلام، واستلمت المرأة، ثم طاف بالبيت سبعاً، وهما يطوفان معه، ثم استقبل

۲۸۶. كنز العمال: ۱۳ / ۱۱۷. همچنين رك: شرح نهج البلاغة (ابن ابى الحديد): ۱۳ / ۲۳۰.

۲۸۷. رك: تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۵۸.

الركن، فرفع يده وكبر، وقام ثم ركع، ثم سجد ثم قام، فرأينا شيئاً أنكرناه لم نكن نعرفه بمكة، فأقبلنا على العباس، فقلنا: يا أبا الفضل، إن هذا الدين حدث فيكم، أو أمر لم نكن نعرفه؟ قال: أجل والله ما تعرفون هذا، هذا ابن أخي محمد بن عبدالله، والغلام علي بن أبي طالب، والمرأة خديجة بنت خويلد امرأته، أما والله ما على وجه الأرض أحد نعلمه يعبد الله بهذا الدين إلا هؤلاء الثلاثة؛^{٢٨٨}

يعقوب بن شيبه به سند خود از ابن مسعود روایت می کند که گفت: نخستین چیزی که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دانستم آن بود که با پسر عموهایم یا به همراه برخی از مردم به مکه آمدم تا متاعی خریداری کنیم ...

آنگاه حدیث عقیف را که در روایت عبدالله به عباس متذکر شدیم نقل کرده است.

روایت به نقل از عمرو بن حمق خزاعی

عمرو بن حمق خزاعی از دیگر صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و از دوستداران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. نصر بن مزاحم و برخی دیگر روایتی طولانی از وی نقل کرده اند که حجر بن عدی و عمرو بن حمق، از معاویه برائت جسته و بر اهل شام نفرین می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام این دو صحابه بزرگوار را احضار فرموده و به آنها توصیه هایی نمودند. در بخشی از روایت آمده است که عمرو بن حمق به امیر مؤمنان علیه السلام عرضه داشت:

إني والله يا أمير المؤمنين، ما أحببتك ولا بايعتك على قرابة بيني وبينك ولا إرادة مال تؤتيني، ولا التماس سلطان يرفع ذكري به، ولكن أحببتك لخصال خمس: أنك ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وأول من آمن به ...؛^{٢٨٩}

به خدا سوگند ای امیرمؤمنان، من بر اساس قرابتی که بین ماست با شما بیعت نکردم ... بلکه به خاطر آن پنج خصلتی است که در تو دیدم، تو را اجابت کردم: همانا که تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و نخستین کسی هستی که به آن حضرت ایمان آوردی ...

روایت به نقل از معاویه بن ابی سفیان

ابوبکر بخاری و دیگران، سخن معاویه در اعتراف به تقدم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه نقل کرده است:

٢٨٨. سير أعلام النبلاء: ١ / ٤٦٣؛ تاريخ مدينة دمشق: ٣٣ / ٦٧؛ كنز العمال: ١٣ / ٤٦٧؛ شرح نهج البلاغة: ١٣ / ٢٢٦.

٢٨٩. وقعة صفين: ١٠٣.

أَنْ رجلا جاء إلى معاوية رضي الله عنه فقال له: جئتك من عند أكذب الناس، أجبني الناس، وأبخل الناس؛ يعني علياً رضي الله عنه فأعطاه واكثر له، ثم خلا به، فقال له: ويحك! كيف قلت أكذب الناس، وهو أول صديق رسول الله، وأول من آمن بالله، وهو الصديق الأكبر، وكيف قلت: أجبني الناس؟ وقد علمت العرب أنه ليس فيها أشجع منه؟^{٢٩٠}

مردی نزد معاویه آمد و به او گفت: من از نزد دروغگوترین، ترسوترین و بخیل ترین مردم؛ یعنی علی آمده ام! معاویه به وی پاداش داد و سپس با او خلوت کرد و گفت: وای بر تو! چگونه علی رضی الله عنه را دروغگوترین مردم دانستی در حالی که او نخستین کسی است که رسول خدا را تصدیق کرد؟ و نخستن کسی است که به خدا ایمان آورد؟ او صدیق اکبر است و چگونه او را ترسوترین مردم خواندی در حالی که عرب می داند در میان آنها کسی از او شجاع تر نیست!؟

بررسی اعتبار روایات

تصریح به اعتبار برخی از روایات مورد بحث، ما را از بررسی سند تمامی روایات موجود بی نیاز می کند؛ به همین روی از مجموع روایات ناظر به تقدم ایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه، در نظری حداقلی دو روایت صحیح السند وجود دارد و آن روایت نخست ابن عباس و دیگری روایت سعد بن ابوقاص است که به تصریح عالمان بزرگ اهل سنت، از اعتبار سندی برخوردار است. به همین روی در ادامه، به روایات معارض با این دو روایت و روایات های همگون آن پرداخته و در ادامه، مسیر استدلال به روایات شریف را می پیماییم.

روایات معارض

پس از اثبات تقدم ایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه، به روایت های معارضی بر می خوریم که از جهت دلالتی با روایات تقدم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در تعارض است. از این رو به ناچار باید به اینگونه روایات معارض اشاره و به بررسی یکایک آن پرداخته و پس از بررسی و سنجش میزان اعتبار و جایگاه سندی آنها، به اثبات حقیقت قطعی تقدم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام برسیم. با بررسی و جستجوهای به عمل آمده، روایت های معارض از يك مفاد تجاوز نمی کند و آن هم در تقدم ایمان ابوبکر است و قریب به اتفاق اینگونه روایات معارض، در تقدم اسلام یا نمازگزاری نخستین او است که در ادامه به بررسی این گونه روایات می پردازیم.

روایت عایشه

ابن عساکر در روایتی از ابوبکر نقل می کند که وی خود را نخستین مؤمن به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله معرفی کرده است. ابن عساکر در *تاریخ مدینه دمشق* می نویسد:

أخبرنا أبو محمد عبدالرحمن بن أبي الحسن بن إبراهيم، أنبأ أبو الفرج الإسفرائيني، ثنا أبو الحسن محمد بن الحسين بن محمد، ثنا أبو الطاهر محمد بن أحمد بن عبدالله الذهلي، نا الحسن بن علي بن الوليد الفسوي، نا سعيد بن سليمان، عن إسحاق بن يحيى بن طلحة، نا عيسى بن طلحة، عن عائشة، قالت: قال أبو بكر: كنت أول من آمن؛^{۲۹۱}

ابومحمد عبدالرحمان بن ابی الحسن بن ابراهیم به سند خود از عایشه نقل می کند که گفت: ابوبکر گفته است: من نخستین کسی بودم که ایمان آوردم.

بررسی سند روایت

پس از بررسی سند این روایت مشاهده خواهیم کرد که در سلسله سند این روایت، افرادی ضعیف و مجهول وجود دارد که اعتبار روایت را زیر سؤال می برد که در ذیل به برخی از این راویان می پردازیم.

اسحاق بن یحیی

این راوی متروک الحدیث بوده و از سوی عالمان رجال اهل سنت تضعیف شده است. عقیلی تضعیفات احمد بن حنبل و یحیی بن معین درباره وی را نقل کرده، می نویسد:

إسحاق بن يحيى بن طلحة بن عبيدالله التيمي القرشي ... حدثنا عبدالله، قال: سمعت أبي يقول: إسحاق بن يحيى شيخ متروك الحديث. حدثنا محمد بن عيسى، قال: حدثنا عباس بن محمد، قال: سمعت يحيى بن معين يقول: إسحاق بن يحيى بن طلحة ضعيف، وفي موضع آخر: ليس بشيء، لا يكتب حديثه؛^{۲۹۲}

اسحاق بن یحیی بن طلحه به سند خود از عبدالله بن احمد نقل می کند که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: اسحاق بن یحیی متروک الحدیث است ... و یحیی بن معین نیز گفته است: اسحاق بن یحیی ضعیف است و در جای دیگر گفته است: وی ارزشی نداشته و روایاتش نوشته نمی شود.

۲۹۱. تاریخ مدینه دمشق: ۳۰ / ۳۶.

۲۹۲. الضعفاء الكبير (عقیلی): ۱ / ۱۰۳ - ۱۰۴.

نسائی نیز او را متروک الحدیث دانسته است. وی می نویسد:

إسحاق بن یحیی بن طلحة بن عبیدالله مدنی، متروک الحدیث؛^{۲۹۳}

اسحاق بن یحیی بن طلحه بن عبیدالله مدنی، متروک الحدیث است.

ابن حبان نیز وی را به گونه ای دیگر تضعیف کرده است. وی می نویسد:

إسحاق بن یحیی بن طلحة ... کنیته أبو محمد کان ردیء الحفظ، سیء الفهم، یخطيء

ولا یعلم، ویروی ولا یفهم؛^{۲۹۴}

اسحاق بن یحیی بن طلحه ... قوه حفظ بدی داشت، بد فهم بود، پیوسته مرتکب خطا می شد

و از خطای خود ناآگاه بود و پیوسته روایت می نمود و آن را نمی فهمید.

ابن حجر عسقلانی نیز در بسیاری از آثار خویش، وی را ضعیف دانسته است.^{۲۹۵}

بنابراین، با وجود این دو راوی متروک، سند این حدیث از اعتبار برخوردار نیست و در نتیجه

با ضعف این روایت، ادعای روایت مبنی بر نخستین ایمان آورنده بودن ابوبکر باطل می شود.

پیشگامی ایمان امیرالمؤمنین در کلام تابعان

روایت معاذه عدویه

معاذه بنت عبدالله عدویه از جمله زنان تابعی و از راویان صحیح بخاری و مسلم به شمار می رود

که در نزد علمای تراجم و رجال اهل سنت دارای منزلت والایی است و وی را ممدوح و ثقه^{۲۹۶}

دانسته اند. وی ماجرای را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در

بصره نقل می کند که ابن قتیبہ دینوری و دیگران آن را نقل کرده و چنین آورده اند:

حدثنا زیاد بن یحیی أبو الخطاب، قال: حدثنا نوح بن قیس، وحدثني أبو بكر مصعب بن

عبدالله بن مصعب الواسطي، قال: حدثنا يزيد بن هارون، قال: أنبأ نوح بن قیس

الحداني، قال: حدثنا سليمان بن عبدالله أبوفاطمة، قال: سمعت معاذاً العدوية، تقول:

۲۹۳. الضعفاء والمتروكين (نسائی): ۱۵۳.

۲۹۴. المجروحین: ۱ / ۱۳۳.

۲۹۵. رك: تقریب التهذیب: ۱ / ۸۶؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۲۲۲؛ لسان المیزان: ۷ / ۱۷۵.

۲۹۶. درباره وی آمده است: «معاذة بنت عبدالله العدوية أم الصهباء البصرية ثقة من الثالثة»؛ تقریب التهذیب: ۲ / ۶۵۹؛ تهذیب

التهذیب: ۱۲ / ۴۰۱؛ سير أعلام النبلاء: ۴ / ۵۰۸.

سمعت علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] يخطب على منبر البصرة، وهو يقول: «أنا الصديق الأكبر، آمنت قبل أن يؤمن أبوبكر، وأسلمت قبل أن يسلم»؛^{٢٩٧}

ابوالخطاب به سند خود از معاذه دختر عبدالله عدويه نقل می کند که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر بصره می فرمود: «[ای مردم،] منم صدیق اکبر. همانا که من پیش از ابوبکر ایمان آوردم و قبل از او مسلمان شدم».

روایت عبدالله بن هاشم بن عتبه مرقال

هاشم بن عتبه از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام و در جنگ صفین پرچمدار سپاه آن حضرت بوده است. هنگامی که به شهادت رسید، پسرش عبدالله پرچم را به دست گرفته و پس از حمد و ثنای الهی از پدرش تمجید نموده و گفت: پدرم در اطاعت پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. پسر عموی پیامبر، نخستین فردی است که به آن حضرت ایمان آورده و فقیه ترین مردم در دین خداست.^{٢٩٨}

روایت ابن شهاب زهري

ابن اسحاق نیز سخن ابن شهاب زهري را نقل کرده و می نویسد:

وقال ابن إسحاق: أول من آمن بالله وبرسوله محمد صلي الله عليه وسلم من الرجال علي بن أبي طالب، وهو قول ابن شهاب إلا أنه قال: من الرجال بعد خديجة وهو قول الجميع في خديجة؛^{٢٩٩}

ابن اسحاق گفته است: نخستین کسی که به خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورد، از میان مردان علی بن ابی طالب است و این قول ابن شهاب است، با این تفاوت که وی معتقد است پس از خدیجه، علی از میان مردان نخستین مسلمان است و قول همه درباره خدیجه همین است.

روایت امام محمد باقر علیه السلام

٢٩٧. المعارف: ١٦٩؛ الكامل (ابن عدی): ٣ / ٣٧٤؛ الأحاد والمثاني: ١ / ١٥١؛ الكنى والأسماء: ٢ / ٩٠٥؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ٣٧؛ ذخائر العقبی: ٥٨؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٣٣؛ شرح نهج البلاغة: ١٣ / ٢٠٠ و ٢٨٨؛ كنز العمال: ١٣ / ١٦٤؛ أخبار المكيين: ١٧٨؛ الرياض النضرة: ٣ / ١٠٦؛ تهذيب الكمال: ١٢ / ١٨.

٢٩٨. رك: وقعة صفين: ٣٥٦.

٢٩٩. الاستيعاب: ٣ / ١٠٩٠.

از امام باقر علیه السلام که به عقیده اهل سنت در زمره تابعان به شمار آیند، روایت شده است که ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نخستین مرد ایمان آورنده دانسته اند. این روایت را ابوهلال عسکری این چنین نقل کرده است:

أخبرني أبوأحمد، قال: أخبر محمد بن أبي عمر النهدي، قال: حدثني أبو عبد الله بن زياد بن سمعان المدائني، عن محمد بن علي بن الحسين قال: «علي أول ذكر آمن وهو ابن إحدى عشرة سنة وهاجر إلى المدينة وهو ابن أربع وعشرين سنة»؛^{۳۰۰}

ابواحمد به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «علی علیه السلام نخستین مردی است که ایمان آورد، در حالی که یازده ساله بود و در حالی که ۲۴ سال از عمرش می گذشت، مدینه هجرت نمود».

ابن ابی الحدید این روایت را به سندی دیگر، این چنین نقل کرده است:

عن محمد بن عمر، عن عبد الله بن سمعان، عن جعفر بن محمد عليه السلام، عن أبيه محمد بن علي عليه السلام: «أنَّ علياً حين أسلم، كان ابن إحدى عشرة سنة». وروى عبد الله بن زياد المدني، عن محمد بن علي الباقر عليه السلام، قال: «أول من آمن بالله علي بن أبي طالب»؛^{۳۰۱}

محمد بن عمر به سند خود از امام صادق علیه السلام و ایشان نیز از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «همانا امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی اسلام آورد که سن ایشان یازده سال بود». و نیز عبدالله بن زیاد مدنی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «نخستین کسی که به خدا ایمان آورد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود».

روایت عبدالله بن خباب

ابن قتیبہ دینوری در ماجرای صفین که گروهی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شدند، ماجرای عبدالله بن خباب را که به همراه عیالش توسط خوارج کشته شد را نقل می کند. مخفی نماند که همین ماجرای قتل عبدالله موجب شد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی خوارج حرکت نماید. وی در *امامه و سیاست* می نویسد:

۳۰۰. الأوائل: ۱۳۴.

۳۰۱. شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۳۵.

وإنَّ الخارجة التي خرجت علي علي بينما هم يسيرون، فإذا هم برجل يسوق امرأته علي حمار له، فعبروا إليه الفرات، فقالوا له: من أنت؟ قال: أنا رجل مؤمن، قالوا: فما تقول في علي بن أبي طالب؟ قال: أقول: إنَّه أميرالمؤمنين، وأوَّل المسلمين إيماناً بالله ورسوله. قالوا: فما اسمك؟ قال: أنا عبدالله بن خباب بن الأرت، صاحب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^{٣٠٢}

کسانی که از علی علیه السلام سرپیچی کرده و بر او خروج کردند، در مسیری که به سوی لشکرگاه علی می رفتند به مردی رسیدند که افسار الاغی در دست، همسر سواره اش را راه می برد. آنان از فرات عبور کرده و به سوی وی آمدند و از نام و نشانش جويا شدند. او پاسخ داد: من مردی مؤمن هستم! باز سؤال کردند: درباره علی ابن ابی طالب چه می گویی؟ پاسخ داد: همانا که وی امیر مؤمنان است و نخستین مسلمانی است که به خدا و رسولش ایمان آورد. آن گاه که نامش را پرسیدند، پاسخ داد: منم عبدالله بن خباب بن ارت که پدرم صحابی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود.

نخستين نمازگزار

امیرالمؤمنین نخستین نمازگزار

پس از نقل و بررسی روایاتی که امیرمؤمنان علیه السلام را به عنوان نخستین مسلمان و ایمان آورنده به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معرفی می نمود، در این بخش به روایاتی که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی است که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نماز خوانده می پردازیم. این اعترافات از سوی صحابه ای همچون زید بن ارقم، انس بن مالک، عبدالله بن عباس، ابورافع، خباب بن ارت، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان و ابویوب انصاری نقل شده است که به عبارات برخی از صحابه می پردازیم.

روایت به نقل از زید بن ارقم

زید بن ارقم در زمره صحابه ای است که به «اول من صلی» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کرده است. احمد بن حنبل در *مسند* در همین باره چنین آورده است:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا يزيد بن هارون، انا شعبة، عن عمرو بن مرة، قال: سمعت
أباحمزة يحدث عن زيد بن أرقم، قال: أول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلّم علي
رضي الله عنه؛^{۳۰۳}

احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ارقم روایت می کند که گفت: نخستین فردی که با رسول
خدا صلی الله علیه وآله نماز گزارد، علی رضی الله عنه است.

هیثمی در *مجمع الزوائد* پس از نقل روایت می نویسد:

رواه أحمد والطبرانی في الأوسط ورجال أحمد رجال الصحيح؛^{۳۰۴}

این روایت را احمد [در مسند] و طبرانی در *معجم الاوسط* ذکر کرده اند و تمامی رجال سند
روایت احمد رجال صحیح بخاری اند.

۳۰۳. *مسند أحمد*: ۴ / ۳۷۰؛ *السنن الكبرى* (بيهقي): ۶ / ۲۰۶؛ *المعجم الأوسط*: ۲ / ۲۹۰.

۳۰۴. *مجمع الزوائد*: ۹ / ۱۰۳.

ابن عبدالبر در کتاب *استیعاب*، روایت دیگری به همین مضمون نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثنا عبدالوارث، حدثنا قاسم، حدثنا أحمد بن زهير، حدثنا علي بن الجعد، حدثنا شعبة، قال: أخبرني عمرو بن مرة، قال: سمعت أبا حمزة الأنصاري، قال: سمعت زيد بن أرقم، يقول: أول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۳۰۵} عبدالوارث به سند خود از ابوحمزه انصاری نقل می کند که گفت: از زید بن ارقم شنیدم که می گفت: نخستین فردی که با رسول خدا صلى الله عليه وآله نماز گزارد، علی رضی الله عنه است.

روایت به نقل از انس بن مالک

از دیگر صحابه معترف به این حقیقت انس بن مالک است. وی که روی خوشی با امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته است، با این وجود به این حقیقت اعتراف کرده و گویا آنچنان این موضوع امری مسلم بوده که شخصی همچون وی را وادار به اعتراف در این باره کرده است. ترمذی در *سنن* خود، به نقل سخن انس بن مالک مبادرت کرده است. وی می نویسد:

حدثنا إسماعيل بن موسى، حدثنا علي بن عباس، عن مسلم الملائي، عن أنس بن مالك، قال: بعث النبي صلى الله عليه وسلم يوم الإثنين وصلى علي يوم الثلاثاء؛^{۳۰۶} اسماعیل بن موسی به سند خود از انس بن مالک نقل می کند که گفت: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در روز دوشنبه به پیامبری برانگیخته شد و علی علیه السلام در روز سه شنبه نماز گزارد.

روایت به نقل از عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس نیز در زمره صحابه ای است که جایگاه رفیعی در دستگاه مکتب خلفاء داشته و به «اول من صلی» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در مواضع مختلف تصریح کرده است. حاکم و ابن عبدالبر در باره تقدم نمازگزارى حضرت، به نقل از ابن عباس چنین آورده اند:

۳۰۵. *الاستیعاب*: ۳ / ۱۰۹۵.

۳۰۶. *سنن الترمذی*: ۵ / ۳۰۴. همچنین ر.ک: *الاستیعاب*: ۳ / ۱۰۹۵.

حدثني أبو عمرو محمد بن عبدالواحد الزاهد، صاحب ثعلب إملاء ببغداد، ثنا محمد بن

عثمان بن أبي شيبة، ثنا زكريا بن يحيى المصري، حدثني

المفضل بن فضالة، حدثني سماك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنهما، قال:

لعلي أربع خصال ليست لأحد: هو أوّل عربي وأعجمي صلّى مع رسول الله

صلّى الله عليه وسلّم؛^{٣٠٧}

ابو عمرو محمد بن عبدالواحد به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: برای علی

علیه السلام چهار ویژگی است که در هیچ کس جز او یافت نمی شود. او از میان عرب و عجم

نخستین فردی است که با پیامبر اکرم صلّى الله عليه وآله نماز گزارد.

از مجاهد نیز نقل شده است که عبدالله بن عباس می گفت:

أوّل من ركع مع النبيّ صلّى الله عليه وسلّم عليّ بن أبي طالب، فنزلت فيه هذه الآية: (وَأَقِيمُوا

الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ)؛^{٣٠٨}

ابن عباس گوید: نخستین کسی که با پیامبر صلّى الله عليه وآله رکوع به جای آورد، علی بن

ابی طالب علیه السلام بود که پس از آن آیه (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ

الرَّائِعِينَ) نازل شد.

همچنین از ابن عباس نقل شده است که وی در جنگ صفین، پس از امیرالمؤمنین علیه السلام

خطبه ای ایراد نمود و به همین موضوع اشاره کرد و گفت:

أَنْ ابْنَ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ قَدْ وَجَدَ مِنْ طَعَامِ أَهْلِ الشَّامِ أَعْوَانًا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ابْنِ عَمِّ

رَسُولِ اللَّهِ وَصَهْرِهِ وَأَوَّلِ ذِكْرِ صَلَّيْ مَعَهُ؛^{٣٠٩}

همانا فرزند جگر خوار، از میان مردم شام گروهی از اراذل و اوباش را برای مخالفت با علی بن

ابی طالب علیه السلام، پسر عم و داماد پیامبر خدا صلّى الله عليه وآله و نخستین مردی که با او نماز

خواند، با خود همدست کرده است.

روایت به نقل از ابورافع

٣٠٧. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١١١؛ الإستیعاب: ٣ / ١٠٩٠.

٣٠٨. تذکرة خواص الأمة: ٢٣.

٣٠٩. وقعة صفین: ٣١٨؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ٥ / ٢٥١.

برخی از عالمان اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری به نقل روایت ابورافع در این باره پرداخته اند. حاکم نیشابوری با سند صحیح، چنین نقل کرده است:

أخبرني أبوسعيد أحمد بن محمد بن عمرو الأحمسي، ثنا الحسين بن حميد بن الربيع، ثنا مخول بن إبراهيم النهدي، ثنا عبدالرحمن بن الأسود، عن محمد بن عبيدالله بن أبي رافع، عن أبيه، عن جدّه أبي رافع رضي الله عنه أنّ رسول الله صَلَّى يوم الإثنين وصلت معه خديجة رضي الله عنها وأنه عرض على علي يوم الثلاثاء الصلاة، فأسلم؛^{٣١٠}

ابوسعيد احمد بن محمد بن عمرو اخمسي به سند خود از ابورافع نقل می کند که گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله روز دوشنبه نماز خواند و همراه ایشان، خدیجه نماز خواند و رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در روز سه شنبه نماز را بر علی علیه السلام عرضه کرد، ایشان اسلام آورد.

حاکم پس از نقل روایت می نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛^{٣١١}

این حدیثی صحیح السند است که [بخاری و مسلم] آن را نیاورده اند.

طبرانی نیز طی نقل روایت دیگری از ابورافع، این گونه آورده است:

حدثنا الحسين بن إسحاق التستري، ثنا يحيى الحماني، ثنا علي بن هاشم، عن محمد بن عبيدالله بن أبي رافع، عن أبيه، عن جدّه، قال: صَلَّى النبي صَلَّى الله عليه وسلم غداة الإثنين، وصلت خديجة رضي الله عنها يوم الإثنين من آخر النهار، وصلى علي يوم الثلاثاء، فمكث علي يصلي مستخفياً سبع سنين وأشهرًا قبل أن يصلي أحد؛^{٣١٢}

حسین بن اسحاق شوستری به نقل از ابورافع می گوید که گفت: رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله در صبحگاه روز دوشنبه نماز گزارد و خدیجه سلام الله عليها در آخر روز دوشنبه نماز خواند و علی علیه السلام نیز روز سه شنبه نماز به جای آورد؛ پس از آن، علی تا مدت هفت سال و چند ماه مخفیانه پیش از آن که کس دیگری نماز گزارد، به نماز می ایستاد.

٣١٠. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٨٣.

٣١١. همان.

٣١٢. المعجم الكبير: ١ / ٣٢٠؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٠٣.

لازم به ذکر است که همین روایت و به همین مضمون، البته با طرق مختلف و از سوی بسیاری از محدثان و مورخان اهل سنت نقل شده است که محققان می توانند به منابع آن مراجعه کنند.^{۳۱۳}

روایت به نقل از خباب بن ارت

از خباب بن ارت نیز چنین نقل شده است:

أحمد بن سعيد الأسدي، عن إسحاق بن بشر القرشي، عن الأوزاعي، عن حمزة بن حبيب، عن شداد بن أوس، قال: سألت خباب بن الأرت عن إسلام علي، فقال: أسلم وهو ابن خمس عشرة سنة، ولقد رأيته يصلي قبل الناس مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو يومئذ بالغ مستحکم البلوغ؛^{۳۱۴}

احمد بن سعيد اسدی به سند خود از خباب بن ارت نقل می کند که گفت: علی علیه السلام در حالی که پانزده ساله بود اسلام آورد. همانا علی را دیدم که پیش از دیگر مردم با پیامبر نماز می گزارد. او در آن روز به طور کامل بالغ شده بود.

روایت به نقل از جابر بن عبدالله انصاری

این روایت را بسیاری از عالمان و تاریخ نگاران اهل سنت نقل کرده اند. طبری، ابن اثیر و دیگران به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می نویسند:

حدثنا زكريا بن يحيى الضرير، قال: حدثنا عبدالحميد بن بحر، قال: أخبرنا شريك عن عبدالله بن محمد بن عقيل، عن جابر، قال: بعث النبي يوم الإثنين وصلى علي يوم الثلاثاء؛^{۳۱۵}

زکریا بن یحیی ضریر به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: پیامبر روز دوشنبه مبعوث گردید و علی روز سه شنبه نماز گزارد.

روایت به نقل از حدیفة بن یمان

۳۱۳. برای نمونه رک: تاریخ مدینة دمشق: ۲۸/۴۲؛ عیون الأثر: ۱۲۴/۱؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۱۱۹/۴.

۳۱۴. شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۳۴؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۰۹۵.

۳۱۵. تاریخ الطبری: ۲ / ۵۵؛ الکامل فی التاریخ: ۲ / ۵۷؛ شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۲۹؛ البدایة والنهاية: ۳ / ۳۶.

حذیفه بن یمان در زمره صحابه جلیل القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و از مدافعان امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن ابی الحدید به سند خود و به نقل از وی می نویسد:

أبوقتادة الحرّاني، عن أبي حازم الأعرج، عن حذيفة بن اليمان، قال: كنا نعبد الحجارة ونشرب الخمر وعلي من أبناء أربع عشرة سنة، قائم يصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلا ونهاراً، وقریش يومئذ تسافه رسول الله صلى الله عليه وسلم، ما يذبّ عنه إلا علي عليه السلام؛^{۳۱۶}
ابو قتاده حرّانی به سند خود از حذیفه بن یمان نقل می کند که گفت: روزی که ما سنگ را پرستش می کردیم و شراب می نوشیدیم، علی چهارده ساله فرزندی بود که ایستاده شب و روز با پیامبر نماز می گزارد. در آن روزها قریش به پیامبر نسبت بی خردی و نادانی می داد و هیچ کس جز علی علیه السلام از او دفاع نمی کرد.

روایت به نقل از ابویوب انصاری

محب الدین طبری روایت ابویوب انصاری را به سند خود آورده است. وی می نویسد:
أخبرنا أبوالقاسم هبة الله بن عبدالله الواسطي، أنا أبو بكر الخطيب، أنا أبو الفرج عبدالوهاب بن الحسين بن عمر بن برهان البغدادي بصور، نا محمد بن المظفر، نا أبو جعفر محمد بن الحسين بن حفص الخثعمي بالكوفة، نا عباد بن يعقوب، نا علي بن هاشم، عن ابن أبي رافع، عن عبدالله بن عبدالرحمن الحرمي، عن أبيه، عن أبي أيوب، قال:
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لقد صلت الملائكة عليّ وعلى علي سبع سنين؛ لأننا كنا نصليّ ليس معنا أحد يصليّ غيرنا»؛^{۳۱۷}

ابوالقاسم هبة الله بن عبدالله الواسطی به سند خود از ابویوب انصاری نقل می کند که گفت:
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «همانا فرشتگان الهی بر من و علی هفت سال درود می فرستادند؛ چرا که ما [در آن مدت] نماز می گزاردیم و کسی غیر از ما نمازگزار نبود».

بررسی سندی روایات

۳۱۶. شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۳۴.

۳۱۷. ذخائر العقبی: ۶۴؛ همچنين رك: أسد الغابة: ۴ / ۱۸؛ سمط النجوم العوالي: ۳ / ۳۱؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۳۹. طرح التثريب: ۱ /

در این بخش نیز به جهت پرهیز از اطاله سخن، از تخریح اسناد همه روایات مذکور از صحابه صرف نظر کرده و به تصحیحات سندی علمای رجال اهل سنت در اعتراف به صحت اسناد بسنده نموده ایم. از مجموع روایاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را نخستین نمازگزار معرفی می کنند، حداقل دو روایت صحیح السند وجود دارد که خود از بررسی سایر روایات این باب بی نیاز می کند و آن روایت نخست زید بن ارقم و دیگری روایت ابورافع است.

روایات معارض

این بخش به مانند گذشته، در صدد بررسی روایاتی است که در مقام معارضه با روایات «اول من صلی» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است که در این روایات معارض، ابوبکر به عنوان نخستین نمازگزار معرفی شده است! بررسی و نقد روایات معارض در راستای تحکیم روایاتی قرار می گیرد که بازگوکننده پیشگامی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز گذاردن بر دیگران است.

روایت ابن عباس

از جمله احادیثی که در آن ابوبکر به عنوان نخستین نمازگزار یاد شده، روایت منقول از ابن عباس است که آن را مستند به شعری از حسان بن ثابت نموده است. این روایت در برخی کتب اهل سنت نقل شده که پس از نقل آن، به بررسی یکایک آنها می پردازیم. مضمون حدیث این گونه است که شعبی می گوید: وقتی از ابن عباس درباره نخستین مسلمان پرسش نمودم، وی با قرائت شعری از حسان بن ثابت، ابوبکر را نخستین نمازگذار معرفی نمود. در فضائل الصحابه آمده است:

حدثنا عبدالله، قال: حدثني أبوعمير، قتنا الهيثم بن عدي أبو عبد الرحمن، عن مجالد، عن الشعبي، قال: قال ابن عباس: أول من صلى ابوبكر، ثم مثل بأبيات حسان بن ثابت:

إذا تذكرت شجواً من أخي ثقة *** فاذكر أخاك أبابكرهما فعلاً^{٣١٨}

عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از شعبی آورده است: ابن عباس گفت: نخستین نمازگذار ابوبکر است. آنگاه ابن عباس متمثل به شعر حسان بن ثابت شد و گفت: هرگاه خواستی از روی محبت از برادران و دوستان یاد کنی، پس برادرت ابوبکر را با کارهایی که کرده، به یاد آور.

بررسی سند روایت

در سند روایت، راویانی ضعیف و متروک الحدیث وجود دارد که روایت را از اعتبار ساقط نموده است؛ از این رو روایت غیر معتبر و قابل احتجاج نخواهد بود. به همین روی توانایی معارضه با روایات «اول من صلی» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را نخواهد داشت. در سند روایت دو راوی به نام «هیثم بن عدی» و «مجالد» آمده است که به بررسی این دو راوی می پردازیم.

هیثم بن عدی بن عبدالرحمان

این راوی در زمره راویانی است که از سوی عالمان رجالی اهل سنت جرح و تضعیف شده است، به طوری که تمامی رجالیان اهل سنت بر کذاب بودن وی اتفاق نظر دارند که در ادامه به انظار آنان اشاره می کنیم:

ابن ابی حاتم درباره او می نویسد:

سئل یحیی بن معین عن الهیثم بن عدی، فقال: کوفي لیس بثقة، کذاب، سألت أبي عنه، فقال: متروک الحدیث؛^{۳۱۹}

از یحیی بن معین درباره هیثم بن عدی سؤال شد. وی گفت: هیثم، اهل کوفه، غیر قابل اعتماد و بسیار دروغ گو است. از پدرم نیز درباره او پرسیدم، پاسخ داد: وی متروک الحدیث^{۳۲۰} است.

ابن حجر نیز در *لسان المیزان*، به بررسی شخصیت وی از دیدگاه عالمان اهل سنت پرداخته، می نویسد:

قال البخاري: لیس بثقة، کان یکذب ... عن یحیی: لیس بثقة کان یکذب، قال ابوداود: کذاب، وقال النسائي وغيره: متروک الحدیث ... قال المدینی: لا أرضاه فی شيء ... وقال النسائي: الهیثم منکر الحدیث ... قال أبوزرعة: لیس بشيء. وقال العجلي: کذاب ... وقال

۳۱۹. الجرح والتعديل: ۹ / ۸۵.

۳۲۰. طبق مبنای رجالی در میان اهل سنت، زمانی که تمامی دانشمندان رجالی بر ترک احادیث يك راوی اتفاق نظر داشته باشند، وی

متروک الحدیث خوانده می شود. ر.ک: مقدمة ابن الصلاح: ۹۵؛ الکفایة فی علم الروایة: ۳۹.

الساجي: كان يكذب، وقال أحمد: كان صاحب أخبار وتديس، وقال الحاكم والنقاش: حدّث عن الثقات بأحاديث منكرة ... وقال محمود بن غيلان: أسقطه أحمد ويحيى بن معين وأبو خيثمة؛^{٣٢١}

بخاری گوید: قابل اعتماد نیست و همواره دروغ می گفت ... یحیی بن معین گوید: قابل اعتماد نیست و همیشه دروغ می گفت. ابوداود گوید: بسیار دروغ گو است ... نسائی و دیگران می گویند: حدیث او متروک است ... مدینی گوید: من [به نقل] چیزی از او راضی نیستم ... نسائی می گوید: هیثم منکر الحدیث است ... ابوزرعه نیز می گوید: او ارزش و اهمیتی ندارد ... عجلی گوید: او بسیار دروغ گو است ... ساجی گوید: وی دروغ می گوید. احمد بن حنبل گوید: او اخباری دارد و تديس می کند. حاکم و نقاش می گویند: احادیث منکر و غیر قابل پذیرش را از افراد ثقه نقل می کند ... محمود بن غیلان گوید: احمد، یحیی بن معین و ابوخیثمه او را از اعتبار انداخته اند.

ابن حبان نیز درباره وی می نویسد:

أنه روى عن الثقات أشياء كأنها موضوعة يسبق إلى القلب أنه كان يدلسها، فالتزق تلك المعضلات به ووجب مجانبة حديثه؛^{٣٢٢}

همانا که وی از افراد ثقه روایاتی نقل می کند که گویی همگی موضوع و جعلی هستند. وی سابقه تقلب در روایت دارد. وی در روایات تديس می کند. به هر حال چنین مشکلاتی به احادیث وی پیوند خورده است و دوری کردن از احادیث وی واجب است.

خطیب بغدادی، نسائی و ذهبی نیز با همان تعبیر وی را توصیف کرده اند.^{٣٢٣}

مجالد بن سعید بن عمیر همدانی

این راوی توسط نسائی تضعیف شده است. نسائی درباره وی می نویسد:

مجالد بن سعید کوفی ضعیف؛^{٣٢٤}

مجالد بن سعید کوفی و ضعیف است.

٣٢١. لسان المیزان: ٦ / ٢٠٩. همچنین ر.ك: الكامل في ضعفاء الرجال: ٧ / ١٠٤؛ ضعفاء العقيلي: ٤ / ٢٥٢.

٣٢٢. المجروحين: ٣ / ٩٣.

٣٢٣. ر.ك: تاريخ بغداد: ١٤ / ٥٢؛ الضعفاء والمتروكين: ٢٤٤؛ ميزان الاعتدال: ٤ / ٣٢٤.

٣٢٤. الضعفاء والمتروكين: ١ / ٢٣٦.

ابن حبان در کتاب مجروحین خویش، وی را چنین توصیف کرده است:

مجالد بن سعید بن عمیر الهمدانی من أهل الكوفة ... وكان رديء الحفظ يقلب الأسانيد ويرفع المراسيل لا يجوز الإحتجاج به ... ابن أبي شيبة قال: سألت يحيى بن معين، وسئل عن مجالد بن سعید، فقال: كان ضعيفاً؛^{۳۲۵}

مجالد بن سعید از اهل کوفه ... و حافظه بدی داشته و تقلب در اسناد روایات می کرده است. وی روایات مرسل را به پیامبر نسبت می داد. احتجاج به روایات وی جایز نیست ... ابن ابی شیبه گوید: از یحیی بن معین درباره مجالد بن سعید پرسیدم. وی پاسخ داد: ضعیف است.

ابواحمد جرجانی درباره وی می نویسد:

عن يحيى قال: مجالد بن سعید بن عمیر ذی مران، ضعیف. وفي موضع آخر: مجالد وحجاج لا يحتج بحديثهما. سمعت ابن حماد يقول: قال السعدي: مجالد بن سعید يضعف؛^{۳۲۶}

یحیی بن معین گفته است: مجالد بن سعید بن عمیر، ذی مران ضعیف است. و در جایی دیگر گفته است: به احادیث مجالد و حجاج احتجاج نمی شود. شنیدم از ابن حماد که از قول سعدی می گفت: مجالد تضعیف شده است.

حافظ مزنی نیز چنین نوشته است:

قال أبو بكر بن أبي خيثمة عن يحيى بن معين: ضعيف، واهى الحديث ... وقال عبدالرحمن بن أبي حاتم: سئل أبي عن مجالد بن سعید: يحتج بحديثه؟ قال: لا؛^{۳۲۷}

ابن ابی خیثمه از یحیی بن معین نقل کرده که مجالد ضعیف بوده و احادیث وی واهی و ضعیف است ... عبدالرحمان بن ابی حاتم می گوید: از پدرم درباره مجالد سؤال کردم که آیا به احادیث وی احتجاج می شود؟ پاسخ داد: نه.

ابن جوزی نیز درباره وی می گوید:

۳۲۵. المجروحین: ۳ / ۱۰.

۳۲۶. الكامل في ضعفاء الرجال: ۶ / ۴۲۰.

۳۲۷. تهذيب الكمال: ۲۷ / ۲۲۳.

مجالد بن سعید بن عمیر بن ذی مران الهمذانی ... قال أحمد: ليس بشيء، وقال يحيى والنسائي والدارقطني: ضعيف، وقال يحيى مرة: لا يحتج بحديثه ... وقال ابن حبان: يقلب الأسانيد ويرفع المراسيل. لا يجوز الإحتجاج به؛^{۳۲۸}

مجالد بن سعید بن عمیر بن ذی مران همذانی ... احمد بن حنبل گفته است: روایات وی ارزشی ندارد. یحیی بن معین، نسائی و دارقطنی گفته اند: وی ضعیف است. در جایی دیگر یحیی بن معین گفته است: به روایات وی استدلال و احتجاج نمی شود. ابن حبان گفته است: مجالد در اسناد روایات تقلب می کرد و روایات مرسل را به پیامبر نسبت می داد و احتجاج به روایاتش جایز نیست.

بخاری در کتب مختلف خویش درباره وی می نویسد:

مجالد بن سعید بن عمیر الکوفی، کان یحیی القطان یضعفه، وکان ابن مهدی لا یروی عنه؛^{۳۲۹}

مجالد بن سعید به عمیر کوفی. یحیی [بن سعید] قطان وی را تضعیف کرده و ابن مهدی نیز از او روایت نمی کرد.

ابوحاتم رازی و ابن حجر عسقلانی نیز وی را این چنین توصیف کرده اند:

عبدالرحمن قال: قرئ علی العباس بن محمد الدوري، عن يحيى بن معين أنه قال: مجالد لا يحتج بحديثه. نا عبدالرحمن، انا ابوبكر بن أبي خيثمة فيما كتب إليّ، قال: سمعت يحيى بن معين، يقول: مجالد ضعيف واهي الحديث، قال ابوبكر: قلت ليحيى بن معين: كان يحيى بن سعيد القطان يقول: لو أردت أن يرفع لي مجالد حديثه كله رفعه، قال: نعم، قلت: ولم يرفع حديثه؟ قال: لضعفه؛^{۳۳۰}

عبدالرحمان گفت: عباس بن محمد دوری از یحیی بن معین برای من نقل کرد که می گفت: به احادیث مجالد احتجاج نمی شود. عبدالرحمان گفته است: در نوشته ای که توسط ابن ابی خيثمة

۳۲۸. الضعفاء والمتروكين: ۳ / ۳۵.

۳۲۹. الضعفاء الصغير: ۱۱۶؛ التاريخ الصغير: ۲ / ۷۴؛ التاريخ الكبير: ۸ / ۹.

۳۳۰. الجرح والتعديل: ۸ / ۳۶۱؛ تهذيب التهذيب: ۱۰ / ۳۷.

برایم نگاشته شده، آمده است که از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: مجالد ضعیف و احادیث وی واهی و بی ارزش است. همچنین نوشته بود: از یحیی بن معین درباره کلام یحیی بن سعید قطان پرسیدم که درباره مجالد گفته است: اگر می خواستم که مجالد برای همه احادیث خود سند بسازد و آنها را به پیامبر نسبت دهد، همانا که برایم انجام می داد! یحیی پاسخ داد: آری [همین گونه گفته است]. سپس پرسیدم: به چه علت اسناد احادیث وی به پیامبر ثابت نیست؟ پاسخ داد: به خاطر ضعف وی.

بنابر تضعیفات ذکر شده، ضعف روایت بر هر فرد منصفی آشکار می گردد.

علاوه بر بررسی های سندی پیشین، عبدالرحمان رازی درباره این حدیث نوشته است که از پدرم درباره این روایت و شعر حسان سؤال کردم که آن را منکر دانست. عبارت وی این چنین است:

سألت أبي، عن حديث رواه أبوزهير عبدالرحمن بن مغراء، عن مجالد، عن الشعبي قال: سألت ابن عباس، أو سئل ابن عباس: من أول الناس كان إسلاماً؟ قال ابوبكر. اما سمعت ما قال حسان: «إذا تذكرت شجواً من أخي ثقة...»؟ قال أبي: هذا حديث منكر؛^{۳۳۱} از پدرم درباره حدیثی که عبدالرحمان بن مغراء، از مجالد، از شعبی، از ابن عباس نقل کرده است که از ابن عباس پرسیدم: نخستین کسی که اسلام آورد کیست؟ ابن عباس گفت: ابوبکر. آیا این شعر حسان را شنیده ای: «إذا تذكرت شجواً من أخي ثقة...»؟ پدرم در پاسخ گفت: این حدیث منکر است.

روایت به نقل از زید بن ارقم

طبرانی روایتی از زید بن ارقم نقل کرده است که ابوبکر را نخستین مسلمان بیان داشته است؛ اما این روایت توسط هیثمی تضعیف شده است. متن روایت و تضعیف هیثمی چنین است:

حدثنا أحمد بن الحسين أبو جعفر الأنصاري الأصبهاني، قال: نا غالب بن عبدالله بن غالب السعدي، عن سفیان بن عيينة، عن مسعر، عن عمرو بن مرة، عن أبي حمزة رجل من الأنصار، عن زید بن ارقم، قال: أول من صلى مع النبي ابوبكر.^{۳۳۲}

هیثمی در ذیل این روایت چنین می نویسد:

وعن زيد بن أرقم قال: أول من صَلَّى مع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبكر، رواه الطبراني في

الأوسط، وفيه غالب بن عبدالله بن غالب السعدي ولم أعرفه؛^{۳۳۳}

از زيد بن ارقم روایت شده که می گفت: نخستین کسی که با پیامبر نماز گزارد ابوبکر بود. این

حدیث را طبرانی در *معجم اوسط* روایت کرده و در سند آن غالب بن عبدالله بن غالب وجود

دارد که من او را نمی شناسم.

بدین ترتیب وجود این راوی مجهول و ناشناخته در سند حدیث ایجاد خدشه نموده و اعتبار

آن را همچون احادیث سابق ساقط می نماید.

«اول من صَلَّى» بودن امیرالمؤمنین در کلام تابعان

آنچه تاکنون گذشت، کلمات صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَمْرِهِ بِمَوْضِعِ الْإِسْلَامِ حضرت

امیر مؤمنان علیه السلام در نمازگزارى بود و در این فصل سخنان تابعان در این باره را نقل و بررسی

می کنیم.

روایت حبه عرنی

احمد بن حنبل در *مسند* خویش آورده است:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا أبو سعيد مولى بنى هاشم، ثنا يحيى بن سلمة؛ يعنى ابن كهيل، قال: سمعت أبي يحدث، عن حبة العُرنيّ، قال: رأيت علياً رضي الله عنه، ضحك على المنبر لم أره ضحكاً أكثر منه، حتى بدت نواجذه، ثم قال: ذكرت قول أبي طالب، ظهر علينا ابوطالب، وأنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، ونحن نصلى ببطن نخلة، فقال: ماذا تصنعان يا ابن أخي؟ فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الإسلام، فقال: ما بالذي تصنعان بأس، أو بالذي تقولان بأس، ولكن والله لا تعلوني أستبي أبدأ، وضحك تعجباً لقول أبيه، ثم قال: اللهم، لا أعترف أنّ عبداً لك من هذه الأمة عبدك قبلي غير نبيك - ثلاث مرّات - لقد صلّيت قبل أن يصلي الناس سبعاً؛^{٣٣٤}

احمد بن حنبل به سند خود از حبه عرنی نقل می کند که گفت: علی علیه السلام را دیدم که بر فراز منبر می خندد که تا آن روز این چنین خنده ای از ایشان ندیده بودم، به طوری که دندان های آخرین ایشان نیز دیده می شد. آن گاه فرمود: در این هنگام به یاد پدرم ابوطالب [علیه السلام] افتادم، زمانی که در زیر درخت خرما همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نماز می گزاردم. در این هنگام ابوطالب ظاهر شد و عرضه داشت: ای برادرزاده، چه می کنی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را به پذیرش اسلام دعوت نمود. ابوطالب پاسخ داد: در آنچه می کنید و یا در آنچه می گوئید ایرادی نیست ... سپس امیرالمؤمنین [علیه السلام] سه بار فرمود: پروردگارا، کسی را در این امت غیر رسول اکرم صلی الله علیه وآله سراغ ندارم که پیش از من تو را پرستیده باشد. همانا هفت سال پیش از دیگران به عبادت خدا پرداختم.

هیثمی پس از نقل این روایت به حسن بودن آن تصریح کرده، می نویسد:

رواه أحمد وأبو يعلى باختصار والبزار والطبراني في الأوسط وإسناده حسن؛^{٣٣٥}

این حدیث را احمد و ابویعلی به صورت مختصر و بزار و طبرانی در [معجم] اوسط روایت کرده اند و سند آن حسن است.

٣٣٤. *مسند أحمد*: ١ / ٩٩؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ٤٢ / ٣٢ و ٦٦ / ٣١٣؛ *مسند البزار*: ٢ / ٣٢٠؛ *کنز العمال*: ١٣ / ١٢٦.

٣٣٥. *مجمع الزوائد*: ٩ / ١٠٢.

سخاوی نیز پس از نقل روایت، سندش را حسن دانسته، می نویسد:

قوله علی المنبر: «اللهم لا أعرف عبدك قبلي غير نبيك - ثلاث مرّات - لقد صلّيت قبل أن يصلّي الناس سبعاً، وسنده حسن»؛^{۳۳۶}

کلام علی علیه السلام که فرمود: «خدایا من بنده ای از تو را غیر از پیامبر نمی شناسم [که بر من پیشی گرفته باشد]؛ چرا که قبل از مردم، هفت سال با پیامبر نماز گزاردم». این روایت سندی حسن دارد.

روایت حسن بصری

ابوسعید حسن بن ابی حسن بصری که از بزرگان تابعان است بر این باور است که نخستین فردی که با پیامبر صلی الله علیه وآله نماز گذارده، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، در همین باره گفتگویی را که میان حجّاج و حسن بصری رخ داده را نقل و کلام حسن بصری در پیشگامی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را این چنین آورده است:

وروی ذلك محمد بن إسحاق قال: وقد روى إسماعيل بن نصر الصفار، عن محمد بن ذكوان، عن الشعبي قال: قال الحجّاج للحسن وعنده جماعة من التابعين وذكر علي بن أبي طالب: ما تقول أنت يا حسن؟ فقال: ما أقول هو أول من صلّى إلى القبلة وأجاب دعوة رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وإنّ لعلي منزلة من ربّه وقرابة من رسوله، وقد سبقت له سوابق لا يستطيع ردّها أحد. فغضب الحجّاج غضباً شديداً وقام عن سريره فدخل بعض البيوت وأمر بصرنا؛^{۳۳۷}

محمد بن اسحاق به سند خود آورده است: حجّاج در میان جمعی از تابعان، چون نام علی بن ابی طالب علیه السلام به میان آمد، حسن بصری را مخاطب قرار داده و از او پرسید: ای حسن، درباره علی چه می گویی؟ حسن پاسخ داد: آنچه می گویم همانا که او نخستین کسی است که به سوی قبله نماز گزارد و نخستین کسی است که دعوت پیامبر را اجابت نمود. همانا که برای علی علیه السلام نزد خداوند جایگاه و منزلتی و در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برای او خویشاوندی

۳۳۶. فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث: ۴ / ۱۲۴.

۳۳۷. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۳ / ۲۳۱.

است. به یقین سوابقی در او سراغ دارم که هیچ کس را توان پیشی گرفتن از او نیست. آن گاه حجاج روی

در هم کشید و غضبناک از تخت خود برخاست و بر سرایی دیگر رفت و دستور به بازگرداندن ما داد.

روایت مجاهد

مجاهد از دیگر عالمان تابعی، سرشناس و معتبر نزد اهل سنت است که امیرالمؤمنین علیه السلام را نخستین فردی بیان می دارد که با رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز گزارده است. کلام وی را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند. ابن سعد در *طبقات* می نویسد:

أخبرنا محمد بن عمر، قال: أخبرنا إبراهيم بن نافع وإسحاق بن حازم، عن أبي نجیح، عن مجاهد، قال: أول من صلی علی وهو ابن عشر سنين؛^{۳۳۸}

محمد بن عمر به سند خود از مجاهد نقل می کند که گفت: علی نخستین کسی بود که نماز خواند، در حالی که ده سال داشت.

روایت محمد بن منکدر، ربیعہ بن فروخ و ابوحازم مدنی

ابواسحاق ثعلبی از مفسران اهل سنت، نخستین فرد مسلمان پس از حضرت خدیجه رحمها الله را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته و می نویسند که این قول از ابن عباس، محمد بن منکدر، ربیعہ و ابوحازم نقل شده است. در این دو تفسیر آمده است:

واختلفوا أيضاً في أول من آمن برسول الله صلی الله علیه وسلّم بعد امرأته خدیجة بنت خویلد مع اتفاقهم أنّها أول من آمن بالنبي صلی الله علیه وسلّم وصدّفته. فقال بعضهم: أول ذكر آمن برسول الله صلی الله علیه وسلّم وصلّى معه علي بن أبي طالب، وهو قول ابن عباس وجابر وزيد بن أرقم ومحمد بن المنكدر وربيعة الرأي وأبي حازم المدني؛^{۳۳۹}

و اختلاف کرده اند در این که نخستین کسی که پس از حضرت خدیجه بنت خویلد - همسر گرامی پیامبر - به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آورد چه کسی بوده است؛ ولی با این حال، میان ایشان اتفاق نظر است که جناب خدیجه، نخستین کسی است که به پیامبر ایمان آورد و او را تصدیق

۳۳۸. *الطبقات الكبرى*: ۳ / ۲۱؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۴۲ / ۲۶؛ *نصب الرایة*: ۳ / ۳۵۶.

۳۳۹. *تفسیر الثعلبی*: ۵ / ۸۳.

نمود. سپس برخی گفتند که نخستین مردی که به رسول خدا ایمان آورد و با او نماز گذارد علی بن ابی طالب علیه السلام بود و این سخن قول ابن عباس، جابر، زید ابن ارقم، محمد بن منکدر، ربیعة الرأی و ابو حازم مدنی است.

مالك اشتر نخعی

همچنین از مالك اشتر یار جلیل القدر امیرمؤمنان علیه السلام منقول است که وی در نبرد صفین خطبه ای ایراد نمود و در آن به پیشگامی حضرت در نماز گزاردن با پیامبر اشاره کرد و گفت:

ونرجو فی قتالهم حسن الثواب، والأمن من العقاب، معنا ابن عم نبینا، وسیف من سیوف

الله، علی بن ابی طالب، صلی مع رسول الله صلی الله علیه، لم یسبقه بالصلاة ذکر؛^{۳۴۰}

و ما در قتال با [شامیان] از خداوند امید ثواب و ایمنی از عذاب الهی داریم. علی بن ابی طالب

با ماست. او است که پسر عموی پیامبر ما و شمشیری از شمشیرهای الهی است. او است که با

رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز گزارد و هیچ مردی او را در این امر سبقت نگرفته است.

پس از بیان احادیث معتبر در «اول من صلی» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از طریق صحابه،

نوبت به کلمات تابعان رسید که با ذکر چند روایت از طریق چند نفر از کبار تابعان، به اعترافات

ایشان بر این که نخستین نمازگزار با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بوده است پرداختیم. این نیز شاهی دیگر بر صدق این گفتار و راستی مدعی ماست.

عالم ترين مردم

امیرالمؤمنین عالم ترین مردمان

تاکنون بخش عمده این بحث به اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پیشگامی ایشان در اسلام، ایمان و نماز گذاردن گذشت که با دلایل متقن و احادیث معتبر، به صحت مدعا دست یافتیم.

در ادامه بحث افضلیت، ملاک های دیگری نیز برای افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، همراه با شواهد معتبر و ادله مستند ارائه می کنیم.

شکی نیست که اعلمیت از بهترین ادله افضلیت است؛ چرا که علم و دانش چنین خاصیتی دارد که هیچ شخص عاقلی، برتری اعلم از غیر اعلم را نمی تواند انکار کند. علاوه بر آن، عقلاء نیز بر پیروی از فرد اعلم و داناتر دستور و حکم می کنند.

برتری عالم و دانشمند بر دیگران در منبع و حیاتی قرآن نیز آمده و در موارد متعدد به آن تأکید شده است که در ابتدای قاعده افضلیت، به این بحث پرداختیم و دانستیم که خدای تعالی نیز بر لزوم پیروی از فرد اعلم و افضل تأکید و تصریح کرده است.^{۳۴۱}

این اعتقاد در کنار پشتوانه عقلی و قرآنی، با نصوص صریح روایی نیز تأیید شده است.

متقی هندی در *کنز العمال*، به نقل از مسلم و ابوداؤد، حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در باب لزوم تولیت افضل و اعلم نقل کرده است که پیامبر فرمود:

من استعمل عاملاً من المسلمین وهو یعلم أنّ فیهم أولى بذلك منه وأعلم بكتاب الله وسنة نبیه، فقد خان الله ورسوله وجميع المسلمین؛^{۳۴۲}

۳۴۱. برای نمونه به این آیه اشاره شد که: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛

سوره یونس، آیه ۳۵.

۳۴۲. *کنز العمال*: ۶ / ۷۹؛ *المعجم الكبير*: ۱۱ / ۱۱۴؛ *تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل*: ۴۷۴؛ *السنن الکبری* (بیهقی): ۱۰ / ۱۱۸.

اگر کسی، فردی را عامل و حاکم بر مسلمین قرار دهد، در حالی که می داند در بین آن مردم کسی برتر از او و آگاه تر از او به کتاب خدا و سنت رسول خدا وجود دارد، همانا به خدا، رسول و همه مسلمین خیانت کرده است.

بنابراین ثابت است که کبرای بحث که لزوم تولیت افضلیت و اعلم باشد مورد اتفاق همه عقلا بوده و از سوی قرآن و سنت نبوی نیز تأکید شده است.^{۳۴۳}

متکلمان امامیه بر اساس عقل، آموزه های قرآنی و سنت نبوی، افضلیت را از مهم ترین شرایط انتخاب امام می دانند و در این باره هیچ استثنایی را نمی پذیرند. اهمیت افضلیت در امامیه بدین معناست که علاوه بر لزوم وجود نص و عصمت، لازم است امام در تمامی صفاتی که در پیشبرد اهداف امامت و نیابت از پیامبر و در مسیر هدایت و نیل مردم به سعادت دنیوی و اخروی ایشان تأثیرگذار است، بر دیگران برتری داشته باشد که بر این اساس، ویژگی هایی نظیر علم، شجاعت، تقوا، عدالت، زهد، عبادت، سخاوت و مواردی دیگر از همین قبیل است.

در بحث صغروی و تطبیق ملاک های افضلیت بر مصداق خارجی، امامیه و حتی برخی از عالمان اهل سنت بر آنند که افضل مردمان پس از وجود مبارک حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. این ادعا کاملاً مستند بوده و بر اساس دلایل متقن و قطعی حتی از منابع و مصادر اهل سنت قابل اثبات است.

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله، در باب اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و بر اساس منابع معتبر اهل سنت، به وجوهی استدلال کرده است. وی در این میان می نویسد:

دومین فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که ایشان پس از پیامبر گرامی اسلام، داناترین امت اسلامی بود و هر کس داناتر باشد افضل از دیگران است؛ از همین رو علی بن ابی طالب علیه السلام افضل از دیگران است. وی در علت این نتیجه گیری می نویسد:

لأنه أعلم، لقوة حدسه، وشدة ملازمته للرسول، ورجعة الصحابة إليه في أكثر الوقائع بعد غلظهم، وقال النبي: «أفضاكم علي» واستند الفضلاء في جميع العلوم إليه، وأخبر هو بذلك، ولقوله تعالى: (وَأَنْفُسَنَا)؛^{۳۴۴}

زیرا که وی به جهت قوت حدس و تیزی ذهن و پرده برداشتن از مشکلات علمی و همراهی همیشگی اش با پیامبر اکرم و نیز رجوع صحابه به ایشان در تمام حوادث و وقایع، پس از آن که

۳۴۳. در این باب، روایات فراوانی وجود دارد که در ابتدای بحث افضلیت (ابتدای جلد نهم از مجموعه پیش رو) به نقل پاره ای از این

روایات پرداختیم.

۳۴۴. کشف المراد: ۵۲۳.

راه خطا پیموده بودند، داناترین امت است. پیامبر درباره حضرتش فرمود: «داورترین شما علی است». همه بزرگان دانشمندان در تمامی علوم به کلمات آن حضرت استناد می کنند و خود [امیرالمؤمنین] نیز به این امر خبر می داد و نیز به جهت عبارت (وَأَنْفُسَنَا) در آیه مباهله. به هر روی در این مجال، به ادله ای که امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلم صحابه معرفی می کند پرداخته و به اثبات مطلب می پردازیم.

۱ - حدیث مدینه العلم

نخستین حدیثی که به جایگاه علمی امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره داشته و مُثَبِّتِ مدعاست، حدیث شریف «مدینه العلم» است. در نوشته گذشته و در گاه بررسی حدیث شریف «مدینه العلم»، گفته شد که از جمله روایات صحیح در اثبات اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، همین حدیث شریف است. حدیث «أنا مدینه العلم وعلی بابها»، دلالت بر اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و لازمه اعلمیت، افضلیت است و شکی نیست که استحقاق و تعیین امامت برای افضل، بیشتر از دیگران است.

حدیث صراحت دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شهر علم است و امیرالمؤمنین علیه السلام باب آن است و عقل سلیم حکم می کند، کسی نمی تواند باب مدینه العلم باشد، جز این که به تمام دانش های آن احاطه کامل داشته باشد و این معنا همان معنای اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران است.

در اینجا به جهت پرهیز از اطاله کلام، از تصریحات، تصحیحات و اقرارهای عالمان اهل سنت در اعتبار و صحت اسناد و نیز دلالت های روشن بر اعلمیت حضرت امیر خودداری کرده و مخاطبان را به نوشتارهای گذشته ارجاع می دهیم؛ لیکن در این مجال فقط به نقل برخی زوایای روایت بسنده می کنیم.

حدیث «مدینه العلم»، از سوی ۱۰ نفر از صحابه نقل شده است که خود نشانگر جایگاه مسلم این حدیث در میان صحابه است.

ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

أنا مدینه العلم وعلی بابها، فمن أراد المدینه فلیأت الباب؛^{۳۴۵}

من شهر علمم و علی در آن است؛ پس هر کس بخواهد که وارد شهر علم گردد، باید از درب آن وارد گردد.

جابر بن عبدالله انصاری همین روایت را به همین مضمون نقل کرده است.^{۳۴۶}
مناوی در *فیض القدر*، ذیل حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها»، عباراتی صریح در اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد. وی می نویسد:

فإن المصطفى صلى الله عليه وآله المدينة الجامعة لمعاني الديانات كلها أو لا بد للمدينة من باب فأخبر أن بابها هو علي كرم الله وجهه، فمن أخذ طريقه دخل المدينة، ومن أخطأه أخطأ طريق الهدى، وقد شهد له بالأعلمية الموافق والمخالف والمعادي والمخالف؛^{۳۴۷}

همانا مصطفی صلی الله علیه وآله شهر جامع تمامی ادیان می باشد و به ناچار برای شهر دری باید باشد، پس خبر داد که درش علی علیه السلام است؛ از این رو هر کس راه او را پی گرفت، وارد شهر شد و هر کس که راه را به خطا رفت، راه هدایت را به خطا رفته است. موافق و دوست، دشمن و مخالف به اعلمیت ایشان گواهی داده اند.

۲ - حدیث دارالحکمه

از دیگر احادیثی که به علم امیرالمؤمنین علیه السلام نظر دارد، حدیث «أنا دارالحكمة وعلي بابها» است. این حدیث نیز به مناسبت، ذیل حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» بررسی و به اعتبار و دلالت حدیث پرداخته شد.

خداوند تمامی حکمتها را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عنایت فرموده است. دسترسی و بهره مندی از حکمت نبوی نیز مسیری دارد که مسیر ورودی به خانه حکمت کسی نیست مگر امیرالمؤمنین علیه السلام و این همان فضیلتی اختصاصی است که موجب افضلیت آن حضرت بر دیگر صحابه بوده و صغرای قضیه به تمامه شکل گرفته و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را به اثبات می رساند.

۳ - تصریح پیامبر به اعلم بودن امیرالمؤمنین

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با تعابیر مختلف، به برتری علمی امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرده اند که در ذیل به برخی از این موارد می پردازیم:

۳۴۶. رك: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۷.

۳۴۷. فیض القدر: ۳ / ۶۰.

پیامبر خدا در روایتی، به صراحت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلم امت دانسته است. ایشان می فرماید:

أعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب؛^{۳۴۸}

داناترین امتم پس از من علی فرزند ابی طالب است.

در روایتی دیگر، متقی هندی در *کنز العمال*، از ابوامامه به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورده است که فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: أعلم أمتي بالسنة والقضاء; يعني علي بن أبي طالب

رضي الله عنه؛^{۳۴۹}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: عالم ترین امت من به سنتم و قضاوت، علی بن ابی طالب است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این روایت، به صراحت امیرالمؤمنین علیه السلام را عالمترین امت به دو امر مهم دانسته اند؛ نخست سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و دیگری قضاوت که بدون علم تصویری نداشته و آنکس که با قضاوت ترین است، عالم ترین خواهد بود.

در روایتی دیگر، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

أعلم أمتي بالسنة والقضاء بعدي علي بن أبي طالب؛^{۳۵۰}

داناترین فرد امتم به سنت و قضاوت پس از من علی بن ابی طالب است.

و یا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روایتی دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام را گنجینه و خزینه دانش خود دانسته است که بدون تردید، دلالت بر اعلمیت وی بر دیگر صحابه دارد. در این روایت آمده است:

علي عيبة علمي؛^{۳۵۱}

علی گنجینه و خزینه دانش من است.

مناوی در تفسیر این حدیث نبوی، سخن جالبی را به دست داده است. وی می نویسد:

۳۴۸. *کنز العمال*: ۱۱ / ۶۱۴.

۳۴۹. *کنز العمال*: ۱۱ / ۷۵۶ / ح ۳۳۶۸۱؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۱۹ / ۳۱۱، با اندکی اختلاف در عبارات.

۳۵۰. *الإستیعاب*: ۳ / ۱۱۰۲؛ *الریاض النضره*: ۳ / ۱۵۹؛ *المناقب* (خوارزمی): ۹۱؛ *تذکره خواص الأمة*: ۸۷؛ *کفایة الطالب*: ۳۳۲.

۳۵۱. *فیض القدیر*: ۴ / ۴۶۹؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۴۲ / ۳۸۵؛ *شرح نهج البلاغه*: ۹ / ۱۶۵؛ *الجامع الصغير*: ۲ / ۱۷۷؛ *کنز العمال*: ۱۱ / ۶۰۳؛

مصباح الظلام: ۲ / ۵۶؛ *التیسیر بشرح الجامع الصغير*: ۲ / ۱۴۶.

علي عيبة علمي: أي مظنة استفصاحي وخاصتي وموضع سري، ومعدن نفائسي والعيبة: ما يحرز الرجل فيه نفائسه. قال ابن دريد:^{٣٥٢} وهذا من كلامه المोजز الذي لم يسبق ضرب المثل به في إرادة اختصاصه بأموره الباطنة التي لا يطلع عليها أحد غيره، وذلك غاية في مدح علي؛ وقد كانت ضمائر أعدائه منطوية على اعتقاد تعظيمه، وفي شرح الهمزية: إن معاوية كان يرسل يسأل علياً عن المشكلات فيجيبه، فقال أحد بنيه: تجيب عدوك؟ قال: أما يكفيننا أن احتاجنا وسألنا؛^{٣٥٣}

«علي عيبة علمي» يعنى على زبان گویا و بیان کننده سخنان من [برای امتم] است او خاص من، نزدیک ترین افراد به من، جایگاه اسرار من و معدن [اشیاء] با ارزش من است. و «عیبه» چیزی را گویند که انسان اشياء با ارزش خود را، در آن نگهداری می کند.

ابن درید گفته است: و این کلامی موجز و مختصر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و چنین ضرب المثلی سابقه نداشته است. و این ضرب المثل می رساند علی علیه السلام به امور باطنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختصاص داشته که دیگران بر آن اطلاعی نداشته اند. این تعبیر از سوی پیامبر، نهایت مدح و ستایش علی است. به تحقیق قلوب و باطن دشمنانش با اعتقاد به عظمت و بزرگی علی گره خورده بود. و در شرح همزیه آمده است:

معاویه پیوسته کسانی را می فرستاد و از علی علیه السلام درباره مشکلات علمی سؤال می نمود و آن حضرت علیه السلام پاسخ می داد. یکی از فرزندان آن حضرت علیه السلام پرسید: آیا به دشمن خود جواب می دهی؟! امیرالمؤمنین پاسخ داد: آیا همین برای ما کافی نیست که او به ما محتاج است و از ما می پرسد؟

همچنین در عبارتی دیگر که آن نیز جز اعلمیت استفاده نمی شود، می فرماید:

قسمت الحکمة عشرة أجزاء، فاعطي علي تسعة أجزاء واعطي الناس جزءاً واحداً؛^{٣٥٤}

دانش و حکمت به ده قسمت تقسیم شده است، نه قسم آن به علی علیه السلام داده شده و [تنها] يك قسم آن به همه مردم داده شده است.

٣٥٢. رك: جمهرة اللغة: ١ / ٣٦٩.

٣٥٣. فيض القدير: ٤ / ٤٦٩.

٣٥٤. حلية الأولياء: ١ / ٦٥؛ شواهد التنزيل: ١ / ١٠٥؛ المناقب (خوارزمي): ٨٢؛ مناقب علي بن أبي طالب (ابن مغازلي): ٢٢٨؛ تاريخ مدينة

دمشق: ٤٢ / ٣٨٤؛ فرائد السمطين: ١ / ٩٤؛ كنز العمال: ٦ / ١٥٤؛ مطالب السؤل: ١٢٧.

اینها برخی از سخنان دُرّباری است که از لب پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرَبَارَهُ علم امیرالمؤمنین علیه السلام به منصفه ظهور رسیده است که خود نشانگر اهتمام پیامبر خدا بر این امر بوده و به این وسیله، مسیر هدایتی امتش تا روز واپسین را معرفی و امت خود را از سردرگمی در بیراهه های جهالت و به تبع ضلالت و گمراهی باز داشته است.

۴ - علی داورترین مردم

بدیهی است که هر انسان عاقل می پذیرد که قضاوت نیک، صحیح و عادلانه مستلزم آن است که قاضی عالم باشد؛ از این رو هر کس اقصاست، پس اعلم است؛ همان گونه که هر کس اعلم است، پس بدون تردید اقضا نیز می باشد. به اتفاق شیعه و سنی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرَبَارَهُ حضرت امیر علیه السلام فرمود:

أقضاکم علی؛^{۳۰۰}

قاضی و داورترین شما، علی علیه السلام است.

متقی هندی در *کنز العمال*، در حدیث دیگری به نقل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از ابوامامه آورده است:

عن أبي أمية قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أعلم أمتي بالسنة والقضاء يعني

علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۳۰۶}

ابوامامه گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: عالم ترین امت من به سنت من و قضاوت، علی بن ابی طالب است.

و یا در جایی دیگر می فرماید:

أعلم أمتي بالسنة والقضاء بعدي علي بن أبي طالب؛^{۳۰۷}

داناترین فرد امتم به سنت و قضاوت پس از من علی بن ابی طالب است.

بدون تردید قضاوت برتر بدون علم برتر ممکن نیست؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام داناترین امت است. در این میان اقرار عمر به اقصی بودن امیرمؤمنان علی علیه السلام قابل توجه است.

۳۰۰. مجمع الزوائد: ۹ / ۲۳۵؛ شرح المواقف: ۸ / ۳۷۰ و منابع دیگر.

۳۰۶. الإبانة الكبرى: ۸ / ۲۷۹؛ کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴.

۳۰۷. الإستيعاب: ۳ / ۱۱۰۲؛ الرياض النضرة: ۳ / ۱۵۹؛ المناقب (خوارزمی): ۹۱؛ تذكرة خواص الأمة: ۸۷؛ كفاية الطالب: ۳۳۲.

بخاری و دیگران در روایتی، این اعتراف عمر را با اسنادی صحیح از ابن عباس نقل کرده اند.
بخاری می نویسد:

حدثنا عمرو بن علي، حدثنا يحيى، حدثنا سفیان، عن حبيب، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال عمر رضي الله عنه: أقرؤنا أبي، وأقضانا علي؛^{۳۵۸}
عمرو بن علی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که عمر گفت: قاری ترین ما ابی بن کعب و برترین ما از جهت داوری و قضاوت علی است.

حاکم نیشابوری نیز همین روایت را به اندک تغییری در الفاظ آورده و می نویسد:
أخبرنا أبوالنضر الفقيه، ثنا معاذ بن نجدة القرشي، ثنا قبيصة بن عقبة، ثنا سفیان، قال:
حدثني حبيب بن أبي ثابت، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال عمر رضي الله عنه:
علي أقضانا، وأبي أقرؤنا؛^{۳۵۹}

ابونضر فقیه به سند خود به نقل از ابن عباس نقل کرده است که گفت: عمر گفت: قاضی ترین ما علی و قاری ترین ما ابی بن کعب است.

عبدالله بن مسعود نیز به همین حقیقت اعتراف کرده است. حاکم نیشابوری به سند و طریق دیگر، از ابن مسعود چنین روایت کرده است:

أخبرني عبدالرحمن بن الحسن القاضي بهمدان، ثنا إبراهيم بن الحسين، ثنا آدم بن أبي إياس، ثنا شعبة، عن أبي إسحاق، عن عبدالرحمن بن يزيد، عن علقمة، عن عبدالله، قال: كنا نتحدث أن أقضى أهل المدينة علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛^{۳۶۰}

عبدالرحمان بن حسن قاضی به سند خود از عبدالله بن مسعود نقل می کند که گفت: ما همیشه از این سخن می گفتیم که قاضی و داورترین اهل مدینه، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وی پس از ذکر این روایت می نویسد:

۳۵۸. صحیح البخاری: ۵ / ۱۴۹؛ السنن الکبری (نسائی): ۶ / ۲۸۹؛ حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۵؛ مسند أحمد: ۵ / ۱۱۳؛ الطبقات الکبری: ۲ / ۳۳۹؛
أنساب الأشراف: ۲ / ۹۷؛ المعجم الأوسط: ۷ / ۳۵۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۰۵؛ دلائل النبوة (بیهقی): ۷ / ۱۵۵؛ الإستیعاب: ۱ / ۶۸ و ۳ / ۱۱۰۴؛ ذخائر العقبی: ۸۳؛ کنز العمال: ۲ / ۵۹۲؛ مرقاة المفاتیح: ۷ / ۲۸۴.
۳۵۹. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۰۵؛ المصنّف (ابن ابی شیبہ): ۷ / ۱۸۳.
۳۶۰. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۵؛ مسند البزار: ۵ / ۵۵؛ فضائل الصحابة: ۱ / ۵۳۴ و ۲ / ۶۰۴ و ۶۴۶؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۳ و ۱۱۰۵؛
تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۰۵؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۸.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه;

این حدیث بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح است؛ ولی آن را نیاورده اند.

۵ - ازدواج حضرت زهرا با عالم ترین فرد امت

از دیگر روایاتی که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، به صراحت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلم اصحاب دانسته اند، حدیثی است که حضرتش خطاب به دختر گرامی شان حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها به این مطلب تصریح کرده اند. احمد بن حنبل، طبرانی و بسیاری دیگر از عالمان اهل سنت در این باره می نویسند:

حدثنا الحسين بن إسحاق التستري، ثنا عثمان بن أبي شيبة، ثنا محمد بن عبدالله الأسدي، ثنا خالد بن طهمان، عن نافع بن أبي نافع، عن معقل بن يسار، قال: وضأت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال لي: «هل لك في فاطمة؛ يعني ابنته؟». قلت: نعم. فقام متوكئاً علي فقال: «أما إنه سيحمل الثقل غيرك ويكون الأجر لك»، فكأنه لم يكن علي شيء حتى دخلنا علي فاطمة فقال: «لها كيف تجدينك؟». فقالت: والله لقد اشتد حزني، واشتدت فاقتي، وطال سقمي. فقال: «أما ترضين أن زوجتك أقدم أمتي سلماً وأكثرهم علماً وأحلمهم حلماً؟»^{٣٦١}

حسین بن اسحاق شوشتری به سند خود از معقل بن یسار نقل می کند که گفت: در یکی از روزها که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در وضو گرفتن همراهی می کردم، به من فرمود: «ای معقل! آیا مایل به [عیادت و احوال پرسی] از فاطمه هستی؟». پاسخ گفتم: آری. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که بر من تکیه داشت، از جای خود برخاست و فرمود: «به زودی این سنگینی را دیگری متحمل می شود؛ ولی پاداش آن برای تو خواهد بود». معقل گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر من تکیه داشت؛ ولی من هیچگونه احساس سنگینی نمی کردم تا به حضور فاطمه سلام الله علیها وارد شدیم. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از احوال فاطمه جويا شده و فرمود: «خود را چگونه می یابی؟». فاطمه پاسخ داد: به خدا سوگند اندوهم شدت گرفته و فقر

٣٦١. مسند أحمد: ٥ / ٢٦؛ فضائل الصحابة: ٢ / ٧٦٤؛ المصنف (ابن أبي شيبة): ٧ / ٥٠٥؛ الأحاد والمثاني: ١ / ١٤٢؛ المصنف (صنعاني): ٥ /

٤٨٩؛ الذرية الطاهرة: ٩٣؛ المعجم الكبير: ١ / ٩٤ و ٢٠ / ٢٢٠؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٠١ و ١١٤؛ الإستهجاب: ٣ / ١٠٩٩؛ الرياض النضرة: ٤ /

٢٩٤؛ ذخائر العقبى: ٧٥؛ تهذيب الكمال: ٢٠ / ٤٨٤؛ أسد الغابة: ٥ / ٥٢٠؛ تاريخ مدينة دمشق: ٧٠ / ١١٣؛ كنز العمال: ١١ / ٦٠؛ نظم درر

و نداری و رنجم هایم زیاد شده است. در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه سلام الله علیها فرمود: «آیا شادمان نیستی از این که تو را به همسری مردی در آوردم که نخستین نفر از امت من بود که اسلام آورده و او عالم ترین امت من و از همگان بردبارتر است؟». هیشمی پس از نقل این روایت، به همین سند اشاره کرده، می نویسد:

رواه أحمد والطبرانی وفیه خالد بن طهمان، وثقه أبو حاتم وغيره، وبقية رجاله ثقات؛^{۳۶۲}

این حدیث را احمد بن حنبل و طبرانی روایت کرده اند و در سند آن خالد بن طهمان است که وی را ابوحاتم و دیگران توثیق کرده اند و باقی رجال سند ثقه هستند.

۶ - حدیث «سلونی قبل أن تفقدونی»

از دیگر ادله ای که علم امیرالمؤمنین علیه السلام به رخ دیگر مدعیان کشیده و در این رهگذر به اثبات افضلیت ایشان می پردازد، کلامی از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی». این عبارت، عبارتی است که بارها از سوی آن حضرت بیان شده است و در آن بدون هیچ قید و شرطی و بدون تعیین حدود و ثغوری برای پرسشهای پرسشگران، به سؤال از ایشان امر شده اند تا به تمامی پرسش و اشکالهای دیگران، پاسخ درخور را به دست دهند. این فرمایش که در واقع تحدی در این باره است، از سوی هیچ یک از صحابه، یا به زبان جاری نشده است و یا پس از جاری شدن، به افتضاح و رسوایی مدعی منتهی شده است. همچنان که پس از این خواهیم آورد، هیچ یک از صحابه چنین سخنی نگفته است و تنها از برخی تابعان مانند قتاده و برخی اتباع تابعان همچون مقاتل بن سلیمان چنین ادعایی نقل شده که ایشان نیز رسوا و متفضح شده اند.

ماجرای قتاده و رسوایی او این گونه است:

وحكي عن قتادة أنه دخل الكوفة، فاجتمع عليه الناس، فقال: سلوا عما شئتم، وكان أبو حنيفة حاضراً، وهو يومئذ غلام حدث، فقال: سلوه عن ثملة سليمان أكانت ذكراً أم أنثى؟ فسألوه فأفحم، فقال أبو حنيفة: كانت أنثى. فقيل له: كيف عرفت ذلك؟ فقال: من قوله تعالى: (قَالَتْ) ولو كانت ذكراً لقال «قال ثملة»؛^{۳۶۳}

۳۶۲. مجمع الزوائد: ۱۰۱ / ۹.

۳۶۳. الأمالي (ابن سمعون): ۲ / ۲۱۸؛ تفسير الكشاف: ۳ / ۱۴۲؛ حياة الحيوان: ۲ / ۵۰۱؛ فيض القدير: ۴ / ۶۷۳.

از قتاده حکایت شده است زمانی که وارد شهر کوفه شد، مردم گرد او جمع شدند و آن گاه رو به مردم کرده و گفت: هر آنچه می خواهید از من بپرسید. در آن میان که ابوحنیفه حاضر بود و در آن روز نوجوانی بود، به دیگران گفت: از او بپرسید که آیا مورچه ای که با سلیمان نبی سخن گفت نر بود، یا ماده. از او سؤال نمودند و او از پاسخ باز ماند. ابوحنیفه گفت: آن مورچه ماده و مؤنث بوده است. قتاده پرسید: از کجا دانستی؟ ابوحنیفه پاسخ داد: از آیه قرآن کریم که به لفظ مؤنث درباره مورچه آمده و فرموده است (قَالَتْ) و اگر مذكر بود، می گفت: «قال غملة».

درباره مقاتل بن سلیمان و ادعای دانایی او و رسوا شدنش، جوزجانی این گونه آورده است:

مقاتل بن سلیمان كان دجالاً جسوراً. سمعت أبا اليمان يقول: قدم ها هنا، فلما أن صَلَّى الإمام، أسند ظهره إلى القبلة وقال: سلوني عما دون العرش وحدثت أنه قال مثلها بمكة؛ فقام إليه رجل، فقال: أخبرني عن النملة أين أمعاؤها. فسكت؛^{٣٦٤}

مقاتل بن سلیمان دجال جسور بود. از ابوالیمان شنیدم که می گفت: مقاتل به اینجا وارد شد. هنگامی که امام جماعت نماز را به پایان رسانید، مقاتل پشت به قبله و رو به مردمان نموده و گفت: از من بپرسید از هر آنچه زیر عرش الاهی واقع شده است! ابوالیمان گوید: شنیدم که مقاتل همین ادعا را در مکه نیز نموده است. مردی برخاسته و از او پرسیده است: ای مقاتل! معده مورچه در کجای بدن آن قرار دارد؟ پس مقاتل ساکت شد و از پاسخ بازماند.

رسوایی ابراهیم بن هشام بن اسماعیل

وی که عامل هشام بن عبدالملک در مکه و مدینه و امیر حجاج بود نیز همین ادعا را نمود و رسوا شد. ابن عساکر در این باره چنین می نویسد:

وعن الواقدي، قال: وفيها؛ يعني سنة سبع ومئة حجج بالناس إبراهيم بن هشام، فخطب بمنى الغد من يوم النحر بعد الظهر، فقال: سلوني، فأنا ابن الوحيد، لا تسألوا أحداً أعلم مني، فقام إليه رجل من أهل العراق، فقال: الأضحية أواجبة هي؟ فما درى أي شيء يقوله له، فنزل عن المنبر؛^{٣٦٥}

٣٦٤. أحوال الرجال (جوزجانی): ٢٠٢؛ تاریخ بغداد: ١٣ / ١٦٧؛ تاریخ مدینه دمشق: ٦٠ / ١٢٧؛ تهذیب الکمال: ٢٨ / ٤٤٨.

٣٦٥. تاریخ مدینه دمشق: ٧ / ٢٦١. همچنين ر.ك: تاریخ الطبری: ٥ / ٣٩٧؛ المنتظم: ٧ / ١٣٢.

واقدی گوید: ابراهیم بن هشام فرماندار مکه و مدینه و امیرحجاج بود و در سال ۱۰۷ هجری با مردم حج به جای آورد. وی در منا، در عصر روز فردای عید قربان خطبه خواند و گفت: ای مردمان! از من بپرسید هر آنچه می خواهید؛ چرا که من فرزند یگانه روزگارم. بدانید که هرگز از کسی عاملتر از من نخواهید پرسید. در این هنگام مردی از اهل عراق برخاست و پرسید: ای ابراهیم! آیا قربانی کردن واجب است یا نه؟ وی جواب این مسأله را ندانست که چه بگوید و از منبر فرود آمد.

به هر روی با توجه به گزارش های تاریخی و مسلم، تنها کسی که شایستگی ابراز چنین سخنی را داشته امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

روایتی را که احمد بن حنبل به نقل از سعید بن مسیب نقل می کند در همین راستا قرار دارد. وی می نویسد:

حدثنا عبدالله، نا عثمان بن أبي شيبة، نا سفیان، عن يحيى بن سعيد، قال: أراه عن سعيد قال: لم يكن أحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يقول سلوني، إلا علي بن أبي طالب؛^{۳۶۶} عبدالله بن عثمان به سند خود از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: هیچ يك از اصحاب پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نمی توانست به [مردم] بگوید «سلونی»، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام.

سعید بن مسیب در زمره صحابه پیامبر خداست. این گفته وی، از پس زیاده گویی مطرح نشده؛ بلکه وی گزارش کننده شرایط موجود میان صحابه است. در واقع اعتراف وی حاکی از وضعیت میدانی علمی صحابه پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام است که در قالب سخن وی به منصف ظهور رسیده است. وی فقط امیرالمؤمنین علیه السلام را شایسته چنین مدعایی می بیند که خود نفی شایستگی دیگران در چنین ادعایی است و این همان افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه است و خود دلیلی بر شایستگی ایشان برای خلافت و امامت است.

به هر روی در ادامه به بررسی این سخن شریف آن حضرت در اثبات اعلییت ایشان بر دیگران می پردازیم.

۳۶۶. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۶۶. همچنین رك: المصنف (ابن أبي شيبة): ۶ / ۲۲۷؛ الإستيعاب: ۳ / ۱۱۰۳؛ جامع بيان العلم وفضله: ۱ / ۱۱۴؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ الفقيه والمتفقه: ۲ / ۳۵۲؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۳۹۹؛ شرح نهج البلاغة: ۷ / ۴۶؛ تاريخ الإسلام: ۳ / ۶۳۸؛ تهذيب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۱۷؛ الوافي بالوفيات: ۲۱ / ۱۷۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۲۷؛ سبل الهدى والرشاد: ۱۱ / ۲۸۹؛ كنز العمال: ۱۳ / ۱۳۱؛ سمر النجوم العوالي: ۲ / ۵۵۲ و ۴۸ / ۳ و منابع دیگر.

از کسانی که به نقل این سخن پرداخته حاکم نیشابوری است. وی در کتاب *مستدرک* و به سند صحیح می نویسد:

أخبرني أبو جعفر محمد بن علي الشيباني، بالكوفة، حدثنا أحمد بن حازم الغفاري، حدثنا أبونعيم، حدثنا بسام الصيرفي، حدثنا أبو الطفيل عامر بن واثلة، قال: سمعت علياً رضي الله عنه قام، فقال: «سلوني قبل أن تفقدوني ولن تسألوا بعدي مثلي»؛^{۳۶۷}

ابوجعفر محمد بن علی شیبانی به سند خود از ابوالطفیل نقل می کند که گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم که می گفت: از من [پیرامون علوم مختلف] بپرسید، پیش از آن که مرا در بین خود نیابید و کسی را پس از من نمی توانید بیابید که این گونه از وی پرسش کنید.

حاکم پس از نقل این حدیث می نویسد:

هذا حديث صحيح عال، وبسام بن عبدالرحمن الصيرفي من ثقات الكوفيين ممن يجمع حديثهم، ولم يخرجاه؛^{۳۶۸}

این حدیث دارای سند صحیح و عالی است و بسام بن عبدالرحمان صیرفی از محدثان ثقه و مورد اعتماد کوفه و از کسانی است که احادیث آنها گردآوری شده است. این حدیث را بخاری و مسلم نیاورده اند.

هیثمی نیز حدیثی به همین مضمون و البته با اختلاف اندکی در سند و عبارات روایت کرده است و ذیل «باب فیما یحرم من النساء» می نویسد:

عن أبي صالح قال: قال علي: «سلوني فانكم لن تسألوا مثلي، ولن تسألوا مثلي... الخ»؛^{۳۶۹}
ابوصالح گوید: علی علیه السلام فرمود: «از من پرسش کنید؛ چرا که شما هرگز کسی را همچون من [نخواهید یافت] که از او [همه] پرسش های خود را بپرسید...».

هیثمی پس از نقل این حدیث می نویسد:

رواه أبو يعلى، ورجاله رجال الصحيح، ورواه البزار بنحوه؛^{۳۷۰}

۳۶۷. *المستدرک علی الصحیحین*: ۲ / ۳۵۲ و ۴۶۶. همچنین ر.ک: شرح مشکل الآثار: ۵ / ۱۲۱؛ الأغاني: ۱۵ / ۱۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۷ / ۳۳۵ و ۴۲ / ۳۹۷؛ الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة: ۲ / ۲۴۰؛ تفسیر الطبری: ۱۳ / ۲۸۹؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۷؛ فتح الباری: ۸۰ / ۴۵۹.

۳۶۸. *المستدرک علی الصحیحین*: ۲ / ۳۵۲.

۳۶۹. *مجمع الزوائد*: ۴ / ۲۶۹.

۳۷۰. همان.

این حدیث را ابویعلی روایت کرده است و رجال سند آن، همان رجال صحیح بخاری هستند. همچنین بزار هم آن را به همان شکل روایت کرده است.

متقی هندی در *کنز العمال* همین روایت را به لفظ دیگری آورده است. وی می نویسد:

عن أبي المعتمر مسلم بن أوس وجارية بن قدامة السعدي أنهما حضرا علي بن أبي طالب يخطب وهو يقول: «سلوني قبل أن تفقدوني، فإني لا أسأل عن شيء دون العرش إلا أخبرت عنه»؛^{۳۷۱}

از ابومعتمر مسلم بن اوس و جارية بن قدامة نقل شده است: آنگاه که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند، ایشان در حال خواندن خطبه بودند و در این میان فرمود: «از من بپرسید پیش از آن که مرا در میان خود نیابید. همانا از من پرسشی که مربوط به پایین تر از عرش الهی باشد پرسیده نمی شود، مگر آن که از آن پاسخ و خبر خواهم داد».

محب الدین طبری در *ذخائر العقبی* و در بخش مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، باب مستقلی به همین فضیلت انحصاری امیرمؤمنان علیه السلام اختصاص داده است. وی می نویسد:

باب ذکر أنه لم يكن احد من الصحابة يقول «سلوني» غيره: عن سعيد بن المسيب، قال: لم يكن أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: سلوني إلا علياً. أخرجه أحمد في *المناقب والبغوي في المعجم، وأبو عمر، ولفظه ما كان أحد من الناس يقول: سلوني غير علي بن أبي طالب*؛^{۳۷۲}

باب: در ذکر این نکته که هیچ يك از صحابه به جز امیرالمؤمنین نگفت «سلونی». سعید بن مسیب گوید: هیچ کدام از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مگر علی علیه السلام نگفت هر چه می خواهید از من بپرسید. این روایت را احمد در *مناقب*، بغوی در *معجم* و ابو عمر نقل کرده اند و لفظ روایت این چنین است که «ما كان أحد من الناس يقول: سلوني غير علي بن أبي طالب».

گنجی شافعی نیز به سند خود، از ابوالطفیل عامر بن واثله چنین نقل می کند:

۳۷۱. *کنز العمال*: ۱۳ / ۱۶۵.

۳۷۲. *ذخائر العقبی*: ۸۳.

قال علي بن أبي طالب عليه السلام: سلوني عن كتاب الله، فإنه ليس آيةٌ إلا وقد عرفت بليلى
نزلت أم بنهار، في سهل أم في جبل؛^{٣٧٣}

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: از من درباره کتاب خدا بپرسید؛ همانا آیه ای در قرآن نیست مگر
آن که من می دانم که آیا در شبانگاه نازل شده است یا در روز، و آیا بر زمین نازل شده است یا
بر کوه.

این فرمایش اميرالمؤمنين عليه السلام نیز در همین راستا قرار دارد. ایشان در یکی از حُطَب خویش
می فرمایند:

لو كسرت لي الوسادة، لحكمت بين أهل التوراة بتوراتهم، وبين أهل الإنجيل بإنجيلهم، وبين
أهل الفرقان بفرقانهم. وما من آية في كتاب الله أنزلت في سهل أو جبل إلا وأنا عالم متى
أنزلت وفيمن أنزلت؛^{٣٧٤}

اگر مسند و مقام داوری و قضاوت را برای من مهیا می نمودند و بر آن قرار می گرفتیم؛
همانا که میان یهودیان به تورات، میان مسیحیان به انجیل و در میان مسلمانان با قرآن داوری
می نمودم. همانا آیه ای نیست که نازل شده باشد، مگر آن که می دانم که در کجا، در چه زمان و
درباره چه کسی نازل شده است.

اطمینان اميرالمؤمنين عليه السلام در این باره، ناشی پشوانه ای علمی است که از طریق پیامبر
اکرم صلی الله علیه وآله به ایشان رسیده است. آن حضرت در گزارشی دیگر، به بن مایه این علم اشاره
کرده، می فرماید:

علمني رسول صلی الله علیه وآله ألف باب من العلم، يفتح لي من كل باب ألف باب؛^{٣٧٥}
رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار باب از ابواب علم را به من آموخت که از هر بابی، هزار باب
برایم گشوده می شود.

شکی نیست که این گونه ادعا تنها فقط از اميرالمؤمنين عليه السلام پذیرفته است؛ چرا که وی باب علم
پیامبر است و مسیر رسیدن به علم پیامبر به ایشان منتهی می شود و لا غیر. با این وجود، آیا گروه

٣٧٣. كفاية الطالب: ٢٠٨. همچنین ر.ك: تهذيب التهذيب: ٧ / ٣٣٧؛ الطبقات الكبرى: ٢ / ٣٣٨؛ تاريخ مدينة دمشق: ٢٧ / ١٠٠ و ٤٢ / ٣٩٨؛
الصواعق المحرقة: ٢ / ١٢٨.

٣٧٤. شرح نهج البلاغة: ٦ / ١٣٦؛ المواقف: ٣ / ٦٢٧؛ مطالب السؤل: ١٤٩؛ ينابيع المودة: ١ / ٣٦١.

٣٧٥. كنز العمال: ١٣ / ١١٤ و ١٦٥؛ ذخيرة الحفاظ: ٢ / ٧٧٣؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٣٨٥؛ تفسير الرازي: ٨ / ٢٣؛ ينابيع المودة: ١ / ٢٢٢؛
مطالب السؤل: ١٦٠.

رقیب یا همان طرفداران مکتب خلفا و نمایندگان دفاع از آنان می توانند برای ابوبکر نیز چنین ادعایی را گزارش کنند؟ به راستی کدام يك از شیخین و در کجای کتب تاریخی و حدیثی چنین سخن و ادعایی از آنان ثبت شده است؟ بلکه مدعای شیعه خلاف آن را به اثبات می رساند؛ چرا که از آن سو روایات بسیاری در بیان جهل ابوبکر به مواردی همچون جهل به حکم کلاله، جهل به میراث جده، جهل به حد سارق و مواردی دیگر از این قبیل ثبت و نقل شده است. مواردی که در راستای احکام قرار می گیرد و چه بسا کسی که ارتباط خود را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قطع نکرده و ملازم رکاب حضرتش باشد، بارها حکم آن را از دو لب پیامبر خدا شنیده باشد. با این بیان، آنانی که از پاسخ به ابتدایی ترین معارف دینی بی بهره اند و در پاسخ به آن وا می مانند، چگونه به علوم دیگر که به یقین سر منشأ آن علم الهی است و از سوی او افاضه می شود را دارا باشد و به تحدی پردازد؟!

نکته جالب تر این که از سخنان ابوبکر و آنهم در مواضع متعدد چنین بر می آید که هرگز خود قائل به افضلیت خویش و یا اعلمیّتش از دیگران نبوده است؛ ولی برخی از پیروان وی کاسه داغتر از آش شده و او را افضل و اعلم صحابه پیامبر شمرده اند!

با رجوع به منابع معتبر اهل سنت می توان به وضوح به این مدعا دست یافت که وی مدعی چنین فضیلتی نبوده، بلکه خود را در مواردی بسیار جاهل می دانسته است. در همین راستا، ابن ابی شیبّه و دیگران، سخنی را از ابوبکر نقل کرده اند که در آن ابوبکر به جهل خود اقرار کرده است. وی می نویسد:

حدثنا محمد بن عبيد، عن العوام بن حوشب، عن إبراهيم التيمي، أنّ أبابكر سئل عن (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) ^{۳۷۱} فقال: أي سماء تظلني، وأي أرض تقلني إذا قلت في كتاب الله ما لا أعلم؛ ^{۳۷۲}

از ابوبکر درباره معنای (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) سؤال شد. ابوبکر پاسخ داد: کدام آسمان بر من سایه افکنده و کدام زمین مرا در خود جای داده که چیزی درباره کتاب خدا بگویم که نمی دانم.

۳۷۱. سوره عبس، آیه ۳۲.

۳۷۲. المصنّف (ابن ابی شیبّه): ۷ / ۱۰۸؛ شرح السنّة: ۱ / ۲۶۴؛ فضائل القرآن (قاسم بن سلام): ۲ / ۲۵۳؛ شعب الإیمان: ۲ / ۴۲۴؛ المطالب العالیة: ۴ / ۱۴۲۵؛ المحلی: ۱ / ۶۱؛ کنز العمال: ۲ / ۵۴۵؛ تاریخ الخلفاء: ۱۰۴.

اعترفاقی اینچنینی از سوی ابوبکر به وفور به دست ما رسیده است که به همین یک اکتفا کرده و برای اطلاع از مواردی بیشتر، خواننده را به سطور پیش رو و به ویژه مجلدات آینده همین سلسله کتاب ارجاع می دهیم.

۷ - اعتراف عمر به اعلمیت امیرالمؤمنین

خلیفه دوم عمر بن خطاب نیز با تعابیر مختلف اقرار به برتری علمی امیرالمؤمنین علیه السلام کرده است. عبارات مشهوری از راوی به دست رسیده که به برخی از آنها اشاره می کنیم. عباراتی همچون:

لولا علي لهلك عمر؛^{۳۷۸}

اگر علی نبود بی گمان که من - عمر - هلاک می شدم.

و یا:

عن سعيد بن المسيب قال: كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس فيها أبو حسن؛^{۳۷۹}

سعید بن مسیب گوید: عمر این گونه بود که به خداوند پناه می برد از معضلات و مشکلاتی که ابوالحسن علی بن ابی طالب برای حل آن در کنارش نباشد.

و یا آمده است:

اللهم لا تبقني لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب؛

خداوندا مرا در مشکلی که برای حل آن علی بن ابی طالب در کنارم نیست تنها مگذار.

در برخی منابع دیگر آمده است:

لا أبقاني الله بأرض لست فيها أبا الحسن؛^{۳۸۰}

خداوند مرا در زمینی که تو در آن نباشی باقی نگذارد.

همچنین آمده است:

لا أبقاني الله بعدك يا علي؛^{۳۸۱}

۳۷۸. الإستيعاب: ۳ / ۱۱۰۳؛ الرياض النضرة: ۳ / ۱۶۱؛ تفسير الرازي: ۲۱ / ۲۲؛ المناقب (خوارزمی): ۸۱؛ فتح الباب في الكنى والألقاب: ۲۲۰؛

تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل: ۴۷۶.

۳۷۹. تاريخ مدينة دمشق: ۲۵ / ۳۶۹؛ كنز العمال: ۱۰ / ۳۰۰؛ الإصابة: ۴ / ۴۶۷؛ الطبقات الكبرى: ۲ / ۳۳۹؛ فضائل الصحابة: ۲ / ۶۴۷؛ صفة

الصفوة: ۱ / ۳۱۴؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲.

۳۸۰. شرح نهج البلاغة: ۱۲ / ۱۰۱؛ شرح فتح القدير: ۲ / ۴۴۹؛ نصب الراية: ۳ / ۱۱۷؛ مرقاة المفاتيح: ۵ / ۵۰۰؛ أنساب الأشراف: ۲ / ۹۹.

ای علی، خداوند مرا بعد از تو باقی نگذار.

و یا:

أعوذ بالله من معضلة ولا أبوحسن لها؛^{۳۸۲}

پناه می برم به خداوند از این که در مشکلی واقع شوم که ابوحسن علی برای حل آن در کنارم نباشد.

أعوذ بالله أن أعيش في قوم لست فيهم يا أباالحسن؛^{۳۸۳}

پناه به خدا می برم از این که در قومی زندگی کنم که تو یا ابالحسن در آن قوم نباشی.

اللهم لا تنزل بي شديدة إلا وأبوالحسن إلي جنبي؛^{۳۸۴}

خداوندا، هرگز بر من بلا و سختی را نازل مکن مگر آن که ابوالحسن در کنارم باشد.

۸ - اقرار ابن عباس به علم امیرالمؤمنین

پس از تحقیق و واکاوی می توان دریافت که تمامی عالمان مسلمان به طور مستقیم و یا غیر مستقیم شاگردان مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند؛^{۳۸۵} چرا که مفسران سده های نخستین و تابعان، همگی تفسیر قرآن را از ابن عباس فرا گرفته و در کلمات خود به کلام او استناد می کنند و این در حالی است که خود ابن عباس، شاگرد مکتب تفسیری امیرالمؤمنین علیه السلام است که خود در همین راستا می گوید:

شبی از شبها، علی علیه السلام از آغاز شب تا به سپیده صبح درباره باء بسم الله برایم سخن گفت، آن گاه فرمود:

ولو شئت لأوقرت سبعين بعيراً من تفسير فاتحة الكتاب؛^{۳۸۶}

۳۸۱. ذخائر العقبی: ۸۲؛ فیض القدیر: ۴ / ۴۷۰؛ سمط النجوم العوالی: ۳ / ۶۹؛ الریاض النضرة: ۳ / ۱۶۶.
۳۸۲. تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۰۶؛ المنتظم: ۵ / ۶۸؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۸؛ البدایة والنهاية: ۷ / ۳۶۰؛ فتح الباری: ۱۳ / ۲۸۶؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۳؛ الطبقات الکبری: ۲ / ۳۳۹؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ الإصابة: ۴ / ۴۶۸.
۳۸۳. أخبار مكة (ازرقی): ۱ / ۳۲۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۴۵۷؛ شعب الایمان: ۳ / ۴۵۱؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۰۵؛ التدوین فی أخبار قزوین: ۳ / ۱۵۱؛ نهاية الأرب: ۱ / ۳۱۵؛ تبیین الحقائق: ۲ / ۱۶؛ سبل السلام: ۲ / ۲۰۶؛ الصواعق المحرقة: ۱۷۹؛ فیض القدیر: ۴ / ۴۷۰.
۳۸۴. تاریخ مدینة دمشق: ۵۳ / ۳۵؛ ذخائر العقبی: ۸۲؛ کنز العمال: ۵ / ۲۵۷؛ الریاض النضرة: ۳ / ۱۶۲.
۳۸۵. در جلد ششم از همین مجموعه، به تفصیل به این مدعا پرداخته شده است که خوانندگان را به همان کتاب ارجاع داده و از نقل دوباره آن خودداری می کنیم.

۳۸۶. تفسیر مجاهد: ۱ / ۱۰؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۴۹۰؛ مطالب السؤل: ۱۴۹.

اگر بخواهم هفتاد بار شتر کتاب از تفسیر بسم الله درست می کنم.
همچنین تواضع ابن عباس نسبت به علم امیرالمؤمنین علیه السلام با کلماتی مختلف در منابعی
متعدد و مهم منابع اهل سنت به دست داده شده است.

در نخستین نقل، ابن عباس می گوید:

عن ابن عباس قال: قسّم علم الناس خمسة أجزاء، فكان لعلي منها أربعة أجزاء، ولسائر
الناس جزء، شاركهم علي في الجزء فكان أعلم به منهم؛^{۳۸۷}

ابن عباس گوید: علم به پنج جزء تقسیم شده و در این میان، همانا چهار جزء آن برای علی است
و باقی برای مردم است که تنها يك جزء است که علی در همان نیز با مردم شريك است. ایشان
در همان جزء نیز آگاه تر و اعلم از مردم است.

ابن عبدالبر و دیگران از ابن عباس چنین آورده اند که می گفت:

والله لقد أعطى علي بن أبي طالب تسعة أعشار العلم، وأيم الله، لقد شارككم في العشر
العاشر؛^{۳۸۸}

به خدا سوگند که نه قسمت علم به علی بن ابی طالب علیه السلام داده شده که قسم به خدا،
علی در آن جزء دهم نیز با شما شريك است.

وی همچنین آورده است هنگامی که نام امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابن عباس به میان آمد،
گفت:

كان والله يسكته الحلم، وينطقه العلم؛^{۳۸۹}

به خدا سوگند علی را حلم او به سکوت وادار می نمود و علمش زبان او را به سخن باز می کرد.

همچنین ابن سعد در طبقات کبری به نقل از ابن عباس می نویسد:

أخبرنا سليمان أبو داود الطيالسي، قال: أخبرنا شعبة، عن سماك بن حرب، قال: سمعت
عكرمة يحدث عن ابن عباس، قال: إذا حدثنا ثقة عن علي بفتيا لا نعدوها؛^{۳۹۰}

۳۸۷. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۰۷؛ الکامل فی التاریخ: ۳ / ۳۹۹؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۸.

۳۸۸. الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۴؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۲؛ تهذيب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۱۷؛ ذخائر العقبی: ۷۸؛ سمط النجوم العوالي: ۲ / ۵۵۲؛ كفاية
الطالب: ۱۹۷؛ الرياض النضرة: ۳ / ۱۶۰.

۳۸۹. بهجة المجالس وأنس المجالس: ۱ / ۵۰۱.

۳۹۰. الطبقات الكبرى: ۲ / ۳۳۸؛ الجرح والتعديل: ۲ / ۲۷؛ أنساب الأشراف: ۲ / ۱۰۰؛ كنز العمال: ۱۳ / ۱۶۶؛ الصواعق المحرقة: ۱۲۷؛ تاریخ

الإسلام: ۳ / ۶۳۸.

اگر فردی ثقه و مورد اعتماد، فتوایی را از علی علیه السلام برای ما بازگو کند، هرگز از آن فتوا تجاوز نخواهیم کرد.

لازم به ذکر است که سند این روایت توسط ابن حجر عسقلانی صحیح دانسته شده است.^{۳۹۱} همچنین روایت عکرمه به نقل از ابن عباس اینگونه نیز نقل شده است که می گفت:
إِذَا بَلَّغْنَا شَيْءًا تَكَلَّمْنَا بِهِ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ فِتْيَا أَوْ قِضَاءٍ وَثَبْتُ، لَمْ نَجَاوِزْهُ إِلَّا غَيْرَهُ;^{۳۹۲}
اگر مطلبی به ما می رسید که علی رضی الله عنه درباره آن فتوا، حکم و یا قضاوتی کرده بود، هرگز از آن رأی به حکم دیگری روی برمی تافتیم.
ابن جوزی نیز می نویسد:

قال ابن عباس: علمي بالقرآن في علم علي كالقراءة في المثنعجر;^{۳۹۳}

ابن عباس گوید: علم من به قرآن در مقابل دانش امیرالمؤمنین، همانند آب جمع شده در گودالی کوچک در مقابل آب دریا است.

ملا علی قاری نیز به نقل از ابن عباس می نویسد:

وعن ابن عباس وقد سأله الناس فقالوا: أي رجل كان علياً؟ قال: كان قد ملئ جوفه حكماً وعلماً وبأساً ونجدةً، مع قرابته من رسول الله صلى الله عليه وسلم. أخرجه أحمد في المناقب;^{۳۹۴}
از ابن عباس نقل شده است: زمانی که مردم از او پرسیدند که علی چگونه مردی علی است؟ پاسخ داد: همانا که درون علی را حکمت، علم و پرهیزکاری پرکرده بود و او را این چنین می یافتیم، در حالی که با پیامبر صلی الله علیه وآله نزدیکی و خویشاوندی داشت. این حدیث را احمد در مناقب با ذکر سند آورده است.

شیخ سلیمان حنفی قندوزی در *ینابیع الموده*، از کلبی روایت می کند که عبدالله بن عباس یا همان خبر امت چنین می گفت:

۳۹۱. رك: فتح الباري: ۶۰ / ۷.

۳۹۲. أخبار القضاة: ۹۱ / ۱ / تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۴۰۷.

۳۹۳. غريب الحديث (خطابی): ۲ / ۲۰۲; الفائق: ۳ / ۸۶; غريب الحديث (ابن جوزی): ۱ / ۱۲۲; النهاية في غريب الحديث والأثر: ۱ / ۲۱۲ و

۳۸ / ۴; المغني (ابن قدامة): ۷ / ۲۳۳; لسان العرب: ۴ / ۱۰۳; القاموس المحيط: ۱ / ۳۸۲.

۳۹۴. مرقاة المفاتيح: ۱۱ / ۲۵۳.

علم النبي صلى الله عليه وسلم من علم الله، وعلم علي من علم النبي، وعلمي من

علم علي، وما علمي وعلم الصحابة في علي الأقطرة بحر في سبعة أبحر؛^{٣٩٥}

علم پیامبر برگرفته از علم خدای تعالی است و علم علی از علم پیامبر و علم من از علم علی است

و علم من و علم تمامی صحابه، در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریاست.

٩ - گفتگوی ابن عباس و معاویه در فضل امیرالمؤمنین

بسیاری از محدثان اهل سنت از جمله طبرانی، هیثمی، ابن عساکر و دیگران به گفتگوی

ابن عباس و معاویه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته اند. در این گزارش تاریخی آمده است:

آنگاه که معاویه از ابن عباس خواست تا دیدگاهش را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام باز گو کند،

پاسخ داد:

رحم الله أبا الحسن! كان والله علم الهدى، وكهف التقى، ومحل الحجا، وطود النهى، ونور

السرى في ظلم الدجى، وداعية إلى المحجة العظمى، عالماً بما في الصحف الأولى، وقائماً

بالتأويل والذكرى، متعلقاً بأسباب الهدى وتاركاً للجور والأذى، وحائداً عن طرق الردى، وخير

من آمن واتقى، وسيد من تقمص وارثدى، وأفضل من حج وسعى، وأسمع من عدل وسوى،

وأخطب أهل الأرض إلا الأنبياء والنبي المصطفى، صاحب القبلتين، فهل يوازيه أحد؟ وزوج

خير النساء وأبوالسبطين، لم تر عيني مثله

ولا ترى حتى القيامة واللقاء، فمن لعنه فعليه لعنة الله والعباد إلى يوم القيامة؛^{٣٩٦}

خداوند ابوالحسن را رحمت کند. به خدا سوگند که او پرچم برافراشته هدایت و پناهگاه

پرهیزکاری، پایگاه عقل و خردمندی، کوه ویژگی ها و نور فروزان در تاریکی، دعوت کننده به

نیکبختی دائمی، باخبر از حقایق کتب پیامبران پیشین، دانای از تأویل و یاد حق، و درآویخته به

اسباب هدایت، تارك جور و اذیت، مانع از راههای انحرافی، بهترین ایمان آورندگان، پاکیزه ترین

پرهیزگاران، سرور هر آن کس که جامه بر تن نموده و خود را به عبا آراسته ساخت، برترین کسی

که حج و سعی را انجام داده، سخاوتمند عادل که همه را برابر می نگرد، سخنورترین مردمان، غیر

٣٩٥. ینابیع المودة: ١ / ٢١٥.

٣٩٦. تعلیق من أمالی ابن دُرید: ٨٦، مروج الذهب: ٣ / ٥١؛ المعجم الكبير: ١٠ / ٢٣٩؛ ذخائر العقبی: ٧٨؛ الرياض النضرة: ١ / ٥٨؛ مختصر

تاریخ دمشق: ٤ / ٢٤٧؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٥٩؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ١٢٤.

انبیاء و پیامبر مصطفی صلی الله علیه وآله. او است که بر دو قبله نماز گذارد. حال آیا کسی قدرت برابری با او را دارد؟ او همسر سیده زنان، پدر دو سبط خاتم پیامبران است. آری! دیدگانم مانند او را ندیده و تا رستاخیز هم مانند او را مشاهده نخواهم کرد! کسی که او را لعن کند و دم از نکوهش او بزند، خدا و بندگان خدا، چنین کسی را تا روز قیامت لعن و نفرین خواهند کرد.

۱۰ - علاقه معاویه به دانش امیرالمؤمنین

هنگامی که محمد بن ابی بکر در مصر به دست عمرو عاص کشته شد، وی تمام نامه های محمد را جمع کرده و برای معاویه فرستاد. معاویه نامه ها و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر را مطالعه کرد و در تعجب فرو رفت. ولید بن عقبه که در نزد معاویه بود، آنگاه که حال وی را چنین دید، گفت: دستور بده تا همه را بسوزانند. معاویه چنین پاسخ داد؟

مه یا ابن ابی معیط! إنه لا رأي لك، فقال له الوليد: إنه لا رأي لك! أضمن الرأي أن يعلم الناس أن أحاديث أبي تراب عندك تتعلم منها وتقضي بقضائه، فعلام تقاتله؟ فقال معاوية: ويحك! أتأمرني أن أحرق علماً مثل هذا؟ والله، ما سمعت بعلم أجمع منه ولا أحكم ولا أوضح. فقال الوليد: إن كنت تعجب من علمه وقضائه، فعلام تقاتله؟ فقال معاوية: لولا أن أباتراب قتل عثمان ثم أفتانا لأخذنا عنه، ثم سكت هنيئاً، ثم نظر إلى جلسائه، فقال: إنا لا نقول إن هذه من كتب علي بن أبي طالب، ولكننا نقول إن هذه من كتب أبي بكر الصديق كانت عند ابنه محمد، فنحن نقضي بها ونفتي؛^{۳۹۷}

پس معاویه گفت: خاموش باش ای پسر ابومعیط! که کلامت نادرست و بی خردی است. ولید گفت: نظر تو نادرست است. آیا این خردمندانه است که مردم بدانند سخنان ابوتراب نزد تو است و تو از آنها چیزها می آموزی و به کمک آن قضاوت می کنی؟ پس چرا با او نبرد و جنگ می کنی؟ معاویه پاسخ داد: وای بر تو! آیا به من می گویی دانشی این چنین ارزشمند را بسوزانم؟ به خدا سوگند که دانشی جامع تر،

حکیمانه تر و روشنتر از این در هیچ جای و از هیچ کس نشنیده ام. ولید گفت: اگر از علم و

قضاوت علی در شگفت هستی، چرا با او جنگ می کنی؟ معاویه پاسخ داد: اگر ابوتراب عثمان را نکشته بود و فتوا می داد، ما به فتوایش عمل می کردیم. سپس اندکی خاموش ماند و به حضرات مجلس نگریست و گفت: به کسی نمی گوییم که این از نوشته های علی بن ابی طالب است، بلکه می گوییم از نوشته های ابوبکر صدیق است که در نزد پسرش محمد مانده بود و ما بر اساس آن قضاوت و فتوا می دهیم!

سپس ابراهیم بن محمد ثقفی می نویسد: این نوشته ها پیوسته در خزانه بنی امیه بود تا زمانی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسید و همو بود که بر همگان مشخص ساخت که این سخنان، سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

۱۱ - عایشه و اقرار به اعلمیت امیرالمؤمنین

هنگامی که عایشه از اطرافیان خود پرسید: چه کسی شما را به روزه روز عاشورا اجازه و فتوا داده است؟ پاسخ دادند: علی. او پس از شنیدن نام امیرالمؤمنین علیه السلام، ایشان را داناترین امت نسبت به سنت پیامبر دانست و گفت:

أما أنه أعلم الناس بالسنة؛^{۳۹۸}

آگاه باشید که او داناترین مردم به سنت پیامبر است.

لازم به یادآوری است - همان گونه که بر همگان مشخص است - روزه گرفتن در روز عاشورا در میان اهل سنت مستحب شمرده شده و این روایت نیز در منابع حدیثی اهل سنت وجود دارد؛ اما استفاده ما از این روایت، صرفاً منحصر به اقرار و اعتراف عایشه بر اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ بنابراین در غیر این صورت پر واضح است که شیعیان اثنی عشری که معارف دینی و فقهی خود را پس از قرآن کریم از سنت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام اخذ می کنند، عقیده ای به روزه گرفتن در روز عاشورا ندارند؛ بلکه روزه عاشورا را مکروه دانسته و عاشورا را روز حزن و اندوه می دانند، به ویژه آن که در روایاتی متعدد^{۳۹۹} حضرات معصومین علیهم السلام، روزه روز عاشورا را روزه ابن مرجانه خواندند و شیعیان را از روزه گرفتن در این روز منع می نمودند.

۳۹۸. ذخائر العقبی: ۷۸؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۴؛ الریاض النضره: ۳ / ۱۰۹؛ المناقب (خوارزمی): ۵۴؛ الصواعق المحرقة: ۱۲۷؛ تاریخ الخلفاء:

۱۸۸؛ الوافی بالوفیات: ۲۱ / ۱۷۹؛ کنز العمال: ۸ / ۶۵۸؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۱۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۰۸؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۸.

۳۹۹. از جمله رك: الكافي: ۴ / ۱۴۶ تا ۱۴۷؛ من لا يحضره الفقيه: ۲ / ۸۵؛ تهذيب الأحكام: ۴ / ۳۰۱.

۱۲ - تصریح عطاء بر اعلمیت امیرالمؤمنین

عطاء بن ابی رباح که از جمله بزرگان تابعان است و نزد اهل سنت از جایگاه و منزلت والایی برخوردار است^{۴۰۰} نیز به اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح نموده است.

ابن ابی شیبه، ابن عبدالبر و دیگران به نقل از وی چنین نوشته اند:
أخبرنا يحيى بن معين، قال: حدثنا عبدة بن سليمان، عن عبد الملك ابن أبي سليمان، قال:
قلت لعطاء: أكان في أصحاب محمد أحد أعلم من علي؟ قال: لا والله، ما أعلمه؛^{۴۰۱}

عبد الملك گوید: به عطا گفتم: آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کسی داناتر و اعلم از علی علیه السلام بود؟ عطا پاسخ داد: نه به خدا سوگند کسی را از او داناتر نمی شناسم.

۱۳ - رجوع بزرگان اصحاب به امیرالمؤمنین در معضلات

این نکته از مسلمات روایی و تاریخی است که پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، هرگاه صحابه در امور مختلف دچار اشتباه، سردرگمی و تحیر می شدند و یا در حل مسائل شرعی ناتوان می ماندند، به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می نمودند که در ذیل به برخی از این موارد اشاره می کنیم.

سخن شافعی در رجوع صحابه به امیرالمؤمنین

فخر رازی که خود تابع مذهب فقهی شافعی است، به نقل از شافعی می نویسد:

وأكثر ما أخذ عنه في زمان عمر وعثمان، لأتھما كانا يسألانه ويرجعان إلى قوله، وكان علي كرم الله وجهه خصّ بعلم القرآن والفقه، لأنّ النبي صلی الله علیه وسلّم دعا له وأمره أن يفتي بين الناس، وكانت قضایاه ترفع إلى النبي فيمضيها؛^{۴۰۲}

بیشترین زمانی که از علم علی علیه السلام استفاده می شد، زمان خلافت عمر و عثمان بود؛ چرا که آن دو از امیرالمؤمنین کرم الله وجهه می پرسیدند و به نظرات او رجوع می کردند و این در حالی بود که برای علی جایگاهی خاص در علم به قرآن و فقه بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

۴۰۰. ذهبی در *میزان الإعتدال* می نویسد: «عطاء بن أبي رباح: سيد التابعين علماً وعملاً وإتقاناً في زمانه بمكة. روى عن عائشة

وأبي هريرة والكبار وعاش تسعين سنة أو أزيد وكان حجة، إماماً، كبير الشأن، أخذ عنه أبوحنيفة وقال: ما رأيت مثله»؛ *میزان الإعتدال*:

۳ / ۷۰. همچنین ر.ك. *سير أعلام النبلاء*: ۵ / ۷۸؛ *الطبقات الكبرى*: ۵ / ۶۸؛ *تذكرة الحفاظ*: ۱ / ۹۸؛ *معرفة الثقات*: ۲ / ۱۳۵.

۴۰۱. *المصنّف* (ابن ابی شیبه): ۷ / ۵۰۲؛ *طبقات الفقهاء*: ۳۳؛ *الإستيعاب*: ۳ / ۱۱۰۴؛ *تاريخ مدينة دمشق*: ۴۲ / ۴۱۰؛ *أسد الغابة*: ۴ / ۲۲؛

ذخائر العقبى: ۷۸؛ *أخبار المكيين*: ۲۸۷؛ *الرياض النضرة*: ۳ / ۱۶۰.

۴۰۲. *مناقب الإمام الشافعي*: ۱۳۵.

برای او دعا نمود و او را مامور به فتوا دادن در میان مردم کرد و این گونه بود که ایشان در میان مردم قضاوت می نمود و سپس آن را به پیامبر ارجاع داده و پیامبر آن را تأیید و امضا می نمود.

کلام نووی و کرمانی در رجوع صحابه به امیرالمؤمنین

نووی شارح صحیح مسلم و کرمانی شارح صحیح بخاری، درباره رجوع مردم و بزرگان صحابه، در مشکلات علمی شان به محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام می نویسند:

وسؤال كبار الصحابة ورجوعهم إلى فتاواه وأقواله في المواطن الكثيرة والمسائل المعضلات أيضاً مشهور؛^{٤٠٣}

پرسش بزرگان صحابه و رجوع آنان به فتاوا و نظرات امیرالمؤمنین در مواضع متعدد و مسائل پیچیده، مشهور است.

ابن ابی الحدید و توصیف امیرالمؤمنین

ابن ابی الحدید معتزلی که خود سنی مذهب است، درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه نیکو نگاشته است:

وما أقول في رجل تعزى إليه كل فضيلة، وتنتهي إليه كل فرقة، وتتجاذبه كل طائفة، فهو رئيس الفضائل وينبوعها، وأبو عذرها، وسابق مضارها، ومجلى حليتها، كل من بزغ فيها بعده فممنه أخذ، وله اقتفى، وعلى مثاله احتذى؛^{٤٠٤}

من نمی دانم چه بگویم درباره مردی که تمامی فضایل به او نسبت داده می شود و دانش تمامی گروه ها و فرقه های اسلامی به دانش او منتهی می گردد و هر طائفه ای می کوشد که خود را به او منتسب کرده و برساند. علی سرآمد همه فضایل و سرچشمه آن و طلایه دار آنهاست. او نخستین کسی است که درب خانه فضایل را کوبید و از ناب ترین آنها بهره مند گشت و در این میدان گوی سبقت را از همه ربود.

وی دربخش دیگر از شرح نهج البلاغه، درباره جامعیت فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

٤٠٣. تهذيب الأسماء واللغات: ١ / ٣٤٦؛ الكواكب الدراري: ٢ / ١٠٩.

٤٠٤. شرح نهج البلاغة: ١ / ١٧.

إن قيل جهاد و حرب، فهو سيّد المجاهدين والمحاربين؛ إن قيل وعظ و تذكير، فهو أبلغ
الواعظين والمذكرين؛ إن قيل فقه و تفسير، فهو رئيس الفقهاء والمفسرين، إن قيل عدل
و توحيد، فهو إمام اهل العدل والموحدين. وليس على الله بمستنكر أن يجمع العالم في
واحد؛^{٤٠٥}

اگر از جهاد سخن به میان آید، او سید مجاهدان و جنگاوران است. اگر از موعظه و تذکر گفته
شود، او بلیغ ترین موعظه کنندگان و تذکر دهندگان است. اگر از فقه
و تفسیر قرآن گفته شود، او رئیس فقها و مفسران است. اگر از عدل و توحید و یگانه پرستی
گفته شود، او امام و سرور اهل عدالت و امام موحدانست و از خدا دور نیست که تمامی عالم را
در يك نفر جمع نماید.

ابن ابی الحدید پس از آن که سخنانی در شرافت علم الهی و این که شرف هر علمی به
معلومات و معارف آن علم است ایراد می کند، معترف است که تمامی علوم الهی نزد همه
دانشمندان، به دانش امیرمؤمنان علیه السلام منتهی می گردد و او است که سرچشمه جوشش،
گسترش و نشر تمام این علوم بوده است. وی با ذکر شواهد بر ادعای خویش، مهر تأیید زده و در
منتهی شدن دانش تمامی متکلمان اسلامی به حضرتش چنین آورده است:

فإن المعتزلة - الذين هم أهل التوحيد والعدل وأرباب النظر ومنهم تعلم الناس هذا الفن -
تلامذته وأصحابه، لأنّ كبرهم واصل بن عطاء تلميذ أبي هاشم عبدالله بن محمد بن
الحنفية، وأبوهاشم تلميذ أبيه وأبوه تلميذه عليه السلام؛

پس همانا معتزله که قائل به توحید و عدل الهی و دارای رأی و نظر و استدلال هستند و
مردمان، مناظره و استدلال را از ایشان آموخته اند، همه شاگردان اویند؟ چرا که سرآمد و بزرگ
معتزله که واصل بن عطاست، و شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه بود و ابوهاشم
شاگرد پدرش محمد بن حنفیه و او نیز شاگرد پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام است.

وی در ادامه می نویسد:

وأما الأشاعرة؛ فإنهم ينتمون إلى أبي الحسن علي بن أبي بشر الأشعري، وهو تلميذ أبي علي الجبائي، وأبو علي أحد مشايخ المعتزلة. فالأشعرية ينتهون بالآخرة إلى أستاذ المعتزلة ومعلمهم: علي بن أبي طالب؛

و اما اشاعره كه منسوب به ابوالحسن اشعري هستند، خود شاگرد ابوعلى جبائى است كه وى از مشايخ و بزرگان معتزله است و بديهى است كه عقايد و آراء اشاعره در نهايت به مرجع علمى و معلم معتزله؛ يعنى على بن ابى طالب بازگشت دارد.

وى در ادامه ساير فرق مهم كلامى؛ يعنى اماميه و زيديه را نيز ذكر كرده و نوشته است:

وأما الإمامية والزيدية؛ فانتماؤهم إليه ظاهر؛^{٤٠٦}

و اما مذهب اماميه و زيديه نيز پر واضح است كه همه معارف و علوم نزد ايشان به حضرت اميرالمؤمنين منتهى مى گردد.

وى همچنين در بهره بردن تمامى فقيهان بزرگ اهل سنت در تمامى دوره هاى زمانى از علم و دانش اميرمؤمنان عليه السلام مى نويسد:

ومن العلوم علم الفقه، وهو عليه السلام أصله وأساسه، وكلّ فقيه في الإسلام، فهو عيال عليه ومستفيد من فقهه. أما أصحاب أبي حنيفة كأبي يوسف ومحمد وغيرهما، فأخذوا عن أبي حنيفة، وأما الشافعي، فقرأ على محمد بن الحسن، فيرجع فقهه أيضاً إلى أبي حنيفة، وأما أحمد بن حنبل، فقرأ على الشافعي، فيرجع فقهه أيضاً إلى أبي حنيفة، وأبوحنيفة قرأ على جعفر بن محمد عليه السلام، وقرأ جعفر على أبيه [عليه السلام]، وينتهي الأمر إلى علي [عليه السلام]. وأما مالك بن أنس، فقرأ على ربيعة الرأي، وقرأ ربيعة على عكرمة، وقرأ عكرمة على عبدالله بن عباس، وقرأ عبدالله بن عباس على علي بن أبي طالب [عليه السلام]. وإن شئت فرددت إليه فقه الشافعي بقراءته على مالك، كان لك ذلك. فهؤلاء الفقهاء الأربعة؛^{٤٠٧}

و از ديگر علوم، علم فقه است كه على عليه السلام اصل، اساس و ريشه آن است و هر فقيهى در اسلام مديون و ريزه خوار علم او است و از او استفاده نموده است. همانا اصحاب ابوحنيفة، مانند ابويوسف^{٤٠٨} و محمد^{٤٠٩} فقه را از ابوحنيفة آموختند، شافعى فقه را نزد محمد بن حسن

٤٠٦. همان: ١ / ١٧.

٤٠٧. همان: ١ / ١٨.

٤٠٨. قاضى ابويوسف يعقوب بن ابراهيم بن حبيب كوفى بغدادى، متوفى ١٨٢ هـ.

فراگرفت؛ پس فقه او هم به ابوحنیفه باز می‌گردد. اما احمد بن حنبل، او نیز فقه را نزد شافعی آموخت؛ پس فقه احمد نیز به ابوحنیفه برمی‌گردد.

ابوحنیفه، نزد جعفر بن محمد علیه السلام شاگردی نمود که او خود شاگرد پدرش محمد بن علی الباقر علیه السلام بود و بدین ترتیب فقه و علم ایشان همگی به علی علیه السلام ختم می‌شود. همچنین مالک بن انس شاگرد ربیعۃ الرأی^{۴۱۰} بود که ربیعۃ خود شاگرد عکرمه بود و عکرمه از شاگردان عبدالله بن عباس و او شاگرد علی علیه السلام بود. اگر بخواهم فقه شافعی را هم به او برگردانم، خواهم توانست؛ چرا که شافعی نزد مالک شاگردی کرد و از این طریق به آن حضرت می‌رسد.

البته لازم به یادآوری است که خود مالک بن انس نیز به طور مستقیم از محضر حضرت امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام بهره مند و کسب فیض نموده است.^{۴۱۱}

جهل ابوبکر و دیگر خلفا در مسائل علمی

پس از اثبات اعلمیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از جمله شروط ضروری امام است، لازم است در مقابل، مواردی از جهل ابوبکر و بی‌اطلاعی او از مسائل علمی نقل شده تا حجت بر مخالفان تمام گردد.

هر چند اهل سنت خواسته اند به حیل‌های مختلف، جاهل بودن ابوبکر را توجیه نمایند؛ ولی توجیحات آنها نیز به خاطر شدت ضعف ثمره‌ای نداشته و باید دانست که این توجیحات، هرگز جایگزین شرط لازم اعلمیت برای خلافت و امامت نمی‌گردد.

سیوطی از پر آوازه‌ترین دانشمندان اهل سنت، در کتاب *الاتقان فی علوم القرآن*، تصریح می‌کند آن چه از خلفای سه‌گانه درباره تفسیر قرآن نقل شده بسیار اندک است. البته سیوطی کمبود میراث علمی خلفا را توجیه کرده و در مقام در دفاع از آنها نوشته است:

أما الخلفاء، فأكثر من روي عنه منهم علي بن أبي طالب، والرواية عن الثلاثة نزره جداً، وكان السبب في ذلك تقدم وفاتهم، كما أنّ ذلك هو السبب في قلة رواية أبي بكر رضي الله عنه

۴۰۹. محمد بن حسن شیبانی، متوفای ۱۸۹هـ.

۴۱۰. ابوعثمان ربیعۃ بن ابی عبدالرحمان فروخ، متوفای ۱۴۲هـ.

۴۱۱. رك: التاريخ الكبير: ۲ / ۱۹۸؛ الجرح والتعديل: ۲ / ۴۸۷؛ تهذيب الكمال: ۲۷ / ۹۴.

للحديث، ولا أحفظ عن أبي بكر رضي الله عنه في التفسير إلا آثاراً قليلة جداً، لا تكاد تجاوز
العشرة؛^{٤١٢}

از میان خلفا، بیشتر از همه از علی بن ابی طالب گزارش های تفسیری نقل شده و آنچه از سه تن دیگر آورده اند بسی ناچیز است، و آن هم دلیلی ندارد، جز این که ایشان زودتر وفات کرده اند! چنانکه همین انگیزه را نیز می توان دلیل کمبود روایات و گزارشات قرآنی ابوبکر دانست. من از ابوبکر سخنانی که درباره تفسیر قرآن باشد، جز سخنانی بسیار اندک که از ده مورد تجاوز نمی کند، چیزی به یاد ندارم.

چگونه است که عالم پرمطالعه ای چون سیوطی، زمان سه ساله حکومت ابوبکر را ناچیز می شمرد. آیا اگر وی در همین مدت به ظاهر اندک موفق نشده است مقام علمی خویش را ظاهر سازد، چگونه است که در این مدت جهل خویش را به این وسعت آشکار ساخته است؟! با توجه به اهمیت بسیار والای قرآن به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، بی بهره بودن مدعیان جانشینی پیامبر از علوم و معارف قرآنی، نقص بسیار بزرگی محسوب می شود؛ از این رو اهل سنت و پیروان مکتب خلفا، باید برای این سوالات پاسخ های قانع کننده ای ارائه نمایند که: آیا ملازمت و همراهی خلفا به ویژه ابوبکر با رسول الله صلی الله علیه وآله به این خاطر بوده است که از پیامبر اکرم چیزی بیاموزد؟ اگر به این هدف بوده، پس چرا روایات قرآنی نقل شده از ابوبکر این مقدار ناچیز و اندک است؟ آیا ابوبکر در زمان حضور نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، پرسش های علمی و قرآنی داشته است؟

اگر ابوبکر سولاتی از پیامبر پرسیده، پس آن پرسشها و پاسخ حضرت چه بوده است و اگر وی پرسشی از پیامبر نکرده، علت آن چیست؟ آیا این خواسته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است که ابوبکر چیزی از قرآن نیاموزد؟ به راستی چرا ابوبکر چیزی از پیامبر نیاموخته است تا آن را نقل کند؟ و یا اگر علوم قرآنی از پیامبر آموخته است، چرا به نقل آن مبادرت نکرده است؟

برتری ابوهریره، حتی از ابوبکر!

بخاری به نقل از ابوهریره آورده است: زمانی که مردم به کثرت روایات ابوهریره خرده گرفته و به روایات او به دیده تردید نگریستند که مبادا روایات وی خود ساخته باشد، ابوهریره در پاسخ گفت:

إِنَّ إخواننا من المهاجرين كان يشغلهم الصَّفْق بالأسواق، وَإِنَّ إخواننا من الأنصار كان يشغلهم العمل في أموالهم؛ وَإِنَّ أباهريرة كان يلزم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشبع بطنه، ويحضر ما لا يحضرون، ويحفظ ما لا يحفظون؛^{٤١٣}

همانا خرید و فروش در بازار، برادران مهاجر ما را مشغول می کرد و برادران انصار ما نیز مشغول کار در مزارع و باغات خود بودند؛ در حالی که ابوهریره به خاطر سیر کردن شکمش، همیشه ملازم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود؛ از این رو در مواقعی حاضر بود که دیگران حضور نداشتند و مطالبی را از پیامبر حفظ و ضبط نمود که دیگران حفظ نکردند.

برتری اُبی و ابوموسی از عمر

اعتراف عمر در علت بی بهره بودن از محضر علمی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، می تواند شاهدهی خوب بر این سخن ابوهریره باشد. بیان مطلب این که روزی اُبی بن کعب آیه ای از قرآن قرائت نمود؛ عمر به او اعتراض کرد و مدعی شد که قرائت آیه این چنین نیست! اُبی در پاسخ گفت: لقد سمعتها من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ يلهيك يا عمر الصَّفْق بالبقيع، فقال عمر: صدقت؛^{٤١٤}

همانا آیه را به همین صورت از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم، در حالی که کاسبی در بقیع تو را مشغول کرده بود. عمر گفت: راست می گویی!

بخاری در کتاب البیوع، باب «ما جاء في التجارة في البر» از صحیح خود می نویسد:

إِنَّ أباموسى الأشعري إستاذن على عمر بن الخطاب رضي الله عنه، فلم يؤذن له وكأنه كان مشغولاً، فرجع أبوموسى، ففرغ عمر فقال: ألم أسمع صوت عبدالله بن قيس ائذنوا له. قيل

٤١٣. صحیح البخاری: ١ / ٣٨؛ صحیح مسلم: ٧ / ١٦٦؛ الطبقات الكبرى: ٢ / ٣٦٣ و ٤ / ٣٣٢؛ مسند أحمد: ٢ / ٣٨٧؛ السنن الكبرى (نسائی): ٣

٤٣٩ / أسد الغابة: ٥ / ٣١٧.

٤١٤. كنز العمال: ١٣ / ٢٦١؛ فتح القدير: ٣ / ٢٢٥؛ الدر المنثور: ٤ / ١٧٩؛ المطالب العالیة: ٣ / ١٦٧٥.

قد رجع، فدعاه فقال: كُنَّا نؤمر بذلك. فقال: تأتيني على ذلك بالبينة. فانطلق إلى مجلس الأنصار فسألهم، فقالوا: لا يشهد لك على هذا إلا أصغرنا أبوسعيد الخدري، فذهب بأبي سعيد الخدري، فقال عمر: أخفي عليّ من أمر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَلِهَانِي الصَّفْق بِالْأَسْوَاقِ؛ يَعْنِي: الْخُرُوجَ إِلَى التِّجَارَةِ؛^{٤١٥}

همانا ابوموسی اشعری از عمر بن خطاب اذن خواست و به او اذن داده نشد؛ گویا که عمر مشغول کاری بوده است؛ از این رو ابوموسی بازگشت. هنگامی که عمر از کار خود فارغ شد، گفت: آیا صدای عبدالله بن قیس را نشنیدم؟ به او اجازه دهید تا وارد شود. گفتند که او بازگشته است. عمر او را خواست. ابوموسی گفت: ما به این کار امر شده ایم [که اگر اجازه ورود گرفتیم و اجازه ای صادر نشد، بازگردیم]. عمر گفت: برای این ادعا دلیل بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از ایشان در این باره پرسید. گفتند: کسی به این موضوع برای تو شهادت نمی دهد مگر کوچکترین ما ابوسعید خدری. پس با ابوسعید خدری نزد عمر رفتند [و ابوسعید خدری به این موضوع شهادت داد]. عمر گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر من اموری مخفی مانده است. خرید و فروش در بازار مرا به خود مشغول کرد!

در هر صورت، اشتغال به خرید و فروش و کسب و کار، بهانه و عذری است که برای بی بهره بودن خلفا، به ویژه ابوبکر از علوم قرآن و جهل آنها نسبت به حقایق دینی و احکام اسلامی ذکر شده است، بدین معنا که آنان توفیق کمتری برای حضور در خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشته اند. به فرض این که عذر مطابق واقع باشد، اما روشن است که خلفا در جنگ ها و سفرهای بسیاری همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده اند. آیا در این فرصت ها نیز خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نرسیده و سؤالی در مورد قرآن از آن حضرت نپرسیده اند؟ اینان به زعم اهل سنت جانشینان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده اند که میزان ارتباط آنان با حقایق وحی مبین و سنت و شریعت خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به این اندازه کم و ناچیز بوده است.

٤١٥. صحیح البخاری: ٣ / ٧ و ٨ / ١٥٧. همچنین ر.ک: صحیح مسلم: ٦ / ١٧٩؛ الأدب المفرد: ٢٢٨؛ صحیح ابن حبان: ١٣ / ١٢٣؛ مجمع

اعلمیت ابوبکر و عمر بر هم عصران خود این نکته را روشن می سازد که از باب قیاس اولویت، دیگر صحابه نیز در چنین وضعیتی، بلکه بدتر به سر می برده اند؛ از این رو به جز تعدادی اندک، چطور می توان پذیرفت که ابوبکر و عمر، حاملان علوم و معانی قرآن و شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله هستند؟ در حالی که ثابت شد که آنان شایستگی اتصاف به این مقامات را نداشته اند.

در ادامه به مواردی از جهل شیخین به ویژه ابوبکر اشاره خواهیم کرد و قضاوت منصفانه را در تعیین افضل و فرد داناتر را به خواننده می سپاریم.

باز ماندن ابوبکر از پاسخ به یهودی

انس بن مالک می گوید: پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، مردی یهودی به میان مسلمانان آمد. مردم او را به سوی ابوبکر راهنمایی کردند. او نزد ابوبکر آمد و گفت: من از تو سوالاتی می پرسم که پاسخ آنها جز نبی الاهی و یا وصی او نمی داند. ابوبکر گفت: هر چه می خواهی بپرس! مرد یهودی گفت: به من خبر بده از آن چیزی که برای خداوند نیست و از آن چیزی که نزد خداوند نیست و از آن چیزی که خداوند آن را نمی داند؟ ابوبکر که در جواب مانده بود، پاسخ داد: این پرسش ها، از سخنان زندیقان بی دین است! سپس ابوبکر و حاضران قصد تنبیه یهودی کردند که ابن عباس به آنان گفت: این کار شما بی انصافی است. ابوبکر پاسخ داد: مگر نشنیدی که چه سخنانی

بر زبان آورد؟ ابن عباس گفت: اگر پاسخ مسائل او را می دانید به او بگویید و اگر نمی دانید او را نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ببرید، تا او پاسخ دهد؛ زیرا من از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیدم که همواره درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می گفت: «بارخدا! قلب او را هدایت کن و زبان او را ثابت و برقرار نما».

آنگاه ابوبکر با حاضران نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و ابوبکر گفت: ای ابوالحسن! این مرد یهودی مسائل زندیقان را از من می پرسد. امیرالمؤمنین علیه السلام به مرد یهودی فرمود: چه می گویی؟ گفت: من از تو مطالبی را می پرسم که نمی داند آنها را مگر پیامبر یا وصی او و باز

همان سوالات را تکرار کرد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ گفت: اما آن چیزی را که از خداوند نیست، همان چیزی است که شما قوم یهود می گوید که عَزیر پسر خداست و خداوند برای خودش فرزندی نمی داند. اما آن چیزی که نزد خداوند نیست، ظلم بر بندگان است و اما آن چیزی که برای خداوند نیست، همان شریک است که شریکی برای خداوند نمی باشد. - در این هنگام - مرد یهودی گفت: شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خداوند و شهادت می دهم که محمد رسول خداست و شهادت می دهم که تو وصی رسول خدا می باشی. در این هنگام ابوبکر و دیگران به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند: یا مفرِّج الكرب! ای برطرف کننده اندوه.^{۴۱۶}

جهل ابوبکر به معنای واژه کلاله

از مواردی که جهل ابوبکر از طریق آن ثابت می شود، حدیثی است که به سند صحیح توسط شعبی نقل شده است که ابوبکر، معنای واژه کلاله - برادر و خواهر تنی یا پدری - را در سوره نساء نمی دانست. بیهقی و دیگران چنین نوشته اند:

أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا يحيى بن أبي طالب، نا يزيد بن هارون، نا عاصم الاحول، عن الشعبي قال: سئل أبو بكر عن الكلاله؟ فقال: إني سأقول فيها برأبي، فإن يكن صواباً فمن الله، وان يكن خطأً، فمني ومن الشيطان: أراه ما خلا الولد والوالد؛^{٤١٧}

حاکم نیشابوری به سند خود از شعبی نقل می کند که گفت: از ابوبکر درباره معنای کلاله سؤال شد. وی پاسخ داد: من نظر خود را بیان می کنم؛ از این رو اگر درست باشد، از سوی خداست و چنانچه نادرست باشد، خطای من و از سوی شیطان است! اینگونه می بینم که کلاله بستگانی هستند که غیر از فرزندان و پدر باشند.

چگونه است ابوبکر که خود را خلیفه و جانشین پیامبر می داند، ولی از فهم معنای این واژه قرآنی عاجز است و نظر خود را با تردید بیان می کند، به گونه ای که گویا همیشه خطای خود را از سوی شیطان می داند. آری خود ابوبکر نیز به این امر اعتراف می کرد که همیشه شیطانی همراه او است که وی را گمراه می نماید!^{٤١٨}

جهل ابوبکر به میراث مادر بزرگان

از دیگر شواهد نادانی ابوبکر آن است: هنگامی که پیرزنی نزد او آمد و از میراث خود که مادر بزرگ بود سؤال نمود، ابوبکر پاسخ داد که برای مادر بزرگ ارثی نیست! ابوداود و دیگران از قبیصة بن ذؤیب، این حکایت را چنین نقل کرده اند که گفت:

٤١٧. السنن الكبرى (بیهقی): ٦ / ٢٢٣؛ المبسوط: ٢٩ / ١٥١؛ تاریخ الخلفاء: ١٠٥؛ الدر المنثور: ٢ / ٢٥٠؛ کنز العمال: ١١ / ٧٩؛ التمهيد: ٥ / ١٩٦.

٤١٨. «واعلموا أن لي شيطاناً يعتريني»؛ الطبقات الكبرى: ٣ / ٢١٢؛ تاريخ مدينة دمشق: ٣٠ / ٣٠٤؛ المصنف (صنعاني): ١١ / ٣٣٦؛ الإمامة والسياسة: ١ / ٢٢؛ المعجم الأوسط: ٨ / ٢٦٧؛ المنتظم: ٤ / ٦٩؛ شرح نهج البلاغة: ١٧ / ١٥٨؛ المطالب العالمة: ٩ / ٦٢٥؛ الصواعق المحرقة: ١٢؛ كنز العمال: ٥ / ٥٩٠.

حدثنا القعنبي، عن مالك، عن ابن شهاب، عن عثمان بن إسحاق بن خرشة، عن قبيصة بن ذؤيب، أنه قال: جاءت الجدة إلى أبي بكر الصديق تسأله ميراثها، فقال: مالك في كتاب الله تعالى شيء وما علمت لك في سنة نبي الله صلى الله عليه وسلم شيئاً، فارجعي حتى أسأل الناس؛^{٤١٩}

قعنبي به سند خود از قبيصة نقل می کند که گفت: پیرزنی نزد ابوبکر آمد و از اندازه میراث خود سؤال نمود. ابوبکر پاسخ داد: در کتاب خدا برای تو چیزی معین نشده و در سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز چیزی برای تو نمی دانم! بازگرد تا از مردم در این باره بپرسم.

لازم به ذکر است که ترمذی این حدیث را صحیح دانسته، می نویسد:

وفي الباب عن بريدة وهذا أحسن وهو أصح من حديث ابن عيينة؛^{٤٢٠}

و در این باب - باب میراث جده - حدیثی از بریده نیز نقل شده است که سند روایت قبیصه از

آن بهتر است و آن حدیث بریده نیز از حدیث ابن عیینة [در همین باب] صحیح تر است.

در ادامه این واقعه تاریخی آمده است که: از جمله حاضران در مجلس، مغیره بن شعبه بود که گفت: من نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله بودم که يك ششم به جده داد. ابوبکر گفت: آیا در آن زمان کسی دیگر هم با تو حاضر بود؟ پس محمد بن مسلمه انصاری برخاست و آنچه را مغیره گفته بود تکرار نمود. پس ابوبکر همان يك ششم را برای آن پیر زن معین کرد!

چگونه ممکن است که این خلیفه جاهل به ارث، برترین صحابه در علم باشد و چگونه ممکن است فردی که از پاسخ دادن به شایع ترین احکام مورد ابتلای مردم عاجز باشد و همو جانشین پیامبر گردد؟ آنچه مایه تعجب و تأسف است آن که جهل و درماندگی ابوبکر به گونه ای

٤١٩. الموطأ: ٢ / ٥١٣؛ سنن أبي داود: ٢ / ٥؛ سنن ابن ماجه: ٢ / ٩٠٩؛ سنن الترمذی: ٣ / ٢٨٤؛ السنن الكبرى (نسائی): ٤ / ٧٥؛ مسند أبي يعلى:

١ / ١١٠؛ مسند أحمد: ٤ / ٢٢٤؛ صحيح ابن حبان: ١٣ / ٣٩١؛ السنن الكبرى (بيهقي): ٦ / ٢٣٤.

٤٢٠. سنن الترمذی: ٣ / ٢٨٤. لازم به یادآوری است که در برخی نسخ سنن ترمذی این عبارت بدین گونه نقل شده است: «هذا حدیث

صحیح وهو أصح من حدیث ابن عیینة. وفي الباب عن بريدة؛ این روایت با يك سند حسن و به سند دیگر صحیح می باشد و این

روایت از حدیث ابن عیینة صحیح تر بوده و در همین باب از بریده نیز روایتی موجود است»؛ ر.ك: سنن الترمذی: ٤ / ١٧٨.

بوده است که به روایت فاسقی همچون مغیره که زناکارترین فرد قبیله ثقیف^{۴۲۱} بوده، اعتماد کرده است!

نادرستی اعتقاد ابوبکر درباره خداوند

لالکایی دیگر عالم اهل سنت، از عبدالله بن عمر نقل کرده است که گفت: مردی به نزد ابوبکر آمده و از عقیده او درباره ارتباط زنا با انسان ها با قضا و قدر و خواست الاهی پرسید. ابوبکر پاسخ داد: آری، زنا به قضا و قدر و خواست الاهی صورت می گیرد! روایت این چنین است:

أخبرنا أحمد بن محمد، قال: ثنا عبدالله بن سليمان، قال: ثنا حفص بن عمرو الرقاشي، قال: ثنا عاصم بن سليمان العبدي، قال: ثنا عبدالله بن عمر بن نافع، عن ابن عمر، قال: جاء رجل إلى أبي بكر، فقال: أرأيت الزنا بقدر؟ قال: نعم. قال: فإن الله قدره عليّ ثم يعذبني؟ قال: نعم يا ابن الخنا. أما والله لو كان عندي إنسان أمرت أن يجأ أنفك؛^{۴۲۲} ابن عمر گوید: مردی نزد ابوبکر آمد و پرسید: آیا زنا را به قضا و قدر و خواست الاهی می دانی؟ ابوبکر پاسخ داد: آری. آن مرد گفت: پس در این صورت خداوند در ابتدا مرا به زنا کردن قدرت می دهد و سپس مرا عذاب و کیفر می کند؟ ابوبکر پاسخ داد: آری، ای پسر زن بدبو! به خدا سوگند اگر کسی نزد من بود، دستور می دادم تا دماغت را بشکنند!

جهل خلیفه دوم عمر بن خطاب

هر چند اثبات جهل عمر بن خطاب، خلیفه پس از ابوبکر از موضوع بحث ما خارج است؛ لیکن از آنجا که اهل سنت در اعلمیت و برتری، ابتدا ابوبکر و آنگاه نام عمر را می برند، مناسب است که تنها به يك نمونه از موارد بسیار جهالت این خلیفه نامشروع اشاره نموده و تفصیل بحث را به مباحث آینده واگذار نماییم.

احمد بن حنبل در *مسند*، روایتی را با سند معتبر چنین آورده است:

۴۲۱. برای اطلاع بیشتر از زناکاری گسترده مغیره بن شعبه، ر.ک: *أسد الغابة*: ۲ / ۳۸۵؛ *وفیات الأعیان*: ۶ / ۳۵۶؛ *تاریخ الطبری*: ۳ / ۱۶۹؛

الکامل فی التاریخ: ۲ / ۵۴۰؛ *شرح نهج البلاغة*: ۱۲ / ۲۳۷؛ *الشافی فی شرح مسند الشافعی*: ۵ / ۴۷۷؛ *فتوح البلدان*: ۲ / ۴۲۳؛ *المنتظم*: ۴ /

۲۳۲؛ *البدایة والنهاية*: ۷ / ۹۴؛ *تاریخ مدینة دمشق*: ۳۸ / ۶۰.

۴۲۲. *اعتقاد أهل السنة*: ۴ / ۶۶۳؛ *تاریخ الخلفاء*: ۱۰۶؛ *کنز العمال*: ۱ / ۳۳۴.

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا عفان، ثنا حماد عن عطاء بن السائب، عن أبي ظبيان الجنب:
 أنّ عمر بن الخطاب رضي الله عنه أتى بامرأة قد زنت فأمر برجمها، فذهبوا بها ليرجموها،
 فلقيهم علي رضي الله عنه، فقال: «ما هذه؟». قالوا: زنت، فأمر عمر برجمها، فانتزعها علي من
 أيديهم وردّهم، فرجعوا إلى عمر رضي الله عنه، فقال: ما ردّكم؟ قالوا: ردّنا علي رضي الله عنه،
 قال: ما فعل هذا علي إلا لشيء قد علمه، فأرسل إلى علي فجاء وهو شبه المغضب، فقال:
 مالك رددت هؤلاء؟ قال: أما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «رفع القلم عن ثلاثة:
 عن النائم حتى يستيقظ، وعن الصغير حتى يكبر، وعن المبتلى حتى يعقل»؟ قال: بلى. قال
 علي رضي الله عنه: «فإنّ هذه مبتلاة بني فلان، فلعله أتاها وهو بها»، فقال عمر: لا أدري!
 قال: وأنا لا أدري. فلم يرجمها؛^{٤٣٣}

احمد بن حنبل به سند خود از ابوظبيان حصين بن جندب نقل می کند که گفت: زن دیوانه ای
 را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند و او دستور به رجم آن زن داد. پس از
 آن، زن را برای سنگسار حرکت دادند تا آن که در راه با امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد نمودند. علی
 علیه السلام فرمود: «ماجرای این زن چیست؟». پاسخ دادند: زنی است که مرتکب زنا شده و عمر
 دستور به سنگسار وی داده است. پس حضرت آن زن را از دست ایشان رها نمود و آنها را روانه
 کرد. آنان به نزد عمر آمدند و عمر از علت بازگشت آنها سؤال کرد که پاسخ دادند: علی
 رضی الله عنه ما را باز گرداند. عمر گفت: به یقین که علی این کار را به خاطر آنچه می دانسته
 انجام داده است؛ از این رو به دنبال آن حضرت فرستاد. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام با
 حالتی شبیه به غضب وارد شد و عمر از علت ممانعت سنگسار زن جويا شد که حضرتش فرمود:
 «آیا از پیامبر نشنیدی که قلم تکلیف از سه طایفه برداشته شده است؟ از فرد خوابیده تا بیدار
 گردد و از کودک تا زمانی که بالغ شود و از دیوانه و مبتلا تا زمانی که عاقل گردد؟». عمر گفت:
 آری شنیده ام. پس حضرت فرمود: «این زن دیوانه ای از فلان قبیله است؛ چه بسا که در زمان
 جنونش مرتکب زنا شده است». عمر پاسخ داد: نمی دانم و دستور به آزاد کردن آن زن داد.

٤٣٣. مسند أحمد: ١ / ١٥٤؛ سنن أبي داود: ٢ / ٣٣٩؛ فتح الباري: ١٢ / ١٠٧؛ مسند الشاشي: ٣ / ٤١٧؛ المغني (ابن قدامة): ١٠ / ١٦٩؛ ذخائر

العقبی: ٨١؛ سبل الهدی والرشاد: ٩ / ١٩٨؛ فیض القدیر: ٤ / ٤٧٠؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ٦٨.

گفتنی است که تمامی رجال این سند ثقه هستند و تنها «عطاء بن سائب» ثقفی است که با الفاظ «صدوق» و «حسن الحدیث» توصیف و تعدیل شده است؛ بنابراین روایت به تنهایی حسن است.

نکته قابل توجه این که مناوی در *فیض القدیر*، پس از نقل این ماجرا می نویسد:

إتفق له لعلي مع أبي بكر نحوه؛^{۴۲۴}

چنین ماجرای که امیرالمؤمنین علیه السلام راهگشای مشکل بود، برای ابوبکر نیز اتفاق افتاده است. اقرار عالم بزرگی همچون مناوی مبنی بر پیش آمدن همین ماجرا برای ابوبکر، در حالی است که هم اکنون چنین موضوعی در هیچ يك از منابع اهل سنت وجود ندارد! این گزارش مناوی احتمال دستبرد در حذف روایت را تقویت می کند که چنین نقیصه ای از سوی متعصبان و مدافعان ابوبکر، در راستای تطهیر و موجه سازی وی، به مانند بسیاری از معایب و مظالم دیگر حذف شده است.

عادل ترين مردم

امیرالمؤمنین عادل ترین مردم

اهمیت شرط عدالت امام در میان اهل سنت

با وجود اختلاف آراء در شروط امام نزد اهل سنت، اینان همواره عدالت را در کنار علم و شجاعت، یکی از مهمترین شروط امام و خلیفه مسلمین می‌شمارند. از جمله اظهارات صریح اهل سنت در لزوم عدالت امام جامعه به این موارد می‌توان اشاره نمود:

ابوبکر جصاص از دانشمندان متقدم اهل سنت، پس از ذکر آیه ابتلا، به لزوم عدالت در امام مسلمین تصریح کرده و چنین می‌نویسد:

فثبت بدلالة هذه الآية (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) بطلان إمامة الفاسق، وأنه لا يكون

خليفة، وأن من نصب نفسه في هذا المنصب وهو فاسق لم يلزم الناس اتباعه ولا طاعته؛^{۴۲۵} پس به دلالت این آیه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ثابت می‌شود که امامت فرد فاسق باطل است؛ پس چنین فردی خلیفه نیست و هر آن کس که خود را بر این جایگاه و مسئولیت نصب کند در حالی که فاسق است، پس برای مردم اطاعت و پیروی از او لازم نیست.

ابوالحسن ماوردی از مشهورترین متکلمان اهل سنت نیز چنین آورده است:

واحتج الجمهور على أن الفاسق لا يصلح أن تعقد له الإمامة بهذه الآية ... فأما أهل

الإختیار، فالشروط المعتبرة فيهم ثلاثة: أحدها العدالة الجامعة لشروطه؛^{۴۲۶}

جمهور عالمان به سبب آیه ابتلا، انعقاد امامت برای فرد فاسق را جایز نمی‌دانند ... آنان که قائل بر اختیار امت بر انتخاب امام می‌باشند، پس شروط معتبر نزد آنان برای امام سه مورد است: یکی از آنها عدالت است که دربردانده تمام شروط آن باشد.

۴۲۵. أحكام القرآن: ۱ / ۸۶.

۴۲۶. الأحكام السلطانية: ۶.

زمخشری، دیگر عالم بزرگ اهل سنت نیز با تأکید بر همین دیدگاه، سخن ابن عیینه، از پیشوایان حدیث و فقهای اهل سنت در این باره را آورده است. وی می نویسد:

وعن ابن عیینة: لا يكون الظالم إماماً قط، وكيف يجوز نصب الظالم للإمامة والإمام إماماً هو لكف الظلمة، فإذا نصب من كان ظالماً في نفسه، فقد جاء المثل السائر من استرعى الذئب الغنم ظلم؛^{٤٢٧}

از ابن عیینه نقل شده که می گفت: هرگز نباید فرد ظالم امام گردد و چگونه جایز است که فرد ظالم را برای امامت امت برگزید، در حالی که وجود امام به این خاطر است که از ظلم ظالمان جلوگیری نماید. پس اگر چنانچه فرد ظالم به امامت برگزیده شود، در این صورت ضرب المثل رایجی وجود دارد که می گوید: کسی که گوسفندان را برای چرا به گرگ بسپارد ظلم کرده است. قرطبی از مفسران بزرگ اهل سنت به اجماع جهومر امت در شرطیت عدالت تصریح کرده و نوشته است:

الحادي عشر: أن يكون عدلاً؛ لأنه لا خلاف بين الأمة، أنه لا يجوز أن تعقد الإمامة لفاسق؛^{٤٢٨} یازدهم از شروط امام آن که: لازم است وی عادل باشد؛ چرا که میان امت در این مسئله اختلافی وجود ندارد که هرگز جایز نیست که امامت برای فرد فاسق منعقد گردد.

و در ادامه، جرجانی نیز در کتاب کلامی معروف خود شرح *المواقف*، در ذیل عنوان «المقصد الثاني في شروط الإمامة»، پس از شمردن سایر شروط لازم برای امام، به شرط عدالت این چنین تصریح می نماید:

يجب أن يكون عدلاً في الظاهر لئلا يجور، فإنَّ الفاسق ربما يصرف الأموال في أغراض نفسه، فيضيع الحقوق؛^{٤٢٩}

واجب است که امام جامعه در ظاهر رفتار خود عادل باشد تا مرتکب ستم نگردد، چه بسا که فرد فاسق به خاطر منافع شخصی به اموال مردم دست درازی کند، پس در این صورت حقوق مردم ضایع می گردد.

امامیه نیز بر اساس آموزه های عقلی، قرآنی و روایی، بر لزوم عدالت امام پافشاری کرده و با هیچ توجیهی از آن رویگردان نمی شود. البته در این میان، اعتقاد به

٤٢٧. تفسیر الکشاف: ١ / ٣٠٩.

٤٢٨. تفسیر القرطبي: ١ / ٢٧٠.

٤٢٩. شرح المواقف: ٨ / ٣٥٠.

عصمت امام و حجت الاهی امری ماورای عدالت است که امامیه به آن معتقد است؛ با این وجود، عدالت در زمره اموری است که امامیه برای امام علیه السلام در نظر گرفته و اعدل را افضل دانسته و او را شایسته خلافت و امامت می داند.

همین کبرای کلی نیز در میان بسیاری از عالمان اهل سنت پذیرفته شده است که از سویی افضلیت دال بر امامت است و اعدلیت نیز از مصادیق افضل بوده و دارای آن را شایسته خلافت پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می داند. از این رو بحث ما در این مقام صغروی است که در مقام تعیین عادل ترین اصحاب پیامبریم که در ادامه، به اثبات تعیین مصداق «اعدل الناس» می پردازیم.

امیرمؤمنان و عقیل

عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام در تقسیم عادلانه بیت المال مسلمین میان عرب و عجم مشهور و معروف است. همچنین جریان برادر ایشان عقیل که درخواست سهم بیشتری نمود و آن حضرت رابطه برادری خویش را در عدالت الاهی خویش دخیل نساخت.

امیرمؤمنان درباره عدالت و مساوات بر قرار کردن میان مسلمین و ادای حقوق مردمان، سخنان زیبا و عبرت آموزی دارند که توسط سید رضی در *نهج البلاغه* و به دنبال آن توسط ابن ابی الحدید در *شرح نهج البلاغه* و نیز توسط دیگران این چنین نقل شده است:

والله، لأن أبيت على حسك السعدان مسهداً، أو أجرّ في الأغلال مصفداً، أحب إليّ من أن ألقى الله ورسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد، وغاصباً لشيء من الحطام، وكيف أظلم أحداً لنفس يسرع إلى البلى قفولها، ويطول في الثرى حلولها؛

به خدا سوگند، اگر شب را با کمال ناراحتی روی خارهای تیز و خشن سعدان به صبح رسانم و یا در حالی که دست و پایم به زنجیر بسته شده، بر روی زمین کشیده شوم، برای من دوست داشتنی تر است از این که در روز قیامت خدا و رسولش را در حالی ملاقات کنم که بر برخی از بندگان خدا ستم کرده و چیزی از این دنیای بی ارزش و پست را از کسی به غصب تصرف کرده باشم. چگونه بر کسی ستم روا دارم به خاطر جانی که به زودی کهنه و پوسیده می شود و در زیر خاک ماندن آن بطول می انجامد.

سپس حضرت به ماجرای درخواست برادرشان عقیل اشاره نموده و می فرمایند:

والله لقد رأيت عقيلاً وقد أملق حتى استماحني من برّك صاعاً، ورأيت صبيانه شعث الشعور، غير الألوان من فقرهم، كأنها سودت وجوههم بالعظم، وعاودني مؤكداً، وكرر عليّ القول مردداً، فأصغيت إليه سمعي، فظن أني أبيعته ديني، وأتبع قياده مفارقاً طريقي، فأحميت له حديدة، ثم أدنيتها من جسمه ليعتبر بها، فضج ضجيج ذي دنف من ألهما، وكاد أن يحترق من ميسمها، فقلت له: ثكلتك الثواكل يا عقيل! أتئن من حديدة أحماها إنسانها للعبه، وتجرّني إلى نار سجّرها جبارها لغضبه؟ أتئن من الأذى ولا أتئن من لظي؟

به خدا سوگند عقیل را در نهایت تنگدستی دیدم که از من می خواست تا از گندم شما [مسلمانان] مقداری به او بدهم و کودکانش را مشاهده نمودم که از فقر چنان ژولیده مو و تیره رنگ بودند که گویی چهره های ایشان با نیل^{۴۰} رنگ شده بود، چند مرتبه

پیش می آمد و درخواست خود را تکرار می کرد، من به سخنانش گوش فرا می دادم و او گمان کرد که من دین خود را به وی می فروشم و به راهی که او مرا می کشاند می روم؛ اما من در آن حالت، قطعه ای از آهن را سرخ و سوزان نمودم و نزدیک بدن او بردم تا شدت حرارت و درد مایه عبرتش باشد؛ او فریادش برآمد و مانند بیماری که در نهایت رنج و درد بنالد فریاد زد و نزدیک بود که از داغی آن بسوزد! پس به او گفتم: ای عقیل! مادران در عزایت بگریند، آیا از پاره آهنی که انسان به بازی آن را سرخ کرده، فریاد برمی آوری و مرا به جانب آتشی می کشانی که خداوند جبار، از روی خشم آن را شعله‌ور کرده است؟ تو از این رنج اندک می نالی و من از آن آتش دوزخ
ننام؟

در ادامه، حضرت امیرمؤمنان به ماجرای آن مرد فریبکار اشاره می نماید که گمان کرده بود می تواند حضرتش را بفریبد و ایشان را با اهداف خود همراه نماید:

وأعجب من ذلك، طارق طرقتنا مملوفاً في وعائها، ومعجونة شنتتها، كأنها عجت بریق حية أو قيئها، فقلت: أصله أم زكاة أم صدقة؟ فذلك محرم علينا أهل البيت، فقال: لا ذا ولا ذاك، ولكنّها هدية. فقلت: هبلتك الهبول! أعن دين الله أتيتني لتخدعني، أم مختبط، أم ذو جنة، أم تهجر؟

۴۰. نیل: ماده کبود رنگی است که در رنگ آمیزی به کار می رود. در لغت آمده: «العِظْلُ و العِظْلَمُ: نبت يصغ به»؛ ر.ک: کتاب

از این شگفت آورتر، ماجرای آن کسی است که شب هنگام بر ما وارد شد، ارمغانی آورد با ظرفی سر بسته و حلوا و معجونی که بر من ناخوشایند بود، گویا با زهر یا آب دهان مار آمیخته بود. من از او پرسیدم: این چیست؟ آیا صله است یا زکات، یا صدقه؟ اگر صدقه است که بر ما خاندان حرام است و او گفت: نه صدقه و نه زکات است، بلکه هدیه است. پس به او پاسخ دادم: زنان بچه مرده به عزایت بنشینند، آیا از طریق آیین خدا وارد شده ای تا مرا فریب دهی؟ آیا نمی فهمی؟ یا دچار جنون شده و یا هذیان می گویی؟

در پایان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با همگان اتمام حجت کرده و چنین ادامه می دهند:
والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها، على أن أعصي الله في فملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلته، وإنّ دنياكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة تقضمها. ما لعلي ولنعميم يفنى؟ ولذة لا تبقى؟ نعوذ بالله من سبات العقل وقبح الزلل وبه نستعين؛^{٤٣١}

به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفتگانه با تمام آنچه را در زیر آسمانها قرار دارد به من واگذار کنند تا خدا را در باره مورچه ای نافرمانی کنم، به این که پوست جوی را از دهان آن ببرایم، چنین کاری نمی کنم. این دنیای شما در نزد من از برگی که در دهان ملخی قرار دارد و آن را می خورد پست تر و بی ارزش تر است. علی را چه کار با نعمتی که فناپذیر است و لذتی که باقی نمی ماند، از غفلت خرد و زشتی لغزش به خدا پناه می برم و از او یاری و کمک می خواهم.

ابونعمیم اصفهانی، ابن عساکر و دیگران به نقل از معاذ بن جبل روایتی را آورده اند که در آن حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علیه السلام را با بهترین اوصاف ستوده و ایشان را عادل ترین صحابه و قریش می خواند. در روایت آمده است:

حدثنا عن معاذ بن جبل، قال: قال النبي: يا علي، أخصمك بالنبوة ولا نبوة بعدي، وتخصم الناس بسبع، ولا يحاجك فيها أحد من قریش؛ أنت أولهم إيماناً بالله، وأوفاهم بعهد الله، وأقومهم بأمر الله، وأقسمهم بالسوية،
وأعدلهم في الرعية، وأبصرهم بالقضية، وأعظمهم عند الله مزية؛^{٤٣٢}

٤٣١. شرح نهج البلاغة: ١١ / ٢٤٥؛ ربيع الأبرار: ٣ / ٣١٩؛ التذكرة الحمدونية: ١ / ٩٧؛ تذكرة خواص الأمة: ١٤٣؛ الصواعق المحرقة: ١٣٢؛ تاريخ مدينة دمشق: ٢٤ / ٤٠٢.

٤٣٢. حليه الاولياء: ١ / ٦٥؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٥٨؛ شرح نهج البلاغة: ٩ / ١٧٣؛ ذخائر العقبى: ٨٣؛ كفاية الطالب: ٢٧٠؛ المناقب (خوارزمي): ٦١؛ كنز العمال: ١١ / ٦١٧؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ٤٨؛ الرياض النضرة: ٣ / ١٦٧.

معاذ بن جبل گوید: پیامبر اکرم خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای علی! همانا که من با تو در نبوت برتری می جویم و اختلاف دارم؛ چرا که پس از من نبوتی نخواهد بود و تو با مردم در هفت خصلت اختلاف و نسبت به ایشان امتیاز داری و هیچ یک از اهل قریش در آنها با تو در برتری جویی بر نخواهد آمد: تو اولین ایشان در ایمان به خدا هستی؛ تو با وفاترین ایشان نسبت به عهد و پیمان الهی، و پابرجاترین آنها در انجام اوامر الهی و بهترین ایشان در تقسیم اموال و عادل ترین ایشان در حکم نمودن میان مردمان و آگاه ترین ایشان نسبت به قضاوت و برترین ایشان در فضایل و ویژگی ها نزد خداوند هستی.

همچنین در روایتی دیگر که انس بن مالک از عمر بن الخطاب و او از ابوبکر و او نیز ابوهریره نقل کرده است، سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می آورد که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، عدالت گستری خود و امیرالمؤمنین علیه السلام را یکسان معرفی می نمایند. ابن عساکر با ذکر طریق خود به روایت چنین می نویسد:

حدثني مالك بن أنس، عن الزهري، عن أنس بن مالك، عن عمر بن الخطاب، حدثني أبو بكر الصديق، قال: سمعت أبا هريرة يقول: جئت إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وبين يديه تمر، فسلمت عليه فردّ عليّ وناولني من التمر ملء كفه، فعددته ثلاثاً وسبعين ثمرة، ثم مضيت من عنده إلى

علي بن أبي طالب وبين يديه تمر، فسلمت عليه، فردّ عليّ وضحك إليّ وناولني من التمر ملء كفه، فعددته فإذا هو ثلاث وسبعين ثمرة، فكثرت تعجبي من ذلك، فرحت إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقلت: يا رسول الله، جئتك وبين يديك تمر فناولتني من كفك فعددته ثلاثاً وسبعين ثمرة، ثم مضيت إلى علي بن أبي طالب وبين يديه تمر فناولني من كفه فعددته ثلاثاً وسبعين ثمرة، فعجبت من ذلك! فتبسم النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقال: يا أبا هريرة، أوما علمت أن يدي ويد علي بن أبي طالب في العدل سواء؟^{٤٣٣}

انس بن مالک از عمر بن خطاب نقل می کند که ابوبکر چنین گفت: من از ابوهریره شنیدم که می گفت: به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیدم و در مقابل ایشان خرما بود؛ پس به ایشان سلام کردم و پاسخ دادند. آن گاه به اندازه یک کف دست از آن خرماها به من دادند و آنها را شمردم و هفتاد و سه عدد بود. پس از آن، از محضر پیامبر خارج شده و به نزد علی بن

ابی طالب رفتیم و در مقابل او نیز خرما دیدیم؛ پس سلام کردم و او پاسخ داد و به رویم خندید و دستان مرا با کف دستش پر از خرما نمود؛ آن گاه آنها را شمردم در این حال دیدم که هفتاد و سه عدد است! بسیار تعجب نمودم. دوباره به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رفتیم و گفتم: ای پیامبر خدا! من به نزد تو آمدم و در تو از خرماهای در مقابل خود، به کف دستت خرما دادی و آن را هفتاد و سه عدد یافتیم و پس از آن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفتیم و او نیز از خرماهای در مقابل خود، کف دستی خرما به من داد و آنها را نیز شمردم که همان هفتاد و سه عدد بود، تعجب نمودم! پس در این هنگام پیامبر تبسم کرده و فرمودند: «ای ابوبهریره، آیا نمی دانی که دست من و دست علی بن ابی طالب در عدل و عدالت گستری با یکدیگر مساوی و برابر است؟».

خطیب بغدادی و ابن عساکر به اسناد خود همین حدیث را از حبشی بن جناده چنین آورده اند:

عن حبشي بن جنادة، قال: كنت جالساً عند أبي بكر، فقال: من كانت له عند رسول الله عدة، فليقم، فقام رجل، فقال: يا خليفة رسول الله إن رسول الله وعدني بثلاث حثيات من تمر، قال: فقال: ارسلا إلى علي، فقال يا أبا الحسن، إن هذا يزعم أن رسول الله وعده أن يحثي له ثلاث حثيات من تمر، فأحثها له، قال: فحثاها؟ فقال: أبوبكر عدوها، فعدوها، فوجدوها في كل حثية ستين تمرة لا تزيد واحدة على الأخرى، قال: فقال أبوبكر الصديق: صدق الله ورسوله، قال لي رسول الله ليلة الهجرة ونحن خارجان من الغار نريد المدينة: «كفي وكف علي في العدل سواء»؛^{٤٣٤}

حبشی بن جناده گوید: نزد ابوبکر نشسته بودم که خطاب به حاضران گفت: هر کس که پیامبر اکرم به او وعده ای داده و سپس ادا ننموده است، از جای خود برخاسته و اعلام نماید. پس مردی برخاست و گفت: ای خلیفه پیامبر! همانا که رسول خدا به من وعده سه طبق خرما داد و ادا نمود. ابوبکر گفت: او را نزد علی علیه السلام ببرید و به حضرتش گفت: این مرد بر این گمان است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او سه طبق خرما وعده داده اند؛ پس وعده پیامبر را ادا کن. آن حضرت انجام دادند؛ آن گاه ابوبکر به اطرافیان گفت: خرماها را بشمارید! پس از شمارش معلوم شد که در

هر طبق شصت عدد خرما وجود دارد نه کمتر و نه بیشتر! ابوبکر گفت: خدا و رسول او راست

گفتند! همانا که پیامبر اکرم در شب هجرت به مدینه، در زمانی که ما بیرون از غار به سوی مدینه در حرکت بودیم به من فرمود: «کف من و کف [دست] علی در عدالت گستری برابر و مساوی است.»

منابع شیعه و سنی در تقسیم عادلانه و مساوی بیت المال توسط امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین نوشته اند که در آغاز به خلافت رسیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، برخی به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کردند که چرا بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کنی؟ آنان به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه می کردند که لازم است در ابتدای خلافت، به بزرگان و اشراف و نیز عرب سهم بیشتری از بیت المال پرداخت کند تا پایه های حکومت استوار گردد. در ادامه، آن حضرت از این سخن برآشت و فرمود:

أتأمروني - ويحكم - أن أطلب النصر بالظلم والجور فيمن وليت عليه من أهل الإسلام؟
لا والله، لا يكون ذلك ما سمر السمير، وما رأيت في السماء نجماً. والله لو كانت أموالهم
مالي لساويت بينهم، فكيف وإنما هي أموالهم؛^{٤٣٥}

وای بر شما! به من می گوید که پایه های حکومت را با ظلم و ستم بر مسلمانانی که به آنان مسلط شده ام استوار سازم و بر دشمنانم پیروز شوم؟ به خدا سوگند! نه، تا روزگار باقی است و تا وقتی که ستاره ای در آسمان می بینم، هرگز چنین نخواهد شد.
به خدا سوگند! اگر اینها مال من بود، در میان آنها به تساوی تقسیم می کردم، چه رسد به این که اموال خودشان است.

از سویی دیگر در هیچ يك از دوران ها کسی نیست که توانسته باشد شاهی برای بی عدالتی امیرالمؤمنین علیه السلام اقامه کند، مگر خارج شدگان از دین که همان خوارج بودند. اما در مقابل برخی گزارشات، در منابع روایی و تاریخی اهل سنت به چشم می خورد که نشان می دهد ابوبکر، همو که او را جانشین پیامبر دانسته اند، مرتکب ظلم شده است و به همین سبب عدالت وی منتفی می گردد.

بی عدالتی ابوبکر در مجازات خالد بن ولید

برای روشن شدن بی عدالتی ابوبکر، به نقل داستان جنایت خالد بن ولید با مالک بن نُویره بسنده می کنیم.

قبیله «بنو یربوع» یکی از قبایل بزرگ اطراف مدینه و دارای مردان شجاع و دلیری بوده است. پس از استقرار رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه، مالک بن نویره که رئیس قبیله بود، به همراه عده ای از افراد قبیله به خدمت حضرتش شرفیاب شده و اسلام آوردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به مالک وکالت داد که زکات قبیله خود را دریافت و در میان فقرای قبیله تقسیم کند.

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و به خلافت رسیدن ابوبکر، مالک بن نویره حاکمیت او را نپذیرفت و با او بیعت نکرد. این امر موجب شد تا ابوبکر به بهانه عدم پرداخت زکات، با قبیله بنو یربوع وارد جنگ شود. بدین منظور لشکری به فرماندهی خالد بن ولید برای مبارزه و اخذ بیعت از مالک بن نویره به سمت این قبیله روانه کرد. چون لشکر خالد وارد منطقه شد، افراد قبیله دست به شمشیر بردند و آماده نبرد شدند؛ اما خالد با حیله گری، طرح دوستی ریخت و اطمینان داد که قصد جنگ ندارد.

مبارزان قبیله مالک سلاح خود را بر زمین گذاشتند و از خالد و لشکریانش پذیرایی کردند و همگی به جماعت نماز به جای آوردند. اما خالد به ناگاه دستور داد که به قبیله حمله کرده، مالک را دستگیر کنند و سرش را از بدن جدا سازند و سر مالک و مردان قبیله بنی یربوع را نیز به جای هیزم، زیر دیگ غذا نهادند. وی سپس در همان شب با همسر مالک - که خالد از زیبایی او آگاه بود - زنا کرد و ضمن کشتار مردان قبیله بنو یربوع، عده ای از زنان و کودکان را به اسارت گرفت.

وقتی خبر این جنایت هولناک به مدینه رسید و جمعی از بزرگان صحابه که در لشکر خالد بودند به این جنایت خالد شهادت دادند، بزرگان صحابه به شدت نسبت به عمل غیر شرعی و حتی غیر انسانی خالد اعتراض کردند و هنگامی که خالد وارد مدینه شد، عمر با او برخورد تندی کرد و او را به خاطر زنا با همسر مالک، مستحق رجم دانست. با این وجود هنگامی که خالد نزد ابوبکر رفت، ابوبکر اعتراض ساده ای به عمل وی کرد و فقط دستور داد فوراً همسر مالک را رها کند!^{۴۳۶}

خیانت و جنایت خالد بن ولید در قتل یک مسلمان نمازگزار و زنای محصنه با زن مسلمان و شوهر مرده مالک، به قدری مورد اعتراض و نفرت صحابه واقع شد که حتی عمر بن خطاب با خشم خطاب به خالد بن ولید می گفت:

أقتلت امرأ مسلماً مالک بن نویره، ثم تزوّجت امرأته؟ والله لئن جئناك بأحبارك؛^{۴۳۷}

۴۳۶. ر.ک: الإصابه: ۵ / ۵۶۰ - ۵۶۱ / ش ۷۷۱۲؛ شرح نهج البلاغه: ۱۷ / ۲۰۴ - ۲۰۷.

۴۳۷. تاریخ الطبری: ۲ / ۵۰۴؛ الثقات (ابن حبان): ۲ / ۱۶۹؛ الأغاني: ۱۵ / ۲۰۳؛ المنتظم: ۴ / ۸۰؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۹۶؛ الكامل في التاريخ: ۲ /

۳۵۹؛ نهاية الأرب: ۱۹ / ۸۴؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۳۶؛ البداية والنهاية: ۶ / ۳۵۵.

آیا مردی مسلمان، مالک بن نویره را به قتل رساندی و سپس با زن او درآمیختی [زنا کردی]؟ به خدا سوگند که تو را سنگسار خواهم نمود، با سنگ هایی که خود جمع خواهی نمود.

ابوبکر که از قصاص و مجازات خالد سر باز زد، در مقابل اعتراض بزرگان صحابه، عمل خالد را توجیه کرد و گفت: او اجتهاد کرده و در اجتهادش دچار اشتباه شده است!

قسمتی از گفتگوی عمر با ابوبکر درباره جنایت خالد بن ولید این چنین است:

قال عمر لأبي بكر رضي الله عنه: إنَّ خالداً قد زني، فارجمه. قال: ما كنت لأرجمه، فإنه تأوّل فأخطأ، قال: فإنه قتل مسلماً، فاقتله به. قال: ما كنت لأقتله به، إنه تأوّل فأخطأ! قال: فاعزله. قال: ما كنت لأشيم سيفاً سلّه الله عليهم أبداً؛^{٤٣٨}

پس عمر به ابوبکر گفت: به یقین که خالد زنا کرده است؛ پس باید او را سنگسار کنی! ابوبکر پاسخ داد: نه! من هرگز او را سنگسار نخواهم کرد؛ چرا که خالد برداشت اشتباهی نمود و خطا کرده و عمل او عمدی نبوده است. پس عمر دوباره ادامه داد: ولی خالد مرد مسلمانی را به قتل رسانده است، پس باید او را بکشی. ابوبکر پاسخ داد: من او را نمی کشم؛ چرا که خالد، برداشت و فهم اشتباه داشته؛ ولی در فهم خود دچار خطا شده است! بار دیگر عمر ادامه داد: پس لااقل او را از مقام و سرداری سپاه عزل کن. ابوبکر پاسخ داد: من هرگز شمشیر خالد را که خدا آن را کشیده است در غلاف نمی کنم!

و طبق این قاعده مرسوم میان اهل سنت، اگر اجتهاد مجتهد مطابق واقع باشد دو اجر دارد، و اگر مخالف واقع باشد يك اجر، از این رو به عقیده ابوبکر، خالد به خاطر جنایتی که مرتکب شده مآجور است!

البته این تنها دفاع بی منطق و ظالمانه ابوبکر از جنایات خالد بن ولید نبوده است؛ بلکه ماجرای آتش زدن برخی از اهل رده توسط خالد را نیز توجیه کرده و باز همان کلمات گذشته را بکار برد.

ماجرای جنایت دیگر خالد در آتش زدن تعدادی از مرتدان به نقل از هشام بن عروه این گونه آمده است:

٤٣٨. تاریخ الطبري: ٢ / ٥٠٣؛ الأغاني: ١٥ / ٢٠٣؛ تاریخ مدینة دمشق: ١٦ / ٢٥٦؛ المختصر في أخبار البشر: ١ / ١٥٨؛ نهاية الأرب: ١٩ / ٨٤؛
وفيات الأعيان: ٦ / ١٥؛ أسد الغابة: ٤ / ٢٩٥؛ الكامل في التاريخ: ٢ / ٣٥٩؛ تاریخ الإسلام: ٣ / ٣٧؛ سير أعلام النبلاء: ١ / ٣٧٧؛ تاریخ
ابن الوردي: ١ / ١٣٦؛ فوات الوفيات: ٢ / ٢٤٣؛ مرآة الجنان: ٢ / ٩٠؛ الإصابة: ٥ / ٥٦١؛ كنز العمال: ٥ / ٦١٩؛ شذرات الذهب: ١ / ١٦.

عن هشام بن عروة، عن أبيه، قال: كان في بني سليم ردة، فبعث إليهم أبوبكر خالد بن الوليد، فجمع رجالاً منهم في الحظائر، ثم أحرقتها عليهم بالنار، فبلغ ذلك عمر، فأق أبوبكر، فقال: تدع رجلاً يعذب بعذاب الله عز وجل. فقال أبوبكر: والله لا أشيم سيفاً سأل الله على عدوه حتى يكون هو الذي يشيمه؛^{٤٣٩}

هشام بن عروه به نقل از پدرش می گوید: در میان قبیله بنی سلیم، کسانی از دین خدا برگشته و مرتد شدند؛ از این رو ابوبکر، خالد بن ولید را به سوی ایشان فرستاد و خالد، تعدادی از مردان آنها را در آغل های چارپایان گردآورد و آنها را زنده زنده در آتش سوزانید! هنگامی که خبر این ماجرا به عمر رسید، به نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا اجازه می دهی که فردی مردم را مانند خداوند عذاب کند و آنها را در آتش بسوزاند؟ ابوبکر پاسخ داد: به خدا سوگند! هرگز شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه و برکشیده است در نیام نخواهم کرد تا او خود چنین کند! حال با توجه به این اتفاقات، آیا می توان ابوبکر را عادل دانست؟

گویی از همین جا بود که خالد بن ولید، آن فرمانده سنگدل و زناکار، سیف الله المسلول لقب گرفت! همو که يك روز مالك بن نویره صحابی مسلمان، نمازگزار و عامل رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمع آوری زکات و صدقات را به غافلگیری و خیانت به قتل رسانید و ساعتی بعد با همسر داغدار وی زنا نمود! و روز دیگر عده ای از مرتدان را زنده زنده به آتش سوزانید؟! چگونه است که خالد بن ولید به طور آشکار از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در منع از کشتن مسلمان و حفظ حرمت ناموس مسلمین و نیز منع از مجازات کردن به آتش، سرپیچی می کند و باز هم از سوی ابوبکر، شمشیر از نیام درآمده الهی و سیف الله المسلول لقب می گیرد؟ همو که با وجود این اعمال شنیع و نفرت انگیز، هنوز هم در میان اهل سنت از قداست، عدالت و احترام برخوردار است!

چگونه می توان این لکه ننگ را از دامن این صحابی گناهکار پاک نمود، حال آن که در صحیح بخاری که به عقیده اهل سنت صحیح ترین کتاب پس از قرآن کریم است، آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ماجرای تعقیب و دستور به قتل «هبار بن اسود» و «نافع بن عبد عمرو»، از

٤٣٩. المصنف (صنعانی): ٥ / ٢١٢؛ الطبقات الكبرى: ٧ / ٣٩٦؛ المصنف (ابن ابی شیبه): ٨ / ٥؛ فتوح البلدان: ١ / ١١٦؛ أنساب الأشراف: ١٣

/ ٣٠٤؛ شرح صحیح البخاری (ابن بطال): ٥ / ١٧٢؛ تاریخ مدینه دمشق: ١٦ / ٢٤٠؛ سیر أعلام النبلاء: ١ / ٣٧٢؛ الوافی بالوفیات: ١٣ /

کشتن افراد به آتش منع کرده و آن را تنها مخصوص خداوند دانستند؟! متن روایت بخاری این چنین است:

قال ابن وهب، أخبرني عمرو، عن بكير، عن سليمان بن يسار، عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعث وقال لنا: «إن لقيتم فلاناً وفلاناً - لرجلين من قريش سماهما - فحرقوهما بالنار». قال: ثم أتينا نودعه حين أردنا الخروج، فقال: «إني كنت أمرتكم أن تحرقوا فلاناً وفلاناً بالنار، وإن النار لا يعذب بها إلا الله، فإن أخذتموهما فاقتلوهما»؛^{٤٤٠}

ابوهریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را به دنبال مأموریتی فرستاد و فرمود: «اگر فلان و فلان که از قبیله قریش هستند را یافتید، آنها را به آتش بسوزانید» و پیامبر آنها را [هبار بن الأسود و نافع بن عبد عمرو] نام برد.^{٤٤١} ابوهریره گوید: پس از آن، محضر پیامبر رسیدیم تا با ایشان وداع کرده و به مأموریت خود برویم که پیامبر فرمودند: «همانا که من پیش از این دستور داده بودم که فلان و فلان را به آتش بسوزانید، در حالی که جز خداوند هیچکس به آتش عذاب نمی کند؛ پس اگر آن دو را یافتید، آنها را به قتل برسانید».

مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از کشتن هر کس که حتی به ظاهر در میدان جنگ اظهار اسلام کند منع نکردند؛ هر چند که آن کافر، فقط به خاطر زنده ماندن به دروغ اظهار اسلام کرده باشد؟ در صحیح بخاری، در این باره روایتی است که پیامبر صلی الله علیه وآله به شدت از کشتن افراد به ظاهر مسلمان ممانعت فرمودند. در صحیح بخاری آمده است:

حدثنا أبو عاصم، عن ابن جريج، عن الزهري، عن عطاء بن يزيد، عن عبيد الله بن عدي، عن المقداد بن الأسود. حدثني إسحاق، حدثنا يعقوب بن إبراهيم بن سعد. حدثنا ابن أخي ابن شهاب، عن عمه، قال: أخبرني عطاء بن يزيد الليثي ثم الجندعي: أن عبيد الله بن

٤٤٠. صحیح البخاری: ٤ / ٧ و ٢١. همچنین ر.ك: مسند أحمد: ٣ / ٣٠٧؛ السنن الكبرى (بيهقي): ٩ / ٢٧١؛ سنن الترمذي: ٣ / ٦٧؛ السنن

الكبرى (نسائي): ٥ / ١٨٣؛ صحیح ابن حبان: ١٢ / ٤٢٥.

٤٤١. دلیل دستور به قتل آن دو نفر از سوی پیامبر این بود که آن دو نفر مشرک، دخترخوانده پیامبر - زینب - را که زنی باردار و حامله بود به شدت ترسانده و آزار دادند تا عاقبت جنین خود را سقط نمود؛ از این رو پیامبر دستور به یافتن آن دو و کشتن آنها صادر فرمود. همچنین در اسامی آن دو نفر اندکی اختلاف در نقل وجود دارد. به گفته ابن حجر عسقلانی، در سیره ابن هشام و مسند ابوبکر بزار، نام نفر دوم «خالد بن عبد قیس» درج شده و در کتاب صحابه ابن سکن، نام وی «نافع بن قیس» درج شده که صحیح آن «نافع بن عبد قیس بن لقیط بن عامر» است که پدر عقبه است؛ ر.ك: مقدمة فتح الباري: ٢٨٨.

عدي بن الخيار أخبره: أن المقداد بن عمرو الكندي - وكان حليفاً لبني زهرة، كان ممن شهد بدمراً مع رسول الله صلى الله عليه وسلم - أخبره: أنه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم: رأيت إن لقيت رجلاً من الكفار، فاقتلنا، فضرب إحدى يدي بالسيف فقطعها، ثم لاذ مني بشجرة، فقال: أسلمت لله، أأقتله يا رسول الله بعد أن قالها؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تقتله»، فقال: يا رسول الله، إنه قطع إحدى يدي، ثم قال ذلك بعد ما قطعها، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تقتله، فإن قتلته فإنه بمنزلك قبل أن تقتله، وإنك بمنزلة قبل أن يقول كلمته التي قال»؛^{٤٤٢}

مقداد بن اسود که هم پیمان قبیله بنی زهره بود و از صحابه بدری بود، از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله پرسید: اگر با مردی از کافران رویا رو شوم و او با من به جنگ برخیزد و یکی از دستان مرا با شمشیرش قطع نماید و پس از آن فرار کرده و به درختی پناه برد و در آن حال بگوید: اسلمت بالله - مسلمان شدم - آیا می توانم که او را پس از این سخنش، بکشم؟ پیامبر پاسخ دادند: «نه! او را نکش»؛ پس مقداد دوباره سؤال نمود: ای پیامبر خدا، او یکی از دستان مرا قطع کرده و پس از قطع دست من، اظهار اسلام کرده است! آیا باز هم نباید او را بکشم؟ پیامبر باز هم پاسخ دادند: «نه! او را نکش که اگر او را در این حال بکشی، پس همانا او در جایگاه مسلمانی تو قرار می گیرد قبل از آن که کشته شود و در مقابل، تو در جایگاه کفر او قرار می گیری قبل از آن که کلمه اسلام و تسلیم بر زبان بیاورد.

حال سؤال اینجاست که مگر مالک بن نویره، با یاران قبیله اش در مقابل خالد بن ولید نماز جماعت بجای نیاورده بود و مسلمان نبود؟ چگونه می توان يك مسلمان نمازگزار را به قتل رساند؟ البته ابوبکر نیز که حامی بدون قید و شرط خالد بن ولید بود نیز دستی در این گونه آتش زدن ها داشت. يك روز درب خانه دختر و جگر گوشه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله؛ یعنی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را آتش می زند و يك روز فجائه سلمی را به آتش سوزان مجازات می کند، و در روزی دیگر، خالد بن ولید را به سرکوب اهل رده اعزام می کند و او نیز اهل رده را آتش می زند و در آخر لحظات زندگی و در بستر مرگ، از کارهای خود پیشمان می شود! بنابراین باید گفت که حتی

٤٤٢. مسند الشافعي: ١ / ١٩٧؛ المصنف (ابن ابی شیبه): ٦ / ٥٧٧؛ مسند أحمد: ٦ / ٦؛ صحيح البخاري: ٥ / ١٩؛ صحيح مسلم: ١ / ٦٦؛ سنن

أبي داود: ١ / ٥٩٥؛ صحيح ابن حبان: ١ / ٣٨١.

ابوبکر، همو که ادعای جانشینی پیامبر را داشت نیز از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نهی از سوزاندن افراد به آتش سرپیچی کرده است و پر واضح است که به قول ابن ابی الحدید معتزلی، پشیمانی جز بر کرده معصیت و گناه، معنا ندارد.^{۴۴۳}

مورخان و محدثان بزرگ اهل سنت مانند یعقوبی، بلاذری، ابن زنجویه، طبری، مسعودی، طبرانی، ابن عساکر و ضیاء الدین مقدسی، ذهبی، هیثمی و دیگران درباره پشیمانی ابوبکر از برخی کرده های خویش، این چنین نوشته اند:

ودخل عبدالرحمن بن عوف في مرضه الذي توفي فيه، فقال: كيف أصبحت يا خليفة رسول الله! فقال: أصبحت مولياً وقد زدتموني على ما بي أن رأيتموني استعملت رجلاً منكم فكلكم قد أصبح وارم أنفه، وكلّ يطلبها لنفسه. فقال عبدالرحمن: والله، ما أعلم صاحبك إلا صالحاً مصلحاً، فلا تأس على الدنيا، قال: ما آسى إلا على ثلاث خصال صنعتها لیتني لم أكن صنعتها، وثلاث لم أصنعها لیتني كنت صنعتها ... فأما الثلاث التي صنعتها، فليت أني لم أكن تقلدت هذا الأمر وقدّمت عمر بين يدي، فكنت وزيراً خيراً مني أميراً، وليتني لم أفتش بيت فاطمة بنت رسول الله وأدخله الرجال ولو كان أغلق على حرب، وليتني لم أحرّق الفجاءة السلمی، إما أن أكون قتلته سريحاً، أو أطلقته نجيحاً. والثلاث التي لیت أني كنت فعلتها: فليتني قدّمت الأشعث بن قيس تضرب عنقه، فإنه يخيل إليّ أنّه لا يرى شيئاً من الشرّ إلا أعان عليه، وليت أني بعثت أبا عبیده إلى المغرب وعمر إلى أرض المشرق، فأكون قدمت يدي في سبيل الله، وليت أني ما بعثت

خالد بن الوليد إلى بزاخة ولكن خرجت فكنت رداً له في سبيل الله؛^{۴۴۴}

عبدالرحمان بن عوف در آن مرضی که ابوبکر بر اثر آن از دنیا رفت، بر او وارد شد و گفت: چگونه هستی ای خلیفه پیامبر خدا! ابوبکر پاسخ داد: در حال پشت کردن و رفتن از نزد شما هستم و همانا که شما بر درد و مرض من زیاده کردید، وقتی دیدید که من یکی از مردان شما - عمر بن خطاب - را بر خلافت گماردم، می دانم که همگی شما از این انتخاب ناراحت هستید و

۴۴۳. وی می نویسد: «وقال أبو بكر في مرضه التي مات فيه: وددت أني لكم اكشف بيت فاطمة ولو كان أغلق على حرب، فندم والندم لا يكون الا عن ذنب»؛ شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۴.

۴۴۴. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۱۳۷؛ أنساب الأشراف: ۳ / ۴۰۶؛ تاریخ الطبري: ۲ / ۶۱۹؛ العقد الفريد: ۴ / ۲۵۴؛ مروج الذهب: ۱ / ۲۹۰؛ المعجم الكبير: ۱ / ۶۲؛ تاریخ مدينة دمشق: ۳۰ / ۴۲۱ و ۴۲۳؛ الأحاديث المختارة: ۱ / ۸۹؛ شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۴؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۱۱۸؛ مجمع الزوائد: ۵ / ۲۰۳؛ كنز العمال: ۵ / ۶۳۲؛ سمط النجوم العوالي: ۲ / ۴۶۵.

همگی تان امر حکومت را برای خود می خواهید! پس عبدالرحمان پاسخ داد: به خدا سوگند! که ما همراه همیشگی ات - عمر بن خطاب - را فردی صالح، درستکار و سازنده می دانیم. پس ای ابوبکر! بر دنیا غصه و افسوس نخور!

ابوبکر پاسخ داد: افسوس نمی خورم مگر برای سه عمل که انجام دادم و ای کاش که مرتکب آنها نمی شدم و نیز افسوس می خورم برای سه کار دیگر که انجام ندادم و ای کاش که انجام می دادم. اما سه کاری که ای کاش انجام نمی دادم این که دوست داشتم که امر خلافت را به گردن نمی گرفتم و عمر بن خطاب را برای این کار مقدم می داشتم و من در نقش وزیر او می بودم. ای کاش که خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را تفتیش و بهم نمی ریختم و ای کاش مردان را به خانه او داخل نمی کردم، اگر چه برای جنگ با من درب را به روی من بسته بود. ای کاش که فجائنه اسلمی را به آتش سوزان نمی کشتم و او را به سادگی به قتل می رساندم و یا این که رهایش می نمودم. اما سه کاری که انجام ندادم و اکنون دوست داشتم که انجام داده بودم آن که ای کاش اشعث را به نزد من می آوردند تا گردنش را بزنم؛ چرا که به گمان من هر شری را می بینم او در آن شر شریک و دخیل است! ای کاش ابوعبیده جراح را به سوی مغرب و عمر بن خطاب را به سوی مشرق می فرستادم تا از این اعزام، کاری در راه خدا کرده باشم. و دوست می داشتم که هرگز خالد بن ولید را به سوی منطقه بزاخه - مکان اهل رده - اعزام نمی کردم و خودم به سوی آن مکان خارج می شدم و او را در راه خدا یاری می نمودم.

توجیهات شگفت اهل سنت در جنایت خالد!

برخی از عالمان و محدثان اهل سنت، سال ها و بلکه قرن ها پس از این جنایت، در صدد توجیه عمل خالد بن ولید برآمده اند و در مورد دستگیری و کشتن مالک بن نویره بعد از اعلان صلح و دوستی، گفته اند که ممکن است در گفتگوی خالد بن ولید با مالک، بر وی معلوم شده که مالک مرتد و واجب القتل است! همچنین درباره زناي خالد با همسر مالک گفته شده که شاید همسر مالک مطلقه بوده است؛ هر چند که در منزل او باشد. بنابر این می کوشند که با احتمالها و شایدها و ممکن ها فعل قبیح خالد را توجیه نمایند!

ابن عبدالبر اندلسی عمل خالد را از روی خطا می پندارد و می نویسد:

فقتل خالد بن الوليد مالکاً یظن أنه ارتد، وأراه - والله أعلم - قتله خطأ؛^{٤٤٥}

خالد بن ولید به ارتداد مالک یقین پیدا نمود؛ پس او را کشت و گمان می نمود که او مرتد شده. و خدا عالم تر است؛ ولی به نظر من او را به خطا کشت.

قاضی عبدالجبار معتزلی که خطای خالد را می پذیرد، با طفره رفتن از جنایت وی، می گوید:

كان الأولی أن لا يستعجل وأن یکشف الأمر عن ردّته حتی یتضح؛^{٤٤٦}

بهتر آن بود که خالد در کشتن مالک عجله نمی کرد و تحقیق بیشتری در امر او می نمود تا برای او کاملاً روشن شود که آیا مالک مرتد شده است یا نه.

قاضی عبدالجبار برای توجیه اصرار عمر بر زانی بودن خالد می نویسد:

فإن قيل: فلم أنکر علیه عمر؟ قيل له: كان أمره إلى أبي بكر، فلا وجه لإنکار عمر، وقد یجوز

أنه علم من حاله ما یخفی عن عمر؛^{٤٤٧}

اگر پرسیده شود: چرا عمر بن خطاب تأویل و اجتهاد خالد را قبول نداشت و او را مستحق حد زنا می دانست؟ پاسخ داده می شود: خلیفه آن وقت ابوبکر بود که اختیار کار خالد را داشت و برای عمر مجال انکار و اصرار بر فعل خالد نبود. و نیز ممکن است که ابوبکر از حالات و کارهای خالد، چیزهایی را بداند که از عمر مخفی است؛ بنابراین حقیقت عمل خالد برای ابوبکر روشن بوده است؛ از این رو بر او حد جاری نساخت.

برخی دیگر که این توجیهاات را بی اثر دانسته اند، دست به انکار اصل ماجرا زده اند؛ چنانکه

قوشچی شارح تجرید الاعتقاد می نویسد:

وقد قيل إن خالداً لم یقتل مالکاً، بل قتله بعض أصحابه خطأ، لظنه أنه ارتد؛^{٤٤٨}

گفته شده است که خالد بن ولید، هرگز مالک را نکشته است؛ بلکه برخی یاران خالد او را به خطا کشته اند و گمان می نمودند که او مرتد شده است!

ایچی در کتاب مواقف، ماجرای زناي خالد را این گونه توجیه کرده و نوشته است:

وأما تزوجه امرأته، فلعلها كانت قد انقضت عدتها، إلا أنها كانت محبوسة عنده؛^{٤٤٩}

٤٤٥. الإستیعاب: ٣ / ١٣٦٢.

٤٤٦. المغني في أبواب التوحيد والعدل: ٢٠ / ٣٥٥.

٤٤٧. همان: ٢٠ / ٣٥٤.

٤٤٨. شرح القوشجي على تجرید العقائد: ٤٠٧.

و اما ماجرای ازدواج خالد بن ولید با همسر مالک: شاید به این خاطر بوده است که قبلاً مالک بن نویره همسر خود را طلاق داده باشد و پس از قتل مالک، عده طلاق همسرش به پایان رسیده باشد؛ از این رو مجاز به ازدواج مجدد باشد! البته مالک، همسرش را طلاق داده؛ ولی او محبوس و زندانی نموده است!

علاء الدین قوشچی نیز خالد را مستحق حد و قصاص نمی داند و می گوید:
لا نسلّم أنه وجب علی خالد الحدّ والقصاص، لأنّه قد قیل: إنّ خالداً إنّما قتل مالکاً؛ لأنّه تحقّق منه الردّة، وتزوّج بامرأته فی دار الحرب، لأنّه من المسائل المجتهد فیها بین أهل العلم؛^{۴۵۰}

ما حد زدن و قصاص کردن خالد را قبول نداریم؛ چرا که گفته شده است همانا خالد، مالک بن نویره را که به قتل رسانید به آن خاطر بود که ارتداد وی برایش یقین شده و پس از آن با همسر او در دارالحرب ازدواج نمود! بنابراین همسر مالک، غنیمت جنگ است که سهم مالک بوده است و این مسئله از مسائل اجتهادی است که میان اهل علم جریان دارد!

و باز قوشچی در ادامه، از اساس عمل قتل را از گردن خالد برداشته! و چنین گفته است:
وقد قیل: إنّ خالداً لم یقتل مالکاً، بل قتله بعض أصحابه خطأ لظنّه أنّه ارتد، وکانت زوجته مطلقة منه وقد انقضت عدّتها؛^{۴۵۱}

خالد بن ولید هرگز مالک را نکشت، بلکه برخی اصحاب و لشکریان خالد وی را کشتند؛ چون گمان می کردند که وی مرتد شده است. همچنین همسر مالک نیز مطلقه بوده است که عده طلاق وی به پایان رسیده بوده است.

ابن حجر مکی به گونه ای دیگر، عمل شنیع خالد را توجیه کرده و می نویسد:
وتزوّجه امرأته لعلّه لانقضاء عدّتها بالوضع عقیب موته، أو یحتمل أنّها کانت محبوسة عنده بعد انقضاء عدّتها عن الإزدواج علی عادة الجاهلیة. وعلی کلّ حال، فخالد أتقى لله من أن یظنّ به مثل هذه الرذالة التي لا تصدر من أدنی المؤمنین، فکیف بسیف الله المسلول علی أعدائه؟!^{۴۵۲}

۴۴۹. المواقف: ۳ / ۶۱۲.

۴۵۰. الحاشیة علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید: ۲۵۷؛ شرح القوشجی علی تجرید العقائد: ۴۰۷.

۴۵۱. شرح القوشجی علی تجرید العقائد: ۴۰۷.

۴۵۲. الصواعق المحرقة: ۳۶.

ازدواج خالد بن ولید با همسر مالک، چه بسا به خاطر پایان یافتن عده وی پس از مرگ شوهرش بوده باشد، یا این که ممکن است وی پس از طلاق گرفتن از مالک، در نزد او زندانی بوده باشد و پس از مرگ مالک، وی آزاد شده باشد و با خالد ازدواج کرده باشد! به هر حال باید گفت که خالد بن ولید پرهیزکارتر از آن است که چنین عمل رذل و پستی به او نسبت داده شود، آن هم عملی که حتی کمترین مؤمنان مرتکب آن نخواهد شد، چه رسد به خالد، آن شمشیر از نیام درآمده الاهی برای دفع دشمنان خدا!

ابن خلکان، ملا علی قاری و ابوالفداء نیز می نویسند:

وقبض خالد امرأته، فقيل: إنه اشتراها من الفیء وتزوج بها. وقيل: إنها اعتدت بثلاث حیض ثم خطبها إلى نفسه فأجابته، فقال لابن عمر وأبي قتادة يحضران النكاح فأبیا، وقال له ابن عمر: تكتب إلى أبي بكر وتذكر له أمرها فأبى وتزوجها؛^{٤٥٣}

خالد، همسر مالک را برای خود گرفت؛ پس گفته شده که وی را از غنائم و اموال به جای مانده از جنگ با مالک، خرید و با او ازدواج کرد. همچنین نیز گفته شده است که همسر مالک، سه طهر و پاکی به خود دیده بود؛ پس از آن بود که خالد وی را خواستگاری نمود و او قبول کرد؛ از این رو پس خالد به عبدالله عمر و ابوقتاده گفت که به عنوان شاهد، حاضر به عقد نکاح وی گردند؛ ولی آنها قبول نکردند. ابن عمر به او گفت: نامه ای به ابوبکر بنویس و ماجرای همسر مالک را با او در میان بگذار؛ ولی خالد روی گرداند و با او ازدواج نمود!

ابوعبدالله زبیری، ثعالبی و ابن حجر عسقلانی در این باره نوشته اند که خالد بن ولید اعمالی را به دور از چشم ابوبکر انجام می داد. اینان می نویسند:

وكان فيه تقدم على أبي بكر يفعل أشياء لا يراها أبوبكر، أقدم على قتل مالك بن نويرة ونكح امرأته، فكره ذلك أبوبكر وعرض الدية على متمع بن نويرة، وأمر خالدًا بطلاق امرأة مالك، ولم ير أن يعزله، وكان عمر ينكر هذا وشبهه على خالد؛^{٤٥٤}

خالد نسبت به ابوبکر پیش دستی هایی داشت که دور از چشم ابوبکر انجام می گرفت. وی به کشتن مالک بن نویره دست یازید و با زن او همبستر شد؛ ولی ابوبکر این رفتارها را نمی پسندید؛ از این رو به متمع بن نویره خونبهای برادرش را داد و به خالد دستور داد تا زن مالک را رها کند؛

٤٥٣. وفیات الأعیان: ٦ / ١٤؛ شرح الشفاء: ٢ / ٣٩٣؛ المختصر فی أخبار البشر: ١ / ١٠٨.

٤٥٤. تاریخ مدینة دمشق: ١٦ / ٢٧٤؛ نسب قریش: ٩ / ٣٢١؛ شمار القلوب فی المضاف والمنسوب: ٢٤؛ الإصابة: ٢ / ٢١٨.

ولی او را برکنار نکرد، در حالی که عمر بن خطاب این عمل خالد و سایر کارهای او را ناپسند می شمرد.

پرواضح است که برای بطلان این همه توجیهاات واهی، سخن عمر بن خطاب کافی است که اصرار می نمود که خالد مرتکب زنا شده است؛ از این رو باید حد زنا بر او جاری شود؛ ولی ابوبکر که اصل زنا کردن خالد را پذیرفته بود، گفت: وی تاویل کرده و خطا رفتار نموده است و سرانجام دیه مالک را به برادرش داد.

شناخت و پلیدی عمل خالد به گونه ای بود که عمر بن خطاب هرگز آن را از یاد نبرد؛ از این رو هنگامی که خلیفه نخست ابوبکر از دنیا رفت و عمر به خلافت رسید، به تصریح بسیاری از مورخان و محدثان، نخستین کاری که انجام داد آن بود که دستور عزل خالد بن ولید که فرماندهی سپاه را به عهده داشت را صادر و به جای او ابوعبیده جراح را به فرماندهی سپاه نصب نمود.^{۴۵۵} از سوی دیگر، ضعف این توجیهاات نیز بسیار واضح است؛ چرا که تمامی توجیه کنندگان، تطهیر چهره این صحابی ظالم و زناکار، از الفاظی مانند «لعل» (شاید و چه بسا)، لفظ «یحتمل» (ممکن است و احتمال دارد) و لفظ «قیل» (گفته شده است) استفاده شده است، بنابراین این توجیهاات از اتقان و استدلال کافی و وافی نیز برخوردار نیستند.

این توجیهاات بی اساس به اندازه ای مزخرف و باطل است که مولوی عبدالعزیز دهلوی نیز در *تحفه اثناعشریه*، مجبور شده است که ماجرای خالد را از اساس انکار کند و آن را دروغ بخواند.^{۴۵۶} لازم است قضاوت را به خوانندگان منصف واگذار نماییم و بپرسیم که آیا به راستی با طرح این توجیهاات واهی و احتمالات مضحک، می توان ابوبکر و خالد را از این جنایات تبرئه نمود؟! و به دنبال آن آیا می توان گفت که ابوبکر عادل بوده است؟!

ناراضیان از حکومت امیرالمؤمنین

۴۵۵. ر.ک: *المصنف* (ابن ابی شیبه): ۳۸ / ۸؛ *تاریخ الطبری*: ۲ / ۶۲۳؛ *الإستیعاب*: ۲ / ۷۹۴ و ۴ / ۱۷۰۹؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۱۶ / ۲۶۳ و ۲۶ / ۹۵ و ۶۵ / ۲۴۱؛ *المنتظم*: ۴ / ۱۴۲؛ *أسد الغابة*: ۳ / ۸۵؛ *المختصر فی أخبار البشر*: ۱ / ۱۰۹؛ *تاریخ ابن الوردي*: ۱ / ۱۳۷. ذهبی به این مطلب تصریح کرده، می نویسد: «فأول ما فعل عمر عزل خالد بن الوليد عن أمراء الشام وأمر عليهم أباعبیده بن الجراح»؛ *تاریخ الإسلام*: ۳ / ۸۷.

۴۵۶. وی می نویسد: «مع هذا، این روایت که خالد همان شب با آن زن صحبت داشت در هیچ کتاب معتبر نیست!» ر.ک: *تحفه اثناعشریه*: ۴۱۸.

عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام، همچون آفتاب عالم تاب بر هم مسلمانی ثابت است و جز از سوی دشمنان و کوردلانی که کینه ابوتراب را در سینه دارند، انکار نمی گردد. کوردلانی متعصب همچون ابن تیمیه که آتش کینه اش نسبت به مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین آشکار می سازد:

وأما علي رضي الله عنه فإنَّ أهل السنة يحبونه ويتولونه ويشهدون بأنَّه من الخلفاء الراشدين والأئمة المهديين؛ لكن نصف رعيته يطعنون في عدله، فالخوارج يكفرونه وغير الخوارج من أهل بيته وغير أهل بيته يقولون: إنَّه لم ينصفهم، وشيعة عثمان يقولون: إنَّه ممَّن ظلم عثمان، وبالجملة لم يظهر لعلي من العدل مع كثرة الرعية وانتشارها ما ظهر لعمر ولا قريب منه؛^{٤٥٧}

اما علی رضی الله عنه؛ پس همانا اهل سنت او را دوست داشته و ولایتش را پذیرفته اند و شهادت می دهند که او از خلفای راشدین و ائمه مهدیین است؛ لیکن نیمی از مردم آن زمان او را عادل نمی دانند. خوارج او را تکفیر می کنند و غیر خوارج نیز چه از خاندانش یا دیگران می گویند که او با آنها منصفانه رفتار نکرده است. پیروان عثمان می گویند: او از کسانی است که به عثمان ستم کرده است و در مجموع، آن عدالتی که از عمر ظاهر شد از علی سر نزد؛ با این که مردمانش بیشتر و گستره آنها فراگیرتر بود، حتی نزدیک به عدالت عمر نیز از او ظاهر نشده است!

بسیار طبیعی است شکمبارها و اشرافی که در طول حکومت سه خلیفه پیش از مولای متقیان به چپاول بیت المال، بی عدالتی و تبعیض های اجتماعی و نژادی عادت کرده بودند، از عدل امیرالمؤمنین علیه السلام آزرده خاطر شوند. نظام طبقاتی که عمر بنیان آن را نهاد و عرب را از غیر عرب برتر و قریش را تافته جدا بافته قرار داد، نظام سرمایه داری که عثمان آن را به راه انداخت و بیت المال مسلمانان را سخاوتمندانه در بین اقوام خود تقسیم کرد، مردمی را تربیت کرد که به بی عدالتی و چپاول ثروت ها و قدرت ها عادت کرده بودند و به خاطر نژاد، قبیله و عشیره به مناصب مهم جامعه می رسیدند و سهمشان از بیت المال بسیار متفاوت از دیگران بود. نکته جالب توجه در این باره، چشم پوشی ابن تیمیه از تمامی جنایات و ناعدالتی ها از سوی سه خلیفه نخست است که یا کور است و ندیده است، و یا کوردل است و نخواسته است ببیند.

ابن تیمیه به این میزان اکتفا نمی کند. وی آن قدر نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بغض و کینه در دل دارد که جنگ های حضرتش در جمل، صفین و نهروان را برای خدا ندانسته و برای مقاصد دنیوی می شمارد! وی می نویسد:

وعلي يقاتل ليطاع ويتصرف في النفوس والأموال، فكيف يجعل هذا قتالاً على الدين!^{٤٥٨}
علی جنگید تا مردم از او فرمان برند تا بتواند بر جانها و اموال مردم مسلط شود؛ پس چگونه می توان این جنگها را برای دین دانست!؟

شجاع ترین مردم

امیرالمؤمنین شجاع ترین مردم

اهمیت شرط شجاعت امام نزد اهل سنت

از دیگر شروطی که اهل سنت وجود آن را در امام لازم دانسته اند، صفت شجاعت است؛ از این رو برای روشن شدن این شرط نزد اهل سنت، برخی کلمات دانشمندان ایشان را که بیانگر امتداد این تفکر در میان متکلمان اهل سنت است نقل می نماییم.

باقلائی از برترین متکلمان اهل سنت، لزوم شجاعت امام را به طور شفاف توضیح داده و در

ذیل باب صفات امام چنین نوشته است:

باب الکلام فی صفة الإمام الذی یلزم العقد له ... وأما ما یدلّ علی أنّه لابدّ أن یکون من الصرامة وسکون الجأش وقوة النفس والقلب، بحيث لا تروعه إقامة الحدود، ولا یهوله ضرب الرقاب، وتناول النفوس، فهو أنّه إذا لم یکن بهذه الصفة قصر عمّا لأجله أقیم من إقامة الحدّ، واستخراج الحق وأضر فسله فی هذا الأمر بما نصب له. وأما ما یدلّ علی وجوب کونه عالمّاً بأمر الحرب، وتدبیر الجیوش، وسد الثغور، وحماية البيضة، وما یتصل بذلك من الأمر، فهو أنّه إذا لم یکن عالمّاً بذلك لحق الخلل فی جمیعہ، وتعدی الضرر بجھله بذلك إلى الأمة، وطمع فی المسلمین عدوهم وکثر تغالبيهم؛^{٤٥٩}

کلام در صفات امامی است که برای عقد امامت لازم است: ... اما آنچه دلالت می کند بر آن که لازم است امام دارای قاطعیت، شجاعت و قوت نفس و قلب باشد، به گونه ای که اقامه حدود او را به اضطراب نیندازد و زدن گردن گناهکاران و گرفتن جان ایشان، او را هراسان نسازد. به همین روی اگر امام، صفت شجاعت و قوت قلب را نداشته باشد، در انجام آنچه به خاطر آن نصب شده تقصیرکار و گناهکار است؛ مانند اقامه حدود و روشن ساختن حقّ، سستی وی در این امر به

هدف انتخاب او ضربه می زند. اما آنچه دلالت می کند بر آن که لازم است امام از امور جنگ، فراهم ساختن لشکر، حفظ مرزها، کیان اسلام و مواردی از این قبیل، به این خاطر است که اگر امام به امور جنگ آگاه نباشد، در همه امور وی خلل و نقصان پیش می آید و ضرر این جهل، به تمام امور امت سرایت می کند و دشمنان در امور مسلمانان طمع کرده و درصدد غلبه برخواهند آمد.

ابوعبدالله حلیمی نیز در شروط لازم برای امام می نویسد:

وينبغي له أن يكون شجاعاً شهماً، لأنَّ رأس أمور المسلمين الجهاد، فإذا كان من يتولَّى أمرهم جبناً، لا يمنع ذلك عن مجاهدة المشركين؛^{٤٦٠}

و سزاوار است برای امام آن که باید شجاع و زیرک باشد؛ چرا که مهمترین امور برای مسلمانان جهاد است؛ پس اگر کسی که متولی امر امامت می شود ترسو باشد، این ترس اجازه جنگ با مشرکان را به او نخواهد داد.

قاضی عبدالجبار و به دنبال وی قوام الدین مانکدیم نیز به لزوم صفت شجاعت در امام تصریح نموده و نوشته اند:

في صفات الإمام، ... وأما الشجاعة وقوة القلب، فلأنه لو لم يكن كذلك لم يمكنه تجييش الجيوش، وسد الثغور، والغزو إلى ديار الكفرة، وقد ذكرنا أنَّ هذه الأحكام هي التي أوجبت إلى الإمام؛^{٤٦١}

در صفات امام ... از دیگر شروط شجاعت و قوت قلب است؛ چرا که اگر امام شجاع نباشد، توانایی آماده کردن لشکر و حفظ مرزهای سرزمین اسلامی و جنگ با سرزمین های کفار را نخواهد داشت؛ پس این احکامی که ذکر نمودیم اموری است که امام به آنها احتیاج دارد.

ابوالحسن ماوردی نیز از جمله شروط لازم برای امام را شجاعت دانسته و نوشته است:

والسادس: الشجاعة، والنجدة المؤدية إلى حماية البيضة، وجهاد العدو؛^{٤٦٢}

و ششم [از شروط امام] شجاعت و قوت قلب است که او را برای حمایت از کیان اسلام و جنگ با دشمن آماده کند.

٤٦٠. المنهاج في شعب الإيمان: ٣ / ١٥٢.

٤٦١. شرح الأصول الخمسة: ٥١٠.

٤٦٢. الأحكام السلطانية: ٦.

نسفی در کتاب عقاید و تفتازانی در شرح آن، به این لزوم توجه کرده و در فصل «شروط فی الامام» این چنین نوشته اند:

[شروط فی الامام]; (سائسا) أي مالکاً للتصرف فی أمور المسلمین بقوة رأیه، ورویته، ومعونة بأسه، وشوکتہ (قادرأ) بعلمه، وعدله، وكفایتہ، وشجاعتہ (على تنفيذ الأحكام، وحفظ حدود دار الاسلام، وانصاف المظلوم من الظالم) اذ الإخلال بهذه الأمور مخلّ بالغرض من نصب الإمام؛^{٤٦٣}

[از شروط امام] آن که وی باید سیاستمدار باشد؛ یعنی حق تصرف در امور مسلمین داشته باشد به قوه رأی و تدبیر و به کمک ابهت و شوکت. همچنین این قدرت را داشته باشد تا به کمک علم، عدالت، کفایت و شجاعت، احکام اسلامی را اجرا کند و مرز سرزمین های اسلامی را حفظ نماید و حق مظلوم را از ظالم بستاند؛ چرا که انجام نگرفتن این امور، با هدف اصلی از نصب امام در تعارض است [یعنی هدف اصلی از نصب امام همین امور است].

شهرستانی از دیگر متکلمان اهل سنت نیز در این باره نوشته است:

فإن قيل: ما القدر الذي من صفات المدح يصير بها مستحقاً للإمامة ... قيل: القدر من الصفات أن يكون مسلماً قرشياً مجتهداً في العلم بصيراً ب سياسة الرعية ذا نجدة وكفاية؛^{٤٦٤}

پس اگر گفته شود: چه اندازه ای از صفات پسندیده لازم است تا فرد به سبب آنها مستحق امامت شود؟ پاسخ آن است که قدر لازم از صفات آن است که فرد مسلمان، قریشی، مجتهد در علم، آگاه به سیاست و تدبیر رعیت و دارای قوت قلب [شجاعت] و لایق و باکفایت باشد.

طرطوسی در تحفه الترك، در گاه برشمردن شروط امام، به لزوم شجاعت اشاره کرده و می نویسد:

شروط الإمام هي أن يكون مكلفاً، مسلماً، حرّاً، عالماً، مجتهداً، شجاعاً، سمیعاً، بصيراً، ناطقاً، قرشياً؛^{٤٦٥}

شروط امام: آنها عبارت است از این که فرد مکلف و بالغ، مسلمان، آزاد، عالم، مجتهد، شجاع، آگاه و با تدبیر، سخنور و قرشی باشد.

قلقشندی از دیگر عالمان متکلم اهل سنت نیز در این باره می نویسد:

٤٦٣. شرح العقائد النسفية: ٩٨.

٤٦٤. نهاية الأقدام في علم الكلام: ٢٧٦.

٤٦٥. تحفة الترك فيما يجب أن يعمل في الملك: ١١٥.

الحادي عشر: الشجاعة والنجدة، فلا تنعقد إمامة الجبان؛ لأنه محتاج إلى الشجاعة ليتوصل بذلك إلى حماية البيضة، وجهاد العدو اللذين هما جلّ المطلوب من نصيب الإمام؛ لأنه يحتاج إلى تجهيز الجيوش، وفتح البلاد والحصون، وقتل الأعداء، فإذا لم يكن شجاعاً لم يستطع ذلك؛^{٤٦٦}

يازدهم از شروط [امام] شجاعت و قوت است؛ پس هرگز عقد امامت برای فرد ترسو بسته نخواهد شد؛ به این جهت که امام لازم است تا شجاع باشد تا بتواند به کمک آن از کیان اسلام دفاع کرده و جنگ با دشمنان اسلام نماید؛ چرا که این دو - حفظ کیان و جهاد با دشمن - دو مطالبه اصلی از امام است که امام را به تجهیز لشکر، فتح سرزمین ها و قلعه ها و کشتن دشمنان وامی دارد؛ پس اگر امام شجاع نباشد، توانایی انجام هیچ یک از این امور نخواهد داشت.

قاضی ایجی در کتاب معروف خود **مواقف** و شارح آن میر شریف جرجانی، لزوم شجاعت امام را مورد قبول جمهور دانشمندان اهل سنت نسبت داده و نوشته اند:

المقصد الثاني في شروط الإمامة: الجمهور على أنّ أهل الإمامة مجتهد في الأصول والفروع ليقوم بأمر الدين ذو رأي ليقوم بأمر الملك، شجاع ليقوي على الذب عن الحوزة؛^{٤٦٧}

مقصد دوم در شرط امامت: نظر جمهور عالمان بر این است که آن کس برای امامت اهلیت دارد که در اصول و فروع دین مجتهد باشد تا بتواند امور دین را برپا کند. همچنین صاحب رأی و نظر باشد تا بتواند امور حکومت را اداره کند. همچنین نیز شجاع باشد تا برای دفاع از حوزه اسلام قوت داشته باشد.

ابن مبرد حنبلی که از عالمان سده دهم اهل سنت است، در این باره می نویسد:

الشرط الخامس: أن يكون على صفة يمكن بها القيام بأمر الحرب والسياسة، وإقامة الحدود، وردّ الأعداء عن المسلمين، لا تلحقه رافة في ذلك، ولا في الذبّ عن الأمة. نصّ عليه أحمد، وصرّح به عدة من أئمة أصحابنا، منهم: القاضي، وابن عقيل. وصرّح ابن عقيل باعتبار الشجاعة، فلا يكون جباناً؛^{٤٦٨}

شرط پنجم: لازم است امام بر صفتی باشد که بتواند با آن قیام به امر جنگ و سیاست و اقامه حدود و دفع دشمنان مسلمین کند، و رأفت و رحم در دفع دشمنان و در دفاع از امت نداشته

٤٦٦. مآثر الإنافة في معالم الخلافة: ١ / ٣٦.

٤٦٧. المواقف: ٣ / ٥٨٥؛ شرح المواقف: ٨ / ٣٤٩.

٤٦٨. إيضاح طرق الإستقامة: ٦٣.

باشد. احمد نیز بر این لزوم تصریح کرده است و نیز عده ای از اصحاب ما نیز بر آن تصریح

کرده اند که از جمله آنها قاضی [ابویعلی] و ابن عقیل

هستند و ابن عقیل به اهمیت شجاعت تصریح کرده است که نباید امام ترسو باشد.

از مجموع اقوال پیش گفته، به وضوح مشخص است که شرط شجاعت، از اصلی ترین شروط امام است و به گونه ای که از برخی کلمات فوق ظاهر می شود، چنانچه در کسی این شرط موجود نباشد، اساساً برای او عقد امامت منعقد نمی گردد و این يك حکم عقلی؛ بلکه فطری است.

همان گونه که گفته شد، لزوم شجاعت امام يك لازمه عقلی است؛ چرا که عقل می گوید لازم است امام جامعه، شجاع ترین امت باشد تا بتواند به هنگام تهدید دشمنان و بروز جنگ، لشکر و نیروهای نظامی را تجهیز و آماده کند و برای حفظ مرزها و کیان اسلام در مقابل دشمنان دین ایستادگی کند. همچنان که همیشه جنگاوران لشکر به قوت قلب، جرأت و شجاعت فرمانده خود امیدوار و برای جنگ با دشمن ترغیب و دلیر می شوند.

پس هر فرد صاحب عقل و بصیرت، در این که نمی توان آدم ترسو را سرپرست جامعه نمود هیچ شك و تردیدی ندارد.

پیش از ورود به بحث شجاعت، لازم است بدانیم که معنای شجاعت در لغت، جرأت داشتن به همراه اقدام و عمل است. در اینجا تصریحات برخی معتبرترین کتب لغت شناسی را نقل می کنیم.

ابن فارس که در کتاب معروف خود به معنای اصلی کلمات می پردازد، در معنای شجاعت این چنین نوشته است:

شجع; الشین والجیم والعین، أصل واحد يدلّ على جرأة وإقدام;^{۴۶۹}

شجع; شین و جیم و عین، اصل واحد [تك معنا] است که دلالت بر جرأت و اقدام و عمل دارد.

جوهری در صحاح، در معنای «شجع» و «شجاعت» می نویسد:

الشجاعة: شدة القلب عند البأس;^{۴۷۰}

شجاعت، شدت و قوت قلب به هنگام سختی ها است.

ابوهلال عسکری در معنای شجاعت می نویسد:

۴۶۹. معجم مقاییس اللغة: ۳ / ۲۴۷.

۴۷۰. الصحاح: ۳ / ۱۲۳۵.

والشجاع الجريء المقدم في الحرب، ضعيفاً كان أو قوياً، والجرأة قوة القلب الداعية إلى الإقدام على المكاره؛^{٤٧١}

شجاع، شخص با جرأت اقدام کننده و پيش رو در جنگ است؛ چه ضعيف باشد و چه قوی [يعنى شجاعت در عمل ظاهر می شود] و جرأت، قوت قلب است که آدمی را به اقدام در زمان سختی ها و مشکلات وادار می نماید.

ابن منظور در *لسان العرب* نیز شجاعت را شدت قلب و اقدام در زمان سختی ها می داند. وی می نویسد:

شجع، بالضم، شجاعة: اشتد عند البأس. والشجاعة: شدة القلب في البأس؛^{٤٧٢}

شجاعت، شدت گرفتن در سختی ها و نیز شدت قلب در سختی هاست.

آری، شجاعت هر فرد ریشه در جرأت قلبی دارد؛ اما همانطور که در تعریف لغت شناسان گذشت، لازم است که این شجاعت قلبی در مقام عمل به منصفه ظهور

رسد تا این صفت در فرد ثابت گردد، در غیر این صورت مدعیان شجاعت بسیارند!

بدیهی است که عقلاء ادعای شجاعت از سوی هر کسی را نمی پذیرند، مگر آن که شواهد بیرونی آن و دلآوری و جرأت داشتن او را به چشم و در میدان عمل مشاهده کنند. بنابر مثال، شجاعت هر فردی در رویایی با دشمن در هنگام جنگ و در زورآزمایی با جنگاوران و دلبران لشکر مقابل ثابت می گردد. پس قطعی و مسلم است که هر کس ادعای شجاعت و جرأت قلبی کند، اما در میدان جنگ پشت به دشمن کرده یا از مبارزه و درگیری فرار کند، بدون تردید در ادعای شجاعتش راه دروغ را پی گرفته است.

بنابر گزارشات مسلم تاریخی و روایات متعدد، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شجاع ترین مردمان بوده است. صدق این ادعا را می توان از دلآوری های حضرت در جنگ های بدر، احد، حنین، خیبر و جنگهایی از این قبیل که شمار آن از حوصله بحث خارج است مشاهده نمود؛ لیکن در این بخش تنها به قسمتی از دلورهای امیرمؤمنان اشاره می کنیم.

هرگز و تا به امروز مشاهده نشده است که کسی بتواند شهادی بر ترس یا فرار مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ به دست دهد. شجاعت و دلیری حضرتش در دفاع از جان پیامبر در

٤٧١. الفروق في اللغة: ٩٩.

٤٧٢. لسان العرب: ٨ / ١٧٣.

موارد متعدد همچون: خوابیدن آن حضرت در بستر پیامبر صلی الله علیه وآله و حفظ جان پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ احد و مواردی دیگر از این قبیل به مانند روز روشن است. امیرالمؤمنین علیه السلام همان اسد اللّهی است که صداقت خود در شجاعت را در میدان عمل نشان می داد و گفتار خود را با عمل به منصفه ظهور می رسانده است. آن حضرت در این باره می فرماید:

والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولّیت عنها؛^{۴۷۳}

به خدا سوگند که اگر تمام قوم عرب بر علیه من دست بر دست یکدیگر دهند [تا با من بجنگند]، هرگز به آنها پشت نخواهم نمود. این فرمایش حضرت و فرمایشاتی اینچنینی در خارج نیز مصداق پیدا کرده است که در ادامه به برخی از این موارد اشاره می کنیم.

شجاعت امیرالمؤمنین در جنگ بدر

جنگ بدر، از مهمترین جنگ های تاریخ و سرنوشت ساز در صدر اسلام است؛ چرا که نخستین نبرد رسمی با مشرکان به شمار می رود و پس از آن بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه تشکیل حکومت دادند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از شروع جنگ، با اصحاب خود در مورد جنگیدن با قریش و یا بازگشت به مدینه مشورت نمودند.

عالمان اهل سنت همگی تصریح کرده اند هنگامی که پیامبر این مطلب را با ابوبکر و عمر در میان نهاد، آنها ترسیده و مخالفت خود را با جنگ اعلام کردند و بازگشت به مدینه را ترجیح دادند و پیامبر از هر دو رویگردان شدند.

روی گردان شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از ابوبکر و عمر به این خاطر بود که آن دو کلماتی بر زبان می آوردند که موجب تضعیف روحیه مسلمانان می گردید؛ چرا که آنها از دلاوری ها و تعداد سپاه قریش سخن می گفتند.

احمد بن حنبل، مسلم و دیگران این واقعه را به نقل از انس این گونه آورده اند:

۴۷۳. شرح نهج البلاغة: ۱۶ / ۲۸۹؛ الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة: ۲۹۸.

حدثنا عفان، قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن ثابت، عن أنس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم شاور حيث بلغه إقبال أبي سفيان، قال: فتكلم أبو بكر فأعرض عنه، ثم تكلم عمر فأعرض عنه، فقال سعد بن عباد: إيانا تريد يا رسول الله؟ والذي نفسي بيده، لو أمرتنا أن نخيضها البحر، لأخضناها ولو أمرتنا أن نضرب أكبادها إلى برك الغماد، لفعلنا، قال: فندب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس، قال: فانطلقوا حتى نزلوا بدرًا؛^{٤٧٤}

عفان به سند خود از انس نقل می کند که گفت: چون خبر بازگشت ابوسفیان به سوی مدینه رسید، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله با یکایک اصحاب و یارانش به گفتگو و مشورت نشست. ابوبکر نظر خود را گفت؛ اما رسول خدا از وی روی برگرداند. آنگاه عمر سخن گفت، رسول خدا از او نیز روی برگرداند. پس از وی سعد بن عباد^{٤٧٥} گفت: ای پیامبر خدا! قسم به آن که جانم به دست او است، چنانچه رأی و نظر ما را بخواهی، اگر فرمان دهی که قریش را در دریا غرق کنیم، چنین خواهیم کرد و اگر دستور دهی چنان با ایشان بجنگیم تا آنها را تا برك الغماد^{٤٧٦} برانیم. آنگاه پیامبر خدا مردم را برای جنگیدن فراخواند تا آن که در سرزمین بدر فرود آمدند.

از آن سو، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله با وجود این که امیرالمؤمنین علیه السلام حدود ۲۵ ساله بود، رایت و پرچم سپاه اسلام را به دست او داد تا در جنگ بدر هنرزمایی نماید.^{٤٧٧} دلآوری ها و شجاعت بی همتای ایشان علیه السلام در این جنگ بر کسی پوشیده نیست. همو که بزرگان مشرك قریش را در جنگ بدر و در سن نوجوانی به خاک افکند و فرمود:

٤٧٤. المصنف (ابن ابی شیبه): ٧ / ٤٧٩؛ مسند أحمد: ٣ / ٢١٩؛ صحیح مسلم: ٥ / ١٧٠؛ مسند أبي عوانة: ٤ / ٢٨٣؛ تاریخ مدینه دمشق: ٢٠ / ٢٥٠؛ تاریخ الإسلام: ٢ / ٨٢.

٤٧٥. در برخی روایات، نام وی را مقدار دانسته است.

٤٧٦. برك الغماد: نام مکانی در یمن است. برخی نیز آن را مکانی در پشت مکه دانسته اند و برخی دیگر آن را بقعه ای در جهنم، یا همان وادی برهوت یمن برشمرده اند و برخی دیگر نیز آن را دژ و قلعه ای مستحکم در سرزمین یمن دانسته اند که فتح آن بسیار دشوار بوده و هر کس قصد فتح آن را داشته، خود را به هلاکت می انداخته است؛ ر.ك: مسان العرب: ٣ / ٣٢٧؛ النهایة فی غریب الحدیث والأثر: ١ / ١٢١؛ معجم البلدان: ١ / ٤٠٠.

٤٧٧. بسیاری از عالمان اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری در این باره می نویسند: «حدثنا علی بن حمشاذ، ثنا محمد بن المغیره السکری، ثنا القاسم بن الحکم العرنی، ثنا مسعر، عن الحکم بن عتیبة، عن مقسم، عن ابن عباس رضي الله عنهما، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم دفع الراية إلى علي رضي الله عنه يوم بدر، وهو ابن عشرين سنة». وی پس از ذکر حدیث به صحت آن تصریح کرده و می نویسد: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین، ولم یخرجاه»، المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١١١؛ السنن الکبری (بیهقی): ٦ / ٢٠٧؛ الاستیعاب: ٣ / ١٠٩٧؛ الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشرة: ٢٧٧؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٤٨٣؛ البدایة والنهایة: ٧ / ٢٢٤؛ نصب الراية: ٤ / ٣٥٥ و منابع دیگر.

أنا وضعت بكلاكل العرب وكسرت نواجم قرون ربيعة ومضر؛^{٤٧٨}

من بودم که سینه دلاوران عرب را به خاک افکندم و شجاعان دو قبیله ربیعہ و مضر را در هم شکستم.

در جنگ بدر، مشرکان جنگجو و دلاورهای همچون ولید بن عتبہ، عاص بن سعید بن عاص، عامر بن عبدالله، مسعود بن امیہ، ابوقیس بن فاکهہ، عبدالله بن منذر، عاص بن منتبه، حاجب بن سائب حضور داشتند که هر شمشیرزن، از رویارویی و نبرد با آنها در هراس بود. در میان ایشان، نوفل بن خویلد نیز حضور داشت که شدیدترین دشمنی‌ها را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روا داشته بود و در پیشانی سپاه مشرکان مستقر شده بود.

هنگامی که چشمان پیامبر صلی الله علیه وآله به نوفل افتاد، وی را به خاطر آورده و به درگاه خداوند دست به دعا برداشت که شر او را از سپاه اسلام کوتاه کند. خداوند نیز دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به شمشیر بران امیرالمؤمنین علیه السلام به اجابت رساند.^{٤٧٩}

شجاعت امیرالمؤمنین در جنگ احد

از دیگر جنگ‌های سرنوشت ساز تاریخ اسلام که مسلمانان، به ویژه خلفای مدعی خلافت در آن مورد آزمایش سخت الهی قرار گرفتند، جنگ احد بوده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف جنگ احد می فرماید:

حدثنا أبو موسی، قال: حدثنا محمد بن مروان العقیلی، عن عمارة بن أبي حفصة، عن عكرمة، قال: قال علي: لما جلا الناس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد، نظرت في القتلى فلم أر رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقلت: والله، ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليفرّ وما أراه في القتلى، ولكن الله غضب علينا بما صنعنا فرفع نبيّه، فما لي خير من أن أقاتل حتى أقتل، فكسرت جفن سيفي، ثم حملت على القوم، فأفرجوا لي فإذا أنا برسول الله صلى الله عليه وسلم بينهم؛^{٤٨٠}

در آن هنگام که در جنگ احد آتش تنور جنگ بالا گرفته بود و مردم از اطراف پیامبر پراکنده شدند، برای لحظاتی پیامبر را در میان جنگجویان دشمن نیافتم. با خود می دانستم که پیامبر هرگز

٤٧٨. شرح نهج البلاغة: ١٣ / ١٩٧.

٤٧٩. رك: السيرة النبوية (ابن هشام): ١ / ١٨١ و ٢ / ٥٢٧؛ الفصول المهمة: ١ / ٣٠٤.

٤٨٠. الجهاد (ابن أبي عاصم): ٢ / ٦٤٣؛ مسند أبي يعلى: ١ / ٤١٥؛ أسد الغابة: ٤ / ٢١؛ الأحاديث المختارة: ٢ / ٢٩٤؛ مجمع الزوائد: ٦ / ١١٢؛

المطالب العالیه: ١٧ / ٣٦٨؛ سبل الهدى والرشاد: ٤ / ١٩٨.

از جنگ فرار نخواهند کرد؛ از این رو در میان کشته شدگان نظر افکندم، ولی پیامبر را ندیدم. در این هنگام با غضب، غلاف شمشیر خود را شکستم و آن را به سوی دشمن پرتاب کردم و آن چنان شمشیر زدم تا پیامبر را یافته و میان حضرتش و مشرکان فاصله انداختم.

بررسی سند روایت

هر چند در شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ جای شبهه و شك نیست؛ اما مناسب است که این حدیث را که از خود حضرتش نقل شده است بررسی نماییم. در سند این روایت چند راوی به نام های ذیل وجود دارد:

محمد بن مثنی بن عبید بن قیس بن دینار، محمد بن مروان بن قدامه، عماره بن ابی حفصه نابت ازدی، عکرمه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

محمد بن مثنی بن عبید بن قیس بن دینار

وی از رجال صحیح مسلم و بخاری، بلکه سایر کتب شش گانه حدیثی اهل سنت است که از بررسی رجالی بی نیاز می باشد. به هر روی مزی ابن حجر، و دیگران وی را توثیق کرده اند.^{۴۸۱}

محمد بن مروان بن قدامه

وی از راویان سنن ابن ماجه است و توسط بسیاری از دانشمندان رجالی توثیق شده است. ابن حجر و مزی در این باره می نویسند:

محمد بن مروان بن قدامة العقيلي أبوبكر البصري، المعروف بالعجلي ...، وقال اسحاق بن منصور عن ابن معين صالح، وقال النسائي في الكنى: ثنا عبدالله بن أحمد، قال: سألت ابن معين، عن محمد بن مروان العقيلي، فقال: ليس به بأس ... وقال الآجري عن أبي داود صدوق، وقال مرة: ثقة،

ذکره ابن حبان في الثقات. قلت: وحكى العقيلي عن ابن معين أنه ثقة، قال: ليس به بأس؛^{۴۸۲}

ابوبكر محمد بن مروان بن قدامة بصرى معروف به عجلي ... اسحاق بن منصور از ابن معين نقل می کند که می گوید: وی صالح است. نسائی نیز در کتاب کنی می نویسد: عبدالله بن احمد

۴۸۱. رك: تهذيب التهذيب: ۹ / ۳۷۸؛ تهذيب الكمال: ۲۶ / ۳۵۹.

۴۸۲. تهذيب التهذيب: ۹ / ۳۸۶؛ تهذيب الكمال: ۲۶ / ۳۸۷.

گفت: از ابن معین درباره محمد بن مروان سؤال نمودم که پاسخ داد: وی ثقه است. آجری به نقل از ابوداود و او را صدوق می داند و در مرتبه دیگری او را ثقه دانست. همچنین ابن حبان نام او را در زمره ثقات در کتاب خود آورده است. می گویم: عقیلی به نقل ابن معین او را ثقه دانسته و می گفت وی مشکلی نداشته و ثقه است.

عمارة ابن أبي حفصة نابت

این راوی نیز از رجال مسلم و بخاری است و توسط بزرگان رجالی اهل سنت توثیق شده^{۴۸۳} و بی نیاز از بررسی رجالی است.

عکرمه

این راوی نیز از ثقات و از روات بخاری و مسلم و توسط رجالیان اهل سنت به خوبی توثیق شده است.^{۴۸۴}

راوی اصلی این روایت نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که نیازی به بررسی درباره ایشان نیست.

بنابراین، سند این روایت صحیح است، حتی چنانچه محمد بن مروان بن قدامة را ثقه ندانیم و او را تنها صدوق به حساب بیاوریم، سند این روایت حسن می شود، پس از اعتبار کافی برخوردار است.

به گواه تاریخ، آنچنان جنگ شدت گرفت که تمامی اصحاب پیامبر از جنگ گریختند و تنها کسی که با پیامبر ماند، حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. هر چند در تاریخ گزارش هایی مبنی بر صبر و استقامت برخی دیگر از صحابه موجود است که در صدد انکار آن نیستیم؛ ولی می گوئیم پس از فرار آنان و علم به کشته نشدن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و دلایلی دیگر، موجب گشت که کم کم به میدان جنگ بازگشتند.

به هر روی آن کس که از ابتدا تا خوابیدن آتش جنگ در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دفاع از ایشان مشغول بوده، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

حاکم نیشابوری به نقل از ابن عباس در این باره می نویسد:

۴۸۳. رك: تهذيب الكمال: ۲۱ / ۲۳۸؛ تهذيب التهذيب: ۷ / ۴۱۵.

۴۸۴. رك: تهذيب الكمال: ۲۰ / ۲۶۴.

حدثني أبو عمرو محمد بن عبدالواحد الزاهد صاحب ثعلب، إملاء ببغداد، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ثنا زكريا بن يحيى المصري، حدثني المفضل بن فضالة، حدثني سمّاك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لعلي أربع خصال ليست لأحد: هو أول عربي وأعجمي صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، وهو الذي كان لواءه معه في كل زحف، والذي صبر معه يوم المهراس، وهو الذي غسله، وأدخله قبره؛^{٤٨٥}

ابو عمرو محمد بن عبدالواحد زاهد به سند خود از عكرمه و او نیز از ابن عباس نقل می کند که گفت: برای علی چهار خصلت و فضیلت است که برای هیچ کس جز او نیست. او نخستین نفر از عرب و غیر عرب است که با پیامبر نماز گزارد. او کسی بود که رایت و پرچم پیامبر اسلام در هر حمله و نبرد با دشمن بر دوش داشت. او تنها کسی بود که در یوم مهراس جروزی که مشرکان در جنگ احد بر مسلمانان چیره شدند و کار بر مسلمانان سخت شده و همه از جنگ فرار کردند، همراه با پیامبر ایستادگی نمود، و او کسی بود که بدن پیامبر را غسل داده و در قبر داخل کرده، دفن نمود.

ابن عبدالبر پس از نقل این روایت، بر فرار تمامی مسلمانان جز امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کرده و این عبارت را افزوده است:

وهو الذي صبر معه يوم فرّ عنه غيره؛^{٤٨٦}

علی علیه السلام کسی بود که در یوم مهراس، همراه با پیامبر ایستادگی نمود. در آن روزی که جز او، تمامی [سپاه مسلمانان] از حمایت پیامبر و ادامه جنگ فرار کردند!

ابن عساکر نیز همین حدیث ابن عباس را به دو طریق از مشایخ روایی خود روایت کرده و پس از کلمه «یوم مهراس» و با اندکی تفاوت، بر پشت کردن مسلمانان از معرکه جنگ و فرار آنها تصریح کرده و چنین افزوده است:

وهو الذي صبر معه يوم المهراس، إنهم الناس کلهم غيره؛^{٤٨٧}

٤٨٥. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١١١؛ الإستیعاب: ٣ / ١٠٩٠؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٧٢ و ٧٣؛ شرح نهج البلاغة: ٤ / ١١٧؛ ذخائر العقبی: ٨٦؛ المناقب (خوارزمی): ٥٨؛ تهذیب الکمال: ٢٠ / ٤٨٠؛ المنتقى من منهاج الاعتدال: ٣١٥؛ الوافی بالوفیات: ٢١ / ١٧٨؛ الریاض النضرة: ٣ / ١٧٣.

٤٨٦. الإستیعاب: ٣ / ١٠٩٠. همچنین رک: شرح نهج البلاغة: ٤ / ١١٧.

٤٨٧. تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٧٢ و ٧٣.

علی علیه السلام تنها کسی بود که در یوم مه‌راس همراه با پیامبر ایستادگی نمود، در حالی که همه سپاه اسلام [به پیامبر و میدان جنگ پشت کرده او را تنها گذاشته] و فرار کردند! اما فرار صحابه در جنگ احد از سویی دیگر، به اندازه ای مشهور و دردناک است که آیاتی در این باره نازل شد. زمانی که صحابه، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از پشت سر آنان را صدا می زد و به سوی خود و ادامه جنگ فرا می خواند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در میدان جنگ تنها گذاشتند و از شدت ترس، از معرکه جنگ گریختند و توجه به سخن هیچ کس نداشتند؛ به همین روی خداوند متعال آیه نازل فرمود که:

(إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ)؛^{۴۸۸}

به خاطر بیاورید هنگامی را که [از شدت ترس] از کوه بالا می رفتید و در بیابان پراکنده می شدید و از شدت وحشت، به عقب ماندگان نگاه نمی کردید؛ در حالی که پیامبر از پشت سر شما را صدا می زد.

عده ای از صحابه، همان ها که اهل سنت تمامی آنان را عادل دانسته و برخی از آنان را شجاع ترین اصحاب بر می شمردند، پس از فرار به این فکر افتادند که واسطه ای برای شفاعت نزد ابوسفیان، همان مهمترین دشمن مسلمانان بفرستد تا آنها را به مکه و میان مشرکان بپذیرد! اینان در این پی بودند که با اظهار پشیمانی، نزد مشرکان قریش بازگردند تا در این میان جان خود را حفظ و زنده بمانند.

این خیانت که توسط بسیاری از مورخان اهل سنت از جمله طبری، ابن کثیر و دیگران نقل شده است، به این شرح می باشد:

فشا في الناس أنّ رسول الله قد قتل، فقال بعض أصحاب الصخرة: ليت لنا رسولاً إلى عبدالله بن أبي، فيأخذ لنا أمانة من أبي سفیان. يا قوم، إنّ محمداً قد قتل، فارجعوا إلى قومكم قبل أن يأتوكم فيقتلوكم؛^{۴۸۹}

هنگامی که در میان مردم شایعه کشته شدن رسول خدا پیچید، پس برخی از کسانی که در زیر صخره ای پناه آورده بودند با خود می گفتند: ای کاش کسی را به سوی عبدالله بن اُبی [رئیس منافقان مدینه] می فرستادیم تا نزد ابوسفیان برای ما امان بگیرد! ای جماعت! همانا محمد کشته

۴۸۸. سوره آل عمران، آیه ۱۵۳.

۴۸۹. تاریخ الطبری: ۲ / ۲۰۱؛ تفسیر الطبری: ۴ / ۱۴۹؛ تخریج الأحادیث والآثار: ۱ / ۲۳۱؛ السیرة النبویة (ابن کثیر): ۳ / ۴۴؛ البدایة والنهایة:

۴ / ۲۶؛ سبل الهدی والرشاد: ۴ / ۱۹۶؛ السیرة الحلبیة: ۲ / ۵۰۴.

شد، پس به سوی قوم خود [مشركان قريش] بازگردید، پیش از آن که ایشان به شما برسند و شما را بکشند.

به هر روی دفاع و حمایت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سویی و شدت پیکار با مشركان از سویی دیگر، موجب شکسته شدن شمشیر آن حضرت شد که در این میان و به گزارش برخی تاریخ نگاران اهل سنت، جبرئیل امین میان آسمان و زمین مدح امیرالمؤمنین علیه السلام و شمشیر او را نمود.

ابن جریر طبری در این باره، به نقل از ابورافع می نویسد:

لَمَّا قَتَلَ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ، أَبْصَرَ رَسُولَ اللَّهِ جَمَاعَةً مِنْ مَشْرِكِي قَرِيْشٍ، فَقَالَ لِعَلِيِّ: «أَحْمِلْ عَلَيْهِمْ»، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ، فَفَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَقَتَلَ عَمْرُو بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمْحِيَّ، قَالَ: ثُمَّ أَبْصَرَ رَسُولَ اللَّهِ جَمَاعَةً مِنْ مَشْرِكِي قَرِيْشٍ، فَقَالَ لِعَلِيِّ: «أَحْمِلْ عَلَيْهِمْ»، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ، فَفَرَّقَ جَمَاعَتَهُمْ وَقَتَلَ شَيْبَةَ بْنَ مَالِكٍ أَحَدَ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذِهِ لِلْمَوَاسَاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ». فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: وَأَنَا مِنْكُمْ. قَالَ: فَسَمِعُوا صَوْتًا لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؛^{٤٩٠}

در جنگ احد، هنگامی که علی علیه السلام پرچمداران سپاه قریش را کشت و به زمین افکند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متوجه گروهی از مشركان قریش شد و خطاب به علی علیه السلام فرمود: بر اینان حمله کن. پس علی علیه السلام بر آنها حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت و در این حمله بود که عمرو بن عبدالله جمحی را از پای در آورد. پیامبر بار دیگر گروه دیگری از مشركان قریش را دید، پس خطاب به علی علیه السلام فرمود: «بر اینان نیز حمله کن». حضرت علی علیه السلام بر آنان نیز حمله آورد و گروه آنها را متفرق ساخت و شیبۀ بن مالک را که یکی از مردم بنی عامر بن لوی بود به قتل رسانید. آنگاه جبرئیل امین نازل شد و گفت: ای پیامبر خدا، عمل امروز علی، دلیل بر مواسات و همراهی او با تو است. در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «آری، او از من است و من از اویم». جبرئیل نیز عرضه داشت: من هم از شما دو تن می باشم. ابورافع گوید: آنگاه [مردم] صدایی شنیدند که می گفت: شمشیری به جز ذوالفقار نیست و جوانمرد و دلوری جز علی نیست.

فرار ابوبکر در جنگ احد

٤٩٠. تاریخ الطبری: ٢ / ١٩٧؛ فضائل الصحابة: ٢ / ٦٥٦ و ٦٥٧؛ السيرة النبوية (ابن هشام): ٣ / ٥٢؛ المعجم الكبير: ١ / ٣١٨؛ الأغاني: ١٥ / ١٢٨؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٧٦؛ البدایة والنهایة: ٦ / ٦؛ الكامل فی التاريخ: ٢ / ١٥٤؛ شرح نهج البلاغة: ١٠ / ١٨٢؛ ذخائر العقبی: ٦٨؛ الرياض النضرة: ٣ / ١٣١ و ١٥٥؛ مجمع الزوائد: ٦ / ١١٤؛ سبل الهدی والرشاد: ٤ / ٢٢٩.

بر اساس روایات اهل تسنن، فرار ابوبکر و بسیاری از بزرگان صحابه در جنگ هایی هم چون جنگ احد مسلم و قطعی است.^{۴۹۱}

علاوه بر انبوه روایاتی که فرار تمامی صحابه به جز امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احد را ثابت می کند، روایاتی است که تصریح به فرار ابوبکر به همراه سایر صحابه دارد؛ از آن جمله، روایت مسلم از انس بن مالک است که می گوید در جنگ احد، تمامی صحابه پیامبر را تنها گذاشته و فرار کردند به جز هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش که از مهاجران بودند. مسلم و دیگران چنین آورده اند:

حدثنا هذّاب بن خالد الأزدي. حدثنا حماد بن سلمة، عن علي بن زيد وثابت البناني، عن أنس بن مالك: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أفرد يوم أحد في سبعة من الأنصار ورجلين من قریش؛^{۴۹۲}

هداب بن خالد ازدی، به سند خود از انس نقل می کند که گفت: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ احد، در میان هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش تنها ماند [و باقی مسلمانان، همگی فرار کردند].

طبق گواه حدیث و تاریخ، به یقین یکی از آن دو نفر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و دیگری هر کسی که باشد، به طور قطع و یقین ابوبکر نبوده است؛ چرا که ابوبکر، خود به فرار از معرکه احد و بازگشت دوباره اش به جنگ اقرار کرده است.

بسیاری از محدثان از جمله حاکم نیشابوری، اقرار ابوبکر بر فرارش را این چنین از عایشه آورده اند:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سلمة العنزي، ثنا عثمان بن سعيد الدارمي، ثنا أبوسلمة بن موسى بن إسماعيل، ثنا عبدالله بن المبارك، أنا إسحاق بن يحيى بن طلحة، حدثني عيسى بن طلحة، عن عائشة رضي الله عنها قالت: حدثني أبوبكر، قال: كنت في أول من فاء

۴۹۱. رك: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۲۷؛ كنز العمال: ۱۰ / ۴۲۴ - ۴۲۵ / ش ۳۰۰۲۵. طبری، سیوطی، شوکانی و دیگران می نویسند:

«نادی مناد یوم أحد حين هزم أصحاب محمد صلى الله عليه وآله ألا إن محمداً قد قتل فارجعوا إلى دينكم الأول فأنزل الله (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ...); تفسير الطبري: ۴ / ۱۵۰؛ الدر المنثور: ۲ / ۸۰؛ فتح القدير: ۱ / ۳۸۸.

۴۹۲. صحیح مسلم: ۵ / ۱۷۸. همچنین رك: مسند أحمد: ۳ / ۲۸۶؛ السنن الكبرى (بيهقي): ۹ / ۴۴؛ السنن الكبرى (نسائي): ۵ / ۱۹۶؛ صحیح

ابن حبان: ۱۱ / ۱۸؛ كشف المشكل: ۳ / ۳۰۵؛ تفسير القرطبي: ۲ / ۳۶۴؛ تاريخ الإسلام: ۲ / ۱۷۵.

يوم أحد وبين يدي رسول الله رجل يقاتل عنه وأراه قال ويحميه قال: فقلت: كن طلحة
حيث فاتني ما فاتني؛^{٤٩٣}

احمد بن محمد بن سلمه عنزي به سند خود از عايشه و او نیز از پدرش ابوبکر نقل می کند که
گفت: من نخستین کسی بودم که [پس از فرار] در جنگ احد، به سوی پیامبر بازگشتم، در حالی که
مردی را دیدم که در مقابل پیامبر می جنگید و از ایشان دفاع می نمود. گفتم [امیدوارم] که او
طلحه باشد تا آنچه را از آبروی خود [در فرار] از دست داده بودم، به خاطر خویشاوندی من با
طلحه جبران گردد!

هر چند فرار طلحه نیز با سایر روایات از جمله نقل ابن ابی الحدید معتزلی ثابت می گردد؛
لیکن همین مقدار کافی است که دانسته شود ابوبکر نخستین خلیفه اهل سنت، بهره ای از شجاعت
نبرده و از جمله فراریان جنگ احد بوده است.

در روایت دیگری به نقل از ابن ابی الحدید، نفر دوم را مشخص می کند. در شرح نهج البلاغه
چنین آمده است:

وروی یحیی بن سلمة بن كهيل قال: قلت لأبي: كم ثبت مع رسول الله صلى الله عليه وآله
يوم أحد؟ فقال: اثنان. قلت: من هما؟ قال: علي وأبودجانه؛^{٤٩٤}

یحیی بن سلمه بن کهیل گوید: از پدرم [سلمه] پرسیدم: چند نفر در روز احد در کنار پیامبر
ماندند و فرار نکردند؟ پاسخ داد دو نفر. پرسیدم آنها چه کسانی بودند؟ پاسخ داد: علی و
ابودجانه.

شجاعت امیرالمؤمنین در جنگ احزاب

در سال پنجم هجری و در جنگ احزاب، آنگاه که مشرکان و یهودیان مدینه را محاصره کرده
بودند، به جهت وجود خندقی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به پیشنهاد سلمان فارسی در اطراف
مدینه حفر کرده بودند، بیش از بیست روز لشکر دشمن در اطراف خندق منتظر ورود بود؛ ولی
نمی توانست از خندق عبور کرده و به حصار مدینه وارد شود. سر انجام عمرو بن عبدود که از
نامدارترین جنگجویان و قدرتمندان عرب بود، با اسب از روی خندق جهید و خود را کنار سپاه

٤٩٣. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ٢٦٦؛ فضائل الصحابة: ١ / ٢٢٢؛ الجهاد (ابن مبارک): ١٠٦؛ مسند الطیالسی: ١ / ٣؛ تفسیر ابن کثیر: ١ /

٤٢٥؛ تاریخ الإسلام: ٢ / ١٩١؛ تاریخ مدینه دمشق: ٢٥ / ٤٤٧؛ حلیة الأولیاء: ١ / ٨٧؛ الطبقات الکبری: ٣ / ٢١٨.

٤٩٤. شرح نهج البلاغة: ١٣ / ٢٩٣.

اسلام رسانید و مرتب «هل من مبارز» طلبید. وی آن چنان قوی و جنگاور بود که هیچ کس جرأت مبارزه و رویارویی با او را نداشت.

در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به سپاه اسلام فرمود: چه کسی حاضر است با او بجنگد؟ پاسخی نشنید؛ چرا که هیچ کس جرأت مبارزه با عمرو را نداشت تا این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و عرضه داشت: ای پیامبر، من حاضرم با او مبارزه کنم. اما پیامبر نپذیرفت و امر به نشستن امیرالمؤمنین علیه السلام داد. در این هنگام عمرو بن عبدود جسورتر شده و چون مبارزی برای خود نیافته بود، با صدای بلند باز هم فریاد برآورد: آیا مردی نیست که با من مبارزه کند؟ باز هم امیرمؤمنان برخاست و از پیامبر اجازه نبرد خواست و پیامبر اجازه نداد و این داستان تا سه مرتبه تکرار شد، تا سرانجام پیامبر به علی علیه السلام اجازه داد تا با عمرو مبارزه کند. امیرالمؤمنین به سوی عمرو شتافت. در آن هنگام که امیرالمؤمنین علیه السلام برای مبارزه در مقابل عمرو بن عبدود قرار گرفت؛ سرانجام این نبرد به اندازه ای برای زنده ماندن اسلام اهمیت داشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حالی که برای پیروزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست به دعا برداشته بود، فرمود:

اليوم برز الإيمان كله للشرك كله؛^{۴۹۵}

امروز تمامی ایمان در مقابل تمامی شرک ایستاده و ظاهر شده است.

در آخر، پس از جنگی سنگین و دلهره آور، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر او حمله نمود و با شمشیر بر سر او فرود آورده و او را کشت.^{۴۹۶}

در این میان که مسلمانان در خوف بی سابقه ای به سر می بردند و نفس تمامی آنان در سینه های ایشان حبس شده بود، پس از دیدن این صحنه صدا به تکبیر بلند کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در حالی که زبان به حمد و شکر خدا گشوده بود، جمله ای در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که توسط عده ای از محدثان اهل نقل شده است. از جمله کسانی که به نقل حدیث مبادرت کرده، حاکم نیشابوری است.

وی این حدیث را این چنین آورده است:

۴۹۵. الأمالی (ابن سمعون): ۱ / ۲۷۵؛ نقض العثمانية: ۲۶۱ و ۲۸۶؛ شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۶۱ و ۱۹ / ۶۱؛ تاریخ المستبصر: ۲۰۵؛ حیاة

الحيوان: ۱ / ۳۸۷؛ نهاية الأرب: ۵ / ۱۶۲.

۴۹۶. رك: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۴؛ دلائل النبوة (بیهقی): ۳ / ۴۳۸؛ السنن الكبرى (بیهقی): ۹ / ۱۳۲؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ /

۷۸؛ السیرة النبویة (ابن کثیر): ۳ / ۲۰۴؛ البدایة والنهاية: ۴ / ۴۱۰۶؛ البدر المنیر: ۹ / ۱۰۰.

حدثنا لؤلؤ بن عبدالله المقتدري في قصر الخليفة ببغداد، ثنا أبو الطيب أحمد بن إبراهيم بن عبد الوهاب المصري بدمشق، ثنا أحمد بن عيسى الخشاب بتيس، ثنا عمرو بن أبي سلمة، ثنا سفيان الثوري، عن بهز بن حكيم، عن أبيه، عن جده، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مبارزة علي بن أبي طالب لعمرو بن عبدود يوم الخندق، أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة»؛^{٤٩٧}

لؤلؤ بن عبدالله مقتدري به سند خود از معاوية بن حيدة بن معاوية (جدّ بهز بن حكيم) نقل می کند که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «همانا مبارزه علی بن ابی طالب در جنگ خندق، از تمامی اعمال امت من تا روز قیامت برتر و افضل است».

فخر رازی که در زمره عالمان معروف اهل سنت است چنین می نویسد:

أنه قال بعد محاربة علي رضي الله عنه لعمرو بن عبدود: كيف وجدت نفسك يا علي، قال: وجدتها لو كان كل أهل المدينة في جانب وأنا في جانب لقدرت عليهم؛^{٤٩٨}

همانا پس از آن که علی رضی الله عنه عمرو بن عبدود را به قتل رسانید، از او سؤال شد: ای علی، خود را [در زمان مبارزه با عمرو] چگونه یافتی و حالت تو چگونه بود؟ پاسخ فرمود: به گونه ای بودم که اگر تمام اهل شهر مدینه در يك سو و من در سوی دیگر بودم، همانا که با تمامی آنان برابری کرده و بر آنها پیروز می شدم.

این موارد گزینه ای بود از شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام که برای اهل انصاف و جویای حق پوشیده نیست و همین مقدار برای او بسنده است.

در سطور پیشین گذشت که بر اساس مبانی اهل سنت، شجاعت یکی از شروط لازم امامت و خلافت به شمار می رود که دارنده آن شایسته جانشینی پیامبر است. این شرط که از سوی امامیه نیز مورد پذیرش قرار گرفته است، نقطه اشتراکی را در این میان تشکیل داده است و بر همین اساس، امامیه، علاوه بر منابع معتبر خود، با استفاده از منابع معتبر و مشهور اهل سنت، امیرالمؤمنین علیه السلام را اشجع الناس می داند و عده ای از اهل سنت ابوبکر را! و این در حالی است که نه تنها ابوبکر شجاعتی از خود به منصف ظهور نرسانده است؛ بلکه صفحه تاریخ مملو از ترس، گریز و پشت کردن او به جنگ بوده است.

٤٩٧. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ٣٢؛ تاریخ بغداد: ١٣ / ١٩؛ تاریخ مدینة دمشق: ٥٠ / ٣٣٣؛ تفسیر الرازی: ٣٢ / ٣١؛ شرح المواقف: ٨ /

٣٧١؛ شرح نهج البلاغة: ١٩ / ٦٠؛ تفسیر النیسابوری: ٦ / ٥٣٨؛ کنز العمال: ١١ / ٦٢٣.

٤٩٨. تفسیر الرازی: ٦ / ٢١١. همچنین رک: السیرة الحلبیة: ٢ / ٦٤٣.

از نکات مهم درباره دو خلیفه نخست، گزارش های تاریخی است که از سوی تاریخ نگاران اهل سنت به دست داده شده است و آن این که در هیچ يك از جنگ ها، نه فردی از دشمنان اسلام و پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی آن دو از پای در آمده است و نه حتی خونی از دشمنان اسلام ریخته اند! در مباحث پیشین فرار ابوبکر از جنگ احد به روشنی ثابت شد و در ادامه، به طور خلاصه به فرار وی از جنگ های دیگر می پردازیم.

شجاعت امیرالمؤمنین و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر

از دیگر مواردی که برتری شجاعت و دلآوری امیرالمؤمنین علیه السلام را به خوبی ثابت می نماید، ماجرای غزوه خیبر است که در سال هفتم هجرت واقع شده است. مورخان و محدثان اهل سنت نوشته اند که پس از محاصره قلعه بلند و مستحکم خیبر که یهودیان پیمان شکن در آن اقامت داشتند، حضرت رسول صلی الله علیه وآله یهودیان خیبر را بیش از بیست روز محاصره کردند. خیبر قلعه های محکم و دژهای استواری داشت که فتح آنها بسیار مشکل بود، به همین خاطر با توجه به طولانی شدن جنگ و خسته شدن برخی از سربازان سپاه اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تصمیم به یکسره کردن کار جنگ با یهودیان نمود؛ از این رو پیامبر اکرم، ابوبکر را برای فتح خیبر به فرماندهی لشکر برگزید و او نیز پرچم را به دست گرفته و با یاران خویش به سوی خیبر حمله نمود؛ اما دیری نپایید، در حالی که شکست خورده بود، از میدان جنگ فرار کرد و بازگشت. آن گاه پیامبر روز بعد، پرچم فرماندهی لشکر را به عمر بن خطاب سپرد و او نیز پس از مدتی همچون ابوبکر، شکست خورد و از میدان نبرد گریخت. فرار شیخین در جنگ خیبر، از مسلمات تاریخ و حدیث است که در منابع متعددی ذکر شده است. حاکم نیشابوری فرار ابوبکر را این گونه گزارش کرده است:

أخبرنا أبوقتيبة سالم بن الفصل الآدمي بمكة، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ثنا علي بن هاشم، عن ابن أبي ليلى، عن الحكم، وعيسى، عن عبدالرحمن، عن أبي ليلى، عن علي أنه قال: يا أباليلي، أما كنت معنا بخيبر؟ قال: بلى، والله كنت معكم. قال: فإن رسول الله بعث أبا بكر إلى خيبر، فسار بالناس وانهمز حتى رجع؛^{٤٩٩}

ابوقتیبه به سند خود به نقل از ابولیلی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که به من فرمود: ای ابولیلی! آیا در جنگ خیبر به همراه ما بودی؟ پاسخ دادم آری، به خدا سوگند که همراه شما

بودم. آنگاه فرمود: همانا رسول اکرم صلی الله علیه وآله، ابوبکر را برای فتح خیبر فرستاد؛ اما شکست خورد و با مردم گریختند و بازگشتند.

حاکم پس از این حدیث می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛

این حدیث دارای اسناد صحیح است و بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.

بنای پیامبر بر یکسره کردن جنگ است و از سویی پرچم را به یکی از مدعیان سپرده است؛ از این رو حال پیامبر صلی الله علیه وآله را هنگام بازگشتن ابوبکر و آنها در حال انهزام و شکست می توان حدس زد.

پس از ابوبکر، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرچم را به عمر داد و او نیز در نخستین رویارویی از صحنه نبرد فرار کرد.

محدثان اهل سنت درباره فرار عمر از نبرد خیبر چنین آورده اند:

أخبرنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي مبرو، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا عبيد الله بن موسى، ثنا نعيم بن حكيم، عن أبي موسى الحنفي، عن علي رضي الله عنه قال: سار النبي إلى خيبر، فلما أتاها بعث عمر رضي الله تعالى عنه وبعث معه الناس إلى مدينتهم، أو قصرهم، فقاتلوهم فلم يلبثوا أن هزموا عمر وأصحابه، فجاؤوا يجبنونه ويحبنهم. فسار النبي
الحدیث؛^{۵۰۰}

ابوموسی حنفی (قیس) از علی [علیه السلام] نقل می کند که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به سوی خیبر روانه شد؛ هنگامی که به آنجا رسید، عمر را به همراه گروهی از لشکر به سوی شهر و قلعه های آنان فرستاد. پس زمان زیادی نگذشت که

عمر و اصحابش شکست خورده و از جنگ گریختند، در حالی که یاران وی عمر را می ترساندند و عمر نیز ایشان را می ترساند. در اینجا بود که پیامبر آن حدیث [رایت] را بر زبان جاری ساخت.

حاکم نیشابوری پس از این روایت نیز به صحت سند آن تصریح کرده و می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛

این حدیث، دارای اسناد صحیح است و بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.

۵۰۰. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۷ و ۳۸؛ مسند البزار: ۳ / ۲۲ و ۱۱ / ۳۲۷؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۲؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۱۵۱ و ۹ / ۱۲۴؛ المصنف (ابن ابی شیبه): ۸ / ۵۲۱؛ خصائص علی بن ابی طالب علیهما السلام: ۱ / ۴۱؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۰۹ / ۵ ش ۸۴۰۳؛ کنز العمال: ۱۰ / ۴۶۲؛ تفسیر الثعلبی: ۹ / ۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۹۳؛ تاریخ الطبری: ۲ / ۳۰۰.

و یا به سند دیگر از جابر بن عبدالله این چنین نقل شده است:

حدثنا أبو بكر أحمد بن سلمان الفقيه ببغداد، ثنا محمد بن عبدالله بن سليمان، ثنا القاسم بن أبي شيبه، ثنا يحيى بن يعلى، ثنا معقل بن عبيدالله، عن أبي الزبير، عن جابر رضي الله عنه: أن النبي دفع الراية يوم خيبر إلى عمر رضي الله عنه، فانطلق فرجع يجنب أصحابه ويجنبونه؛^{٥٠١}

جابر گوید: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز خیبر، پرچم فرماندهی را به عمر داد. عمر به سوی خیبر روان شد. پس از گذشت مدتی، عمر بازگشت، در حالی که یاران خود را از جنگ می ترساند و یارانش نیز او را می ترسانند.

حاکم نیشابوری این حدیث را نیز صحیح السند دانسته است. وی می نویسد:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه؛

این حدیث، مطابق با شروط مسلم بوده و صحیح است و بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند. نکته جالب و قابل توجهی که لازم است به آن دقت شود آن که عمر و ابوبکر، پس از شکست و فرار از میدان نبرد خیبر، وقتی به میان اصحاب و اردوگاه سپاه اسلام بازگشتند، آن چنان ترسیده بودند که سپاهیان و اطرافیان خود را از سختی نبرد خیبر می ترساند و یاران وی نیز او را می ترسانند.^{٥٠٢} بدیهی است هر آن کس که از نبرد بترسد و دیگران را نیز بترساند، آن قدر ترسو و ضعیف النفس است که تنها نه از میدان نبرد خیبر، بلکه از سایر جنگ ها نیز خواهد گریخت. پس از شکست ابوبکر و عمر، رسول اکرم صلی الله علیه وآله که می دانستند فاتح خیبر چه کسی خواهد بود، به غضب آمد و در نهایت فرمودند:

لأعطين اللواء غداً رجلاً يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله؛ يفتح الله على يديه؛^{٥٠٣}

فردا روز پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می دارند که خدا [خیبر را] به دست او فتح خواهد کرد.

٥٠١. همان.

٥٠٢. رك: المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ٣٧ و ٣٨ / المصنّف (ابن ابی شیبه): ٨ / ٥٢٢؛ كنز العمال: ١٠ / ٤٦٣.

٥٠٣. مسند أحمد: ٥ / ٣٥٨؛ المصنّف (ابن ابی شیبه): ٨ / ٥٢٠؛ صحیح البخاری: ٤ / ١٢ و ٢٠ و ٢٠٧ و ٧٦ / ٥؛ صحیح مسلم: ٥ / ١٩٥ و ٧ / ١٢٠ و ١٢١؛ السنّة (ابن ابی عاصم): ٥٩٤؛ مجمع الزوائد: ٦ / ١٥٠؛ السنن الكبرى (نسائی): ٥ / ٤٦ و ١٠٨؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٩؛ المعجم الكبير: ١٨ / ٢٣٧ - ٢٣٨؛ الاستیعاب: ٣ / ١٠٩٩؛ شرح نهج البلاغة: ١٣ / ١٨٦؛ كنز العمال: ١٠ / ٤٦٣؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير: ٦ / ٤٦٥ / ش ٩٦٠٦؛ تفسیر الثعلبی: ٩ / ٥٠؛ تفسیر البغوي: ٤ / ١٩٥؛ تفسیر الرازي: ١٢ / ٢٣.

بسیاری از محدثان و مورخان اهل سنت، این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به طور کامل نقل کرده اند که حضرت با اشاره و کنایه به فرار کردن ابوبکر و عمر، با الفاظی آشکار امیرالمؤمنین را «لیس بفرار» خوانده اند؛ بدین معنا که او هرگز از میدان نبرد فرار نمی کند و ادامه روایت را احمد بن حنبل، ابن ابی شیبیه و بسیاری دیگر از عالمان اهل سنت این چنین آورده اند:

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه، ليس بفرار»؛^{٥٠٤}

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «فردا روز پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می دارند؛ او است که هرگز [از میدان نبرد] فرار نمی کند».

این توصیف که وی هرگز از جنگ نمی گریزد به لفظی دیگر نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است. طبرانی و دیگران می نویسند:

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لأبعثن غداً رجلاً يحب الله ورسوله، ويحبانه، لا يولي الدبر»؛^{٥٠٥}

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «فردا روز پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می دارند. او است که هرگز پشت [به دشمن] نمی کند».

آن شب را تا به صبح هر يك از افراد لشکر آرزو می کرد که صبح فردا پرچم به او سپرده شود؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده پیروزی به وسیله او را داده است.

٥٠٤. المغازي (واقدي): ١٢٧ / ٢؛ السيرة النبوية (ابن هشام): ٤ / ٣٠٥؛ المصنف (ابن ابی شیبیه): ٧ / ٤٩٧ و ٨ / ٥٢٢؛ مسند أحمد: ١ / ٩٩ و ١٣٣؛ سنن ابن ماجه: ١ / ٤٣؛ مسند البزار: ١٢ / ٣٦؛ السنن الكبرى (نسائي): ٥ / ١٠٨ و ١٤٤؛ مروج الذهب: ٣ / ١٤؛ المعجم الكبير: ٧ / ٣٥؛ حلية الأولياء: ١ / ٦٢؛ الإستيعاب: ٣ / ١٠٩٩؛ تاريخ مدينة دمشق: ١٣ / ٢٨٨؛ الأحاديث المختارة: ٢ / ٢٧٥؛ الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة: ٢٩٣ - ٢٩٤؛ نهاية الأرب: ٢٠ / ٥؛ تهذيب الكمال: ٢٠ / ٤٨٥؛ الوافي بالوفيات: ٢١ / ١٧٨؛ البداية والنهاية: ٧ / ٣٧٢ - ٣٧٣؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٢٤؛ كنز العمال: ١٠ / ٤٦٢ و منابع دیگر.

٥٠٥. المعجم الصغير: ٢ / ١١؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ٣٨؛ مجمع الزوائد: ٦ / ١٥١.

به هر روی صبحدما اصحاب به صف شدند و در این میان منتظر بودند تا پیامبر خدا کسی را که «یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله» است را معرفی نماید. همان کسی که قرار است نبرد خیبر به دست او پایان یابد.

مژده فتح خیبر و اوصاف بیان شده برای آن فاتح، از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اندازه ای افتخارآفرین بود که عمر بن خطاب در آن روز آرزو می نمود که این افتخار نصیب وی گردد. مسلم بن حجاج در صحیح خود در این باره می نویسد:

حدثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا يعقوب يعني ابن عبدالرحمن القاري، عن سهيل، عن أبيه، عن أبي هريرة، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال يوم خيبر: «لأعطين هذه الراية رجلاً يحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه»، قال عمر بن الخطاب: ما أحببت الإمارة إلا يومئذ، قال فتساورت لها رجاء أن أدعى لها، قال: فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن أبي طالب، فأعطاه إياها؛^{٥٠٦}

قتيبة بن سعيد به سند خود از ابوهریره نقل می کند که گفت: همانا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز جنگ خیبر فرمود: «فردا روز پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز وی را دوست می دارند. خداوند به دست او خیبر را برای ما فتح می نماید». عمر بن خطاب گفت: امارت وفرماندهی لشکر را دوست نداشتم مگر در آن روز، پس گردن خود را کشیدم و روی خود را به مردم نمودم به این امید که شاید پیامبر مرا ببیند [و مرا برگزیند].

پس برخی جلوی صف ایستادند و سینه خود را سپر کردند تا به چشم پیامبر خدا آمده و از سوی پیامبر معرفی شوند. اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دنبال امیرمؤمنان علی علیه السلام فرستاد و این در حالی بود که آن حضرت از درد چشم قادر به دیدن نبود.

پس از آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد پیامبر، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درد چشمان حضرتش را با آب دهان مبارك شفا بخشید و پرچم را به ایشان سپرد و آن حضرت پس از کندن

٥٠٦. صحیح مسلم: ٧ / ١٢١؛ کتاب فضائل الصحابة؛ باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

درب خیبر و کشتن مرحب یهودی که از شجاعان یهودیان بود، قلعه را فتح و مقاومت یهودیان را در هم شکست.^{۵۰۷}

اینها مواردی اجمالی از مقارنه میان شجاعت دو صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود و خواننده منصف می تواند بدون هیچ تعصبی، شرط شجاعت در یکی از این دو صحابه را احراز کرده و از این رهگذر به افضل و به تبع آن به امام و خلیفه پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دست یابد.

۵۰۷. صحیح البخاری: ۴ / ۵؛ عمدة القاری: ۱۴ / ۲۱۳ / ش ۲۴۹۲؛ السنن الکبری (بیهقی): ۹ / ۱۰۷؛ مسند أبي یعلی: ۱۳ / ۵۲۳؛ المعجم الکبیر:

۶ / ۱۶۷؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۸۶ - ۸۷.

توجیه عجیب شجاعت ابوبکر از سوی ابن تیمیه!

لزوم تحقق شرط شجاعت در امام و خلیفه مسلمانان از يك سو، و فرار ابوبکر در جنگ ها و مواقف حساس تاریخ اسلام از سوی دیگر، اهل سنت را دچار گرفتاری کرده و به فکر و چاره اندیشی انداخته است؛ چرا که گزارش های تاریخی، مساعد و همراه با اهل سنت نیست و نمی توان با آن شجاعتی را برای ابوبکر دست و پا کرد. در این میان، چاره کار را ابن حزم و به تبع او شیخ الاسلام اهل سنت! ابن تیمیه به دست داده است.

ابن تیمیه هنگامی که هیچ گونه مدرکی برای اثبات شجاعت ابوبکر نیافته؛ بلکه در منابع تاریخی با ترس و فرار ابوبکر از جنگها مواجهه شده است، ابتدا برتری شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را انکار می نماید و سپس فضیحت ترسو بودن ابوبکر را این گونه توجیه می کند:

أما قوله: إِنَّه كان أشجع الناس؛ فهذا كذب؛ بل كان أشجع الناس رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم كما في الصحيحين عن أنس قال: كان النبي صَلَّى الله عليه وسلّم أحسن الناس، وكان أجود الناس، وكان أشجع الناس...؛^{٥٨}

این که علی شجاع ترین مردمان بوده است دروغ است؛ چرا که شجاع ترین مردم، خود رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله است؛ همان گونه که در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت شده که می گفت: همانا پیامبر صَلَّى الله عليه وآله نیکوترین مردمان، بخشنده ترین و شجاع ترین و ... ایشان بود.

گویی که ابن تیمیه در توهم است. باید از او پرسید چه کسی منکر برتری شجاعت پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه وآله بر دیگران شده است؟ تاکنون از چه کسی شنیده شده است که در برتری پیامبر اکرم صَلَّى الله عليه وآله در شجاعت به خود شك و شبهه ای راه دهد؟ به خوبی آشکار است که سخن در شجاع ترین فرد، پس از پیامبر است که شیعه به دلایل متقن، قائل به برتری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ اما ابن تیمیه که نمی تواند شجاعت برتر حضرت امیر را بپذیرد و از سوی دیگر ناچار به دست زدن به يك توجیه برای ترسو بودن ابوبکر است، این گونه می نویسد:

والشجاعة تفسر بشيئين: أحدهما قوة القلب وثباته عند المخاوف، والثاني شدة القتال بالبدن، بأن يقتل كثيراً ويقتل قتلاً عظيماً؛ والأول هو الشجاعة، وأما الثاني فيدل على قوة البدن وعمله، وليس كل من كان قوي البدن كان قوي القلب ولا بالعكس؛^{٥٩}

شجاعت به دوگونه تفسیر می شود؛ یکی از آن دو قوت قلب و پایداری در هنگامه های هولناک و دوم آن که شدت جنگیدن با جسم و بدن که فرد شجاع با نیروی بدنی عده بسیاری و یا بزرگانی را به قتل برساند، همانا شجاعت، همان مورد نخست است؛ یعنی قوت قلب و مورد دوم شجاعت محسوب نمی شود، چرا که فقط بیان کننده نیروی بدن و عمل است و این گونه نیست که هرکس قوی البدن باشد، پس قوی القلب نیز باشد و بالعکس آن نیز ممکن نیست که هر کس قوی القلب باشد، به یقین قوی البدن است.

جالب آنجاست که ابن تیمیه، در حالی که لزوم شجاعت برای امام را پذیرفته و هیچ موردی برای جنگ و جهاد شجاعانه ابوبکر نیافته است، باز هم بدون این که مستندی ارائه کند، ابوبکر و عمر را شجاع ترین خوانده و می گوید:

وإذا كانت الشجاعة المطلوبة من الأئمة بشجاعة القلب، فلا ريب أنّ أبابكر كان أشجع من عمر، وعمر أشجع من عثمان، وعلي وطلحة والزبير، وهذا يعرفه من يعرف سيرهم وأخبارهم؛^{٥١٠}

آن شجاعتی که لازم است امام جامعه داشته باشد، همان شجاعت قلبی است؛ از این رو شکی نیست در این که ابوبکر شجاع تر از عمر بوده است و عمر، شجاع تر از عثمان، علی، طلحه و زبیر بوده است و این برتری شجاعت ابوبکر را هر کس که به سیره و تاریخ و اخبار صحابه آشنا باشد می داند!

باید از ابن تیمیه پرسید که حتی اگر سخن او را در انواع از پیش خود ساخته شجاعت بپذیریم، باید پاسخ دهد: حال که ابوبکر دارای شجاعت قلبی بوده، پس چرا در جنگ هایی مثل احد، خیبر و حنین فرار کرده است؟!

وی در ادعاهایی بدون مستند و مدرک، همچنان ابوبکر را شجاع ترین دانسته و می گوید:

٥٠٩. همان: ٨ / ٧٧.

٥١٠. همان: ٨ / ٧٩.

فإنَّ أبابكر رضي الله عنه باشر الأهوال التي كان يباشرها النبي صَلَّى الله عليه وسلَّم من أوَّل الإسلام إلى آخره، ولم يجبن، ولم يحرج، ولم يفشل، وكان يقدم على المخاوف يقِي النبي صَلَّى الله عليه وسلَّم بنفسه يجاهد المشركين، تارة بيده وتارة بلسانه وتارة بماله وهو في ذلك كلِّه مقدم؛^{٥١١}

پس همانا ابوبکر، در تمامی هنگامه های سخت و هولناک از ابتدای اسلام تا آخر عمر همراه پیامبر بود و او هرگز نترسید و کوتاهی و سستی نکرد و همیشه در هنگامه های هولناک، پیش قدم بود و از جان پیامبر صَلَّى الله علیه وآله دفاع می کرد. او بود که با مشرکان می جنگید. یکبار با دست خویش و بار دیگر با زبان خود و بار دیگر با مالش. ابوبکر در همه اینها از دیگران مقدم بود.

و در جای دیگر می نویسد:

فالشجاعة المطلوبة من الإمام لم تكن في أحد بعد رسول الله صَلَّى الله عليه وسلَّم أكمل منها في أبي بكر ثم عمر. وأما القتل، فلا ريب أن غير علي من الصحابة قتل من الكفار أكثر ممَّا قتل علي، فإن كان من قتل أكثر يكون أشجع، فكثير من الصحابة أشجع من علي، فالبراء بن مالك أخو أنس قتل مائة رجل مبارزة غير من شورك في دمه؛^{٥١٢}

پس شجاعتی که از مورد نیاز امام [جامعه] است پس از رسول خدا صَلَّى الله علیه وآله در هیچ کس کامل تر از آنچه در ابوبکر بود یافت نشد و پس از او عمر این گونه بود؛ لیکن در جنگ با مشرکان و کشتن آنها؛ پس شکی نیست که به جز علی بسیاری از صحابه با کفار جنگیدند؛ بلکه بیشتر از آنچه علی جنگید، پس اگر این گونه باشد که هر کس بیشتر از کفار کشته باشد او شجاع تر است، در این صورت، بسیاری از

صحابه از علی شجاع تر هستند؛ مانند براء ابن مالک، برادر انس که یکصد مرد را در مبارزه به تنهایی کشت بدون آن که کسی به او کمک نماید!

به فرض پذیرش ادعای ابن تیمیه، آیا ابن تیمیه گمان می کند که شیعه معتقد است هر کس که بیشتر کشته است پس شجاع تر است؟ نه! هرگز این گونه نیست؛ بلکه شجاع آن کسی است که

٥١١. همان.

٥١٢. همان: ٨ / ٨٤.

خود را در هنگامه های هولناک و سهمگین و سخت که بهترین زمان نشان دادن شجاعت در میدان نبرد است به آب و آتش جنگ بزند و مبارزه کند.

شیعه از ابن تیمیه می پرسد در کدام کتاب حدیثی و تاریخی، مواردی از جنگاوری و دلاوری ابوبکر یافت می شود تا شجاعت او را بپذیرد؟ و نیز چنانچه ابوبکر دارای شجاعت قلبی است، پس چرا در جنگ هایی مانند احد و خیبر و ... از معرکه گریخته است؟

ابن تیمیه در انتها، نوع دیگری از شجاعت را برای ابوبکر می سازد و آن را شجاعت دینی می نامد:

وكان لأبي بكر مع الشجاعة الطبيعية شجاعة دينية، وهي قوة يقينية بالله عز وجل وثقة بأن الله ينصره والمؤمنين، وهذه الشجاعة لا تحصل بكل من كان قوی القلب؛ لكن هذه تزيد بزيادة الإيمان واليقين؛^{٥١٣}

برای ابوبکر به همراه شجاعت طبیعی انسانی، شجاعت دینی هم بوده است که آن قوت یقین به خدای عزوجل است و اطمینان به این که خدا و مؤمنان را یاری می دهد. این گونه از شجاعت برای هر کس که قوی القلب باشد حاصل نمی شود؛

بلکه به زیاد شدن ایمان و یقین به خداست که به دست می آید.

وی برای اثبات شجاعت بدنی ابوبکر - در مقابل شجاعت ها و مبارزه های شگفت انگیز امیر مؤمنان علی علیه السلام - به واقعه زیر دست یازیده و چنین می نگارد:

ومن شجاعة الصديق ما في الصحيحين عن عروة بن الزبير، قال: سألت عبدالله بن عمرو عن أشد ما صنع المشركون برسول الله، قال: رأيت عقبة بن أبي معيط جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يصلي، فوضع رداءه في عنقه فخنقه خنقاً شديداً، فجاء أبو بكر فدفعه عنه وقال: (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ)^{٥١٤، ٥١٥}

از [شواهد] شجاعت ابوبکر حدیثی است که بخاری و مسلم در صحیحین از عروه بن زبیر آورده اند که می گوید: من از عبدالله، فرزند عمرو بن عاص پرسیدم: سخت ترین رفتار مشرکان با رسول خدا صلی الله علیه وآله کدام بود؟ پاسخ داد: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول

٥١٣. همان.

٥١٤. سوره غافر، آیه ٨٢.

٥١٥. منهاج السنة: ٨ / ٨٥.

نماز بودند که عقبه بن ابی معیط آمد و ردای آن حضرت را به دور گردن مبارکش پیچید و به شدت فشار داد. در همین حال ابوبکر آمده و شانه عقبه را گرفت و او را به کناری زد و گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست؟!

بر فرض پذیرش روایت بخاری،^{۵۱۶} باز این پرسش به نظر می آید که چرا آن گاه که ابوبکر مشاهده نمود عقبه ابن ابی معیط ردای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به دور گردن حضرتش به سختی گره زده و پیچانیده و چیزی نمانده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خفه شوند، فقط به اعتراض زبانی اکتفا کرد؟! آیا برای حفظ جان پیامبر و رهانیدن ایشان از دست مشرکان قریش همین سخن کافی است؟ آیا این شجاعت ابوبکر را می رساند؟!

در حدیث بخاری، هیچ گونه عمل دیگری غیر از این اعتراض نیامده است و در واقع باید دانست که هرگز دفاعی از سوی ابوبکر نسبت به جان پیامبر صورت نگرفته است. به همین روی این سخن ابن تیمیه نیز به مانند دیگر سخنان بی اساسش، در مجامع علمی هیچ جایگاهی ندارد. بی اساس تر از کلام ابن تیمیه، توجیه ابن حزم اندلسی است. وی کسی است که با این که به ظاهر ابن تیمیه متأثر از او است، با این وجود پا را از این فراتر گذاشته است. وی با تقسیم جهاد به مانند بالا، سرپوشی بر عدم شجاعت ابوبکر گذاشته و می نویسد:

وجدناهم يحتجون بأنّ علياً كان أكثر الصحابة جهاداً وطعناً في الكفار وضرباً، والجهاد أفضل الأعمال. قال أبو محمد: هذا خطأ؛ لأنّ الجهاد ينقسم أقساماً ثلاثة، أحدها الدعاء إلى الله عزّ وجلّ باللسان، والثاني الجهاد عند الحرب بالرأى والتدبير، والثالث الجهاد باليد في الطعن والضرب؛

سخن کسانی [شیعیان] که ادعا می کنند علی [علیه السلام] در جهاد و جنگ و مقاتله از همه صحابه افضل و برتر است، استدلالی باطل است؛ چرا که جهاد بر سه قسم است: نخست دعا به درگاه خداوند به زبان، دوم: جهاد در جنگ با رأی و تدبیر و چاره اندیشی و سوم: جهاد با نبرد و جنگیدن.

او در ادامه می نویسد:

وجدنا الجهاد في اللسان لا يلحق فيه أحد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلّم أبابكر وعمر. أمّا أبوبكر، فإن أكابر الصحابة رضي الله عنهم أسلموا على يديه، فهذا أفضل عمل وليس لعلي من

هذا كثير حظّ. وأمّا عمر، فإنه من يوم أسلم عزّ الإسلام وعبدالله تعالى بمكة جهراً وجاهد المشركين بمكة بيديه ... وهذا أعظم الجهاد، فقد انفرد هذان الرجلان بهذين الجهادين الذين لا نظير لهما، ولاحظ لعلي في هذا أصلاً؛^{٥١٧}

در جهاد با لسان [زبان] بعد از پیامبر هیچ کس به پای ابوبکر و عمر نمی رسد که دیگران را به اسلام دعوت کرده است؛ چرا که بزرگان صحابه، همه به دست او اسلام آوردند و این برترین اعمال است، در حالی که برای علی از این گونه جهاد بهره زیادی نیست. اما عمر، از آن روزی که اسلام آورد، اسلام عزت یافت و خداپرستی در مکه به طور آشکار رواج یافت و او بود که با مشرکان در مکه نبرد و این گونه جهاد بزرگترین نوع جهاد است که هیچ کس به پای این دو نفر [ابوبکر و عمر] نخواهد رسید؛ چرا که نظیر و مانندی برای آنها نیست، در حالی که علی را در این گونه جهاد هیچ حظ و بهره ای نیست.

پرواضح است که در این بحث، سخن از شجاعت و لزوم آن برای امام امت در میان است و توجیه ابن حزم و تقسیم جهاد ربطی به شجاعت ندارد.

آیا این سخنان بی اساس و توجیهات خرافه گونه را می توان پذیرفت؟

چه احمقانه است که جهاد با زبان و دعوت مشرکان به اسلام - بر فرض پذیرش این ادعای بدون دلیل - بتواند جای جهاد را گرفته؛ بلکه خود تعریفی برای جهاد و قتال در راه خدا باشد و از این رهگذر بتواند رسوا بودن فرار و ترس ابوبکر را توجیه کند؟!

به هر روی این سخن ابن حزم، سخن شگفت آوری است که با عرضه آن به عقلاء، از سویی می توان تعصب شدید ابن حزم نسبت به عقیده باطل خود را دریافت، و از سویی دیگر، عناد و کینه او نسبت حق مجسم امیرالمؤمنین علیه السلام را می توان مشاهده نمود. کینه ای که موجب انکار دلاوری های امیرالمؤمنین علیه السلام در نبردهای مختلف و نیز هدایت و اسلام آوردن حتی يك نفر به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام شده است.

زاهدترین مردم

امیرالمؤمنین زاهدترین مردم

از جمله مهمترین صفات پسندیده اخلاقی دل نبستن است. همانگونه که در سیره رسول اکرم صلی الله علیه وآله آمده است، حضرتش با آن که تمکن و سروری بر همگان داشت و اختیار دار جان و مال مسلمین بود، از همه کس دنیاگریزتر بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عنوان اسوه حسنه برای امت اسلام، بهترین الگوی کسب سعادت در دنیا و رستگاری در آخرت بودند و بدیهی است که هر کس خود را بیشتر به سیره آن حضرت شبیه و نزدیک سازد و پیروی نیکو از رفتار، گفتار و اوامر ایشان نماید، از دیگران بهتر و برتر خواهد بود.

شیعه امامیه معتقد است پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در میان مردم و صحابه آن حضرت، در دنیاگریزی هیچکس به مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیست. این مطلب صرفاً به عقیده و نظر شیعه ثابت نیست؛ بلکه اهل سنت نیز بر زهد و دنیاگریزی امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح و شهادت داده اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه در زمان حیات پیامبر، چه در روزگار خلافت خلفای سه گانه و چه در هنگامی که به خلافت رسیدند، هرگز دل به این دنیای فانی نبست و همیشه هم سطح فقیرترین مردمان زندگی کردند. آن حضرت علیه السلام کسی بود که چون فقرا لباس بر تن می نمود و همچو ایشان غذا میل می نمود و هیچگاه غذایی سیر نخورد.

مرحوم محقق طوسی در کتاب *تجريد الاعتقاد*، در بیان افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام، با توجه به زهد آن حضرت می نویسد:

وكان أزهده الناس بعد النبي صلی الله علیه وآله؛

علی علیه السلام زاهدترین و دنیا گریزترین مردم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود.

و مرحوم علامه حلی رحمه الله در ادامه و شرح آن می نویسد:

وكان أخصن الناس مأكلاً وملبساً، ولم يشبع من طعام قط؛^{٥١٨}

پس از پیامبر زاهدترین مردم بود و در خوراك و جامه سخت گیر بود و هرگز از طعامی سیر نخورد.

از عبدالله بن رافع نقل است که می گفت:

دخلت عليه يوم عيد، فقدم جراباً مختوماً، فوجدنا فيه خبز شعير يابساً مرضوضاً، فقدم فأكل، فقلت: يا أمير المؤمنين، فكيف تختمه؟ قال: خفت هذين الولدين أن يلتاه بسمن أو زيت؛^{٥١٩}

عبدالله بن رافع گوید: در یکی از روزهای عید به نزد علی علیه السلام آمدم و در مقابلش کیسه هایی ممهور و سربسته دیدم که در آن نان جوین خشک و خرد شده بود که از آن میل می نمود. از ایشان پرسیدم: ای امیر مؤمنان، چرا بر این کیسه ها مهر زده اید؟ فرمود: از آن ترسیدم که دو فرزندم [به خاطر دلسوزی] نان های خشک مرا به روغن زیتون یا روغنی دیگر آغشته کنند.

ابن ابی الحدید می افزاید:

وكان نعلاه من ليف، ويرقع قميصه بجلد تارة وبليف أخرى، وقل أن يأتدم، فإن فعل فبالملح أو بالخل، فإن ترقى فنبات الأرض، فإن ترقى فبلبن. وكان لا يأكل اللحم إلا قليلاً، ويقول لا تجعلوا بطونكم مقابر الحيوان. وطلق الدنيا ثلاثاً؛^{٥٢٠}

نعل و کفش او از لیف درخت خرما بود و پیراهن خود را گاه به قطعه ای از چرم و گاه به پاره ای از لیف خرما وصله میزد و کمتر اتفاق می افتاد که به همراه نان خشک، خورش داشته باشد و اگر گاهی خورش به نان خشکش می افزود، همان سرکه و نمک بود و اگر قدری از آن بهتر می خورد، سبزیجات و گیاهان و از آن بالاتر شیر بود. او جز اندکی از گوشت نخورد و می گفت شکم خود را مقبره حیوانات مسازید و او دنیا را سه طلاقه کرده بود.

همچنین قاضی ایجی در شرح مواقف، در این باره چنین می نویسد:

٥١٨. کشف المراد: ٤١٢.

٥١٩. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ١ / ٢٦؛ ینابیع المودة: ١ / ٤٤٨ و ٤٥٢.

٥٢٠. شرح نهج البلاغة: ١ / ٢٦؛ ینابیع المودة: ١ / ٤٥٢.

الزهد اشتهر عنه مع أنه اتساع أبواب الدنيا عليه ترك التنعم وتخشن في المآكل والملابس،
حتى قال للدنيا طلقتك ثلاثاً؛^{٥٢١}

زهد و دنیاگریزی از امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است و با این که درب تمامی نعمتهای دنیا بر
وی باز و گشاده بود؛ اما تمامی نعمت ها و راحتی ها را ترك کرد و در خوراك و پوشاك خشن را
برگزید، تا آنجا که خطاب به دنیا می گفت: ای دنیا، تو را به سه طلاق رها کرده ام.

همچنین تفتارانی درباره زهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

هو أزهدهم، لما تواتر من إعراضه عن لذات الدنيا مع اقتداره عليها لا تساع أبواب الدنيا
عليه؛^{٥٢٢}

او زاهدترین صحابه بود؛ چرا که به تواتر رسیده است که ایشان از لذات دنیوی رویگردان بود، در
حالی که قدرت استفاده از آن را داشت و درب های نعمت و دنیا بر روی وی باز و گسترده بود.

زهد امیرالمؤمنین در کلام پیامبر

پیامبر در زهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام، خطاب به ایشان جمله ای دارند که بسیاری از عالمان
اهل سنت از جمله ابونعیم اصفهانی آن را از عمار یاسر نقل کرده است. وی می نویسد:

حدثنا أبوالفرج أحمد بن جعفر النسائي، ثنا محمد بن جرير، ثنا عبدالأعلى بن واصل، ثنا
مخول بن إبراهيم، ثنا علي بن حزور، عن الأصمغ بن نباتة، قال: سمعت عمار بن ياسر،
يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يا علي! إن الله تعالى قد زينك بزينة لم تزين
العباد بزينة أحب إلى

الله تعالى منها هي زينة الأبرار عند الله عز وجلّ الزهد في الدنيا فجعلك لا ترزأ من الدنيا
شيئاً، ولا ترزأ الدنيا منك شيئاً، ووهب لك حب المساكين، فجعلك ترضى بهم أتباعاً، ويرضون
بك إماماً»؛^{٥٢٣}

٥٢١. شرح المواقف: ٨ / ٣٧١.

٥٢٢. شرح المقاصد: ٢ / ٣٠١.

٥٢٣. حلية الأولياء: ١ / ٧١؛ أسد الغابة: ٤ / ٢٣؛ المعجم الأوسط: ٢ / ٣٣٧؛ شرح نهج البلاغة: ١١ / ٢٣٢ و ٩ / ١٦٦؛ المناقب (خوارزمي):

١١٦؛ ذخائر العقبى: ١٠٠؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٢١؛ جامع الأحاديث: ٩ / ١٨٠؛ سبل الهدى والرشاد: ١١ / ٢٩٦؛ كنز العمال: ١١ / ٢٨٨؛

تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٢٨٢؛ سمط النجوم العوالي: ٦٥/٣.

ابوالفرج احمد بن جعفر نسائی به سند خود از عمار بن سایر روایت می کند که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی، همانا خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگان خود را به زینتی پسندیده تر از آن نیاراسته است و آن زینت، زینت ابرار نزد خدای تعالی است که همان زهد در دنیا است. پس تو را به گونه ای قرار داده است که چیزی از دنیا را بر خود نمی گیری و دنیا نیز چیزی از تو نمی گیرد و خداوند به تو، دوستی و محبت مساکین را بخشیده است، به گونه ای که تو خود می پسندی که آنها پیروان تو باشند و مساکین نیز می پسندند که تو امام ایشان باشی.

گریستن معاویه برای آن حضرت

بسیاری از منابع اهل سنت آورده اند که پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ضرار بن ضمیره ضبائی^{۵۲۴} را به نزد معاویه آوردند. معاویه از او خواست تا امیرالمؤمنین علیه السلام را برای او توصیف کند. از آنجا که ضرار به دشمنی و کینه تیزی

معاویه نسبت به حضرت آگاه بود، پاسخ داد: ای معاویه، مرا معذور بدار! ولی معاویه عذر او نپذیرفت و گفت: تو را از توصیف او چاره ای نیست و مجبور هستی! پس ضرار در پاسخ جملاتی گفت که به اختصار به آن اشاره می کنیم. ضرار پاسخ داد:

گواهی می دهم او را دیدم که برخی شبانگهان که شب بر همه جا تاریکی افکنده بود، در محراب عبادت ایستاده و محاسنش را روی دست گرفته و بر خود مانند مارگزیده می پیچید و همچون ماتم زده ای حزین می گریست و خطاب به دنیا می فرمود:

يا دنيا! يا دنيا! إليك عني؛ أبي تعرضت؟ أم إليّ تشوقت؟ لا حان حینک، هیهات، غری غیري
لا حاجة لي فيك، قد طَلَّقْتَكَ ثلاثاً لا رجعة فيها، فعیشك قصير وخطرک يسير وأملك حقیر، آه
من قلة الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظیم المورِد؛^{۵۲۵}

۵۲۴. ضرار بن ضمیره ضبائی از دوستان خالص حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده است. مسعودی درباره او می نویسد: «هو ضرار بن ضمیره وكان من خواص علی رضي الله عنه»؛ *مروج الذهب*: ۲ / ۴۲۱.

۵۲۵. *الإستیعاب*: ۳ / ۱۱۰۸؛ *مروج الذهب*: ۲ / ۴۲۱؛ *ربیع الأبرار*: ۱ / ۸۱؛ *تاریخ مدینة دمشق*: ۲۴ / ۴۰۲؛ *التبصرة* (ابن جوزی): ۱ / ۴۴۵؛ *شرح نهج البلاغة*: ۱۸ / ۲۲۶؛ *المنتقى من منهاج الاعتدال*: ۴۹۰؛ *الصواعق المحرقة*: ۱۳۲؛ *سمط النجوم العوالي*: ۲ / ۵۵۲؛ *الرياض النضرة*: ۳ / ۱۸۷؛ *حلیة الأولیاء*: ۱ / ۸۵ و منابع دیگر.

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! آیا خود را به من می نمایانی؟ یا خواهان من هستی؟ آن هنگام نزدیک مباد. هیئات! مرا به تو نیازی نیست و شخص دیگری را بفریب. من تو را سه طلاقه کرده ام که از آن راه بازگشتی نیست. پس زندگانی تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزوی تو ناچیز است. آه از کمی توشه، درازی راه، دوری سفر و سختی منزلگاه.

ابن عبدالبر و دیگران پس نقل این ماجرا می نویسند:

فبکی معاویة وقال: رحم الله أباالحسن. كان والله كذلك، فكيف حزنك عليه

یا ضرار! قال: حزن من ذبح ولدها وهو في حجرها؛^{۵۲۶}

پس معاویه گریست و گفت: خداوند ابوالحسن (امیرالمؤمنین علیه السلام) را رحمت کند. به خدا سوگند او همان گونه بود که توصیفش نمودی. پس به من بگو ای ضرار که اکنون حزن تو بر علی چگونه است؟ ضرار پاسخ داد: حزن من بر علی چونان اندوه کسی است که فرزندش را در آغوش ذبح کرده باشند.

ابن عساکر گریستن معاویه و حاضران بر امیر مؤمنان را به الفاظ دیگری آورده و نوشته است:

فانهملت دموع معاویة علی خديه حتی کفکفها بکمه واختنق القوم جميعاً بالبكاء، فقال

معاویة: رحم الله أباالحسن، فلقد كان كذلك؛^{۵۲۷}

پس اشک های معاویه بر گونه های صورت سرازیر شد تا آن که اشک هایش را با آستین پاک کرد، در حالی که گلوی حاضران را بغض و گریه می فشرد. آنگاه معاویه گفت: خداوند رحمت کند ابوالحسن را، آری او همان گونه بود که تو گفتی.

ابن جوزی گریستن معاویه را به گونه ای نقل کرده است که معاویه از شدت گریه

نمی توانست جلوی اشک های خود را بگیرد، تا آنجا که ریش معاویه به گریه خیس شد.^{۵۲۸}

از دیگر مناقب اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام که خود، دلیلی بر افضلیت آن

حضرت می باشد، مجموعه احادیثی معروف به تشبیه است و ما در این جا به اختصار، به نقل یکی از آنها که ناظر به زهد آن حضرت نیز است اکتفا می کنیم.

۵۲۶. الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۸؛ صفة الصفوة: ۱ / ۳۱۶؛ ذخائر العقبی: ۱۰۰؛ المحاسن والمساوی: ۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۴ / ۴۰۲؛ التبصرة: ۱ /

۴۴۵؛ شرح نهج البلاغة: ۱۸ / ۲۲۶؛ المنتقى من منهاج الاعتدال: ۴۹۰؛ التذكرة الحمدونية: ۴ / ۲۹؛ سمط النجوم العوالي: ۲ / ۵۵۲.

۵۲۷. تاریخ مدینه دمشق: ۲۴ / ۴۰۲.

۵۲۸. «قال: فذرفت دموع معاویة رضي الله عنه حتی خرت علی لحيته فما يملکها وهو ينشفها بکمه»؛ صفة الصفوة: ۱ / ۳۱۶.

ابوالحمراء از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده است که فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى يحيى بن زكريا في زهده، وإلى موسى بن عمران في بطشه، فليُنظر إلى علي بن أبي طالب؛^{۵۲۹}

هر که می خواهد دانش آدم، فهم نوح، دنیا گریزی يحيی بن زكريا، استواری موسی را ببیند؛ پس علی بن ابی طالب را بنگرد.

همچنین در اثبات زهد و دنیا گریزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، خطبه ای است که آن حضرت علیه السلام در آن سوگند یاد می کنند که هرگز از مال و دارایی مردم، طعامی نخورده و چیزی از ایشان برای خود نگرفته است. ابونعیم اصفهانی در همین باره می نویسد:

حدثنا أبو بكر بن خلاد، ثنا اسحاق بن الحسن الحربي، ثنا مسدد وثنا إبراهيم بن عبدالله، ثنا محمد بن اسحاق، ثنا قتيبة، قال: ثنا عبدالوارث بن سعيد، عن أبي عمرو بن العلاء، عن أبيه، أن علي بن أبي طالب خطب الناس فقال: والله الذي لا إله إلا هو، ما رزأت من فيئكم إلا هذه - وأخرج قارورة من كم قميصه - فقال أهداها إليّ مولاي دهقان؛^{۵۳۰}

ابوبکر خلاد به سند خود از عمرو بن علاء، از پدرش نقل می کند که گفت: همانا علی ابن ابی طالب برای مردم خطبه می خواند. آنگاه فرمود: ای مردم، به خدایی که جز او خدایی نیست، سوگند یاد می کنم که از اموال و دارایی شما چیزی به من نرسیده است، مگر این و در همان حال ظرف کوچکی از لباس خود خارج ساخت که داخلش عطر و بوی خوش بود و فرمود: این عطر را یکی از دهقانان به من هدیه داده است.

همچنین از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زهد و بی اعتنایی به مال دیگران و پرهیز از مصرف شخصی از بیت المال مسلمین نقل شده است که روزی شمشیر خود را برای فروش به بازار بردند. ابونعیم اصفهانی آن را از ارقم این گونه آورده است:

۵۲۹. المناقب (خوارزمی): ۸۳؛ ذخائر العقبی: ۹۳؛ شرح نهج البلاغة: ۹ / ۱۶۸؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۲۸۸ و ۳۱۳؛ سمط النجوم العوالي:

۳ / ۵۷؛ الرياض النضرة: ۳ / ۱۹۶؛ مطالب السؤل: ۱۲۹.

۵۳۰. حلیة الأولیاء: ۱ / ۸۱؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۸۰؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۴۴؛ البدایة والنهاية: ۸ / ۲؛ المطالب العالیة: ۱۶ / ۱۵۰؛ کنز

العمال: ۱۳ / ۱۶۸.

عن علي بن الأرقم، عن أبيه، قال رأيت علياً وهو يبيع سيفاً له في السوق ويقول من يشتري منّي هذا السيف؟ فوالذي فلق الحبة، لطال ما كشفت به الكرب عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولو كان عندي ثمن إزار ما بعته؛^{٥٣١}

از علی بن ارقم، از پدرش نقل است که گفت: علی علیه السلام را دیدم، در حالی که شمشیر خود را در بازار به فروش گذارده بود و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می خرد؟ پس به خدایی که دانه را شکافت سوگند، چه بسیار که با این شمشیر نگرانی و اندوه از چهره رسول خدا صلى الله عليه وآله زدوده ام. اگر پول لباسی را می داشتم، شمشیرم را برای فروش نمی گذاشتم!

ابن عبدالبر در *استيعاب* و در ادامه این روایت، به نقل از عبدالرزاق می نویسد:

قال عبدالرزاق: وكانت بيده الدنيا كلها إلا ما كان من الشام؛^{٥٣٢}

عبدالرزاق گوید: او [در حالی که شمشیر خود را برای فروش آورده بود] که تمامی [مال] دنیا در دستش بود، مگر سرزمین شام.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به عثمان بن حنیف انصاری که حاکم منصوب ایشان در بصره بود، پس از گلایه و توبیخ وی برای شرکت در میهمانی پر زرق و برق و اشرافی و توصیه او به زهد و همچنین مدارا و مساوات با مردم می نویسند:

ولو شئت لاهتديت الطريق إلى مصفى هذا العسل، ولباب هذا القمح، ونسائج هذا القز، ولكن هيهات أن يغلبني هواي ويقودني جسعي إلى تخير الأطعمة، ولعل بالحجاز أو باليمامة، من لا طمع له في القرص، ولا عهد له بالشبع. أو أبيت مبطاناً، وحولي بطون غرثي وأكباد حري أو أكون؟^{٥٣٣}

اگر بخواهم به عسل خالص و مغز گندم و پارچه های ابریشمی دست پیدا کنم می توانم؛ اما هیئات که هوای نفس بر من غلبه کند و طمع زیاد مرا به انتخاب خوردنی ها وادارد، چرا که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی هم طمع نبسته و از غذایی شکم سیر نخورده

٥٣١. حلیة الأولیاء: ١ / ٨٣؛ صفة الصفوة: ١ / ٣١٨؛ ذخائر العقبی: ١٠٧؛ الریاض النضرة: ٣ / ٢٢٠؛ المصنّف ابن أبي شیبة: ٨ / ١٥٧؛ فضائل

الصحابیة (احمد بن حنبل): ١ / ٥٣٧؛ المعجم الأوسط: ٧ / ١٧٤؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٤٨٢؛ الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة:

٣٠١؛ مجمع الزوائد: ١٠ / ٣٢٣؛ کنز العمال: ١٣ / ١٧٨.

٥٣٢. الإستیعاب: ٣ / ١١١٤.

٥٣٣. شرح نهج البلاغة: ١٦ / ٢٨٦؛ التذکرة الحمدونیة: ١ / ٩٩؛ ینابیع المودة: ١ / ٤٤٠.

باشد. چگونه من با شکم سیر بخوابم، در حالی که اطراف من شکم های گرسنه و جگرهای
تفدیده باشد؟

ابن ابی الحدید پس از نقل مجموعه ای از روایات ناظر به زهد و دنیاگریزی حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام، از جمله همین روایت، چنین می نویسد:

وإنما ذكرنا هذه الأخبار والروایات وإن كانت خارجة عن مقصد الفصل؛ لأنّ الحال اقتضی
ذكرها، من حيث أردنا أن نبين أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لم يكن يذهب في خلافته مذهب
الملوك الذين يصنعون بالأموال، ويصرفونها في مصالح ملكهم وملاذّ أنفسهم، وأنّه لم يكن
من أهل الدنيا، وإنّما كان رجلاً متألّها صاحب حق، لا يريد بالله ورسوله بدلاً؛^{۵۲۴}

آنچه از این اخبار و روایات [در زهد امیرالمؤمنین علیه السلام] ذکر کردیم که اگر چه از بحث
[فعلی] خارج است، به این جهت است که این مبحث اقتضای ذکر این موارد را دارد؛ چرا که
خواستیم این مطلب را بیان کنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در خلافتش، روش و سیره ای که خلفا
و پادشاهان در مواجهه با اموال داشتند در پیش نگرفت؛ بلکه آن را در مصالح حکومت و خیرات
مردم مصرف می نمود. همانا که او از اهل دنیا نبود؛ بلکه او مردی الهی و صاحب حقانیت بود
که کسی را جایگزین خدا و رسول نمی نمود.

خطیب بغدادی، ابن کثیر، ذهبی و دیگران نیز نقل کرده اند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام
سوار بر الاغی شده بودند که دنیا را مخاطب قرار داده و فرمودند:

أنا الذي أهنت الدنيا؛^{۵۲۵}

من آن کسی هستم که دنیا را خوار و ذلیل کرده ام.

امیرالمؤمنین و بیت المال

این ماجرا بسیار معروف و مشهور است که امیرالمؤمنین علیه السلام بیت المال را پس از تقسیم
اموال میان مسلمین، زمین آنجا را جارو می کشید و به نماز می ایستاد. احمد بن حنبل، ذهبی و
دیگران چنین می نویسند:

إنّ علیاً كان یكنس بیت المال ثم یصلّی فیہ رجاء أن یشهد له أنّه لم یحبس فیہ المال عن
المسلمین؛^{۵۲۶}

۵۲۴. شرح نهج البلاغة: ۲ / ۲۰۳.

۵۲۵. تاریخ مدینه دمشق: ۴۸۹/۴۲؛ البدایة والنهاية: ۶/۸؛ تاریخ الإسلام: ۶۴۵/۳؛ سبیل الهدی والرشاد: ۳۰۴/۱۱.

همانا که علی بیت المال را [پس از تقسیم میان مردم]، جارو می کشید؛ آنگاه در آن نماز می گذارد، به این امید که آن مکان برای او در قیامت شهادت دهد که مال مسلمین را در بیت المال حبس نکرده است.

باتقواترين مردم

امیرالمؤمنین با تقواترین مردم

پیش از این گفته شد که از ملاک های افضلیت، تقوای بیشتر است. به بیانی دیگر، شخصی که از سایر افراد با تقواتر باشد، او افضل است و شایسته امامت و خلافت خواهد بود. پشتوانه این ملاک، آیاتی از قرآن کریم است که خدای تعالی می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛^{۵۳۷}

ای مردم، ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است. اکنون موضوع کلام در شناخت افضل مردمان پس از رسول خداست؛ بنابر این باید کوشید تا معلوم گردد با تقواترین مردم پس از پیامبر چه کسی است تا او نزد خداوند متعال از همگان گرامی تر باشد. بدیهی است کسی که اکرم عند الله باشد، بدون تردید نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و مؤمنان نیز اکرم و گرامی تر است؛ از این رو ناگزیر از بیان این سخن هستیم که بگوییم به روشنی در می یابیم فردی که از همه گرامی تر است، همان جانشین و خلیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد.

اتقی بودن امیرالمؤمنین در قرآن

برای اثبات این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تقواترین امت پس از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله است، شواهد متعددی از قرآن کریم وجود دارد. آیه مبارک تطهیر در زمره آیاتی است که از عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده و با تقواترین بودن ایشان را اثبات می نماید. در این آیه آمده است:

(إِنَّمَا يَرِيْدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛^{۵۳۸}

خدا اراده کرده است هرگونه پلیدی را فقط از شما اهل بیت برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است پاک و پاکیزه نگاه دارد.

همانطور که در مجلدات سابق از همین نوشتار به بررسی تفصیلی آن پرداختیم، به اتفاق روایات شیعه و سنی، نزول این آیه در منزل ام سلمه و ماجرای کساء بوده است و مراد از اهل البیت در آیه، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند هستند^{۵۳۹} که بر کسی پوشیده نیست که آن کس که چنین امتیازی را از سوی خداوند دریافت کرده است، از همگان با تقواتر و برتر است.

مسلم در کتاب صحیح خود و ترمذی نیز در سنن در این باره آورده اند:

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبدالله بن نمير، واللفظ لأبي بكر،

قالا: حدثنا محمد بن بشر، عن زكريا، عن مصعب بن شيبة، عن صفية بنت شيبة، قالت: قالت عائشة: خرج النبي صلی الله عليه وسلم غداً وعليه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^{۵۴۰}؛

ابن ابی شیبہ به سند خود و به نقل از عایشه می نویسد که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله صبحگاهی از حجره خارج شد، درحالی که بر روی دوش او پارچه ای از پشم سیاه بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد؛ آن گاه حسین وارد شد، او نیز در آن داخل شد؛ سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد؛ پس از ایشان علی وارد شد، او را نیز در آن داخل نمود؛ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

در حدیثی دیگر آمده است:

حدثنا محمود بن غيلان، قال: حدثنا أبو أحمد الزبيري، قال: حدثنا سفيان، عن زييد، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة، أنّ النبي صلی الله عليه وسلم جليل على الحسن والحسين وعلي

۵۳۸. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۵۳۹. صحیح مسلم: ۱۳۰ / ۷؛ سنن الترمذی: ۳۲۸ / ۵؛ مسند أحمد: ۱۰۷ / ۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶ و ۳ / ۱۳۳.

۵۴۰. صحیح مسلم: ۱۳۰ / ۷.

وفاطمة كساء، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»، فقالت أم سلمة: وأنا معهم يا رسول الله؟ قال: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛^{٥٤١}

محمود بن غيلان به سند خود از ام سلمه نقل می کند که گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه کسائی [عبای پشمین] کشید و آنگاه عرضه داشت: «خداوند، اینان اهل بیت و خواص من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دورکن و پاکشان گردان». ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا، آیا من هم با ایشان هستم؟ پیامبر اکرم پاسخ داد: «تو بر خیر هستی». از دیگر آیاتی که با آن می توان به اتقی بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرد، آیه مباهله است. در این آیه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خوانده شده است. در این آیه آمده است:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؛^{٥٤٢}

پس هر کسی درباره او [عیسی] پس از آن که بر تو [به واسطه وحی] علم و آگاهی آمد مجادله کند، بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانمان، و ما زنانمان را و شما زنانمان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم. سپس یکدیگر را نفرین نماییم؛ آن گاه لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

این آیه نیز در زمره آیاتی بود که در مباحث گذشته به آن پرداخته شد و در محل خود ثابت شد که این، آیه به اتفاق شیعه و اهل سنت در شان پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است که خواننده را ذیل بحث آیه مباهله ارجاع می دهیم و از تکرار بحث خودداری می کنیم؛ ولی برای نمونه، به برخی از این روایات اشاره می پردازیم.

از جمله روایاتی که تصریح به شأن نزول این آیه شریف نموده اند، روایتی است که مسلم نیشابوری به دست داده است. وی می نویسد:

حدثنا قتيبة بن سعيد ومحمد بن عباد، وتقاربا في اللفظ قالوا: حدثنا حاتم وهو ابن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبيوقاص، عن أبيه، قال: امر معاوية بن أبي سفيان سعداً، فقال: ما منعك أن تسب أبا التراب؟ فقال: أما ما ذكرت ثلاثاً

٥٤١. سنن الترمذي: ٥ / ٣٢٨، كتاب المناقب، باب ما جاء في فضل فاطمة رضي الله عنها.

٥٤٢. سوره آل عمران، آیه ٤٩.

قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه، لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: له خلفه في بعض مغازيه فقال له علي: يا رسول الله، خلفتني مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدي». وسمعتة يقول يوم خيبر: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله»، قال: فتناولنا لها، فقال: «أدعوا لي علياً» فأتي به أرمذ، فبصق في عينه، ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه. ولما نزلت هذه الآية: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي»؛^{٥٤٣}

قتيبة بن سعيد و محمد بن عباد - با عباراتی نزدیک به هم - از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابوقاص، از پدرش سعد چنین نقل می کند:

معاویة بن ابی سفیان به سعد امر کرد (که به امیر مؤمنان علی علیه السلام دشنام دهد، اما هنگامی که او از این کار خودداری نمود) به او گفت: چه چیز باعث شد که ابوتراب را دشنام ندهی؟!؛

وی در پاسخ گفت: تا سه فضیلتی را که پیامبر صلی الله علیه وآله برای ایشان برشمردند به یاد دارم، من هرگز به ایشان دشنام نمی دهم؛ فضایی که یکی از آنها برای من از برترین نعمت های دنیا دوست داشتنی تر است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار داد، او گفت: آیا مرا جانشین خود در میان زنان و کودکان قرار می دهید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: «آیا خوشنود نیستی که جایگاه تو نزد من، همچون هارون نسبت به موسی باشد، با این تفاوت که پس از من پیامبری مبعوث نمی شود؟»، همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر فرمودند: «پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند». در پی این گفته، ما برای گرفتن پرچم سیاه (بر یکدیگر پیشی گرفته) و گردن دراز می کردیم؛ ولی پیامبر فرمود: «علی را خبر کنید». او در آن هنگام، از درد چشم رنج می برد. ولی پیامبر صلی الله علیه وآله کمی از آب دهان خود بر چشمانش نهاد و پرچم را به وی داد. او به میدان رفت و با عنایت خدا پیروز گردید. همچنین زمانی که آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد؛ پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و به درگاه خدا عرضه داشت: «خدایا، اینان اهل من هستند».

ترمذی در سنن، در این باره چنین آورده است:

حدثنا قتيبة، حدثنا حاتم بن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبيوقاص، عن أبيه قال: لما أنزل الله هذه الآية (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ)، دعا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علياً وفاطمة وحسيناً، فقال: «اللهم، هؤلاء أهلي»؛^{٥٤٤}

قتيبة به سند خود از سعد، از پدرش ابوقاص نقل می کند که گفت: زمانی که آیه مباحله نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فاطمه، حسن و حسین را به نزد خود خواند و فرمود: «خداوندا، اینان اهل بیت من هستند».

به هر روی به روشنی می توان دریافت هر آن کس که نفس پیامبر دانسته شود، در تمامی شئون و فضایل همسو با وی است و با توجه به قطعیت اتقی الناس بودن پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اتقی الناس پس از پیامبر خدا خواهد بود. از دیگر ادله ای که بر اتقی بودن آن حضرت دلالت دارد، تعبیری است که قرآن، در آیه چهارم سوره تحریم نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده است.

پس از آن که ابتدای آیه درباره دو همسر رسول خدا - عایشه و حفصه - سخن می گوید و به توییح و ملامت ایشان می پردازد، در انتهای آیه، یاری کنندگان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خدا، جبرئیل و صالح مؤمنین بیان می دارد. در این آیه نیز آمده است:

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ)؛^{٥٤٥}

اگر شما [دو زن] به سوی خدا توبه کنید [امید است خدا دلهایتان را از انحراف به استقامت برگرداند]، چون دلهای شما منحرف گشته و اگر هم چنان بر علیه پیامبر پشت به پشت یکدیگر تلاش کنید، بدانید که خداوند مولای او، جبرئیل، مؤمنان صالح و ملائکه هم پس از خدا پشتیبان اویند.

٥٤٤. سنن الترمذی: ٣٠٢ / ٥.

٥٤٥. سوره تحریم، آیه ٤.

به اعتراف و اقرار بسیاری از مفسران اهل سنت همچون ابن ابی حاتم، قرطبی، ثعلبی، ابن کثیر، آلوسی، شوکانی، سیوطی و دیگران، مراد از «صالح المؤمنین»، وجود مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. همچنین از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل است که ایشان نیز «صالح المؤمنین» را حضرت امیر معرفی نمودند.

ثعلبی در تفسیر خود، بسیاری از اقوال در تعیین مصداق «صالح المؤمنین» را آورده و با ذکر دو روایت با سند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله، نقل می کند که ایشان صالح المؤمنین را امیرالمؤمنین علیه السلام دانستند. در همین باره آمده است:

أخبرنا عبدالله بن حامد الوران، أخبرنا عمر بن الحسن، حدثنا أحمد بن الحسن، حدثنا أبي، حدثنا حصين، عن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن آبائه، عن أسماء بنت عميس قالت: سمعت النبي صلی الله علیه وسلم يقول: «وصالح المؤمنین هو علي بن أبي طالب»؛^{٥٤٦}

عبدالله بن حامد وران به سند خود از اسماء بنت عميس نقل می کند که گفت: شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که می فرمود: «علی بن ابی طالب، همان صالح المؤمنین است».

هر چند بسیاری از اهل سنت در کنار تعیین مصداق برای صالح المؤمنین، از ابوبکر و عمر نیز یاد کرده اند؛ اما همگی به اقوال مجهول و الفاضی مانند گفته شده (قیل) استفاده کرده و حتی يك روایت با سند ضعیف هم نیاورده اند، در حالی که روایت هایی که مصداق صالح را حضرت امیر می داند لااقل دو روایت است که یکی به نقل از اسماء بنت عميس و دیگری از خود امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

ابن کثیر در تفسیر خود می نویسد:

قال ابن أبي حاتم: حدثنا علي بن الحسين، حدثنا محمد بن أبي عمر، حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين، قال: أخبرني رجل ثقة، يرفعه إلى علي قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم في قوله: (وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ)، قال: هو علي بن أبي طالب»؛^{٥٤٧}

ابن کثیر به نقل از ابن ابی حاتم در تفسیر خود می گوید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «کلام خداوند که فرمود: (وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) همانا علی بن ابی طالب است».

همچنین سیوطی در تفسیر خود، همین قول را آورده و می نویسد:

٥٤٦. تفسیر الثعلبی: ٩ / ٣٤٨؛ شواهد التنزیل: ٢ / ٣٤٣.

٥٤٧. تفسیر ابن کثیر: ٤ / ٤١٥؛ تفسیر ابن ابی حاتم: ١٠ / ٣٣٦٢.

وأخرج ابن مردويه عن أسماء بنت عميس: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول:
«وصالح المؤمنین، قال: علي بن أبي طالب»؛

ابن مردويه در روایتی از اسماء بنت عمیس نقل می کند که: شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است».

سیوطی همچنین می نویسد:

وأخرج ابن مردويه وابن عساکر، عن ابن عباس في قوله: (وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) قال: هو
علي بن أبي طالب؛^{٥٤٨}

ابن مردويه و ابن عساکر در روایتی به نقل از ابن عباس آورده اند که منظور از صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب است.

بنابراین، برتر کسی است که یاری او به پیامبر در آیه، با عطف بر نام خداوند و جبرئیل ثابت شده و تعبیر و وصف صالح المؤمنین را برای او به کار برده اند. همچنان که در عرف این گونه شایع است که وقتی کسی از میان مردم به صفتی خاص مانند فقیه امت و یا شجاع عرب توصیف شود، این توصیف بدین معناست که آن صفت به طور کامل و غالب در آن فرد وجود دارد و او از همه مردمان نسبت به همان صفت برتر و مقدم است. هرگاه قرآن کریم - که فصل الخطاب است - فردی را «صالح المؤمنین» بخواند، پس دلالتی روشن تر و رساتر از این وجود نخواهد داشت که آن فرد صالح، همان فردی است که از همه باتقواتر است.

بدیهی است با این تفصیل، صفت «صالح المؤمنین» قطعاً دلالت بر اتقی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که بدون تردید فرد باتقواتر، افضل و به جانشینی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شایسته تر است.

اتقی بودن امیرالمؤمنین در روایات

احادیث متعدد و مختلف و با تعبیر مختلفی، در اتقی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

حاکم نیشابوری در این باره چنین آورده است:

حدثنا أبو بكر بن إسحاق، أنبأ محمد بن أيوب، أنا عمرو بن الحصين العقيلي، أنبأ يحيى بن العلاء الرازي، ثنا هلال بن أبي حميد، عن عبدالله بن أسعد بن زرارة، عن أبيه،

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أوحى إلي

في علي ثلاث: أنه سيد المسلمين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين»؛^{٥٤٩}

ابوكر بن اسحاق به سند خود، به نقل از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: «سه چیز درباره علی به من وحی شده است: همانا او سید و آقای مسلمانان است، او امام و پیشوای متقین است و او رهبر پیشانی سفیدان است».

حاکم پس از نقل حدیث، به صحت آن تصریح کرده، می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛^{٥٥٠}

این حدیث دارای اسناد صحیح است و بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.

شایان توجه است که این حدیث شریف به اسناد متعدد و به تعبیر و الفاظی مختلف و آنهم در کتبی معتبر نقل شده است که از جمله می توان به کتابهایی همچون *معرفة الصحابة، اسد الغابة، ذخائر العقبی، تاریخ مدینه دمشق، مجمع الزوائد، المعجم الصغیر، تاریخ بغداد، کنز العمال* و دیگر کتب اشاره نمود.^{٥٥١}

ابونعیم اصفهانی در روایتی دیگر می نویسد: در جلسه ای، عده ای از اصحاب در محضر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نشستند که امیرالمؤمنین علیه السلام بر ایشان وارد شد. آنگاه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله چنین فرمودند:

«مرحباً بسید المسلمین وإمام المتقین». فقیل لعلي: فأی شيء کان من

شکرك؟ قال: حمدت الله تعالى علی ما آتاني، وسألته الشکر علی ما أولاني، وأن یزیدني مما أعطاني؛^{٥٥٢}

«مرحبا به آقا و سرور مسلمانان و امام متقین». به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: ای علی، تو چگونه بر این نعمت شکر می کنی؟ فرمود: خدا را بر آنچه به من داده حمد کرده و می ستایم و از او می خواهم که توفیق شکر به من عطا کرده و آنچه را عطا فرموده، بر من زیاد گرداند.

٥٤٩. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٣٨.

٥٥٠. همان.

٥٥١. رک: ذخائر العقبی: ٧٠ / معرفة الصحابة: ١ / ٢٨٢؛ أسد الغابة: ١ / ٦٩ و ٣ / ١١٦؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٣٠٣؛ مجمع الزوائد: ٩ /

١٢١؛ المعجم الصغیر: ٢ / ٨٨؛ تاریخ بغداد: ١٣ / ١٢٢؛ کنز العمال: ١١ / ٦١٩؛ سمط النجوم العوالی: ٣ / ٤١.

٥٥٢. حلیة الأولیاء: ١ / ٦٦. همچنین رک: تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٣٧٠؛ شرح نهج البلاغة: ٩ / ١٧٠؛ کنز العمال: ١٣ / ١٧٧؛ سمط النجوم

العوالی: ٣ / ٦٥؛ نظم درر السمطین: ١١٥.

خطیب بغدادی نیز در روایتی دیگر و به سند خود، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین روایت کرده است که فرمود: تمامی مردم در روز قیامت پیاده هستند و آنانی که بر مرکب سوارند ما چهار نفریم که جز ما، کسی سواره نیست. عباس عموی پیامبر که در آن مجلس حاضر بود، به گمان این که یکی از سواره های قیامت او است عرضه داشت: آنان چه کسانی هستند؟ پیامبر پس از نام بردن خود، حضرت صالح پیامبر و جناب حمزه سید الشهداء را همراه با یادآوری ویژگی ها و اوصاف سواره بودن آنان پاسخ داد و در ادامه فرمود:

وأخي علي، على ناقة من نوق الجنة، زمامها من لؤلؤ رطب، عليها محمل من ياقوت أحمر، قضبانها من الدرّ الأبيض، على رأسها تاج من نور، لذلك التاج سبعون ركنًا، ما من ركن إلا وفيها ياقوتة حمراء، تضيء للراكب المحث، عليه حلتان خضروان، ويبيده لواء الحمد وهو ينادي «أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله» فيقول الخلائق: ما هذا إلا نبي مرسل، أو ملك مقرب، فينادي مناد من بطنان العرش: ليس هذا ملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا حامل عرش؛ هذا علي بن أبي طالب، وصي رسول ربّ العالمين، وإمام المتقين، وقائد الغرّ المحجلين؛^{۵۵۳}

برادرم علی بر ناقه ای از ناقه های بهشتی که زمام آن از لؤلؤ آبدار که بر آن ناقه، محمل و کجاوه ای از یاقوت سرخ، بندهای افسار آن از درّ سفید و درخشنده که بر سر آن ناقه تاجی از نور است که برای آن تاج، هفتاد گوشه است که در هر گوشه یاقوت سرخی است که روشن کننده راه برای سوار خود است که بر دوش علی دو، حله و پیراهن سبز رنگ است و به دست او لواء الحمد است و او ندا می دهد: «أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله». در این هنگام خلائق می گویند: بی شك این شخص نبی مرسل است و یا فرشته مقرب خداوند. منادی از عرش ندا می دهد: این فرد فرشته مقرب، نبی مرسل و یا حمل کننده عرش نیست؛ بلکه علی بن ابی طالب است که وصی و جانشین رسول رب العالمین، امام متقین و رهبر پیشانی سپیدهاست.

۵۵۳. تاریخ بغداد: ۱۱ / ۱۱۴. همچنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۲۶؛ فضائل الصحابة: ۲ / ۶۱۲؛ المناقب (خوارزمی): ۲۹۵؛ ینابیع

به تصریح این روایات، لازمه پیشوای متقیان بودن اتقی بودن او است و همو است که می تواند الگویی راستین برای تقوا پیشگان قرار گیرد. الگویی که از سوی اسوه حسنه؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله انتخاب و معرفی شده است و خود تأییدی دیگر بر افضلیت ایشان بر دیگر صحابه است.

بهره برداری مخالفان از سوره لیل

از آنجا که آیه کریم (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) از دلالت خوبی در اثبات برتری و افضلیت برخوردار است؛ از این رو اهل سنت بر آن شده اند که ابوبکر را مصداق این آیه معرفی نمایند و از این رهگذر برتری او را اثبات کنند!

اینان برای برتری ابوبکر، از آیه ۱۷ - ۱۸ سوره لیل استفاده کرده اند. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى * الَّذِي يُوْتَى مَالَهُ يَتَزَكَّى * وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى)؛

و به زودی باتقواترین مردم از آن دور نگاه داشته می شوند، همان کسی که مال خود را در راه خدا می بخشد تا پاک شود و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بتواند به او جزا و پاداش دهد.

اهل سنت در راستای استدلال به این آیه می گویند فردی که در این آیه به آن اشاره شده و مصداق اتقی بوده که از آتش جهنم اجتناب می کند، ابوبکر است! چرا که اموال خود را در راه خدا، بدون این که در ازای آن چیزی طلب کند مصرف نمود. با این وجود، به ضمیمه آیه (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)، ابوبکر اکرم عند الله بوده و افضل است.^{۵۰۴}

برخی از متکلمان و مفسران اهل سنت به ویژه فخر رازی، شأن نزول این آیات را بذل مال ابوبکر در آزاد کردن تعدادی از مسلمانان، زیر شکنجه مشرکان مکه می دانند.

عالمان اهل سنت نوشته اند که ابوبکر در زمان جاهلیت، معلم اطفال یهودی بوده که ماهیانه مبلغی را از ایشان به عنوان دستمزد می گرفته و زندگی خود را می گذرانیده است. همچنین نوشته اند که ابوبکر نیز، پارچه هایی بر دوش می گرفت و همچون فروشندگان دوره گرد، به معامله پارچه می پرداخته است.^{۵۰۵}

۵۰۴. ر.ک: شرح المواقف: ۸ / ۳۶۶؛ تفسیر الرازی: ۳۱ / ۲۰۵؛ الصواعق المحرقة: ۶۵.

۵۰۵. ر.ک: المعارف: ۵۷۵.

در پاسخ به این مدعا باید گفت: چگونه ممکن است ابوبکر بن ابی قحافه و دیگر برادرانش که همگی از بردگان حبشی تبار^{۵۵۶} عبدالله بن جدعان^{۵۵۷} و جماعتی ذلیل و فقیر بودند، این همه مال انفاق کرده باشد؟

ابوقحافه پدر وی که نابینا شده بود، به ناچار برای تهیه قوت روزانه خود به خدمت عبدالله بن جدعان که یکی از اشراف مکه بود در آمد و بر سر سفره او ایستاد و مردم را برای خوردن غذا دعوت می نمود و بدین واسطه، از عبدالله بن جدعان مزد می گرفت. ابوبکر نیز در وضعیتی بهتر از پدر نبوده است و به چنین شیوه هایی کسب درآمد می نموده است. ابن ابی الحدید معتزلی در رد کلام جاحظ که گفته است ابوبکر اموال بسیاری در سختی های اسلام انفاق نمود، به نقل کلام استاد خود ابوجعفر اسکافی پرداخته و با تصریح به فقر ابوبکر می نویسد:

قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله: أخبرونا على أي نواب الإسلام أنفق هذا المال، وفي أي وجه وضعه، فإنه ليس بجائر أن يخفى ذلك ويُدرس حتى يفوت حفظه، وينسى ذكره، وأنتم فلم تقفوا على شيء أكثر من عتقه بزعمكم ست رقاب لعلها لا يبلغ ثمنها في ذلك العصر مائة درهم، وكيف يدعى له الإنفاق الجليل وقد باع من رسول الله صلى الله عليه وآله بعيرين عند خروجه إلى يثرب، وأخذ منه الثمن في مثل تلك الحال، وروى ذلك جميع المحدثين؛^{۵۵۸}

شیخ ما ابوجعفر، که خدایش رحمت کند می گوید: به ما خبر دهید ابوبکر در چه گرفتاری هایی این اموال را انفاق کرد و در چه راهی هزینه کرده است که جایز نیست پوشیده مانده، کهنه شود و از خاطره ها زدوده شده و به فراموشی سپرده شود؟ شما که بر چیزی بیشتر از آزاد کردن شش برده، آن هم به گمان خود دسترسی پیدا نکرده اید که شاید بهای آن به صد درهم در آن زمان نیز نمی رسیده است! چگونه برای او ادعای انفاق کردن می گردد، در حالی که هنگام بیرون رفتن پیامبر صلی الله علیه وآله به سوی مدینه، دو شتر برای ایشان خرید و در همان حال بهای آنها را از پیامبر ستاند و این موضوع را همه محدثان نقل کرده اند.

وی در ادامه می نویسد:

۵۵۶. ر.ك: الطبقات الكبرى: ۳ / ۱۷۰.

۵۵۷. عبدالله بن جدعان در مکه، صاحب بزرگترین مرکز فساد برای تولد اطفال و کودکان نامشروع بود. او مالک چندین کنیز بوده است که آنان را به مردان عرضه می کرده و آنان نیز به حرام حامله می شدند، آنگاه کودکان را به پدران و یا به بیگانگان می فروخت؛ ر.ك: المعارف: ۵۷۶؛ مروج الذهب: ۲ / ۲۸۶؛ حیوة الحیوان: ۱ / ۲۷۹؛ الأمالی (ابن سمعون): ۱ / ۱۸۸.

۵۵۸. شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۷۴.

وَأَنْتُمْ أَيْضاً رَوَيْتُمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَنْزَلَ آيَةَ النُّجُوى فَقَالَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ) الآية. لم يعمل بها إلا علي بن أبي طالب وحده، مع إقراركم بفقره وقلة ذات

يده، وأبو بكر في الحال التي ذكرنا من السعة أمسك عن مناجاته، فعاتب الله المؤمنين في ذلك، فقال: (أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ)،^{٥٥٩} فجعله سبحانه ذنباً يتوب عليهم منه، وهو إمساكهم عن تقديم الصدقة، فكيف سخت نفسه بإنفاق أربعين ألفاً وأمسك عن مناجاة الرسول وإنما كان يحتاج فيها إلى إخراج درهمين؟^{٥٦٠}

و از سوی دیگر خود روایت می کنید که چون خداوند آیه نجوا را نازل کرد و فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با پیامبر خدا نجوا می کنید، پیش از راز گفتن خود صدقه ای بپردازید که آن برای شما بهتر است»، هیچکس جز علی بن ابی طالب به این دستور عمل نکرد؛ با وجود آن که خود اقرار به فقر و تنگدستی او دارید و ابوبکر را در گشایش مالی می دانید، از پرداخت صدقه رازگویی برای پرسش خودداری کرد و خداوند مؤمنان را در این باره سرزنش کرده و خداوند متعال صدقه ندادن را خطا دانست که [در این میان] توبه آنان را پذیرفت و [علت سرزنش آنان [خودداریشان از صدقه دادن است. با این وضع، چگونه ابوبکر سخاوت داشته است که چهل هزار درهم را بپردازد و از تقدیم صدقه مناجات با پیامبر صلی الله علیه وآله که دو درهم بوده خودداری کند؟

چنانچه فرض را بر ثروتمند بودن ابوبکر بگذاریم و همچنین بگوییم اموالی را در راه خدا انفاق نموده است، با این وجود این دو مدعا هیچ دلیلی بر نزول آیه در شأن ابوبکر نمی باشد، به جز حدیثی ضعیف که راوی آن نوه عبدالله بن زبیر، یعنی مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر است که ضروری است درباره خاندان زبیر به دو نکته اشاره کنیم:

بنا بر گواه تاریخ، خاندان زبیر با اهل البیت علیهم السلام به ویژه با حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی و عداوت بسیار داشته اند، تا آنجا که بعضی اولاد زبیر به طور رسمی در مجالس خود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را سب و شتم می کردند.^{٥٦١} از علل

٥٥٩. سوره مجادله، آیه ١٣.

٥٦٠. شرح نهج البلاغة: ١٣ / ٢٧٤.

٥٦١. رك: همان: ٤ / ٦٤ و ٦٩.

و انگیزه های دشمنی ایشان با امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که عایشه خاله این خاندان - خاله عبدالله - بوده و این جماعت، همگی تربیت شده عایشه می باشند که خود شهره عداوت با حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهما است.

ابن ابی الحدید می گوید: از عروه احادیثی نقل شده که هرگاه در نزد او نام امیرالمؤمنین علیه السلام به میان می آمد، بدنش به لرزه می افتاد و آن حضرت را سب می کرد و دستانش را به هم می زد و می گفت: چه قدر از خون مسلمین را ریخت ... و نیز یحیی بن عروه گوید: هر وقت پدرم از علی یاد می کرد، او را سب می نمود! ^{۵۶۲}

از دیگر شواهد عداوت ایشان، جعل ماجرای ساختگی خواستگاری امیر مؤمنان علیه السلام از دختر ابوجهل است که به هدف تنقیص چهره مقدس حضرت بر سر هم کرده اند. به هر روی این روایت نیز از جعلیات این خاندان است که در ادامه به بررسی سندی این روایت می پردازیم.

بررسی اعتبار راوی این فضیلت ساختگی

نسبت دادن این آیه به ابوبکر، فقط از طریق مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر که فردی ضعیف و منکر الحدیث است نقل شده که پیش از این به عداوت وی با حضرت امیر اشاره کردیم. بنابر این سند روایت فاقد اعتبار است تا آنجا که حافظ هیثمی درباره او و روایتش می نویسد:

وعن عبدالله بن الزبیر قال: نزلت فی ابي بكر الصديق: (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ * وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ). رواه الطبراني، وفيه مصعب بن ثابت، وفيه ضعف؛ ^{۵۶۳}

از عبدالله بن زبیر نقل شده که گفته است: این آیه (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ * وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ) درباره ابوبکر نازل شده است. این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن مصعب بن ثابت است که فردی ضعیف است.

و یا حافظ ابن حجر عسقلانی در *تهذیب التهذیب*، به نقل کلام بزرگان جرح و تعدیل درباره او پرداخته، می نویسد:

۵۶۲. رك: همان: ۴ / ۶۹ و ۴ / ۱۰۲.

۵۶۳. مجمع الزوائد: ۹ / ۵۰.

مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبير بن العوام الأسدي ... قال عبدالله بن أحمد عن أبيه: أراه ضعيف الحديث، لم أر الناس يحمدون حديثه، وقال عثمان الدارمي عن ابن معين: ضعيف، وقال معاوية بن صالح، عن ابن معين: ليس بشيء، وقال أبو حاتم: صدوق، كثير الغلط، ليس بالقوي ... قال النسائي: مصعب بن ثابت ليس بالقوي في الحديث، وقال ابن حبان في *الضعفاء*: انفرد بالمناكير عن المشاهير، فلما كثر ذلك فيه استحق مجانبة حديثه، وقال ابن سعد: كان كثير الحديث يستضعف، وقال الدارقطني:

مدني ليس بالقوي؛^{٥٦٤}

مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبير ... عبدالله از پدرش احمد بن حنبل نقل می کند که او را ضعیف الحدیث می دانست و می گوید: از مردم کسی را ندیدم که حدیث او را بستاند. عثمان دارمی از ابن معین نقل می کند که گفت: او ضعیف است. معاویه بن صالح به نقل از ابن معین می گوید: احادیث وی ارزشی ندارد. ابوحاتم نیز گوید: وی صدوق است، ولی بسیار پرخطاست و قوی نیست. نسائی گوید: مصعب بن ثابت در حدیث قوی نیست و ابن حبان در کتاب *ضعفاء* خود گوید: وی روایات منفرد منکر از مشاهیر نقل می کرد؛ آنگاه که این گونه روایت کردن او زیاد گشت، مستحق شد که از احادیثش اجتناب شود. ابن سعد گوید: وی احادیث زیادی دارد که همه تضعیف شده اند. دارقطنی نیز گوید: وی اهل مدینه بوده و قوی نیست.

بنابراین بر هر انسان منصف و به دور از تعصب، پر واضح است روایتی که تنها يك راوی داشته باشد و آن هم در پایین ترین مرتبه و میزان اعتبار بوده و ضعیف باشد،^{٥٦٥} هرگز نمی تواند چنین فضیلت ساختگی را برای ابوبکر اثبات نماید.

به علاوه آن که وی از تابعان تابعان است؛ از این رو چگونه می تواند بدون نسبت دادن کلامش به یکی از صحابه حتی یکی از تابعان، از شأن نزول آیه در زمان نزول وحی سخن گوید؟

شأن نزول آیه

٥٦٤. تهذيب التهذيب: ١٠ / ١٤٤.

٥٦٥. ابن جوزی نیز درباره او می نویسد: «مصعب بن ثابت بن عبدالله أبوعبدالله المدني، يروي عن هشام بن عروة وأبي حازم، قال يحيى: ضعيف، وقال مرة: ليس بشيء، وقال أحمد: أراه ضعيف الحديث، وقال السعدي: لم أر الناس يحدثون عنه، وقال الرازي: لا يحتج به، وقال ابن حبان: انفرد بالمناكير عن المشاهير، فلما كثر منه استحق مجانبة حديثه»؛ *الضعفاء والمتروكين*: ٣ / ١٢٢.

ماجرای نزول سوره لیل آن است که در مدینه، فردی از مسلمانان انصار، نخل خرمایی داشت که برخی خرماهای آن به منزل همسایه می افتاد و کودکان همسایه از آن می خوردند. صاحب نخل به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض شکایت نمود. حضرت به او فرمود: آیا حاضر هستی که این درخت را با يك درخت بهشتی معاوضه کنی؟ مرد انصاری نپذیرفت. سپس ابودحداح همان فرد را ملاقات کرده و به او پیشنهاد تعویض آن نخله خرما با باغستان خود را داد که فرد پذیرفت و ابودحداح همان نخله را با نخلی در بهشت با پیامبر معاوضه نمود؛ آنگاه این آیه نازل شد. بسیاری از مفسران اهل سنت، شأن نزول این آیه را عمل خیر ابودحداح دانسته اند. قرطبی، ثعلبی، واحدی، ابن عطیه اندلسی و دیگران در تفسیر این آیه می نویسند:

وقال عطاء - وروي عن ابن عباس - : إنَّ السورة نزلت في أبي الدحداح؛ في النخلة التي اشتراها بحائط له، فيما ذكر الثعلبي عن عطاء؛^{۵۶۶}

عطاء گوید: از ابن عباس روایت شده است که سوره لیل در شأن ابودحداح نازل شد؛ پیرامون آن درخت نخلی که آن را با همان دیوار دور آن خرید. ثعلبی نیز از عطا همین مطلب را نقل کرده است.

ابن ابی حاتم نیز همین ماجرا را با سند خود از طریق عکرمه، از ابن عباس نقل کرده است و شأن نزول آیه را بدون آن که تصریحی به نام ابودحداح نمایند، همان مرد انصاری می دانند و نامی از ابوبکر به میان نمی آورد؛ لیکن واحدی در *اسباب النزول*، به صراحت نام ابودحداح را آورده است.^{۵۶۷}

تأملی در معنای آیه

گذشته از آنچه ذکر شد، آن گاه مدعا ثابت می شود که «أتقی» در آیه شریف همان افعال التفضیل باشد، در این صورت رفتن به بهشت اختصاص به باتقواترین خواهد داشت و لازمه این سخن این است که آنانی که باتقوا هستند جهنمی خواهند بود که به یقین این سخن باطل است. بنا بر این اصل استدلال ثابت می شود.

۵۶۶. تفسیر القرطبی: ۲۰ / ۹۰؛ تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۲۲۰؛ اسباب النزول: ۳۰۰؛ المحرر الوجیز: ۵ / ۴۹۱؛ البحر المحیط: ۸ / ۴۷۸.

۵۶۷. ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۰ / ۳۴۳۹؛ اسباب النزول: ۲۹۹.

بخشنده ترین مردم

امیرالمؤمنین بخشنده ترین مردم

از دیگر صفات پسندیده و کمالات اخلاقی که خداوند متعال در قرآن کریم نیز بارها به اهمیت و ترغیب مسلمانان به آن سخن گفته، عمل نیک سخاوت و بخشندگی است. بدون تردید، سخاوتمندی از جمله ملکات فاضله اخلاقی است که هر کس و با هر دین و مذهب برای آن ارزش قائل است و فرد سخاوتمند را می ستاید. بنابر فطرت سلیم انسانی و نیز بر اساس آیات قرآن کریم و روایاتی که سفارش به بخشندگی نموده است ثابت می شود که هر آنکس که سخاوتمندتر باشد از دیگران افضل است. از سوی دیگر، چه بسیار پر ارزش است که عمل سخاوت فردی را قرآن کریم ستوده باشد که خود فضیلتی دیگر و والا به شمار می آید.

شیعه امامی معتقد است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سخاوت و بخشندگی همچون سایر فضایل، گوی سبقت را از دیگران ربوده است. از جمله شواهد سخاوت امیرمؤمنان علیه السلام، روایاتی است که در شأن نزول سوره انسان، به ویژه این آیه شریف وارد شده است که خدای تعالی می فرماید:

(وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِمَّا نُنْطَعِمُكُمْ لِيُوجِبَ اللَّهُ لَآئِدًا مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا)؛^{۵۶۸}

و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا، یتیم و اسیر را اطعام می کردند. ما فقط برای خشنودی خداست که شما را اطعام می کنیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

زمخشری در *کشاف*، ابن اثیر در *اسد الغابه* و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: زمانی که حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله با جمعی از صحابه از ایشان عیادت کردند و برخی از اصحاب به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند چه خوب است برای بهبودی فرزندان نذری کنی؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر کودکان بهبود یافتند، سه روز برای خدا روزه بگیرند که پس از آن حسنین بهبود یافته و اثری از کسالت باقی نماند.

پس از بهبودی کودکان، امیرالمؤمنین علیه السلام از شمعون خیبری یهودی سه صاع جو قرص کرده و فاطمه سلام الله علیها يك صاع آن را دستاس و سپس خمیر نمود و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت و سهم هر کسی را در مقابلش گذارد تا افطار کند. در همین حال سائلی بر در خانه آمده گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله، من مسکینی از مساکین مسلمین هستم، مرا طعامی دهید که خدا شما را از مائده های بهشتی طعام دهد. خاندان پیامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند و آن شب را جز آب چیزی نخوردند و شکم گرسنه دوباره نیت روزه کردند. هنگام افطار روز دوم طعام را پیش روی خود نهادند تا افطار کنند، یتیمی بر در سرای ایشان ایستاد و آن شب نیز یتیم را بر خود مقدم داشتند و در شب سوم اسیری آمد، و همان عمل را با او تکرار نمودند.

صبح روز چهارم، امیرالمؤمنین علیه السلام دست حسنین را گرفته به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند. زمانی که پیامبر اکرم کودکان را دید که چون جوجه ضعیف شده از شدت گرسنگی می لرزند، فرمود: «چقدر بر من دشوار است که شما را این چنین بینم». آن گاه با امیرالمؤمنین و کودکان به طرف فاطمه رفت و او را در محراب خود یافت و دید که شکمش از گرسنگی به دنده های پشت چسبیده و چشمانش گود افتاده است. پس از مشاهده این حالت ناراحت شدند و در همین حال جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: این سوره را بگیر که خداوند تو را برای چنین اهل بیتی تهنیت می گوید؛ آن گاه سوره را قرائت کرد.^{۵۶۹}

آنچه از فضل و برتری حضرت امیر علیه السلام گفته شد همه به مقتضای مساوات آن حضرت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد که حضرتش با پیامبر اکرم در جمیع کمالات مساوی هستند مگر مقام نبوت، بنابر این بدیهی است که ایشان بطور مطلق از همگان برتر هستند.

سخاوت و بخشندگی حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به گونه ای زبانزد و شهره در میان مردم بوده است که حتی معاویه بن ابی سفیان که دشمن آن حضرت بود، از سخاوتمندی امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفته و از ایشان دفاع کرده است. ابن قتیبہ دینوری و دیگران در این باره آورده اند:

۵۶۹. ر.ک: تفسیر الکشاف: ۴ / ۱۹۷؛ أسد الغابة: ۵ / ۵۳۱؛ المناقب (خوارزمی): ۲۷۲؛ فرائد السمطين: ۲ / ۵۳؛ نوادر الأصول: ۱ / ۲۴۵؛ تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۹۹؛ التفسیر الرازی: ۳۰ / ۲۴۴؛ تفسیر القرطبی: ۱۹ / ۱۳۱؛ تفسیر النیسابوری: ۶ / ۴۱۲؛ تفسیر الآلوسی: ۲۹ / ۱۵۷؛ نور الأبصار: ۲۲۷؛ الریاض النضرة: ۲ / ۲۲۷؛ ذخائر العقبی: ۱۰۲؛ تفسیر البغوی: ۵ / ۱۹۱.

إنَّ عبدالله بن أبي محجن الثقفي قدم على معاوية، فقال: يا أمير المؤمنين، إني أتيتك من عند الغبي الجبان البخيل ابن أبي طالب. فقال معاوية: لله أنت أندري ما قلت؟! أما قولك الغبي، فوالله، لو أنَّ ألسن الناس جمعت فجعلت لساناً واحداً لكفاها لسان علي، وأما قولك: إنه جبان، فثكلتك أمك! هل رأيت أحداً قطَّ بارزه إلا قتله؟ وأما قولك: إنه بخيل، فوالله، لو كان له بيتان أحدهما من تبر والآخر من تبن، لأنفذ تبره قبل تبنه؛^{٥٧٠}

عبدالله بن أبي محجن بر معاويه وارد شد و گفت: ای امیرمؤمنان! همانا من از نزد شخصی کندزبان، ترسو و بخیل؛ یعنی علی ابن ابی طالب به نزد تو آمده ام. معاویه گفت: خدای را در نظر بگیر! آیا می فهمی که چه گفتم؟!

اما این که گفتم: او کندزبان است، پس به خدا سوگند! اگر زبان های همه مردم را جمع نموده و آنها همه را یک زبان قرار دهند، به تحقیق که زبان علی به تنهایی برای برابری با آنها کافی است. اما این که گفتم: او ترسو است، پس مادرت به عزایت بنشیند! آیا دیده ای او با کسی مبارزه کند و وی را نکشد؟ اما آنچه را که گفتم او بخیل است، پس به خدا سوگند! اگر او را دو انبار پر از طلا و کاه باشد، نخست انبار طلا را ببخشد و از آن پس انبار کاه را.

اميرالمؤمنين جامع الفضائل

امیرالمؤمنین جامع کمالات

آنچه تاکنون در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام، از تقدم اسلام، تقوا، زهد، شجاعت، علم و مواردی دیگر از این قبیل گذشت، اختصاص به کمالات مرتبط با ویژگی های نفسانی و درونی آن حضرت داشت که بحث آن گذشت.

در شمار کمالات امیرالمؤمنین علیه السلام، کمالات خارجی قرار دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام به این فضایل مفتخر شده اند و کسی دیگر در این فضایل با آن حضرت شریک نیست. از جمله فضایل خارجی آن حضرت، افتخار ازدواج با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است و مصداق دیگر این گونه کمالات، داشتن اولادی همچون دو امام همام حسنین علیهما السلام، دو سرور و سید جوانان اهل بهشت است که خود این بزرگواران نیز معدن فضایل و مناقبی بوده اند که دست دیگران از احراز آن کوتاه بوده است. به هر روی در این مقام به بررسی اختصاری این گونه کمالات می پردازیم.

فضیلت ازدواج با حضرت زهرا

یکی از خصائص و فضایل انحصاری امیرالمؤمنین علیه السلام، ازدواج ایشان با صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها است. جایگاه فاطمه زهرا سلام الله علیها به عنوان فرزند یگانه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در میان گروههای مختلف اسلامی، به روشنی قابل مشاهده است. از منظر اهل سنت نیز جایگاه والا و بی رقیبی برای آن حضرت سلام الله علیها در نظر گرفته شده است و احادیث بسیار در این باره، که از جهت سند و اعتبار از جایگاه قابل قبولی برخوردار است، می تواند در همین راستا قرار گیرد. این جایگاه به گونه ای است که بر اساس اعتراف برخی عالمان اهل سنت، فاطمه زهرا سلام الله علیها را افضل و برتر از شیخین؛ یعنی ابوبکر و عمر می دانند.

مناوی در فیض القدير، در ذیل تفسیر روایت «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني» می نویسد:

(فاطمة) ابنته (بضعة) بفتح أوله، وحكي ضمه وكسره وسكون المعجمة، والأشهر الفتح أي جزء (مني) كقطعة لحم مني (فمن أغضبها) بفعل لا يرضيها فقد (أغضبني)، استدل به السهيلي على أن من سبها كفر؛ لأنه يغضبه، وأنها أفضل من الشيخين؛^{٥٧١}

(فاطمة) دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله (بضعة) به فتح باء و همچنین به ضمه و کسره نیز حکایت شده است؛ ولی مشهور به فتح باء است؛ یعنی جزئی (از من) همانند پاره ای از تن من است (پس هر آن کس او را بیازارد) پس هر آن کس عملی کند که فاطمه راضی نباشد، همانا (مرا به غضب وا داشته است) سهیلی با این روایت به موارد زیر استدلال کرده است: هر آن کس آن حضرت را بیازارد کافر است و این روایت دلیلی است بر افضلیت آن حضرت سلام الله علیها بر شیخین.

به هر روی، با توجه به اختصارگویی در این نوشتار، به نقل و واکاوی برخی فضایل ام الفضائل سلام الله علیها می پردازیم تا از این رهگذر، به جایگاه فضیلتی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز دست یابیم.

تولد فاطمه از نطفه بهشتی

از جمله احادیث منقبتی آن حضرت، روایتی است که حاکم نیشابوری آن را به نقل از سعد ابوقاص، از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، نطفه صدیقه طاهره سلام الله علیها را از میوه های بهشتی می دانسته اند. حاکم نیشابوری در همین باره می نویسد:

عن سعد بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أتاني جبريل عليه الصلاة والسلام بسفرجلة من الجنة، فأكلتها ليلة أسري بي، فعلمت خديجة بفاطمة، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رقبة فاطمة؛^{٥٧٢}

٥٧١. فیض القدير: ٤ / ٥٥٤.

٥٧٢. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٥٦. همچنین ر.ک: کنز العمال: ١٢ / ١٠٩؛ مناقب علی بن ابي طالب (ابن مغازلی): ٢٨١.

سعد گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جبریل علیه السلام از بهشت برای من میوه به آورد؛ آنگاه در همان شب که مرا به معراج برد، آن را خوردم و از آن میوه بهشتی، خدیجه به فاطمه باردار شد؛ از این رو هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، گردن فاطمه را می بویم.

فاطمه سرور زنان امت

در روایت صحیح دیگری که در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت آمده است، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، صدیقه طاهره سلام الله علیها را سرور زنان جهان دانسته اند. از جمله این منابع، صحیح مسلم و بخاری است که به نقل این حدیث مبادرت کرده اند. ناقل این فضیلت که عایشه است، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید:

كُنَّا أَزْوَاجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهُ لَمْ يَغَادِرْ مِنْهُنَّ وَاحِدَةً، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي مَا تَخْطَى مَشِيَّتَهَا مِنْ مَشِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا، فَلَمَّا رَأَاهَا رَحِبَ بِهَا، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي»، ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ، أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ سَارَّهَا فَبَكَتْ بَكَاءً شَدِيدًا، فَلَمَّا رَأَى جِزْعَهَا سَارَّهَا الثَّانِيَةَ فَضَحَكَتْ، فَقُلْتُ لَهَا: خَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ بِالسَّرَارِ ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ؟! فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سَأَلْتُهَا مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ أَفْشِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِرَّهُ. قَالَتْ: فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْتُ: عَزَمْتَ عَلَيْكَ مَا لِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ لَمَّا حَدَّثْتَنِي مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَتْ: أَمَا الْآنَ. فَنَعَمْ، أَمَا حِينَ سَارَّتَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ جَبْرِيْلَ كَانَ يِعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ وَأَنَّهُ عَارِضُهُ الْآنَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنَّهُ نَعَمَ السَّلْفُ أَنَا لَكَ. قَالَتْ: فَبَكَتْ بَكَائِي الَّذِي رَأَيْتَ، فَلَمَّا رَأَى جِزْعِي سَارَّتَنِي الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: «يَا فَاطِمَةُ، أَمَا تَرْضِي أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟». قَالَتْ: فَضَحَكَتْ ضَحْكِي الَّذِي رَأَيْتَ؛^{٥٧٣}

ما همگی زنان پیامبر در نزد ایشان بودیم و هیچکدام از ما پیامبر را تنها نگذاشتیم. در این هنگام فاطمه وارد شد، در حالی که گام برداشت و راه رفتنش تفاوتی با راه رفتن رسول خدا نداشت. چون پیامبر صلی الله علیه وآله او را دید، فرمود: «خوش آمدی و آفرین به دخترم» و او را سمت راست یا

٥٧٣. صحیح مسلم: ١٤٣ / ٧؛ صحیح البخاری: ١٤١ / ٧ و ١١٤. همچنین ر.ک: السنن الکبری: ٩٦ / ٥؛ مسند الطیالسی: ١٩٦؛ الطبقات الکبری:

٢٤٧ / ٢؛ فضائل الصحابة (احمد بن حنبل): ٧٦٢ / ٢؛ مسند أحمد: ٢٨٢ / ٦؛ سنن ابن ماجه: ٥١٨ / ١؛ الأدب المفرد: ٢٢١؛ مسند

أبي يعلى: ١١١ / ١٢؛ المعجم الكبير: ٤١٨ / ٢٢؛ حلیة الأولیاء: ٤٠ / ٢؛ الإصابة: ٢٦٥ / ٨؛ أسد الغابة: ٥٢٢ / ٥؛ المصنف (ابن ابی شیبہ): ٧

چپ خود نشانید. آنگاه در گوش او سخن گفت و در این میان فاطمه گریه شدیدی کرد! هنگامی که پیامبر گریه فاطمه را دید، دوباره در گوش فاطمه چیزی گفت؛ در این حال فاطمه خندید. پس من به فاطمه گفتم: پیامبر صلی الله علیه وآله تو را از میان ما برای گفتن اسرار خود برگزید و تو گریه می کنی؟! پس از برخاستن و خارج شدن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، از فاطمه سلام الله علیها پرسیدم که پیامبر به تو چه گفت؟ فاطمه فرمود: من اسرار رسول خدا را فاش نمی کنم. پس چون پیامبر صلی الله علیه وآله وفات یافت، به فاطمه گفتم: تو را قسم می دهم به حقی که از من بر تو است که مرا از آن سخنی که پیامبر با تو گفت با خبر کنی. فاطمه سلام الله علیها فرمود: حال می گویم. در مرتبه نخست گریه ام به این خاطر بود که پدرم فرمود: «جبرئیل هر سال يك بار قرآن را بر من عرضه می کرد؛ اما امسال آن را دو بار عرضه نمود و دلیلی بر این کار نمی بینم، مگر این که زمان مرگ من نزدیک شده» و من گریه کردم. آنگاه پیامبر به من فرمود: «تقوای خدا را پیشه کن و صبر در مفارقت از من داشته باش. همانا من بهترین گذشتگان هستم». پس من گریستم و آنگاه که پیامبر گریه مرا دید، فرمود: «ای فاطمه، آیا راضی نیستی که سرور زنان مؤمن و یا سرور زنان این امت باشی؟». پس من خندیدم، همان خنده ای که تو دیدی.

گرچه بخاری و مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت «سیده نساء هذه الامة» است؛ لیکن باید دانست که امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آخرین، کامل ترین و بهترین امت هاست و بیشتر بهشتیان نیز از همین امت خواهند بود؛ از این رو حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که خود بهترین زن این امت است، برترین زنان امم و به تعبیر روایات شیعی، «سیده نساء العالمین» و بالتبع سیده زنان اهل بهشت خواهد بود. علاوه بر آن که تعبیر سرور زنان بهشتی در بسیاری از احادیث صحیح نبوی دیگر نیز در دست است که در ادامه به برخی از آنها می پردازیم.

فاطمه سرور زنان اهل بهشت

از دیگر فضایی که برای آن حضرت بر شمرده اند که در زمره فضایل اختصاصی فاطمه زهرا سلام الله علیها به شمار می رود، روایاتی است که ایشان را سرور زنان بهشت می داند. بخاری با وجود همه تعصب های مذهبی اش، در بابی که به مناقب فاطمه زهرا سلام الله علیها اختصاص دارد، می نویسد:

باب مناقب قرابه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفاطمة عليها السلام بنت النبي صلى

الله عليه وسلم وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة»؛^{٥٧٤}

باب مناقب قرابت رسول الله صلى الله عليه وآله و فاطمه عليها السلام. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله

فرمود: «فاطمه سرور زنان بهشت است».

بخاری همین مضمون را در ماجرای نجوای پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله با فاطمه زهرا

سلام الله عليها که در حضور زنان پیامبر، از جمله عایشه صورت گرفت، چنین آورده است که پیامبر

خطاب به دخترشان فرمودند:

أما ترضين أن تكوني سيدة نساء أهل الجنة؟^{٥٧٥}

آیا نمی پسندی که تو سرور و سیده زنان اهل بهشت باشی؟

حاکم نیشابوری در مستدرک نیز به سند خود این گونه روایت کرده است:

أخبرنا علي بن عبدالرحمن بن عيسى، ثنا الحسين بن الحكم الحبري، ثنا الحسن بن

الحسين العرني، ثنا أبو مريم الأنصاري، عن المنهال بن عمرو، عن زر بن حبيش، عن حذيفة

رضي الله عنه، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: نزل من السماء ملك، فاستأذن الله أن

يسلم عليّ لم ينزل قبلها، فبشّرني أنّ فاطمة سيدة نساء أهل الجنة؛

علی بن عبدالرحمان بن عیسی به سند خود از حذیفه نقل می کند که گفت: پیامبر اکرم

صلى الله عليه وآله فرمود: فرشته ای از آسمان بر من فرود آمد که از خدا اجازه سلام بر من گرفته

بود. فرشته ای که قبل از این هرگز بر زمین نیامده بود. او مرا بشارت داد که همانا فاطمه سیده

و سرور زنان اهل بهشت است.

وی پس از نقل این حدیث می نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛^{٥٧٦}

این حدیث اسنادش صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

احمد بن حنبل و دیگران نیز همین روایت را به طور مفصل از حذیفه نقل کرده اند که به

نقل احمد اکتفا می کنیم. وی می نویسد:

٥٧٤. صحيح البخاري: ٤ / ٢٠٩.

٥٧٥. همان: ٤ / ١٨٣.

٥٧٦. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٥١.

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا حسين بن محمد، ثنا إسرائيل، عن ميسرة بن حبيب، عن المنهال بن عمرو، عن زر بن حبيش، عن حذيفة، قال: سألتني أمي منذ متي عهدك بالنبى صلى الله عليه وسلم قال: فقلت لها: منذ كذا وكذا. قال: فنالت مني وسبتني، قال: فقلت لها: دعيني، فاني آتي النبي صلى الله عليه وسلم فاصلي معه المغرب، ثم لا أدعه حتى يستغفر لي ولك. قال: فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فصليت معه المغرب، فصلّى النبي صلى الله عليه وسلم العشاء، ثم انفتل، فتبعته فعرض له عارض فناجاه ثم ذهب، فاتبعته فسمع صوتي، فقال: «من هذا؟». فقلت: حذيفة، قال: «مالك؟»، فحدثته بالأمر، فقال: «غفر الله لك ولأمك»، ثم قال: «أما رأيت العارض الذي عرض لي قبيل؟». قال: قلت: بلى. قال: «فهو ملك من الملائكة لم يهبط الأرض قبل هذه الليلة، فاستأذن ربّه أن يسلم عليّ ويبشّرني أنّ الحسن والحسين سيذا شباب أهل الجنة، وأنّ فاطمة سيده نساء أهل الجنة رضي الله عنهم»؛^{٥٧٧}

احمد بن حنبل به سند خود از حذيفه نقل می کند که گفت: روزی به دستور مادرم به محضر رسول خدا صلى الله عليه وآله رسیدم تا از ایشان بخواهم که برای من و مادرم از درگاه خداوند طلب آموزش کنند. بر پیامبر وارد شدم و نماز مغرب و عشاء را با ایشان خواندم. پس از نماز، چون اراده عرض حاجت نمودم، حال ایشان را به گونه ای دیدم که پیش از آن هرگز ندیده بودم؛ چرا که پیامبر با کسی سخن می گفت؛ از این رو من به دنبال آن صدا با پیامبر سخن گفتم. پیامبر متوجه من شده، فرمودند: «تو که هستی؟». عرضه داشتم حذیفه. «فرمودند چه می خواهی؟». من درخواست خود و مادرم را به ایشان عرض کردم و حضرتش فرمود: «خداوند تو مادرت را آمرزید». آنگاه فرمود: «آیا تو دیدی آن چه را اندکی قبل بر من رخ داد؟». عرض کردم: آری. فرمود: «فرشته ای از فرشتگان الهی بود که پیش از این او را ندیده بودم که از خداوند اجازه ستانده بود تا بر من فرود آید و مرا بشارت دهد که حسن و حسین دو سرور اهل بهشت و فاطمه، سرور زنان بهشت است».

فاطمه پاره تن پیامبر خدا

٥٧٧. مسند أحمد: ٥ / ٣٩١. همچنين رك: المصنّف (ابن ابى شيبة): ٧ / ٥١٢؛ فضائل الصحابة: ٢ / ٧٨٨؛ سنن الترمذي: ٥ / ٣٢٦؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٨٣؛ أسد الغابة: ٥ / ٥٧٤؛ السنن الكبرى (نسائي): ٥ / ٨٠ و ١٤٩؛ المعجم الكبير: ٣ / ٣٨؛ حلية الأولياء: ٤ / ١٩٠؛ ذخائر العقبى: ١٢٩؛ صحيح ابن حبان: ١٥ / ٤١٢.

از دیگر فضایل اختصاصی حضرت زهرا سلام الله علیها آن است که آن صدیقه شهیده سلام الله علیها، پاره تن سید جمیع الخلائق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. این حقیقت نیز در زمره حقایق مشهوری است که نه در اعتبار آن و نه در دلالت آن هیچ تردیدی وجود ندارد که در ادامه به برخی از این روایات می پردازیم.

بخاری و مسلم در صحیحین می نویسند:

حدثنا أبو الوليد، حدثنا ابن عيينة، عن عمرو بن دينار، عن ابن أبي مليكة، عن المسور بن مخرمة، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني»؛^{٥٧٨}
ابوالولید به سند خود از مسور بن مخرمه نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ پس هرآن کس که او را به غضب آورد، همانا که مرا غضبناک کرده است».

در برخی منابع از جمله صحیح بخاری و سایر صحاح شش گانه اهل سنت، همین حقیقت با عباراتی دیگر آمده است. بخاری می نویسد:

فإنما هي بضعة مني، يربيني ما أربها ويؤذيني ما آذاها؛^{٥٧٩}
همانا که فاطمه پاره تن من است؛ نگران می کند مرا هر چه او را نگران سازد و مرا می آزارد هر آنچه او را آزار دهد.

غضب و رضای خدا با غضب و رضای فاطمه

از دیگر فضایل و مناقب شگفت صدیقه شهیده سلام الله علیها، رضایت خدا به رضایت او و غضب خدا به غضب وی است! حاکم در مستدرک و به سند خود چنین آورده است:

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الحسن بن علي بن عفان العامري، وأخبرنا محمد بن علي بن دحيم بالكوفة، ثنا أحمد بن حاتم بن أبي غرزة، قال: ثنا عبدالله محمد بن سالم، ثنا حسين بن زيد بن علي، عن عمر بن علي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة: «إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك»؛

٥٧٨. صحیح البخاری: ٤ / ٢١٠ و ٢١٩؛ صحیح مسلم: ٧ / ١٤١؛ کنز العمال: ١٢ / ١٠٧.

٥٧٩. صحیح البخاری: ٦ / ١٥٨؛ صحیح مسلم: ٤ / ١٩٠٢؛ السنن الکبری (نسائی): ٥ / ١٤٧؛ سنن ابن ماجه: ١ / ٦٤٣.

ابوالعباس محمد بن یعقوب به سند خود و به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: «همانا که خداوند به غضب تو غضبناک می گردد و به رضا و خشنودی تو خوشنود می شود».

حاکم پس از نقل این روایت می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛^{۵۸۰}

این حدیث دارای اسناد صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

ازدواج فاطمه به امر خداوند

حدیث نگاران و مورخان اهل سنت نوشته اند که ابوبکر و عمر هر دو به خواستگاری حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها آمدند؛ ولی پیامبر با بهانه هایی مانند خردسالی فاطمه زهرا سلام الله علیها، به آنان پاسخ منفی داده و دست رد بر سینه آنها زدند، در حالی که به محض خواستگاری از سوی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، پیامبر اکرم موافقت خود را اعلام داشتند و فرمودند: فاطمه برای تو است.^{۵۸۱}

احمد بن حنبل و دیگران در این باره آورده اند:

خطب ابوبکر وعمر فاطمة، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم إنها صغيرة، فخطبها علي فزوجها منه.^{۵۸۲}

حاکم نیشابوری در مستدرک، ماجرای رد کردن ابوبکر و عمر از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را چنین آورده است:

أخبرنا أبو العباس القاسم بن القاسم السیاری بهرو، حدثنا محمد بن موسی بن حاتم الباشانی، حدثنا علي بن الحسن بن شقیق، حدثنا الحسين بن واقد، عن عبدالله بن بریده، عن أبيه رضي الله عنه، قال: خطب أبو بكر وعمر فاطمة، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إنها صغيرة، فخطبها علي فزوجها.

۵۸۰. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۴؛ الآحاد والمثانی: ۵ / ۳۶۳؛ المعجم الكبير: ۱ / ۱۰۸؛ معرفة الصحابة: ۱ / ۹۳؛ أسد الغابة: ۵ / ۵۲۲؛

تاریخ مدینه دمشق: ۳ / ۱۵۶؛ ذیل تاریخ بغداد: ۱۷ / ۲۰۳؛ ذخائر العقبی: ۳۹؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۷۵؛ کنز العمال: ۱۳ / ۶۷۴؛ سمط النجوم العوالی: ۱ / ۵۲۴.

۵۸۱. «فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: هي لك يا علي»؛ الطبقات الكبرى: ۸ / ۱۹؛ المعجم الكبير: ۴ / ۳۴؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۴؛ سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۳۸؛ أسد الغابة: ۱ / ۳۸۶.

۵۸۲. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۱۴؛ صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۹۹؛ المعجم الكبير: ۲۲ / ۴۰۹؛ ذخائر العقبی: ۲۷؛ فیض القدير: ۲ / ۲۱۵؛ السنن

الكبرى (نسائی): ۶ / ۶۲.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه؛^{٥٨٣}

ابوالعباس قاسم بن قاسم سیاری به سند خود به نقل از عبدالله بن بریده و او نیز از پدرش نقل می کند که گفت: ابوبکر و عمر [فاطمه] را خواستگاری کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله پاسخ داد: فاطمه کوچک است. آنگاه علی او را خواستگاری نمود و پیامبر فاطمه را به علی تزویج کرد. این حدیث دارای اسناد صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

البته در برخی اقوال چنین آمده است که عمر و ابوبکر نیز خود می دانستند که افتخار دامادی پیامبر برای حضرت امیرمؤمنان است؛^{٥٨٤} از این رو چه بسا برای پیش دستی در این باره اقدام به خواستگاری از آن حضرت کردند.

در برخی منابع دیگر آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، موضوع ازدواج و انتخاب همسر برای صدیقه طاهره سلام الله علیها را منوط به دستور الهی دانستند؛ از این رو پس از اعلام موافقت ازدواج حضرت فاطمه سلام الله علیها با امیر مؤمنان علیه السلام، موافقت خود را مستند به امر الهی کردند.

محب الدین طبری در همین باره می نویسد:

عن أنس رضي الله عنه، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد إذ قال لعلي: «هذا جبريل يخبرني إنَّ الله زوجك فاطمة، وأشهد على تزويجها أربعين ألف ملك»؛^{٥٨٥}

انس بن مالك می گوید: زمانی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد حضور داشتند که به علی علیه السلام فرمود: «این جبرئیل است که مرا آگاه می نماید که همانا خداوند تو را به ازدواج فاطمه درآورده و شاهد بر آن چهل هزار ملک بوده است».

هیثمی در مجمع الزوائد نیز در همین باره می نویسد:

عن عبدالله بن مسعود، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «إنَّ الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي»؛

ابن مسعود گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «همانا خداوند مرا مأمور ساخت که فاطمه را به ازدواج علی در بیاورم».

هیثمی پس از این روایت می نویسد:

٥٨٣. المستدرک علی الصحیحین: ١٦٨/٢؛ جامع الأصول: ٦٥٨/٨؛ موارد الظمان: ١٧٠/٧؛ تحفة الأشراف: ٨٣/٢.

٥٨٤. الذرية الطاهرة: ٩٣؛ أسد الغابة: ٥ / ٥٢٠؛ كنز العمال: ١٣ / ٥٠؛ تاريخ الإسلام: ٢ / ١٤١.

٥٨٥. ذخائر العقبی: ٣٢؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ٤٣.

رواه الطبرانی ورجاله ثقات؛^{۵۸۶}

این حدیث را طبرانی روایت کرده و رجال سند آن همگی ثقه هستند.

از برخی روایات، مانند آنچه ابن سعد در طبقات آورده چنین به دست می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، پیش از آن که ابوبکر و عمر به خواستگاری حضرت صدیقه طاهره بیایند، قول ازدواج با فاطمه زهرا سلام الله علیها را به حضرت امیر مؤمنان داده بودند.^{۵۸۷}

این فضیلتی بزرگ است که هرگاه ابوبکر، عمر و دیگران از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها خواستگاری کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در پاسخ فرمودند: «هنوز از جانب خداوند دستوری نیامده است»؛ ولی آن گاه که امیر مؤمنان علیه السلام خواستگار آن حضرت می شوند، پیامبر خدا می فرمایند: «خداوند مرا مأمور ساخته است که فاطمه را به عقد علی در بیاورم»، آن هم با تشریفات مخصوص که در سطور گذشته به برخی از آنها اشاره شد.

سخنی درباره عثمان و دامادی پیامبر

ممکن است گفته شود عثمان که ذوالنورین خوانده می شد نیز همسر دو دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده و همین برای او فضیلتی بس بزرگ است؛ بنابراین، دیگر نباید فضیلت دامادی پیامبر منحصر در امیرالمؤمنین علیه السلام دانست.

در پاسخ به این گفته می گوئیم: ابتدا باید پرسید که آیا با وجود این همه روایات در فضایل و مناقب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که به همسری امیر مؤمنان علیه السلام در آمده اند، آیا

۵۸۶. مجمع الزوائد: ۲۰۴ / ۹ / المعجم الكبير: ۱۰ / ۱۵۶؛ ذخائر العقبی: ۳۱؛ الصواعق المحرقة: ۱۲۴؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۰۰. تعبیری که پیامبر در پاسخ به خواستگاری حضرت علی علیه السلام بکار برده اند، از سویی در بردارنده نکاتی در فضیلت ایشان و از سوی دیگر، تنقیص شیخین است؛ آنجا که هیثمی و دیگران نقل کرده اند که: «عن حجر بن عنبس، وكان قد أدرك الجاهلية، قال: خطب علي رحمة الله عليه إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة، فقال: هي لك يا علي، لست بدجال. رواه البزار، وقال معنى قوله صلى الله عليه وسلم: لست بدجال، يدل على أنه قد كان وعده، فقال إي لا أخلف الوعد وحجر لا يعلم، روى عن النبي صلى الله عليه وسلم، إلا هذا الحديث ورجاله ثقات؛ إلا أن حجراً لم يسمع من النبي صلى الله عليه وسلم. وعن حجر بن عنبس أيضاً وكان قد أكل الدم في الجاهلية وشهد مع علي رضي الله عنه الجمل وصفين، فقال: خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنهما، فاطمة رضي الله عنها، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «هي لك يا علي». رواه الطبراني ورجاله ثقات. وعن عبدالله بن مسعود، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: «إن الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي»، رواه الطبراني ورجاله ثقات؛ مجمع الزوائد: ۲۰۴ / ۹ / الطبقات الكبرى: ۲۰ / ۸.

۵۸۷. «أنه كان قد وعد علياً بها، قبل أن يخطب إليه أبو بكر وعمر»؛ الطبقات الكبرى: ۲۰ / ۸ / المعجم الكبير: ۴ / ۳۴.

می توان ازدواج عثمان با دو دختر پیامبر صلی الله علیه وآله که حتی يك روايت در منقبت و مدح آنها وجود ندارد مساوی دانست و مقایسه نمود؟

علاوه بر عدم آن، در صحت انتساب آن دو دختر به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، از دیرباز تردیدها و اقوال مختلفی وجود داشته که برخی آن دو را دختران حضرت خدیجه سلام الله علیها و برخی دختران هاله خواهر حضرت خدیجه دانسته اند.

همچنین یکی از آن دو دختر که رقیه نام داشته است، در آغاز همسر ابوالعاص بن ربیع اموی بود که پس از اسلام آوردن زینب و باقی ماندن شوهرش بر شرك، پیامبر او را از ابوالعاص جدا کرده و سپس به عقد عثمان درآوردند. بنابر این چنانچه در ازدواج با این دختر فضیلت و مباحاتی به همراه داشته باشد؛ پس ابوالعاص نیز در این فضیلت مقدم و سزاوارتر از عثمان است.

همچنین دختر دیگر که ام کلثوم نام داشته است، قبل از ازدواج با عثمان همسر عتبه بن ابی لهب بوده است؛ از این رو او نیز باید در این فضیلت سهیم باشد.

چهارم این که باید توجه داشت که رقیه و ام کلثوم، زمانی که با ابوالعاص و عتبه ازدواج نمودند، باکره بودند؛ لیکن در ازدواج با عثمان باکره نبوده اند که خود نوعی منقصت به شمار می رود؛ از این رو ازدواج با آن دو دختر نیز فضیلتی به همراه ندارد.

و در آخر سخن اینجاست که افضل امت برای منصب خلافت پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کیست؟ اختلاف پیرامون امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر است و به یقین ابوبکر با هیچ يك از دختران پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ازدواج نکرده؛ بلکه در ازدواج با صدیقه طاهره سلام الله علیها نیز بی توفیق بوده است. به همین روی، به یقین در این باره نیز افضل امیرالمؤمنین علیه السلام است نه ابوبکر.

باری برخورد عثمان با دختران پیامبر نیز قابل توجه و پی گیری است. به گزارش منابع معتبر شیعی، علت درگذشت یکی از دختران پیامبر، ضرب و شتم عثمان بوده است!^{۵۸۸} هنگامی که رقیه^{۵۸۹} از دنیا رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با قلبی سوزان و محزون، بر لب لحد قبر او نشست و در حالی که اشک از چشمان مبارکش جاری بود، فرمود: «آیا کسی در میان شما هست که شب گذشته به همسرش نزدیک نشده باشد؟ پس برای دفن کسی داخل قبر شود که دیشب با زوجه اش همبستر

۵۸۸. از جمله ر.ک: *الکافی*: ۳ / ۲۳۶ و ۲۵۳.

۵۸۹. روایات پیرامون وی مختلف است؛ برخی او را «رقیه» و برخی «ام کلثوم» دانسته اند.

نشده باشد». در این میان، عثمان داخل نشد و طبق برخی نقل‌ها، از سر قبر کنار رفت و فاصله گرفت.^{۵۹۰}

معلوم می‌شود در همان شب رحلت همسرش که طبق روایات با ضربات او بستری و مریض شده و از دنیا رفته بود، با زوجه‌ای دیگر و یا کنیزان خود همبستر شده و به ارتحال دخت پیامبر گرامی توجهی نداشته است. آیا وجدان سلیم می‌پذیرد در همان روزی که عثمان شب گذشته‌اش را با بی‌مهری و بی‌توجهی به وفات همسرش به لذت جویی جنسی گذرانیده و در زمان تدفین چنین سخن نیشداری از پیامبر بزرگوار شنیده است، با این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده باشند: «اگر دختر سومی نیز می‌داشتم به همسری عثمان درمی‌آوردم»؟!^{۵۹۱} آیا دامادی با این چنین رفتاری می‌تواند برای عثمان فضیلت دست و پا کند؟

عمل عثمان در شب وفات ام‌کلثوم به اندازه‌ای ناگوار و سنگدلانه بوده است که حتی برخی بزرگان اهل سنت نیز نتوانسته‌اند آن را توجیه نمایند که از جمله آنان ابن‌بطلال است. وی می‌نویسد:

وَدَلَّ سَكُوتَ عَثْمَانَ وَتَرَكَ الْمَشَاحَةَ فِي إِحْدَادِ أَهْلِهِ، أَنَّهُ قَدْ كَانَ قَارِفَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ بَعْضَ خَدْمِهِ، لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَقَارِفْ لَقَالَ: أَنَا لَمْ أَقَارِفْ فَأَتَوْتِي إِحْدَادَ أَهْلِي؛

سکوت عثمان در پاسخ به رسول خدا نشانگر آن است که وی در همان شب وفات ام‌کلثوم، با برخی دیگر خدمه خود نزدیکی داشته است؛ چرا که اگر نزدیکی نکرده بود و مایل نبود که خود همسرش را در قبر بگذارد، می‌توانست آن را به زبان بیاورد. ابن‌بطلال ادامه می‌دهد:

فَأَرَادَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَمْنَعَهُ إِحْدَادَهَا حِينَ لَمْ يَمْنَعَهُ حَزَنَهُ مَمُوتِ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَانْقِطَاعِ صَهْرِهِ مِنْهُ عَنِ الْمَقَارِفَةِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ عَلَى طَرَاوَةِ حَزَنِهِ، وَحَادِثِ مَصَابِهِ لَمَنْ لَا عَوْضَ مِنْهَا؛^{۵۹۲}

پیامبر اکرم از روی عمد چنین کلامی بر زبان آوردند تا به این طریق مانع از این شوند که عثمان دخترشان را قبر بگذارد؛ چرا که پیامبر از این ناراحت بود که چرا عثمان در همان شبی که همسرش وفات کرده، از نزدیکی و مجامعت صرف نظر نکرده و هرگز محزون نبوده است!

۵۹۰. «هل منكم من أحد لم يقارف الليلة؟ ولا يدخل القبر رجل قارف أهله؛ فلم يدخل عثمان»؛ مسند أحمد: ۳ / ۱۲۶؛ صحيح البخاري: ۲

/ ۹۳؛ السنن الكبرى (بيهقي): ۴ / ۵۳ و یا در جایی دیگر آمده است: قال رسول الله لا يدخلن القبر أحد قارف أهله البارحة قال

فتنحى عثمان بن عفان: المعرفة والتاريخ (فسوی): ۳ / ۲۲۵؛ كشف المشكل: ۳ / ۲۹۶؛ فتح الباري: ۳ / ۱۲۷؛ نيل الأوطار: ۴ / ۱۳۴.

۵۹۱. ر.ك: الطبقات الكبرى: ۳ / ۵۶.

۵۹۲. شرح صحيح البخاري (ابن بطلال): ۳/۳۲۹. همچنین ر.ك: الروض الأنف: ۳/۱۲۸؛ سمط النجوم العوالي: ۱/۵۱۲.

به هر روی، صرف نظر از همه این مطالب، بدیهی است که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها هرگز قابل قیاس با باقی دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - حتی اگر ثابت شود که اینان دختران واقعی پیامبر بوده باشند - نیستند.

بنابر این از مجموع مباحث ازدواج حضرت فاطمه و امیر مؤمنان علیهما السلام آنچه بدست می آید آن است که از جمله خصائص و فضایل ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام این است که ایشان کفو و همتای فاطمه زهرا سلام الله علیها هستند و غیر ایشان را کسی افتخار همتایی و برابری با صدیقه طاهره که پاره تن پیامبر بوده نیست که خود دلیلی دیگر بر افضلیت ایشان بر سایر صحابه است.

فضایل حسنین

بخش دیگر از کمالات خارجی امیرمؤمنان علیه السلام آن است که ایشان پدر حسنین علیهما السلام و ریحانتین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند که در اثبات فضیلت در نوع خود بی نظیر بوده و هرگز قابل اشتراك با کسی نیست. در این راستا اگر چه فضل و منقبت این دو گل خوشبوی پیامبر بر همگان مشخص است، با این وجود به بیان برخی روایات که بخشی از فضایل این دو سرور جوانان اهل بهشت را بیان می دارد می پردازیم.

حسین دو سرور اهل بهشت

ترمذی در مناقب حسنین علیهما السلام، با دو سند از ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، حسنین علیهما السلام را دو سرور جوانان بهشت دانسته اند. ترمذی در سند نخست چنین روایت کرده است:

حدثنا محمود بن غیلان، حدثنا أبوداود الحفري، عن سفیان، عن یزید بن أبی زیاد، عن ابن أبی نعم، عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة»؛

محمود بن غیلان به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشت اند».

وی در سندی دیگر، همین روایت را آورده است. وی می نویسد:

حدثنا سفیان بن وکیع، حدثنا جریر ومحمد بن فضیل، عن یزید نحوه. قال أبو عیسی: هذا
حدیث حسن صحیح؛^{۵۹۳}

سفیان بن وکیع از جریر و محمد بن فضیل از یزید مانند این حدیث را روایت کرده اند. ترمذی
گوید: این حدیث دارای اسناد حسن و صحیح است.

محبت شدید پیامبر به حسنین

ترمذی به اسناد خود، از اسامة بن زید روایت کرده است که شبانگاهان، برای حاجتی به خانه
پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفتیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیرون آمد، در حالی که چیزی در زیر عبا
داشت که نمی توانستم آن را ببینم. پس از بیان حاجتم
و برآورده شدن آن، عرض کردم: ای پیامبر خدا، چه چیز در زیر عبا دارید؟ حضرت عبا را کنار زد.
دیدم حسن و حسین را در آغوش خود نهاده است و فرمود:

هذان ابناي وابنا ابنتي؛ اللهم إني أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما؛^{۵۹۴}

این دو، فرزندان من و فرزندان دختر من هستند. خدایا، من دوستشان دارم، تو هم آنها و
دوستدارشان را دوست مدار.

ترمذی پس از نقل روایت، می نویسد:

هذا حدیث حسن غریب؛^{۵۹۵}

این حدیث حسن و غریب است.

این ماجه قزوینی نیز در سنن خود و در فضایل حسنین علیهما السلام، از ابوهریره چنین روایت
می کند:

عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من أحب الحسن والحسين فقد
أحبني، ومن أبغضهما فقد أبغضني»؛^{۵۹۶}

۵۹۳. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۱. همچنین ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۷ و ۳۸۱؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۸۰؛ مسند أحمد: ۳ / ۶۲؛

سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴؛ صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۴۱۳؛ المعجم الکبیر: ۳ / ۳۵؛ الإستیعاب: ۱ / ۳۹۱.

۵۹۴. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۲. همچنین ر.ك: المصنّف (ابن ابی شیبه): ۷ / ۵۱۲؛ المعجم الکبیر: ۳ / ۳۳؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۵۳؛ صحیح

ابن حبان: ۱۵ / ۴۲۳؛ جامع الأصول: ۹ / ۲۹؛ تاریخ مدینة دمشق: ۱۴ / ۱۵۵؛ أسد الغابة: ۲ / ۱۱؛ ذخائر العقبی: ۱۲۱؛ تهذیب الکمال: ۶

/ ۵۵؛ تاریخ الإسلام: ۴ / ۳۵؛ کنز العمال: ۱۳ / ۶۷۱؛ مرقاة المفاتیح: ۱۱ / ۳۱۵.

۵۹۵. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۲.

از ابوهریره نقل شده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و کسی که آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

آنچه ذکر شد تنها قطره ای از دریای فضایل و مناقب مشترک میان حسنین علیهما السلام بود؛ هر يك از این دو ریحانه پیامبر، فضایل مخصوص و منحصری دارند که ذکر آن در این موقعیت از موضوع بحث خارج است و مشتاقان را به کتب مربوط ارجاع می دهیم.^{۵۹۷}

بنابراین، از مجموع فضایل و مناقب دو امام همام حسنین علیهما السلام که اشرف اولاد اشرف پیامبران؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند، بار دیگر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر ثابت می شود؛ چرا که در تاریخ، هیچ گونه فضیلتی برای اولادش به دست داده نشده است، مگر جناب محمد بن ابی بکر که او نیز یار مخلص امیرمؤمنان علیه السلام و تربیت شده مکتب آن حضرت است؛ از این رو هم بزرگی وی نیز منتهی به امیرالمؤمنین علیه السلام می شود و هم خود وی قابل قیاس با دو ریحانه بهشتی، حسنین علیهما السلام نمی باشد.

علی شکننده بت ها بر شانه پیامبر

از دیگر فضایل منحصر و اختصاصی برای امیرالمؤمنین علیه السلام، ماجرای مشارکت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شکستن بت های شرك و جاهلیت به همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دو مرحله به این عمل مفتخر هستند؛ یکی پیش از هجرت و دیگری در زمان فتح مکه است که هر دو از انحصاری ترین ویژگی ها و امتیازاتی است که برتری حضرتش را بر دیگران ثابت می کند. از پرافتخارترین این دو واقعه، زمانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به امر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر دوش مبارک ایشان قرار گرفتند و بت

۵۹۶. سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۱؛ مسند أحمد: ۲ / ۲۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۶؛ مسند أبي يعلى: ۱۱ / ۷۸؛ المعجم الكبير: ۳ / ۴۸؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۱۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۱۸۸؛ ذخائر العقبی: ۱۲۳؛ تاریخ الإسلام: ۵ / ۹۸؛ البداية والنهاية: ۸ / ۳۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ کنز العمال: ۱۲ / ۱۱۶.

۵۹۷. برای اطلاع بیشتر از این فضایل ر.ک: ذریه طاهره، اثر محمد بن احمد دولابی (متوفای ۳۱۰هـ)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، اثر احمد بن عبدالله طبری (متوفای ۶۹۴هـ)، الجوهرة فی نسب النبي وأصحابه العشرة، اثر محمد بن ابی بکر تلمسانی (متوفای قرن ۷)، فرائد السمطين، اثر حموی جوینی (متوفای ۷۲۲هـ)، احياء الامیت بفضائل أهل البيت، اثر جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱هـ)، ينابيع المودة لذوی القربی، اثر سلیمان بن ابراهیم قندوزی (متوفای ۱۲۹۴هـ)، نور الأبصار فی مناقب آل بيت النبي المختار، اثر مؤمن بن حسن شبلنجی (متوفای ۱۳۰۸هـ) و دیگر منابع.

بزرگ بر فراز کعبه را به زیر افکنده و شکستند. این واقعه، از سوی گروهی از عالمان اهل سنت نقل شده که حاکم نیشابوری از همان دسته است. وی در مستدرک چنین می نویسد:

حدثنا أبو بكر محمد بن إسحاق، أنبا محمد بن موسى القرشي، ثنا عبدالله بن داود، ثنا نعيم بن حكيم، ثنا أبو مريم الأسدي، عن علي رضي الله عنه قال: لما كان الليلة التي أمرني رسول الله صلى الله عليه وسلم أن أبيت على فراشه وخرج من مكة مهاجراً، انطلق بي رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الأصنام فقال: اجلس، فجلست إلى جنب الكعبة، ثم صعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على منكبي، ثم قال: انهض، فنهضت به، فلما رأى ضعفي تحته قال: اجلس، فجلست، فأنزله عني وجلس لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال لي: «يا علي اصعد على منكبي، فصعدت على منكبيه، ثم نهض بي رسول الله صلى الله عليه وسلم وخيل إلى أنني لو شئت نلت السماء، وصعدت إلى الكعبة وتنحى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فألقيت صنهم الأكبر، وكان من نحاس موتدا بأوتاد من حديد إلى الأرض، فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم: «عالجه»، فعالجته فما زلت أعالجه ويقول رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إيه، إيه»، فلم أزل

أعالجه حتى إستمكنت منه، فقال: «دقه»، فدققته فكسرتة ونزلت؛

ابوبکر محمد بن اسحاق به سند خود به نقل از ابومریم اسدی، از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: شبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به من دستور داد در بسترش بخوابم تا خود عازم مدینه شود، مرا به طرف بت ها برد. من و آن حضرت کنار کعبه نشستیم. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برخاست و بر دوش من قرار گرفت و به من فرمود: «برخیز و بایست». من از جای خود برخاستم و چون پیامبر ضعف مرا دید که نگهداشتن ایشان بر دوش من سنگین است، فرمود: «بنشین» و آن حضرت از دوش من پایین آمد. سپس خود آن حضرت نشست و به من فرمود: «ای علی، بر شانه های من بالا برو». من هم بر روی شانه ایشان قرار گرفتم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جای برخاست. در این هنگام احساس کردم که در حالی هستم که اگر بخواهم می توانم به آسمان صعود نمایم! از روی دوش رسول اکرم صلی الله علیه وآله برفراز خانه کعبه گام نهادم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله اندکی از آنجا فاصله گرفت و من بت بزرگ را از بالا به زیر افکندم. بت بزرگ را که از آهن ساخته شده بود از فراز کعبه که بوسیله زنجیر از بالای

کعبه به زمین مهار شده بود، به زمین انداخته و سرنگون ساختم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «سعی کن زنجیرهای آن را جدا سازی». با فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، زنجیرها و میخ هایی که سالیان دراز آن بت را استوار ساخته بود، از یکدیگر گسیختم و آن بت را از بام کعبه به زیر انداختم و متلاشی ساختم و از بام کعبه پائین آمدم.

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛^{۵۹۸}

سند این روایت صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند.

احمد بن حنبل نیز این روایت را با الفاظی دیگر نقل کرده و می نویسد:

حدثنا أسباط بن محمد، حدثنا نعيم بن حكيم المدائني، عن أبي مریم، عن علي، قال: انطلقت أنا والنبي صلی الله علیه وسلم حتى أتينا الكعبة، فقال لي رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إجلس»، وصعد علي منكبتي، فذهبت لأنهض به، فرأى مني ضعفاً، فنزل، وجلس لي نبي الله صلی الله علیه وسلم وقال: «اصعد علي منكبتي». قال: فصعدت علي منكبتيه، قال: فنهض بي، قال: فإنه يخيّل إليّ أيّ لو شئت، لنتل أفق السماء، حتى صعدت علي البيت، وعليه تمثال صفر أو نحاس، فجعلت أزاوله عن يمينه وعن شماله، وبين يديه ومن خلفه، حتى إذا استمكنك منه، قال لي رسول الله صلی الله علیه وسلم: «اقذف به»، فقفذت به، فتكسر كما تتكسر القوارير، ثم نزلت، فانطلقت أنا ورسول الله صلی الله علیه وسلم نستبق حتى توأرنا بالبيوت، خشية أن يلقانا أحد من الناس؛^{۵۹۹}

اسباط بن محمد به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: من و پیامبر صلی الله علیه وآله با یکدیگر به راه افتادیم تا به درون خانه کعبه رسیدیم. آنگاه پیامبر به من فرمود: «بنشین»، چون نشستم، پاهای مبارک بر دوش من نهاده برخاست که من برخیزم. پس در این هنگام، ضعفی در من یافت؛ از این رو آن حضرت فرود آمده و فرمود تا بر دوش آن حضرت قرار گیرم. بر دوش ایشان نشستم و حضرتش برخاست مرا بلند نمود در آن وقت

۵۹۸. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۵ و ۲ / ۳۶۷. همچنین رک: مسند أحمد: ۱ / ۸۴؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۴۲؛ ذخائر العقبی: ۸۵؛

المصنّف (ابن ابی شیبّه): ۸ / ۵۳۴؛ خصائص علی بن ابی طالب علیهما السلام: ۱۱۳؛ مسند ابی یعلی: ۱ / ۲۵۱؛ تاریخ بغداد: ۱۳ / ۳۰۲؛

صفة الصفوة: ۱ / ۳۱۰؛ الأحادیث المختارة: ۲ / ۳۳۰؛ مجمع الزوائد: ۶ / ۲۳؛ کنز العمال: ۱۳ / ۱۷۱؛ السیرة الحلبيّة: ۳ / ۲۹؛ الرياض

النضرة: ۳ / ۱۷۰؛ المناقب (خوارزمی): ۱۲۳.

۵۹۹. مسند أحمد: ۱ / ۸۴، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

من چنان بود که فکر می کردم که اگر بخواهم دست به آسمان می توانم برسانم تا آن که بر بام کعبه قرار گرفتم که بر بالای آن بتی بود که از مس و روی ساخته شده بود. آن گاه شروع کردم که آن را از جای خود از راست و چپ و اطراف آن جدا کنم تا عاقبت آن را از بام کعبه جدا ساختم و پیامبر به من فرمود: «آن را پایین بینداز». پس آن را به زیر افکندم و آن بت مانند شیشه می شکست. پس فرود آمدم و با پیامبر به سرعت به راه افتادیم تا در میان خانه ها پنهان شدیم، از خوف آن که مبادا کسی از مردم ما را در آن حال ببیند.

نیشابوری، بیضاوی، ثعلبی و دیگران، ماجرای بت شکنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز فتح مکه را به نقل از ابن مسعود این گونه آورده اند:

عن ابن مسعود: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَحَوْلَ الْبَيْتِ ثَلَاثُمِائَةَ وَسْتُونَ صَنَمًا لِقَبَائِلِ الْعَرَبِ. صَنَمٌ كُلُّ قَوْمٍ بِحِيَالِهِمْ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بَعْدَ فِئِدَةٍ وَيَقُولُ: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) الْآيَةَ؛ فَيَنْكَبُ الصَّنَمَ لَوَجْهِهِ، حَتَّى أَلْقَاهَا جَمِيعًا، وَبَقِيَ صَنَمٌ لِحَزَاةِ فَوْقِ الْكَعْبَةِ، وَكَانَ مِنْ قَوَارِيرِ صَفْرِ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ أَرْمِ بِهِ»، فَحَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى صَعِدَ، فَرَمَى بِهِ فَكَسَرَهُ، فَجَعَلَ أَهْلُ مَكَّةَ يَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا رَجُلًا أَسْحَرَ مِنْ مُحَمَّدٍ؛^{٦٠٠}

ابن مسعود گوید: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز فتح مکه، وارد بر شهر شدند، در حالی که در اطراف کعبه ۳۶۰ بت قرار داشت که متعلق به قبیله های مختلف عرب بود که بت هر قبیله در مقابل آن قرار داشت؛ پس با عصا و چوب دستی به آن می زد و می فرمود: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ)؛ یعنی حق آمد و باطل رفت ... و بت ها با روی و صورت بر زمین می افکند تا همه بت ها انداخته شد؛ اما بت قبیله حُزَاعِه که بر فراز کعبه بود باقی ماند که از شیشه های طلایی ساخته شده بود آن گاه حضرتش خطاب به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علی، آن را به پایین بینداز»؛ پس پیامبر علی را بلند کرد تا بر فراز کعبه قرار گرفت آن بت را بر زمین انداخت و آن را شکست. اهل مکه شگفت زده شده بودند و می گفتند: ما هیچ فردی را مانند محمد در جادوگری ندیدیم!

همچنین زمخشری، زیلعی و دیگران نیز این روایت را به الفاظ دیگری این چنین آورده اند:

٦٠٠. تفسیر النیسابوری: ٤ / ٣٧٩؛ تفسیر البیضاوی: ٣ / ٤٦٣؛ تفسیر الثعلبی: ٦ / ١٢٨؛ إرشاد العقل السليم: ٥ / ١٩١؛ البحر المدید: ٤ /

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ الْفَتْحِ، قَالَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: خذْ مَخْرَجَكَ ثُمَّ ائْتِهَا، فَجَعَلَ يَأْتِي صَنَمًا صَنَمًا وَهُوَ يَنْكَبُ بِالْمَخْرَجَةِ فِي عَيْنِهِ وَيَقُولُ: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) (الآيَةُ); فَيَنْكَبُ الصَّنَمَ لَوَجْهِهِ، حَتَّى أَلْقَاهَا جَمِيعًا، وَبَقِيَ صَنَمٌ خَزَاعَةَ فَوْقَ الْكَعْبَةِ وَكَانَ مِنْ قَوَارِيرِ صَفَرٍ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِرْمِ بِهِ». فَحَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى صَعَدَ، فَرَمَى بِهِ فَكَسَرَهُ، فَجَعَلَ أَهْلُ مَكَّةَ يَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا رَجُلًا أُسْحِرَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^{٦٠١}

زمانی که این آیه در روز فتح مکه نازل شد، جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض کرد: عصای خود را بردار و آن را بیفکن. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یکایک بت ها را با عصای خود در چشم آنان ضربه می زد و می فرمود: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ). و بت ها با روی و صورت بر زمین می افکند تا همه بت ها انداخته شد؛ اما بت قبیله خزاعه که بر فراز کعبه بود باقی ماند که از شیشه های طلایی ساخته شده بود؛ از این رو حضرتش خطاب به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علی، آن را به پایین بینداز». پیامبر علی را بلند کرد تا بر فراز کعبه قرار گرفت؛ آن گاه آن بت را بر زمین انداخت و آن را شکست. همه اهل مکه شگفت زده شده بودند و می گفتند: ما هیچ فردی را مانند محمد در جادوگری ندیدیم!

چنین فضیلتی برای چه کسی ثابت شده است که به امر پیامبر خویش، پای بر دوش پیامبرش گذاشته و بت های شرك و جاهلیت را در هم بشکنند؟ این خود در زمره بهترین دلیل برتری امیرمؤمنان علیه السلام بر دیگر صحابه است.

ابن تیمیه و انکار این فضیلت

از آنجا که این روایت، از جمله فضایل و کمالات انحصاری امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رود، ابن تیمیه که کوشیده است یکایک فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار و یا تضعیف کرده و یا آن را از انحصار به امیرالمؤمنین علیه السلام خارج سازد، به گمان باطل خود درباره این فضیلت می نویسد:

٦٠١. تفسیر الکشاف: ٢ / ٤٦٣؛ تخریج الأحادیث والآثار: ٢ / ٢٨٨؛ تفسیر السراج المنیر: ٣ / ٢٥٩؛ سمط النجوم العوالي: ٢ / ٣٩٠.

والجواب أن هذا الحديث إن صحَّ، فليس فيه شيء من خصائص الأئمة ولا خصائص علي، فإن

النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي وهو حامل أمانة

بنت أبي العاص بن الربيع على منكبه، إذا قام حملها وإذا سجد وضعها؛^{٦٠٢}

این روایت اگر هم صحیح باشد، هرگز فضیلت اختصاصی و ویژه علی نیست؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله نماز می گذارد، در حالی که امامه دختر ابوالعاص بر دوش ایشان بود و چون برمی خاست، او را در بر می گرفت و چون سجده می نمود، او را بر زمین می گذاشت.

در پاسخ می گوییم: فارغ از صحت و اعتبار این حدیث، دلالت روایت نیز قابل قیاس با در آغوش گرفتن طفل خردسالی چون امامه از سوی پیامبر نیست و چنین قیاسی به اصطلاح، قیاس مع الفارق است.

از ابن تیمیه هرگز عجیب نیست که با مغالطه کردن های واهی و بی اساس، فضایل ویژه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نتابند.

اما عجب تر از سخن ابن تیمیه در نفی برخی احادیث قطعی و یقینی، سخن سعدالدین تفتازانی است که پس از نقل ادله شیعیان بر افضلیت و برتری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، می نویسد:

والجواب أنه لا كلام في عموم مناقبه ووفور فضائله، واتصافه بالكمالات، واختصاصه بالكرامات، إلا أنه لا يدل على الأفضلية، بمعنى زيادة الثواب والكرامة عند الله، بعد ما ثبت من الإتفاق الجاري مجرى الإجماع على أفضلية أبي بكر، ثم عمر. والإعتراف من علي بذلك؛^{٦٠٣}

پاسخ این است که در فراگیری خوبی ها و برتری های فراوان حضرت علی علیه السلام و ممتاز بودنش به بزرگواری های بسیار هیچ تردیدی نیست؛ ولی هیچ کدام از اینها به معنای برتری و بزرگی نزد خداوند نیست، پس از این که ثابت شده از اتفاق نظر مسلمانان که جاری مجرای اجماع است، بر برتری ابوبکر، سپس عمر و اقرار علی علیه السلام به این برتری.

علی وارث پیامبر اکرم

٦٠٢. منهاج السنة: ٥ / ٢٥.

٦٠٣. شرح المقاصد: ٢ / ٣٠١.

عقیده امامیه در امر امامت بر این پایه بنا شده است که امیرمؤمنان علیه السلام وارث و وصی رسول مکرم اسلام، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله می باشند.

لازم است پیش از ورود به اثبات وراثت امیرالمؤمنین علیه السلام، به بیان معنای وراثت و وارث بپردازیم.

میراث، آن است که پس از درگذشت کسی برای دیگری بماند و وارث هر آن کسی است که به جای دیگری قرار گیرد و خلأ حاصل از فقدان وی را پر کند؛ از این رو وارث در علم صحیح است همچنان که وارث در تقوا نیز صحیح بوده و کاربرد دارد. البته به مقتضای جایگاه بحث، ممکن است کلمه وارث مقید در امور خاصی گردد؛ به مانند زمانی که در فقه بحث از ارث و وارث می گردد. معنای مراد، همان وارث در اموال است که حق تصرف در میراث به جای مانده از مورث را برای سرپرستی امور بر زمین مانده وی، ادای دیون و قرض ها و سایر حقوق را دارد. عناوین ارث، وارث و وصایت در لغت و عرف بسیار نزدیک است؛ بنابراین وقتی گفته می شود که امیر مؤمنان علیه السلام وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند،

بی تردید معلوم است که مراد آن است که آن حضرت تمامی صفات و کمالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به ارث برده اند؛ چرا که از فقدان وجود مبارک و سراسر نور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که روشن کننده راه دین مبین، هادی امت اسلامی و بیانگر احکام است، خلأ و کمبودی ایجاد گردد که لازم است کسی مسئولیت و مقام ایشان را بر عهده بگیرد. ما معتقدیم آن کس که قرار است جانشین و خلیفه رسول خدا باشد لازم است که جمیع کمالات و فضایل و علوم پیامبر را داشته و نسبت به دیگران افضل باشد؛ چرا که در حقیقت معنای خلافت همین است.

ادعای ما بر وراثت و وصایت امیر مؤمنان علیه السلام از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پشتوانه ای محکم از روایات و تاریخ دارد که خوشبختانه آن چه برای اثبات این ادعا لازم است، از کتب اهل سنت به دست می آید.

کلمات وراثت و وصایت اگر چه دارای معانی نزدیک به یکدیگر است؛ لیکن به لحاظ کاربرد، هر کدام مفهوم و استعمال خاص خود را داشته و با هم متفاوت هستند؛ بدین ترتیب، در برخی روایات فقط عنوان وصایت و در برخی دیگر عنوان وراثت و در دسته ای دیگر هر دو مورد بکار گرفته شده است، به مانند آنچه در حدیث یوم الدار و ماجرای انذار عشیره اقرین آمده است.

روایاتی از خود امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که خود را وارث، وصی و جانشین پیامبر خوانده اند و مطلب قابل توجه در این روایات آن است که این کلام علوی، در زمان حیات پیامبر و در حضور ایشان بیان شده است.

حاکم نیشابوری از ابن عباس در این باره نقل می کند:

حدثنا محمد بن صالح بن هانئ، ثنا أحمد بن نصر، ثنا عمرو بن طلحة القناد، ثنا أسباط بن نصر، عن سماك بن حرب، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: كان علي يقول في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم: **إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)**،^{٦٠٤} والله لا نقلب على أعقابنا بعد إذ هدانا الله، والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت، والله، إني لأخوه، ووليه، وابن عمه، ووارث علمه، فمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنْي؛^{٦٠٥}

محمد بن صالح بن هانی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: حضرت علی علیه السلام در حال حیات رسول اکرم صلی الله علیه وآله می گفت: خدای تعالی می فرماید: آیا اگر پیامبر، وفات کند یا کشته شود شما به آئین گذشتگان خویش باز می گردید؟ سوگند به خدا که در چنین صورتی به آئین پدران خویش باز نمی گردیم پس از آن که خداوند ما را هدایت کرده است. سپس فرمود: به خدا سوگند، هرگاه رسول خدا وفات یابد یا کشته شود، با آنهایی خواهیم جنگید که رسول خدا با آنها نبرد کرد و تا هنگام مرگ دست از وظیفه ای که دارم بر نمی دارم. به خدا سوگند، من برادر پیامبر اکرم، ولی، پسر عمو و وارث علم آن حضرت هستم؛ کدام يك از افراد نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله شایسته تر از من است؟

همچنین احمد در *مسند*، نسائی در *خصائص* و دیگران، درباره وصایت امیرمؤمنان از سوی پیامبر چنین روایت می کنند که فردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، چگونه شد که شما وارث رسول خدا صلی الله علیه وآله گردیدی و عمویت عباس محروم ماند؟ حضرت در پاسخ به او فرمود:

٦٠٤. سوره آل عمران، آیه ١٤٤.

٦٠٥. *المستدرک علی الصحیحین*: ٣ / ١٢٦. همچنین *رک: السنن الکبری (نسائی)*: ٥ / ١٢٥؛ *المعجم الکبیر*: ١ / ١٠٧؛ *مجمع الزوائد*: ٩ / ١٣٤؛

فضائل الصحابة: ٢ / ٦٥٢؛ *معرفة الصحابة*: ١ / ٩٣؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ٤٢ / ٥٦؛ *الأحادیث المختارة*: ٢ / ٢٣٣؛ *ذخائر العقبی*: ١٠٠؛

خصائص علي بن أبي طالب علیهما السلام: ٨٦؛ *تفسیر ابن ابی حاتم*: ٣ / ٧٧٧.

جمع رسول الله، أو قال: دعا رسول الله بني عبدالمطلب، فصنع لهم مَدًّا من طعام قال: فأكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو كأنه لم يمَس، ثم دعا بغمر فشرَبوا حتى رَوا، وبقي الشراب كأنه لم يمَس، أو لم يشرب، فقال: «يا بني عبدالمطلب، إني بعثت إليكم بخاصة وإلى الناس بعامة، وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم، فأيكم يبإيعني على أن يكون أخي وصاحبي ووارثي ووزيرِي؟». فلم يَقم إليه أحد، فقمت إليه وكنت أصغر القوم سنًا؛ فقال: «اجلس!». ثم قال ثلاث مرَّات، كل ذلك أقوم إليه فيقول: «إجلس»، حتى كان في الثالثة، ضرب بيده على يدي، ثم قال: «أنت أخي وصاحبي ووارثي ووزيرِي. فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي»؛^{٦٦}

در یکی از روزها، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرزندان عبدالمطلب را گرد آورد [به قوی دعوت کرد] و به اندازه یک مد طعام برای آنان تهیه دید. فرزندان عبدالمطلب از آن غذا به قدری که سیر شدند خوردند و آن یک مد طعام به حال خود باقی بود؛

چنانکه گویی دستی به آن نرسیده است. سپس قحح آبی طلب کرده و همگان از آن نوشیدند و از آن آب چیزی کم نشد؛ چنانکه گویی کسی از آن ننوشیده است. آنگاه رسول خدا فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، من برای شما به طور مخصوص و به سوی مردم به طور عموم برانگیخته شده ام و شما از این [معجزه] آنچه را که باید ببینید، مشاهده کردید؛ اینک کدامین از شما حاضر است [به نبوت من اقرار کند و در ازای آن] برادر، همراه، وارث و وزیر من باشد؟». کسی سخن به آن حضرت پاسخ نداد و من که از همه حاضران کم سن و سال تر بودم، از جای برخاستم و درخواست آن حضرت را پاسخ گفتم. رسول خدا صلی الله علیه وآله به من دستور داد تا بنشینم و تا سه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه وآله، سخن خود را تکرار کرد و در هر سه دفعه، من به درخواست پیامبر اکرم پاسخ دادم و در مرتبه آخر، رسول خدا صلی الله علیه وآله، دستش را روی دست من گذاشت و فرمود: «[ای علی!] تو برادر، همراه و وارث و وزیر من هستی». این بود که من وارث آن حضرت شدم و عمویم عباس [که از حاضران مجلس بود] نشد.

حاکم نیشابوری در این باره، کلامی را از قثم بن عباس چنین نقل کرده است:

٦٦. مسند أحمد: ١ / ١٥٩؛ فضائل الصحابة: ٢ / ٧١٢؛ خصائص علي بن أبي طالب عليهما السلام: ٨٦؛ السنن الكبرى (نسائي): ٥ / ١٢٥؛ تاريخ الطبري: ٢ / ٦٤؛ شرح نهج البلاغة: ١٣ / ٢١٢؛ جامع الأحاديث: ١٦ / ٢٧٤؛ كنز العمال: ١٣ / ١٧٥؛ الأحاديث المختارة: ٢ / ٧٢؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٤٧؛ مجمع الزوائد: ٨ / ٣٠٢.

أخبرنا أبوالنضر محمد بن يوسف الفقيه، ثنا عثمان بن سعيد الدارمي، ثنا النفيلي، ثنا زهير، ثنا أبوإسحاق، قال عثمان: وحدثنا علي بن حكيم الأودي وعمرو بن عون الواسطي، قالوا: ثنا شريك بن عبدالله، عن أبي إسحاق، قال: سألت قثم بن العباس، كيف ورث علي رسول الله صلى الله عليه وسلم دونكم، قال: لأنه كان أولنا به لحوقاً، وأشدنا به لزوقاً؛^{٦٠٧}

ابونضر محمد بن يوسف فقيه به سند خود از ابواسحاق نقل می کند که گفت: از قثم بن عباس سؤال کردم چگونه علی وارث پیامبر شد [در حالی که شما فرزندان عباس بودید] و وارث او نشدید؟ قثم پاسخ داد: به این خاطر که علی از همه ما زودتر ایمان آورد و به او ملحق شد و از همه ما بیشتر ملازم با پیامبر بود.

حاکم در ادامه حدیث می نویسد:

هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه؛

سند این روایت صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

بنابراین، در طی گذشت سالها ملازمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از همان دوران طفولیت تا آخرین لحظات حیات مبارک پیامبر، هر چه را که رسول خدا صلی الله علیه وآله از علوم و کمالات در اختیار داشتند، همگی به امیر مؤمنان منتقل شده است، به جز مقام نبوت که منحصر و مختوم به وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. این ادعای شیعه مستند به روایات و احادیث صحیح بسیاری مستند است که همگی از منابع حدیثی اهل سنت استخراج شده است. شاهد این سخن آن که حاکم نیشابوری بر وراثت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم ادعای اجماع کرده و می نویسد:

فقد ظهر بهذا الإجماع أن علیاً ورث العلم من النبي صلى الله عليه وسلم دونهم؛^{٦٠٨}

پس همانا که از این سخن اجماعی آشکار می گردد که علی وارث علم پیامبر اکرم بود، بر خلاف سایر صحابه.

سلمان و پرسش درباره وصی

٦٠٧. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٥. همچنین رک: المعجم الکبیر: ١٩ / ٤٠؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه): ٨ / ٣٤٨؛ السنن الکبری (نسائی):

١٣٩/٥؛ معرفة الصحابة: ٤ / ٢٣٥٦؛ أسد الغابة: ٤ / ١٩٧؛ کنز العمال: ١٣ / ١٤٣.

٦٠٨. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٦.

همچنین در حدیثی دیگر از سلمان روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی و وارث خود می دانست. احمد و دیگران آورده اند:

وعن سلمان قال: قلت: يا رسول الله، إن لكل نبي وصياً، فمن وصيك؟ فسكت عني، فلما كان بعد رأني، فقال: «يا سلمان، فأسرعت إليه». قلت: لبيك! قال: «تعلم من وصي موسى؟» قال: نعم، يوشع بن نون. قال: «م؟». قلت: لأنه كان أعلمهم يومئذ، قال: «فإن وصيي وموضع سري وخير من أترك بعدي وينجز عدتي ويقضي ديني علي بن أبي طالب»؛^{٦٠٩}

سلمان گوید: به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض کردم: ای پیامبر خدا، هر پیامبر برای پس از خود وصی دارد. وصی شما کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله سکوت کرد و پاسخ مرا نداد. پس از این که مرا دید، فرمود: «ای سلمان»، و من با سرعت هر چه تمامتر به سوی حضرتش شتافتم و عرضه داشتم: لبيك! فرمود: «آیا می دانی که وصی موسی کیست؟». در پاسخ عرض کردم: یوشع بن نون. حضرت پرسید: «چرا او از میان همه مردم وصی موسی گردید؟». در پاسخ گفتم: برای این که او از همه مردم داناتر بوده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به همین نسبت وصی من و آن که موضع اسرار من است، بهترین کسی که پس از من باقی می ماند و مؤمنان را نجات می دهد و دین مرا ادا می کند، همانا علی بن ابی طالب است».

لازم به تذکر است هیثمی در روایت طبرانی که خود در *مجمع الزوائد* آورده، به خاطر وجود ناصح بن عبدالله، در سند این حدیث خدشه کرده و او را متروک دانسته است؛ لیکن به ایراد او پاسخ کافی داده ایم و اثبات کردیم که تضعیف آن راوی، باطل و از روی تعصب است نه بحث علمی؛ چرا که همین راوی از رجال ترمذی و ابن ماجه بوده و توسط بسیاری از ائمه جرح و تعدیل اهل سنت توثیق شده است.^{٦١٠}

در این حدیث شریف، تعبیری قابل توجه و موافق با ادعای ما در افضلیت حضرت امیر مؤمنان بر ابوبکر است؛ همان جمله ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «علی بهترین کسی است که پس از خود باقی گذارم». حال باید پرسیم چنین تعبیری به جز درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، درباره کدامین صحابه وارد شده است؟ بدین ترتیب اگر سایر فضایل، مناقب و کمالاتی که

٦٠٩. فضائل الصحابة: ٢ / ٦١٥؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١١٣؛ المعجم الكبير: ٦ / ٢٢١؛ ذخائر العقبی: ٧١؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ٤١؛ کنز

العمال: ١١ / ٦١٠؛ محاضرات الأدباء: ٢ / ٤٩٦؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٥٧؛ شرح نهج البلاغه: ١٣ / ٢٢٨.

٦١٠. برای اطلاع بیشتر از اعتبار راوی ر.ك: شرح منهاج الكرامة في معرفة الإمامة: ٢ / ٢٨١.

برای اثبات افضلیت آن حضرت بیان شده است در دسترس نبود، همین نص شریف نبوی برای اثبات افضلیت حضرت امیر مؤمنان و در نتیجه خلافت و امامت ایشان کافی بود.

محب الدین طبری و دیگران روایتی را نقل می کنند که در راستای اثبات همین ادعاست. در همین باره آمده است:

عن بریده رضي الله عنه قال: قال رسول الله: «لكل نبي وصي ووارث وإن علياً وصيي ووارثي»؛^{٦١١}

بریده می گوید: رسول خدا فرمود: «برای هر نبی وصی و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است».

لازم به تذکر است که برخی به جهت وجود محمد بن حمید رازی و ضعیف و کذاب خواندن وی، سعی در خدشه دار کردن سند این روایت کرده اند تا از این طریق، حدیث بریده را تضعیف نمایند؛ لیکن ما از منابع اهل سنت این فرد را توثیق کرده ایم و سند روایت را تصحیح نموده ایم که مخاطب این نوشتار برای اطلاع بیشتر، می تواند به برخی از این کتب مراجعه نماید.^{٦١٢}

امیرالمؤمنین متولی غسل، تکفین و دفن پیامبر

از دیگر ویژگی ها و فضایل انحصاری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که ایشان امر تجهیز، کفن و دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بر عهده داشتند. همچنان که بسیاری از حافظان حدیث و تاریخ نگاران این فضیلت را نقل کرده اند، هیثمی نیز این روایت را از خود امیر مؤمنان علیه السلام این چنین نقل کرده است:

وعن علي قال: أوصاني النبي صلى الله عليه وسلم أن لا يغسله أحد غيري، فإنه لا يري عورتي أحد إلا طمست عيناه؛^{٦١٣}

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله به من وصیت کرد که مرا جز تو کسی غسل ندهد، همانا نگاه هیچ کس بر عورت من نیفتد مگر آن که چشمانش کور گردد.

٦١١. ذخيرة الحفاظ: ٤ / ١٩٥٦؛ ذخائر العقبی: ٧١؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ٣٩٢؛ الرياض النضرة: ١ / ١٩٨؛ المناقب (خوارزمی): ٨٥؛ ینابیع

المودّة: ١ / ٢٣٥؛ سمط النجوم العوالي: ٣ / ٤١.

٦١٢. برای نمونه ر.ک: تشييد المراجعات وتفنيذ المكابرات: ٣ / ٤١٧.

٦١٣. مجمع الزوائد: ٩ / ٣٦؛ الطبقات الكبرى: ٢ / ٢٧٨؛ مسند البزار: ٣ / ١٣٥؛ السيرة النبوية: ٤ / ٥٢٠؛ البداية والنهاية: ٥ / ٢٦١؛ سبل الهدى

والرشاد: ١٢ / ٣٢٢؛ كنز العمال: ٧ / ٢٥٠؛ السيرة الحلبية: ٣ / ٤٧٦؛ كتاب الشفاء: ١ / ٦٦.

ابن ماجه و ديگران نيز در اين باره آورده اند:

حدثنا عباد بن يعقوب، ثنا الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي، عن إسماعيل بن عبدالله بن جعفر، عن أبيه، عن علي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا أنا مت، فاغسلوني بسبع قرب من بئري بئر غرس؛^{٦١٤}

عباد بن يعقوب به سند خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله مرا وصیت کرد که چون از دنیا رفت، هفت مشك آب از چاه غرس [در مشربه ام ابراهيم] بردارم و او را غسل دهم.

ضياءالدين مقدسی اين روايت را در *احاديث مختاره*، به نقل از ابن ماجه آورده است.^{٦١٥} و نيز در روايت ديگر چنين آمده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي بن أبي طالب في مرضه الذي توفي فيه: «اغسلني يا علي، إذا مت»، فقال: يا رسول الله، ما غسلت ميتاً قط! فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إنك ستهياً أو تيسر». قال علي: فغسلته، فما أخذ عضواً إلا تبعني والفضل أخذ بحضنه يقول: اعجل يا علي، انقطع ظهري؛^{٦١٦}

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در بیماری که به سبب آن وفات یافت، به علی بن ابی طالب فرمود: «ای علی، زمانی که من وفات کردم، مرا غسل بده». اميرالمؤمنين عليه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا، من هرگز میتی را غسل نداده ام. آنگاه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «همانا بزودی تو آماده غسل من می شوی و [غسل من بر تو] چه

آسان می شود». علی گوید: هر عضوی از بدن پیامبر را می گرفتم خود آن عضو حرکت کرده و مرا همراهی می نمود، در حالی که فضل شانه و پهلوی پیامبر را گرفته بود و می گفت: ای علی، عجله کن؛ چرا که کمرم [از سنگینی] شکست.

اعترافات گسترده ابوبکر بر ناحق بودن خود

٦١٤. سنن ابن ماجه: ١ / ٤٧١؛ كنز العمال: ٧ / ٢٤٩؛ الأحاديث المختارة: ٢ / ١٨٣؛ تهذيب الكمال: ٦ / ٣٧٨؛ ميزان الاعتدال: ٢ / ٢٨٩؛ طرح

التثريب: ٨ / ١٨٤؛ فتح الباري: ٥ / ٢٧٠.

٦١٥. رك: الأحاديث المختارة: ٢ / ١٨٣.

٦١٦. الطبقات الكبرى: ٢ / ٢٨٠؛ كنز العمال: ٧ / ٢٥٦؛ سبل الهدى والرشاد: ١٢ / ٣٢٣؛ نهاية الأرب: ١٨ / ٣٩١.

آنچه از مجموع این روایات و کمالات بیان گردید، همگی در راستای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گرفت و البته برای اثبات مطلوب همین مقدار کفایت است و برای هر فرد منصفی، حقیقت برتری ایشان بر سایر صحابه، به ویژه ابوبکر بن ابی قحافه که به گمان بسیاری از بزرگان اهل سنت، افضل صحابه است ثابت می‌گردد.

اکنون که افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات نمودیم، ذکر این موضوع برای تکمیل و تحکیم مطلب بسیار مناسب است و آن بحث نفی افضل بودن ابوبکر از سوی خود او و بر پایه گفته‌های وی است، تا از این رهگذر، بر کسانی که هنوز در قلب خود به جهت تعصب و یا جهل تردیدی احساس می‌کنند، حجت تمام گردد.

در منابع معتبر اهل سنت، روایاتی متعدد دیده می‌شود که ابوبکر، خود به جهل و عدم فضیلت خود اقرار کرده است و حتی از قرار گرفتن در جایگاه خلافت نیز ناراضی است و به دنبال شانه خالی کردن و استعفاست.

ابوجعفر محب الدین طبری در *ریاض نضرة*، بابی مستقل به نام «باب ذکر استقالة ابي بكر من البيعة» به دست داده است و در ذیل این باب، احادیث متعدد و مختلفی از جمله حدیث ذیل را نقل می‌کند. وی می‌نویسد:

عن زيد بن أسلم قال: دخل عمر على أبي بكر وهو آخذ بطرف لسانه وهو يقول: إن هذا أوردني الموارء، ثم قال: يا عمر، لا حاجة لي في إمارتكم! قال عمر: والله لا نقتلك ولا نستقتلك؛^{٦١٧}

زيد بن اسلم می‌گوید: عمر بر ابوبکر وارد شد در حالی که ابوبکر زبان در دهان گرفته [آن را می‌گزید] و چیزی بر زبان نمی‌آورد تا آن که گفت: این زبان است که مرا به [این جایگاه] وارد و به خود مشغول ساخته است. ای عمر، من نیازی به امیری بر شما ندارم. عمر پاسخ داد: سوگند به خدا که تو را از امارت بر نمی‌گردانیم و چنین چیزی نیز از تو نمی‌خواهیم.

احمد بن حنبل نیز در *فضائل الصحابه* چنین می‌نویسد:

حدثنا عبدالله، قال: حدثني أبي، قتنا تليد بن سليمان، قتنا أبو الجحاف، قال: لما بويع أبو بكر، أغلق باباه دون الناس ثلاثاً كل يوم يقول: قد أقتلكم بيعتكم فبايعوا من شئتم؛^{٦١٨}

احمد بن حنبل به سند خود از ابوجحاف نقل می کند که گفت: وقتی که با ابوبکر بیعت شد، وی به مدت سه روز درب خانه خود را بر روی همگان بست و می گفت: همانا که من بیعت خود را از شما برداشتم؛ پس با هر کس که می خواهید بیعت نماید!

احمد بن حنبل همچنین آورده است:

حدثنا أحمد بن عبد الجبار، قثنا محمد بن عباد سندولا قثنا تليد بن سليمان، عن أبي الجحاف داود بن أبي عوف، قال: لما بويع أبوبكر، اغلق بابه ثلاثاً، يقول: أيها الناس، أقبلوني بيعتكم؛^{٦١٩}

احمد بن عبد الجبار به سند خود از ابوجحاف نقل می کند که گفت: زمانی که با ابوبکر بیعت شد، وی سه روز درب منزل خود را بروی مردم بسته و می گفت: ای مردم، مرا رها کنید و بیعت خود از من بازستانید!

ابن اثیر جزری نیز در *جامع الاصول* می نویسد:

قال أنس: سمعت عمر يقول لأبي بكر يومئذ: اصعد المنبر، فلم يزل به حتى صعد المنبر، فبايعه الناس عامة، وخطب أبوبكر في اليوم الثالث، فقال بعد أن حمد الله وصلى على رسوله: أما بعد، أيها الناس، إن الذي رأيتم مني لم يكن حرصاً على ولايتكم، لكنني خفت الفتنة والاختلاف، وقد رددت أمركم إليكم، فولوا من شئتم؛^{٦٢٠}

انس بن مالك گوید: روزی عمر را دیدم که از ابوبکر می خواست به منبر برود و آن قدر بر او اصرار کرد تا عاقبت ابوبکر بر فراز منبر قرار گرفت و همه مردم با او بیعت کردند. پس ابوبکر در روز سوم پس از بیعت، خطبه ای خواند و گفت: پس از حمد الهی و درود بر پیامبرش. ای مردم، آنچه از من مشاهده کردید به خاطر طمع و حرص برای حکومت بر شما نیست؛ بلکه من از این ترسیدم که فتنه و اختلاف [در میان مسلمین] پیش آید. اکنون امر خلافت و بیعت را به خود شما باز می گردانم؛ از این رو با هر کسی که خواستید بیعت کرده و سرپرست خود قرار دهید.

٦١٨. فضائل الصحابة: ١ / ١٣٢. همچنین ر.ك: الرياض النضرة: ١ / ٢٥٢؛ الإمامة والسياسة: ١ / ١٦؛ الشريعة: ٤ / ١٨٤٠؛ أنساب الأشراف: ١ / ٥٨٧؛ تاريخ مدينة دمشق: ٦٤ / ٣٤٥؛ جامع الأحاديث: ١٣ / ١٠٩؛ سبل الهدى والرشاد: ١٢ / ٣١٧؛ كنز العمال: ٥ / ٦٥٦.

٦١٩. فضائل الصحابة: ١ / ١٥١. همچنین ر.ك: الإمامة والسياسة: ٢٠؛ تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل: ١ / ٤٩٤؛ شرح صحيح البخاري (ابن بطال): ١٠ / ٣٦١؛ غياث الأمم: ٩٨؛ شرح نهج البلاغة: ١ / ١٦٨؛ تفسير القرطبي: ١ / ٢٧٢؛ مآثر الإنافة في معالم الخلافة: ١ / ٦٥.

٦٢٠. جامع الأصول: ٤ / ١٠٣؛ الثقات (ابن حبان): ٢ / ١٦٠.

ابن سعد در طبقات می نویسد:

لما بويح أبوبكر قام خطيباً: فلا والله ما خطب خطبته أحد بعد، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أما بعد، فأني وليت هذا الأمر وأنا له كاره ووالله لوددت أن بعضكم كفانيه، ألا وإنكم إن كلفتموني أن أعمل فيكم بمثل عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم لم أقم به، كان رسول الله صلى الله عليه وسلم عبداً أكرمه الله بالوحي، وعصمه به، ألا وإها أنا بشر ولست بخير من أحد منكم، فراعوني فإذا رأيتموني استقمتم فاتبعوني، وإن رأيتموني زغت فقوموني، واعلموا أن لي شيطاناً يعتريني، فإذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني لا أؤثر في أشعاركم وأبشاركم؛^{٦٢١}

زمانی که با ابوبکر بیعت شد، آنگاه برخاست و خطبه ای خواند که دیگر چنین خطبه ای از او شنیده نشد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم، همانا که من متولی امر [خلافت بر] شما شدم، در حالی که میلی بر آن ندارم! پس به خدا سوگند، دوست داشتم کسی دیگر از میان شما این امر را بر عهده گیرد. آگاه باشید! اگر که

شما مرا مکلف کنید که مانند رسول خدا صلى الله عليه وآله [با شما] رفتار نمایم، هرگز نخواهم توانست؛ چرا که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بنده خداوندی بود که او را به وحی و عصمت اکرام نمود. آگاه باشید! همانا که من فقط انسانی مانند شمایم و هرگز از شما بهتر نیستم؛ از این رو مراقب من باشید، پس اگر مشاهده نمودید که به راه راست مستقیم هستم، از من پیروی کنید و چون دیدید به گمراهی می روم، پس مرا راست نمایید. بدانید که مرا شیطانی است که مرا گمراه می کند؛ پس چون به خشم آمدم، از من دوری کنید تا بر موی و صورت شما اثری بر جای نگذارم.

و یا در جای دیگر از ابوبکر نقل است که بر فراز منبر چنین سخنانی بر زبان می آورد:

أيها الناس، إنما أنا متبع ولست بمبتدع، فإن أحسنت فأعينوني وإن زغت فقوموني؛^{٦٢٢}

ای مردم! من تابع هستم، نه آن که از پیش از خود چیزی آورده باشم. اگر [در این وظیفه ریاست و خلافت مسلمین] درست رفتار کردم، از من پیروی کنید و اگر منحرف شدم مرا راست نمایید.

٦٢١. الطبقات الكبرى: ٣ / ٢١٢. همچنین ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: ٣٠ / ٣٠٤؛ المصنف (صنعاني): ١١ / ٣٣٦؛ الزهد (ابوداود): ٥٦؛ الإمامة

والسياسة: ٢٢؛ أنساب الأشراف: ١٠ / ٩٨؛ المعجم الأوسط: ٨ / ٢٦٧؛ المنتظم: ٤ / ٦٩؛ شرح نهج البلاغة: ١٧ / ١٥٩؛ المطالب العلية: ٩ /

٦٢٥؛ كنز العمال: ٥ / ٥٩٠؛ الصواعق المحرقة: ١٢؛ مجمع الزوائد: ٥ / ١٨٣.

٦٢٢. الطبقات الكبرى: ٣ / ١٨٣؛ عيون الأخبار: ١ / ٢٢٢؛ أنساب الأشراف: ١ / ٥٩١؛ تاريخ الطبري: ٢ / ٤٦٠؛ تاريخ مدينة دمشق: ٣٠ / ٣٠٢؛

صفة الصفوة: ١ / ٢٦٠؛ الرياض النضرة: ١ / ٢٥٤؛ كنز العمال: ٥ / ٦٠٧؛ الصواعق المحرقة: ١٢.

و نیز در جای دیگر می گوید:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ عَلَيْكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِنْ رَأَيْتُمُونِي عَلَى حَقِّ فَأَعِينُونِي، وَإِنْ رَأَيْتُمُونِي عَلَى بَاطِلٍ فَسَدِّدُونِي، أَطِيعُونِي مَا أَطَعْتُ اللَّهَ فِيكُمْ، فَإِذَا عَصَيْتَهُ فَلَا طَاعَةَ لِي عَلَيْكُمْ؛^{٦٣٣}

ای مردم، من سرپرست شما شده ام، در حالی که بهتر از شما نیستم! پس چنانچه مشاهده نمودید که بر حق رفتار می کنم؛ پس مرا یاری دهید و اگر دیدید که بر باطل هستم، مرا مانع شوید. اطاعت کنید از من در هر آنچه اطاعت خدا در آن است و اگر معصیتی کردم، دیگر شما را بر من اطاعتی نیست.

احمد بن حنبل نیز در *مسند*، درباره نارضایتی ابوبکر از خلافتش چنین آورده است:

حدثنا عبدالله قال: حدثني أبي، حدثنا هاشم بن القاسم، قال: ثنا عيسى؛ يعني ابن المسيب، عن قيس بن أبي حازم، قال: إني لجالس عند أبي بكر الصديق رضي الله عنه خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم بشهر، فذكر قصة فنودي في الناس: أن الصلاة جامعة، وهي أول صلاة في المسلمين نودي بها أن الصلاة جامعة، فاجتمع الناس فصعد المنبر شيئاً صنع له كان يخطب عليه، وهي أول خطبة خطبها في الإسلام قال: فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: يا أيها الناس، لوددت أن هذا كفانيه غيري ولئن أخذتموني سنة نبيكم صلى الله عليه وسلم ما أطيقها، إن كان لمعصوماً من الشيطان، وإن كان لينزل عليه الوحي من السماء؛^{٦٣٤}

احمد بن حنبل به سند خود به نقل از قيس بن ابی حازم نقل می کند که گفت: يك ماه پس از آن که ابوبکر خلیفه پیامبر شده بود، نزد او نشسته بودم که در آن ساعت چیزی به خاطرش آمد؛ از این رو مردم را ندا دادند که نماز جماعت برگزار می گردد و آن نخستین نمازی بود که مردم را این چنین به نماز فرا می خواندند. آنگاه ابوبکر بر فراز منبری که برای او ساخته بودند رفته و پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم، همانا که دوست داشتم کسی غیر از من را بر عهده گرفته

٦٣٣. العقد الفريد: ٤ / ٥٦؛ تاريخ الطبري: ٢ / ٤٥٠؛ الزهد (ابوداود): ٥٦؛ وفيات الأعيان: ٣ / ٦٦؛ السيرة النبوية: ٦ / ٨٢؛ الثقات

(ابن حبان): ٢ / ١٥٧؛ تاريخ مدينة دمشق: ٣٠ / ٣٠٢.

٦٣٤. مسند أحمد: ١ / ١٣. همچنين ر.ك: الرياض النضرة: ١ / ٢٥٤؛ مجمع الزوائد: ٥ / ١٨٤؛ جامع الأحاديث: ١٣ / ٧٩؛ تاريخ الخلفاء: ٧٩؛

سبل الهدى والرشاد: ١١ / ٢٥٣؛ كنز العمال: ٥ / ٥٨٨؛ الصواعق المحرقة: ١٢.

بود و اگر شما بخواهید، همچون پیامبرتان با من رفتار کنید، من تاب و توان آن ندارم؛ چرا که او معصوم و دور از دسترس شیطان بود و از آسمان وحی بر وی فرود می آمد.

خلیفه ای که خود می داند و اقرار می نماید که نمی تواند طبق سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رفتار نماید؛ همیشه خلافت خود را نادرست دانسته و می گفت:

ولوددت أنّ فيكم من يكفيني، أفتظنون أنّي أعمل فيكم بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم؟
إذن لا أقوم بها؛^{۶۳۵}

دوست داشتم که در میان شما کسی بود که امر خلافت را بر عهده می گرفت. آیا شما خیال می کنید که من در بین شما به سنت پیامبر رفتار می نمایم؟ نه! من نتوانسته و قدرت بر انجام آن را ندارم!

و یا در جایی دیگر آمده است:

يا أيها الناس، إنّني قد اقلتكم رأيكم، إنّني لست بخيركم، فبايعوا خيركم؛^{۶۳۶}

ای مردم! من رأی شما را باز می گردانم. همانا که من بهترین شما نیستم؛ از این رو با بهترین فرد از میان خودتان بیعت کنید.

مرحوم علامه حلّی نیز در شرح تجرید، درباره استقاله ابوبکر و اعتراف او به این که بهترین مردم نیست جملاتی کوتاه، لیکن مفید آورده است. وی می نویسد:

أقول: هذا وجه آخر في الطعن على أبي بكر، وهو أنه قال يوم السقيفة: أقبولني فلست بخيركم وعلي فيكم. وهذا الإخبار إن كان حقاً لم يصلح للإمامة، لإعترافه بعدم الصلاحية مع وجود علي عليه السلام، وإن لم يكن حقاً، فعدم صلاحيته للإمامة حينئذ أظهر؛^{۶۳۷}

می گویم: این سخن ابوبکر طعن و مشکل دیگری برای او است؛ همانجا که در ماجرای سقیفه به حاضران گفت: اقبولونی ... بیعت تان را از من پس بگیرید، چرا که من بهترین شما نیستم، در حالی که علی علیه السلام در میان شماست. پس چنانچه ابوبکر این کلام را از سر صدق و حقیقت گفته باشد، پس بدیهی است که او با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام صلاحیت خلافت را ندارد و چنانچه

۶۳۵. کنز العمال: ۵ / ۵۹۰؛ جامع الأحادیث: ۱۳ / ۷۹؛ المطالب العالیة: ۹ / ۶۲۵؛ تخریج الأحادیث والآثار: ۱ / ۴۸۲؛ المصنّف (صنعانی): ۱۱ /

۳۳۶؛ تاریخ مدینة دمشق: ۳۰ / ۳۰۴.

۶۳۶. المعجم الأوسط: ۸ / ۲۶۷؛ مجمع الزوائد: ۵ / ۱۸۳؛ فضائل الصحابة: ۱ / ۱۳۱؛ جامع الأحادیث: ۱۳ / ۱۰۰؛ سبل الهدی والرشاد: ۱۱ /

۲۵۹؛ کنز العمال: ۵ / ۲۵۲؛ الإمامة والسياسة: ۱۸؛ الرياض النضرة: ۱ / ۲۵۴.

۶۳۷. كشف المراد: ۵۰۶.

وی در این سخن واقعیت را نگفته باشد و خلاف حقیقت سخن رانده باشد، باز هم برای خلافت صلاحیت ندارد؛ چرا که دروغ گفته است و خلیفه دروغ نمی تواند بگوید.

کلام ابوبکر که خود اقرار می کند بهترین امت نیست و لیاقت خلافت ندارد و از مردم درخواست اقاله بیعت و فسخ آن می کند، به دو صورت قابل بررسی است: چنانچه ابوبکر در بیان این سخن راستگو بوده و کلام وی مطابق با واقع و حقیقت باشد، پس به اعتراف خود، وی صلاحیت خلافت نداشته و خلافتش باطل است و چنانچه ابوبکر به دروغ چنین کلامی بر زبان رانده باشد، در این صورت عدم صلاحیت او برای خلافت روشن تر و صریح تر خواهد بود؛ چرا که دروغگو فاسق است و فاسق هرگز امام نخواهد شد.

مدافعان جاهل و متعصب

بسی مایه تعجب و تأسف از جماعت متعصب اهل سنت است که اینان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان بهترین فرد امت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نمی خواهند بپذیرند، در حالی که نصوص معتبر؛ بلکه مستفیض و متواتر از منابع اهل سنت چنین ادعایی را اثبات می کند؛ لیکن در مقابل، ابوبکر را بهترین فرد امت معرفی می کنند و این در حالی است که خود او هرگز چنین ادعایی نداشته و در مواضع متعدد اقرار کرده است که بهترین امت نیست. عجیب تر آن که برخی متعصبان همچون ابن کثیر دمشقی، در دفاع از ابوبکر می گوید: «چنین کلامی از ابوبکر به خاطر تواضع و فروتنی او صادر شده است»!^{۶۲۸}

زیباتر از این توجیه متعصبانه، پاسخی است که محمد بن جریر طبری عالم شیعی قرن چهارم، سال ها پیش از تولد ابن کثیر در کلامی نغز و مناسب مقام داده و نوشته است:

ولو كان هذا الأمر يجري ما ذكره من جهة التواضع، وأنه يمدح نفسه لكان رسول الله صلی الله علیه وآله أولى بذلك وكان يقول: «أرسلت إليكم ولست بخيركم»، ولم يقل: «أنا سيد ولد آدم، وأنا زين القيامة، وأنا أفصح العرب»؛^{۶۲۹}

اگر قرار بود کلام ابوبکر از روی تواضع باشد و قصد او مدح خویش و فروتنی باشد؛ پس همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به ابوبکر برای این کار سزاوارتر است؛ چرا که در این صورت باید می فرمود: «ای مردم، من به سوی شما مبعوث شده ام در حالی که بهترین شما نیستم»، و

۶۲۸. رك: السيرة النبوية: ۴ / ۴۹۳؛ البداية والنهاية: ۵ / ۲۶۹.

۶۲۹. المسترشد: ۱۴۰.

این در حالی است که بسیار از ایشان شنیده شد که از خود تعریف می نمود. مثلاً می فرمود: «من سرور فرزندان آدمم؛ من زینت روز قیامت؛ من فصیح ترین عربم».

کتابنامه

كتابنامہ

(الف)

١. **الإتقان في علوم القرآن:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.
٢. **الأحاديث المختارة:** ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد حنبلى مقدسى، تحقيق: عبدالملك بن عبدالله بن دهيش، مكتبة النهضة الحديثة، مكة مكرمه - سعودى، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٣. **الأحكام السلطانية والولايات الدينية:** على بن محمد بغدادى ماوردى، توزيع دار التعاون للنشر والتوزيع عباس أحمد الباز، مكة مكرمه، چاپ دوم، سال ١٣٨٦ - ١٩٦٦ م.
٤. **أحكام القرآن:** ابوبكر احمد بن على رازى جصاص، تحقيق: عبدالسلام محمد على شاهين، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ يكم، ١٤١٥.
٥. **أحوال الرجال:** ابراهيم بن يعقوب جوزجاني، تحقيق: صبحى بدرى سامرائى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥.
٦. **أخبار القضاة:** محمد بن خلف بن حيان، عالم الكتب، بيروت، [بى تا].
٧. **أخبار الحكمين من كتاب التاريخ الكبير:** ابوبكر احمد بن ابى خيثمه، تحقيق: اسماعيل حسن حسين، دار الوطن، رياض، چاپ يكم، سال ١٩٩٧ م.
٨. **أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار:** ابوالوليد محمد بن عبدالله بن احمد ازرقى، تحقيق: رشدى صالح ملحس، دار الأندلس، بيروت، سال ١٤١٦.
٩. **إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري:** شهاب الدين احمد بن محمد قسطلانى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، [بى تا].
١٠. **إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم:** ابوالسعود محمد بن محمد عمادى، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، [بى تا].

١١. **الإستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار:** يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: سالم محمد عطا و محمدعلى معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ٢٠٠٠ م.
١٢. **الإستيعاب في معرفة الأصحاب:** يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
١٣. **أسد الغابة:** عزالدین ابن اثیر جزرى، دار الكتب العربي، بيروت، [بی تا].
١٤. **الإصابة في تمييز الصحابة:** احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٥.
١٥. **الأغانى:** ابوالفرج على بن سكين اصفهانى، تحقيق: سمير جابر و على مهنا، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، [بی تا].
١٦. **الإمامة والسياسة:** عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، تحقيق: محمد زينى، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
١٧. **الإنتقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء مالك والشافعي وأبي حنيفة** رضي الله عنهم: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عاصم نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، [بی تا].
١٨. **أنساب الأشراف:** احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، تحقيق: سيهل زكار و رياض زرکلى، دار الفكر للطباعة والنشر، چاپ يكم، [بی تا].
١٩. **الأنساب:** عبدالكريم بن محمد تمیمی سمعانی، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
٢٠. **الأوائل:** ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسكرى، دار البشير، طنطا - مصر، سال ١٤٠٨.
٢١. **إيضاح طرق الإستقامة في بيان أحكام الولاية والإمامة** (چاپ شده ضمن مجموع رسائل ابن عبدالهادي): يوسف بن حسن بن احمد صالحى (ابن مبرد)، دار النوادر، دمشق - سوریه، چاپ يكم، سال ١٤٣٢.
٢٢. **الآحاد والمثاني:** ابوبكر عمرو بن ابى عاصم ضحاک، تحقيق: باسم فيصل احمد جوايره، دار الدراية، رياض - سعودى، چاپ يكم، سال ١٤١١.

(ب)

٢٣. **بحر الفوائد (معاني الأخبار):** ابوبكر محمد بن ابى اسحاق ابراهيم بن يعقوب كلاباذى، تحقيق: محمد حسن محمد حسن اسماعيل و احمد فريد مزيدى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

٢٤. البحر المديد في تفسير القرآن المجيد: احمد بن محمد بن مهدي بن عجيبه حسنى ادريسي شاذلى فاسى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٢٣.

٢٥. البدء والتاريخ: مطهر بن طاهر مقدسى، مكتبة الثقافة الدينية، بورسعيد، [بى تا].

٢٦. البداية والنهاية: ابوالفداء اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٨.

٢٧. البدر المنير في تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في الشرح الكبير: عمر بن على بن احمد شافعى مصرى (ابن ملقن)، تحقيق: مصطفى ابوغيط، عبدالله بن سليمان و ياسر بن كمال، دار الهجرة، رياض - سعودى، چاپ يكىم، سال ١٤٢٥.

٢٨. بهجة المجالس وأنس المجالس وشحد الذاهن والهاجس: ابو عمر يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: محمد مرسى خولى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بى تا].

(ت)

٢٩. تاج العروس من جواهر القاموس: محب الدين محمد مرتضى زبيدى حنفى، تحقيق: على شيرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٣٠. تاريخ ابن الوردي (تتمة المختصر في أخبار البشر): زيدالدين عمر ابن وردى، اشراف و تحقيق: احمد رفعت بدرأوى، دار المعرفة، بيروت، ١٩٧٠ م.

٣١. تاريخ أصبهان (أخبار أصبهان): ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانى، تحقيق: سيد حسن كسروى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١٠ - ١٩٩٠ م.

٣٢. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، دار الكتاب العربى، چاپ يكىم، سال ١٤٠٧.

٣٣. تاريخ الخلفاء: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، مطبعة معتوق اخوان، بيروت، [بى تا].

٣٤. التاريخ الصغير (الأوسط): محمد بن ابراهيم بن اسماعيل بخارى جعفى، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الوعى، مكتبة دار التراث، چاپ يكىم، حلب و قاهره، سال ١٣٩٧.

٣٥. تاريخ الطبري: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسة أعلمي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٣٦. التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الإسلامية، دياربكر - تركيه، [بى تا].

٣٧. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، [بى تا].

٣٨. تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

٣٩. تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٤٠. التبصرة: ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزي، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار الكتاب مصري و دار الكتاب اللبناني، مصر و لبنان، چاپ يكم، سال ١٣٩٠.
٤١. تبين الحقائق شرح كنز الدقائق: فخر الدين عثمان بن على زيلعى حنفى، دار الكتب الإسلامى، قاهره - مصر، سال ١٣١٣.
٤٢. تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى: ابوالعلاء محمد مباركفورى، دار الكتب العلمىة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٤٣. تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف: جمال الدين ابوالحجاج يوسف بن عبدالرحمان مزى، تحقيق: عبدالصمد شرف الدين، المكتب الإسلامى والدار القىمة، سعودى، سال ١٤٠٣.
٤٤. تحفة الترك فىما يجب أن يعمل فى الملك: ابراهيم بن على بن احمد بن عبدالواحد ابن عبدالمنعم طرسوسى، تحقيق: عبدالكريم محمد مطيع حمداوى، دار الحق ودار الشهاب، دمشق - سورىه و بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢١.
٤٥. التحفة اللطىفة فى تاريخ المدينة الشرىفة: شمس الدين محمد بن عبدالرحمان سخاوى، دار الكتب العلمىة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٤٦. تحفه اثنا عشرىة: شاه عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه، پيشاور، پاكستان، [بى تا].
٤٧. تخريج الأحادىث والآثار: عبدالله بن يوسف زىعلى، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمان سعد، دار ابن خزيمة، رىاض، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٤٨. التدوين فى أخبار قزوين: عبدالكريم بن محمد رافعى قزوينى، تحقيق: عزيزالله عطاردى، دار الكتب العلمىة، بيروت، سال ١٩٨٧ م.
٤٩. تذكرة الحفاظ: محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: زكريا عمىرات، دار الكتب العلمىة، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
٥٠. التذكرة الحمدونىة: ابن حمدون محمد بن حسن بن محمد بن على، تحقيق: احسان عباس و بكر عباس، دار صادر، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٩٩٦ م.
٥١. تذكرة خواص الأمة بذكر خصائص الأمة: سبط ابن جوزى حنفى، منشورات الشرىف الرضى، قم، سال ١٤١٨.

٥٢. **تشديد المراجعات وتفنيد المكابرات**: سيد على حسيني ميلاني، مركز الحقائق الاسلامية، قم - ايران، چاپ چهارم، سال ١٤٢٧.
٥٣. **تعليق من أمالي ابن دريد**: ابوبكر محمد بن حسن بن دريد ازدي، تحقيق: سيد مصطفى سنوسي، المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب بالكويت، الكويت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٥٤. **تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)**: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٥٥. **تفسير آلوسي (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم)**: شهاب الدين محمود آلوسي بغدادى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.
٥٦. **تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن)**: حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفة، بيروت - لبنان، سال ٢٠٠٤ م.
٥٧. **تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل)**: عبدالله بن عمر بيضاوي، دار الفكر، [بي تا].
٥٨. **تفسير الثعلبي (الكشف والبيان)**: احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابورى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٥٩. **تفسير الرازي (مفاتيح الغيب)**: محمد بن عمر (فخر رازي)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
٦٠. **تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن)**: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٦١. **تفسير القرطبي**: محمد بن احمد انصارى قرطبي، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالعليم بردوني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
٦٢. **تفسير النيسابوري (غرائب القرآن ورغائب الفرقان)**: نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابورى، [بي تا] - بي تا].
٦٣. **تفسير مجاهد**: مجاهد بن جبر مخزومي، المنشورات العلمية، بيروت - لبنان، [بي تا].
٦٤. **تقريب التهذيب**: احمد بن على بن حجر عسقلاني، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.
٦٥. **التقييد والإيضاح شرح من مقدمة ابن الصلاح**: زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقى، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ پنجم، سال ١٤١٨.

٦٦. **تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل:** ابوبكر محمد بن طيب باقلاني مالكي، تحقيق: شيخ عمادالدين احمد حيدر، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٤.

٦٧. **تهذيب الأحكام في شرح المقنعة:** ابوجعفر محمد بن حسن طوسي، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخراسان، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٤٠٧، چاپ چهارم.

٦٨. **تهذيب الأسماء واللغات:** يحيى بن شرف نووي، تخريج: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].

٦٩. **تهذيب التهذيب:** احمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٧٠. **تهذيب الكمال:** يوسف بن زكي عبدالرحمان ابوالحجاج مزي، تحقيق: بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٠.

٧١. **تهذيب اللغة:** ابومنصور محمد بن احمد ازهرى، تحقيق: محمد عوض مرعب، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ٢٠٠١ م.

٧٢. **التيسير بشرح الجامع الصغير:** محمد بن عبدالرؤوف مناوى، مكتبة الإمام الشافعي، رياض، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

(ث)

٧٣. **الثقات:** محمد بن حبان تميمي بستى (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

٧٤. **ثمار القلوب في المضاف والمنسوب:** ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبي، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، دار المعارف، قاهره، چاپ يكم، سال ١٩٦٥ م.

(ج)

٧٥. **جامع الأصول:** ابوالسعادات مبارك بن محمد شيباني (ابن اثير جزرى)، تحقيق: عبدالقادر ارنووط، مكتبة الحلواني، چاپ يكم، [بي تا].

٧٦. **جامع بيان العلم وفضله:** يوسف بن عبدالله ثمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.

٧٧. **الجرح والتعديل:** ابومحمد عبدالرحمان بن ابى حاتم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ م.

٧٨. **جمهرة اللغة:** ابوبكر محمد بن حسن بن دريد ازدي، تحقيق: رمزي منير بعلبك، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ يكم، سال ١٩٨٧ م.

٧٩. *الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة*: محمد بن أبي بكر انصاري تلمساني (بري)، [بي نا - بي تا].
٨٠. *الجهاد*: ابو عبدالرحمان عبدالله بن مبارك بن حنظلي مروزي، تحقيق: نزيه حماد، الدار التونسية، تونس، سال ١٩٧٢ م.

٨١. *الجهاد*: احمد بن عمرو بن أبي عاصم ضحاك، تحقيق: مساعد بن سليمان راشد جميد، مكتبة العلوم والحكم، مدينة منوره، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

(ح)

٨٢. *الحاشية على إلهيات الشرح الجديد للتجريد*: احمد بن محمد اردبيلي، تحقيق: احمد عابدي، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٩.

٨٣. *حلية الأولياء وطبقات الأصفياء*: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتاب العربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

٨٤. *حياة الحيوان الكبرى*: كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى دميري، تحقيق: احمد حسن بسج، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٢٤.

(خ)

٨٥. *الخصائص الكبرى*: جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر سيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٤.

٨٦. *خصائص علي بن أبي طالب*: احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثة، تهران، [بي تا].

(د)

٨٧. *الدّر المنثور في التفسير بالمأثور*: جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].

٨٨. *دلائل النبوة*: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

(ذ)

٨٩. *ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى*: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبري، مكتبة القدسي، سال ١٣٥٦.

٩٠. *ذخيرة الحفاظ*: محمد بن طاهر مقدسي، تحقيق: عبدالرحمان فريوائي، دار السلف، رياض - سعودي، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

٩١. *الذرية الطاهرة النبوية*: محمد بن احمد دولابي، تحقيق: سعد مبارك حسن، دار السلفية، كويت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٩٢. *ذيل تاريخ بغداد*: محمد بن محمود بغدادى (ابن نجار)، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

(ر)

٩٣. *ربيع الأبرار ونصوص الأخبار*: محمود بن عمر زمخشرى، تحقيق: عبدالامير مهنا، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢ - ١٩٩٢ م.

٩٤. *الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم*: محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: محمد ابراهيم موصلى، دار البشائر الإسلامية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٩٥. *الروض الأنف في شرح السيرة النبوية لابن هشام*: ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله بن احمد سهيلي، تحقيق: عمر عبدالسلام سلامى، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، سال ١٤٢١.

٩٦. *الرياض النضرة في مناقب العشرة*: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، [بي تا].

(ز)

٩٧. *الزهد*: ابوداوود سليمان بن اشعث بن اسحاق سجستاني، تحقيق: ابوميم ياسر بن ابراهيم بن محمد و ابوبلال غنيم بن عباس بن غنيم، دار المشكاة للنشر والتوزيع، حلوان - مصر، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

(س)

٩٨. *سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدلة الأحكام*: محمد بن اسماعيل صنعاني، تحقيق: محمد عبدالعزيز خولى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٣٧٩.

٩٩. *سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد*: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

١٠٠. *سراج الملوك*: ابوبكر محمد بن محمد ابن وليد فهري طرطوشى مالكي، [بي تا]، مصر، سال ١٢٨٩.

١٠١. *سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي*: عبدالملك بن حسين عصامى، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

١٠٢. *سنن ابن ماجه*: محمد بن يزيد قزويني (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

١٠٣. *سنن أبي داود*: ابو داود سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق: سيد محمد لحام، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال ١٤١٠ - ١٩٩٠ م.

١٠٤. *سنن الترمذي*: محمد بن عيسى ترمذي، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

١٠٥. *السنن الكبرى*: ابوبكر احمد بن حسين بن علي بن موسى بيهقي، دار الفكر، [بي تا].

١٠٦. *السنن الكبرى*: ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائي، تحقيق: عبدالغفار سليمان بنداري و سيد حسن كسروي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.

١٠٧. *سير أعلام النبلاء*: محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي، تحقيق: شعيب أرنووط و محمد نعيم عرقسوسي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

١٠٨. *السيرة النبوية*: ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير قرشي دمشقي، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفة، بيروت - لبنان، سال ١٣٩٥.

١٠٩. *السيرة النبوية*: عبدالملك بن هشام بن ايوب حميري معافري (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده، مصر، سال ١٣٨٣.

(ش)

١١٠. *الشافعي في شرح مسند الشافعي*: ابوالسعادات مبارك بن محمد بن عبدالكريم شيباني جزري (ابن اثير)، تحقيق: احمد بن سليمان و ابومقيم ياسر بن ابراهيم، مكتبة الرشد، رياض - سعودي، سال ١٤٢٦.

١١١. *شذرات الذهب في أخبار من ذهب*: عبدالحقّ ابن عماد حنبلي، تحقيق: عبدالقادر ارنووط و محمود ارنووط، دار ابن كثير، دمشق، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.

١١٢. *شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة من الكتاب والسنة وإجماع الصحابة*: ابوالقاسم هبة الله بن حسن بن منصور لالكائي، تحقيق: احمد سعد حمدان، دار طيبة، رياض - سعودي، سال ١٤٠٢.

١١٣. *شرح الأصول الخمسة*: قوام الدين مانكديم احمد بن ابي الحسين بن ابي هاشم زيدي، تحقيق: ابوهاشم احمد بن حسين، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

١١٤. *شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية*: شهاب الدين محمد بن عبدالباقي بن يوسف زرقاني، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١١٥. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك: محمد بن عبد الباقي بن يوسف زرقاني، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١١.
١١٦. شرح السنّة: حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: شعيب ارنؤوط و محمد زهير شوايش، المكتب الإسلامي، دمشق، چاپ يكم، سال ١٩٨٣ م - ١٤٠٣.
١١٧. شرح السير الكبير: محمد بن احمد بن ابي سهل سرخسي، تحقيق: محمد حسن محمد حسن شافعي، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١١٨. شرح الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ملا علي بن سلطان محمد هروي قاري، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢١.
١١٩. شرح العقائد النسفية: سعدالدين مسعود بن عمر بن عبدالله تفتازاني، تحقيق: احمد حجازي سقا، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهره - مصر، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ هـ.
١٢٠. شرح العقائد النسفية: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازاني، تحقيق: محمد عدنان درويش، بيروت، [بي تا].
١٢١. شرح القوشجي على تجريد العقائد: علاءالدين علي بن محمد سمرقندي قوشجي، دار السلطنة تبريز، چاپ سنگي، سال ١٣٠١.
١٢٢. شرح المقاصد في علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازاني، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
١٢٣. شرح المواقف: علي بن محمد بن علي شريف جرجاني، به همراه دو حاشيه سيالكوتي و شاه فناري، مطبعة السعادة، مصر، سال ١٣٢٥.
١٢٤. شرح صحيح البخاري: علي بن خلف بن عبدالملك بن بطال بكرى قرطبي، تحقيق: ابوقيم ياسر بن ابراهيم، مكتبة الرشد، رياض - سعودي، چاپ دوم، سال ١٤٢٣.
١٢٥. شرح مشكل الآثار: ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوي، تحقيق: شعيب ارنؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
١٢٦. شرح منهاج الكرامة في معرفة الإمامة: سيد علي حسيني ميلاني، مركز الحقائق الإسلامية، قم - ايران، چاپ يكم، سال ١٤٢٨.
١٢٧. شرح نهج البلاغة: ابوحامد محمد بن محمد بن ابي الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر، [بي تا].

١٢٨. *الشریعة*: ابوبکر محمد بن حسین آجری، تحقیق: عبدالله بن عمر بن سلیمان دمیجی، دار الوطن، ریاض - سعودی، چاپ دوم، سال ١٤٢٠.

١٢٩. *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*: عبدالله بن احمد حسکانی، تحقیق: محمد باقر محمودی، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ یکم، سال ١٤١١.
(ص)

١٣٠. *الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية)*: اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطّار، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.

١٣١. *صحیح البخاری*: ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: مصطفی دیب بغا، دار ابن کثیر، یمامه - بیروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.

١٣٢. *صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان*: محمد بن حبان تمیمی بستی (ابن حبان)، تحقیق: شعیب ارنؤوط، مؤسسة الرسالة، بیروت، سال ١٤١٤.

١٣٣. *صفة الصفوة*: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد ابن جوزی، تحقیق: محمود فاخوری و محمد رواس قلعه چی، دار المعرفة، بیروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٩.

١٣٤. *الصواعق المحرقة*: احمد بن حجر هیتمی مکی، تحقیق: عبدالرحمان بن عبدالله ترکی و کامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ یکم، سال ١٤١٧.

(ض)

١٣٥. *الضعفاء الصغیر*: محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، دار المعرفة، بیروت، سال ١٤٠٦.

١٣٦. *الضعفاء الکبیر*: محمد بن عمرو عقیلی، تحقیق: عبدالمعطی امین قعجی، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

١٣٧. *الضعفاء والمتروکین*: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (ابن جوزی)، تحقیق: عبدالله قاضی، دار الکتب العلمیة، بیروت، سال ١٤٠٦.

١٣٨. *الضعفاء والمتروکین*: احمد بن شعیب نسائی، دار المعرفة، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٦.

(ط)

١٣٩. *طبقات الحفاظ*: جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٣.

١٤٠. *طبقات الحنابلة*: محمد بن محمد ابن ابي يعلى، تحقيق: محمد حامد فقى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

١٤١. *طبقات الفقهاء*: ابواسحاق ابراهيم بن على بن يوسف شيرازى، تحقيق: خليل ميس، دار القلم، بيروت - لبنان، [بى تا].

١٤٢. *الطبقات الكبرى*: محمد بن سعد هاشمى (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٥.
١٤٣. *طرح التثريب في شرح التقريب*: زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقى، دار احياء التراث العربى، مؤسسة التاريخ العربى ودار الفكر العربى، [بى تا].

(ع)

١٤٤. *العقد الفريد*: احمد بن محمد ابن عبدربه اندلسى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٤.
١٤٥. *علل الحديث*: عبدالرحمان بن محمد بن ادريس بن مهران رازى، تحقيق: محب الدين خطيب، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٥.

١٤٦. *العلل ومعرفة الرجال*: احمد بن حنبل، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، مكتبة اسلامى - دار خانى، بيروت - رياض، چاپ يكىم، سال ١٤٠٨.

١٤٧. *عمدة القارى بشرح صحيح البخارى*: بدرالدين محمود بن احمد عينى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].

١٤٨. *العين*: خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق: مهدى مخزومى و ابراهيم سامرائى، دار الهجرة، چاپ دوم، سال ١٤٠٩.

١٤٩. *عيون الأثر*: محمد بن عبدالله بن يحيى (ابن سيد الناس)، مؤسسة عزالدين، بيروت، سال ١٤٠٦.

(غ)

١٥٠. *الغارات (الإستنفار والغارات)*: ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال ثقفى، انجمن آثار ملى، تهران، چاپ يكىم، سال ١٣٩٥.

١٥١. *غريب الحديث*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد بن على بن جوزى، تحقيق: عبدالمعطى امين قلجعى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكىم، سال ١٤٠٥.

١٥٢. *غريب الحديث*: احمد بن محمد بن ابراهيم خطابى بستى، تحقيق: عبدالكريم ابراهيم عزباوى، جامعة أم القرى، مکه مكرمه، سال ١٤٠٢.

١٥٣ . **غياث الأمم في التياث الظلم:** عبدالمملك بن عبدالله بن يوسف جوينى، تحقيق: فؤاد عبدالمنعم و مصطفى حلمى، دار الدعوة، اسكندريه، چاپ يكم، سال ١٩٧٩ م.

(ف)

١٥٤ . **فتح الباب في الكنى والألقاب:** ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن منده اصفهاني، تحقيق: ابوقتيبه نظر محمد فاريابي، مكتبة الكوثر، رياض - سعودى، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٥٥ . **فتح الباري (شرح صحيح البخاري):** احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: محب الدين خطيب، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].

١٥٦ . **فتح القدير:** محمد بن على بن محمد الشوكانى، دار الفكر، بيروت - لبنان، [بى تا].

١٥٧ . **فتح القدير (الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير):** محمد بن على شوكانى، عالم الكتب، [بى تا].

١٥٨ . **فتح المغيـث بشرح ألفية الحديث:** محمد بن عبدالرحمان سخاوى، تحقيق: على حسين على، مكتبة السنة، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

١٥٩ . **فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة وذريتهم:** ابراهيم جوينى خراسانى، مؤسسة المحمودي للطباعة والنشر، چاپ يكم، سال ١٣٩٨.

١٦٠ . **الفروق في اللغة:** حسن بن عبدالله بن سهل ابو هلال عسكرى، تحقيق: عادل نويهض، دار الآفاق الجديدة، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٠.

١٦١ . **الفصل في الملل والأهواء والنحل:** على بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجي، قاهره، [بى تا].

١٦٢ . **الفصول المهمة في معرفة أحوال الأمة** عليهما السلام: على بن محمد ابن صباغ مالكي، تحقيق: سامى غريرى، دار الحديث للطباعة والنشر، قم، سال ١٤٢٢.

١٦٣ . **فضائل الصحابة:** ابو عبدالله احمد بن حنبل شيبانى، تحقيق: وصى الله بن محمد عبّاس، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

١٦٤ . **فضائل القرآن:** ابو عبيد قاسم بن سلام بن عبدالله هروى، تحقيق: مروان عطيه، محسن خرابه و وفاء تقى الدين، دار ابن كثير، دمشق - سوريه، سال ١٤١٥.

١٦٥ . **الفقيه والمتفقه:** ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: ابو عبدالرحمان عادل بن يوسف غرازى، دار ابن الجوزي، سعودى، چاپ دوم، سال ١٤٢١.

١٦٦. *فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير*: محمّد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ك)

١٦٧. *الكشاف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*: شمس الدين ذهبى، تحقيق: محمد عواقه، دار القبلة للثقافة الإسلامية، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٢ م.

١٦٨. *الكافي*: محمّد بن يعقوب كلينى، دار الكتب اسلامية، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.

١٦٩. *الكامل في ضعفاء الرجال*: ابواحمد عبدالله بن عدى جرجانى، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دار الفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.

١٧٠. *كتاب السنة*: ابوبكر عمرو بن ابى عاصم، تحقيق: محمد ناصرالدين آلبنانى، مكتب الإسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٣ م.

١٧١. *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*: محمود بن عمود زمخشري، مكتبة مصطفى آلبنانى الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.

١٧٢. *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*: حسن بن يوسف بن مطهر حلى، جامعة المدرسين، قم، سال ١٤٠٧.

١٧٣. *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*: حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلى)، تحقيق: سيد ابراهيم موسى زنجانى، انتشارات شكورى، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٧٣ ش.

١٧٤. *كشف المشكل من حديث الصحيحين*: ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزى، تحقيق: على حسين بواب، دار الوطن، رياض، [بى تا].

١٧٥. *كفاية الطالب الربانى لرسالة أبي زيد القيروانى*: ابوالحسن مالكى، تحقيق: يوسف محمد بقاعى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٢.

١٧٦. *الكفاية في علم الرواية*: احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: احمد عمر هاشم، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٧٧. *الكفاية في علم الرواية*: احمد بن على بن ثابت ابوبكر خطيب بغدادى، تحقيق: ابوعبدالله سورقى و ابراهيم حمدى مدنى، المكتبة العلمية، مدينه منوره، [بى تا].

١٧٨. *كنز العمال*: على بن حسام الدين متقى هندی، تحقيق: شيخ بكرى حيانى، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

١٧٩. *الكنى والأسماء*: محمد بن احمد بن حماد دولابي، تحقيق: ابوقتيبه محمد فاريابي، دار ابن حزم، چاپ يكم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠٠ م.

١٨٠. *الكواكب الدراري في شرح صحيح البخاري*: محمد بن يوسف قرشي كرماني، دار إحياء التراث العربي، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠١.

(ل)

١٨١. *لسان العرب*: محمد بن مكرم ابن منظور مصري، نشر أدب الحوزة، سال ١٤٠٥.

١٨٢. *لسان الميزان*: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.

(م)

١٨٣. *مآثر الإنافة في معالم الخلافة*: احمد بن عبدالله قلقشندي، تحقيق: عبدالستار احمد فراج، مطبعة حكومة الكويت، كويت، چاپ دوم، سال ١٩٨٥ م.

١٨٤. *المبسوط في الفقه الحنفي*: شمس الدين سرخسي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، [بي تا].

١٨٥. *المتفق والمفترق*: ابوبكر احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: محمد صادق آيدن حامدى، دار القادري للطباعة والنشر والتوزيع، دمشق، سال ١٤١٧.

١٨٦. *مجالس ثعلب (أمالي)*: ابوالعباس احمد بن يحيى ثعلب، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، دار المعارف، قاهره - مصر، چاپ دوم، [بي تا].

١٨٧. *المجتبى*: ابوبكر محمد بن حسن بن دريد ازدي، دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد دكن - هند، چاپ دوم، سال ١٣٨٢.

١٨٨. *المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين*: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الباز وعباس أحمد الباز، مکه مكرمه، [بي تا].

١٨٩. *مجمع الزوائد*: علي بن ابي بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٩٠. *المحاسن والمسائى*: ابراهيم بن محمد بيهقى، تحقيق: عدنان على، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

١٩١. *محاضرات الأدباء*: حسين بن محمد راغب اصفهاني، دار المكتبة الحياه، بيروت - لبنان، [بي تا].

١٩٢. *المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز*: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عطية اندلسي محاربي، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافى محمد، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال ١٤٢٢.
١٩٣. *مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر*: محمد بن مكرم بن على ابن منظور انصارى، تحقيق: روحيه نحاس، رياض عبدالحميد مراد و محمد مطيع، دار الفكر للطباعة والتوزيع والنشر، دمشق - سورية، چاپ يكم، سال ١٤٠٢.
١٩٤. *المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء)*: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن على بن محمود، المطبعة الحسينية، قاهره - مصر، چاپ يكم، [بى تا].
١٩٥. *المدخل إلى السنن الكبرى*: ابوبكر احمد بن حسين بن على بيهقى، محقق: محمد ضياء الرحمان اعظمى، دار الخلفاء للكتاب الإسلامى، كويت، سال ١٤٠٤.
١٩٦. *مرآة الجنان*: عفيف الدين يافعى، تحقيق: خليل منصور، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٩٧. *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١٩٨. *مروج الذهب*: ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى، الشركة العالمية، چاپ يكم، سال ١٩٨٩ م.
١٩٩. *المستدرک على الصحيحين*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
٢٠٠. *مسند أبي عوانة (المستخرج)*: ابوعوانه يعقوب بن اسحاق اسفرائنى، تحقيق: ايمن بن عارف دمشقى، دار المعرفة، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
٢٠١. *مسند أبي يعلى*: احمد بن على مثنى تميمى (ابويعلى موصلى)، دار المأمون للتراث، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٢٠٢. *مسند البزار (البحر الزخار)*: ابوبكر احمد بن عمرو بزار، تحقيق: محفوظ الرحمان زين الله، مؤسسة علوم القرآن، بيروت و مدينه، سال ١٤٠٩.
٢٠٣. *مسند الشافعى*: محمد بن ادريس ابو عبدالله الشافعى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال ١٤٠٠.
٢٠٤. *مصباح الظلام وبهجة الأنام في شرح نيل المرام من أحاديث خير الأنام*: سيد محمد بن عبدالله جردانى دمياطى شافعى، مطبعة الرحمانية، مصر، چاپ چهارم، سال ١٣٤٧.
٢٠٥. *المصنف*: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، [بى تا].

٢٠٦. **المصنف:** عبدالله بن محمّد بن ابى شيبة، تحقيق: سعيد لحام، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

٢٠٧. **المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية:** احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: سعد بن ناصر بن عبدالعزيز شترى، دار العاصمة - دار الغيث، سعودى، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

٢٠٨. **المعارف:** ابن قتيبة ابومحمد عبدالله بن مسلم، تحقيق: ثروت عكاشه، دار المعارف، قاهره - مصر.

٢٠٩. **المعجم الأوسط:** ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمّد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.

٢١٠. **المعجم الكبير:** سليمان بن احمد طبرانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.

٢١١. **معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبيهم وأخبارهم:** ابوالحسن احمد بن عبدالله بن صالح عجلي، تحقيق: عبدالعليم عبدالعظيم بستوى، مكتبة الدار، مدينه منوره - سعودى، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

٢١٢. **معرفة الصحابة:** ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، تحقيق: عادل عزازى، دار الوطن، رياض، سال ١٤١٩.

٢١٣. **معرفة علوم الحديث:** محمّد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.

٢١٤. **المعرفة والتاريخ:** ابويوسف يعقوب بن سفيان فسوى، تحقيق: خليل منصور، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال ١٤١٩.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Eleven

Continuance of the Evidence of superiority

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani